420

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران

جلد اول

ترجمه
۱۶

انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
۳۴

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران

عهد مغول

(قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی)

جلد اول

از

ای. پ. پطروشفسکی

ترجمهٔ

کریم کشاورز

چاپ وصحافی ۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در اسفند ماه ۱۳۴۴
در چاپخانه دانشگاه تهران به پایان رسیده است

بها ۱۳۵ ریال

پیش گفتار

مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی که بررسی مسائل اجتماع معاصر ایران را وجهه همت قرار داده ودر زمینه های مختلف (شهری و روستائی وعشایری) به تشکیل گروه های تحقیقی موفق آمده است و اخیراً طبق تصمیم دولت طرح بررسی آینده دور دست را باتوسل به علم و تجربه متخصصان آغاز کرده است در عین حال از بذل مجاهدت در راه شناسائی گذشته کشور عزیز غافل نبوده است. بهمین جهت از بدو تأسیس، تطور سازمانهای اجتماعی ایران را در دوره تکمیلی و تخصصی در ردیف دروس اساسی دانشجویان گنجانده و کوشش کرده است همه وسائل ممکن را بمنظور تتبع و تحقیق علمی از دورترین ایام تادوران معاصر بکار برد تا منشأ و سیر تحولات اجتماعی و آنچه برحیات اقتصادی نیاکان ما در این سرزمین گذشته است آشکارتر گردد زیرا باین امر اعتقاد راسخ دارد که اموری که حیات مادی و معنوی امروزی ما را در بر میگیرد دارای ـ ریشه های عمیق در ادوار مختلف تاریخ است که بدون درک کامل آن تعبیر وتفسیر امور امروزی ناقص و نارسا خواهد بود واصولاً تصور صحیح از آینده محتاج بمعرفت کامل گذشته است.

در راه رسیدن باین هدف است که مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی اقدام به ترجمه ونشر کتاب حاضر کرده واینک باخرسندی میتواند ترجمه کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول تألیف پطروشفسکی را در دو جلد تقدیم دانش پژوهان و علاقمندان بتاریخ اجتماعی ایران کند.

کتاب حاضر که بهمت وعزم آقای کریم کشاورز بامهارت و ذوق خاصی بزبان فارسی بر گردانده شده است گام بزرگی است برای نمایاندن زندگی کشاورزان و مناسبات ارضی در ایران در عهد مغول، مناسباتی که تا قبل از تقسیم اراضی تاحد زیادی بقوت خود باقی مانده بود. این کتاب در واقع تاریخ اجتماعی روستاها است

و مؤلف باموشکافی عالمانه‌ای که در خور تحسین میباشد صدها کتاب را بزبانهای مختلف مورد مطالعه قرار داده واز هریک شواهد متعدد درتائید استنتاجات خویش عرضه نموده است.

خوانند محترم بخوبی در می‌یابد که مؤلف کتاب اثرتحقیقی ارجمندی بوجود آورده ونشان داده است که چگونه از آثار تاریخی و جغرافیائی و ادبی که بصورت چاپی و خطی و متفرق در دسترس است میتوان اطلاعات دقیق و عمیقی استخراج کرد و وقایع تاریخی را باملاك ها و اصولی که در علوم اجتماعی وتحقیق‌تاریخی بکار میرود سنجید و به بسیاری از سئوالات پاسخ داد و این خود سود سرشاری است که محققان میتوانند از این کتاب بر گیرند و بروش‌تحقیق تاریخی آشنا شوند خاصه آنکه مؤلف در مقدمه کتاب به‌نحو مشروح به‌نقد منابع ایرانی‌و غربی‌مربوطه باوضاع ایران در دوران مغول پرداخته و طریقه و میزان استفاده حاصله را ازهریک ازاین منابع برشمرده است.

در مورد اهمیت خاص‌و تازگی مطالب کتاب مجملاً میتوان گفت :

اولاً - پطروشفسکی اعتبار نظریه بارتولد راکه تاکنون مرجع بسیاری از علمای ایرانی و خارجی در زمینه جغرافیای تاریخی ایران دوره مغول است متزلزل ساخته و مدلل میدارد که او مغولان را بدیده اغماض‌نگریسته است زیرا گذشته از قتل عام اهالی‌صنعتگر شهرهای پر جمعیت ایران مصیبتی که حمله مغول ببار آورد امحاء یک تمدن شهری پر رونق و یک اقتصاد روستائی پیشرفته‌ای بود که قرنها پس‌ازآن دوران‌هرگزبازنگشت وانحطاطی که در سیستم کشاورزی ومناسبات ارضی ایران بوجود آمد همچنان ادامه یافت.

پطروشفسکی بوضوح نمایانده است که حمله مغول موجب شد نوعی‌اقتصاد کوچ نشینی‌مبتنی‌بردامداری‌توأم‌بایک نظام‌عشایری بمنظورجنگجوئی‌دائم باستمگری و قساوت بی‌سابقه‌ای درسرزمینی‌استقرار یابد که مردم آن باایجاد شبکه های متعدد آبیاری و فنون پیش‌رفته کشاورزی در یک جامعه روستائی ساکن و وابسته بزمین درحال افزایش‌دائمی‌نیروهای تولیدی و بهبود روش های زراعتی بودند ومغولان

به‌جبر و عنف « زمینهای مزروع ایشان را غصب و تصاحب میکردند و واحه‌های شکوفان بدین‌طریق بدشت مبدل میگشت » و « کشاورزی قدیم و پر برکت ایران که به چیره دستی و آزمودگی روستائیان در امر زراعت و باغداری متکی بوده در بسیاری از نواحی آن سرزمین‌جای خود را به‌دامداری صحرانشینی و یا نیمه صحرا‌نشینی تفویض کرد »[1]. یعنی بغیر از حاکم و مالک که‌در گذشته متفق هم‌بودند بادست یابی قوم چادرنشین مغول به‌خطه حاصلخیزایران نظام فئودالیته بنحوخاصی تقویت شده و نیروی سومی بآن اضافه گشت. از این پس خوانین و سرکرده‌های لشکر مغول که کوچ نشینی اساس بقای آنها بود بتدریج هم مالك زمین‌شدند و هم زندگی ایلیاتی راگسترش‌دادند. این‌بار پشتیبان و ضامن اجرای برتری‌جوئی آنها هم حکومت بود وهم شمشیر. بالطبع کشاورزی‌رونق‌خودرا از دست داده و زندگی ایلیاتی‌نضج میگرفت. از یکطرف اراضی دیوانی، اینجو، خالصات فزونی‌میافت و برمالیات‌ها وخراجها افزوده میگشت‌بدون اینکه محصولات فزونی یابداز طرف دیگر سرزمینهای قبایل‌وسعت میافت ومیزان اعمال قدرت حکومت مرکزی در همه نقاط رو به‌کاهش‌میرفت. بتدریج زارعین علاوه برمالك وحاکم مدعی‌و دشمن جدیدی یافتند که آن ایلات متحرك بودند. ایلاتی که‌پس‌از مغول‌صفویه، افشاریه و قاجار را یکی پس از دیگری بسلطنت ایران رساندند. بنابراین نتیجه‌ای که از تحقیق پطروشفسکی‌عاید میشوداینست که این‌نظریه که زندگی کوچ نشینی‌و نظام‌عشایری درایران صرفاً نتیجه جبر جغرافیائی و طبیعی است مردود بوده چیرگی مغولان آنرا تشدید وتحکیم کرده‌است. حمایت وتقویت صفویان هم‌از عشایرمؤید این‌مدعاست. علیهذا هرگونه نقشه واقدام بمنظور اسکان عشایر بشرط واقع بینی و درنظرگرفتن جوانب واطراف کار کاملاً عملی و میسر است.

ثانیاً - پس از فرو نشستن اولین‌حملات مغول و امحاء کشاورزی منظم بعلت غارت و تعدی و کوچ نشینی و اخذ مالیاتهای کمر شکن از زارعین، محصولات کشاورزی‌تقلیل یافت درنتیجه عده‌ای از خوانین‌مغول متوجه شدند که‌ادامه چپاول

۱- صفحه ۷۱ جلد اول کتاب حاضر.

و غارت منجر به ویرانی مملکت میشود و که بالمال آنان را از این ویرانی بهره‌ای نخواهد بود - در اینجا مرد مدبر و تیز هوش و قادری چون رشیدالدین فضل‌الله وزیر و مشاور غازان‌خان برسران مغول روشن گردانید که از دهات ویران و زارعین فقیر اصولاً خراج و مالیات نمیتوان بدست آورد وی غازان‌خان را وادار بانجام یک نقشه اصلاحات ارضی‌ساخت که‌تاحدی موجب احیاء کشاورزی گردید. پطروشفسکی این اصلاحات را به تفصیل شرح داده و متذکر شده است که با وجود اصلاحات غازان خان و رونق مجدد کشاورزی تأثیر مغول در سیستم مالکیت ارضی ایران از جهت مرتبط کردن نظام فئودالیسم بانظام ایلی و عشایری وایجاد اقطاع و وضع خراج و عوارض فئودالی‌بسیار عمیق بوده است بطوری که تا هفت قرن بعد از آن دوران همچنان برقرار مانده است.

موضوعات بسیار مهم دیگری که پطروشفسکی مورد تحقیق و شرح و بسط دقیق قرار داده شیوه‌های آبیاری - باغداری - خرمن کوبی - نوغانداری و طریقه مبارزه باریگ روان - مبارزه با آفات و بطور کلی فنون کشاورزی است. توضیحات وی در باره انواع محصولات و اشجار و گیاهان در نقاط مختلف ایران استعداد و گذشته فلاحتی‌مناطق‌ایران را آشکار میسازد واین تحقیقات برای طرحهای کشاورزی بعدی درکشورحائز اهمیت است - البته پطروشفسکی از لحاظ منابعی که در دست داشته بیشتر در باره ایالات شمالی ایران آن زمان تحقیق کرده است و امید است متخصصین‌ما این تحقیق‌اساسی‌و ضروری‌را در دیگرایالات نیزتعقیب‌وتکمیل نمایند.

مطلب دیگری که شایسته تحسین فراوان است کوششهای ارزنده مترجم دانشمند کتاب میباشد. خواننده از ابتدا بدرك لذتی وافر از نثر سلیس و روان آن نائل‌خواهد شد و اینکه ایشان بادقت وامانت و مجاهدت تمام متن‌اصلی کتاب را بامنابع فارسی‌منطبق کرده است خود موضوعی‌است که درخورهمه گونه حق‌شناسی و سپاسگزاری می‌باشد.

احسان نراقی

تهران اسفند ماه ۱۳۴۴

مقدمهٔ مترجم

مقدمهٔ مؤلف مترجم این کتاب را از وصف ویژگیهای این تألیف بی نیاز می سازد. معهذا ناگزیر است به چند نکته اشارهٔ کند:

۱- به تاریخ زندگی مؤلف، با وجود کوششی که بعمل آمد، دست نیافتیم و ناچار بذکر اساسی تألیفهای ایشان - تا حدی که دردست بوده - اکتفا کردیم و گمان میکنیم آثار مزبور بهترین معرف مؤلف و اهمیت کار او ازنظر ایرانشناسی باشد.

۲- از خواننده تمنی میشود به اختلافی که در برخی اصطلاحها - مانند «فئودالیزم» و «جماعت روستائی» و «طبقه» وغیره - بین دانشمندان غربی وشوروی وجود دارد توجه کند و الا دچار گمراهی خواهد شد.

۳- مترجم یک دوجای کتاب را - که از یک صفحه تجاوز نمیکند - خلاصه کرده و تقریباً دوصفحه را - که به تسلسل و وحدت موضوع بهیچوجه زیانی نمی رساند - حذف کرده است وبنابراین بخشهای خلاصه شده و محذوف، بر روی هم، از ٤-۳ صفحه افزون نیست.

٤- برخی از مطالب این کتاب در تألیفهای دیگر نویسندگان نیز دیده میشود ولی نحوهٔ استفادهٔ مؤلف از منابع و متون با مؤلفان دیگر فرق دارد و این خود بر ارج تألیف وی میافزاید.

٥- غلطهای فاحش در غلطنامه تصحیح شده است.

٦- در فهرستهای اعلام نامهای بعضی جاها که درهرصفحه چندبار تکرار شده (مثل «ایران») گنجانده نشده است.

۷- مترجم قبلاً از وجود دیگر خطاهائی، که فقط از بی دقتی و یا نادانی او (مترجم) ممکن است ناشی شده باشد، از خوانندگان و مؤلف پوزش می طلبد و

امیدوار است اورا متوجه کنند تا اگر عمری باقی باشد واین کتاب را باری دیگر چاپ کند به رفع اشتباهها پردازد.

۸- مؤلف محترم مسائل گوناگونی را در این کتاب طرح کرده و پاسخهائی بآنها داده است. این مسائل در خور مطالعه و پژوهش محققان ایرانی است که با استفاده از مقدورات وسیعتر - که از لحاظ متون و آشنائی به‌محیط و زبان دردسترس ما میباشد - جوابهای شایسته‌ای بآنها بدهند.

(مترجم)

ایلیاپاولویچ پطروشفسکی

کارهای دیگر مؤلف

۱- « بشکنیدیان - پیش تگندیان، ملوک گرجی اهر » شمارهٔ ۶ نشریهٔ شعبهٔ گرجستان فرهنگستان علوم شوروی ، ۱۹۲۷ .

۲- « اموال موقوفه مزار اردبیل » - کارهای انستیتوی تاریخ فرهنگستان آذربایجان - مجلد اول- باکو، ۱۹۴۷ .

۳- « تاک کاری وشراب سازی درایران قرنهای سیزدهم وچهاردهم » مجلهٔ بیزانت مجلد ۱۱، ۱۹۵۶ .

۴- « سیاست داخلی احمد آق‌قویونلو » - در مجموعهٔ مقالات مربوط بتاریخ آذربایجان، شمارهٔ ۱، باکو، ۱۹۴۹ - چاپ دوم .

۵- « اعیان و بزرگان شهری در دولت هلاکوئیان » ، شرقشناسی‌شوروی، مجلد ۵ ، مسکو- لنینگراد ، ۱۹۴۸ .

۶- « نهضت سربداران در خراسان » ، یاداشتهای دانشمندان ، مجلد ۱۴ ، مسکو، ۱۹۵۶ .

۷- « درتاریخ بخارا در قرن سیزدهم » ، یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد ، شماره ۹۸، در شرقشناسی، شمارهٔ ۱، ۱۹۴۹ .

۸- « درتاریخ آبیاری‌وفنون کشاورزی درایران قرنهای سیزدهم‌وچهاردهم»، یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد » شمارهٔ ۱۷۹ ، درشرقشناسی ، شمارهٔ ۴ ، ۱۹۵۴ .

۹- « دربارهٔ مصونیت در آذربایجان » مجموعهٔ تاریخی فرهنگستان علوم شوروی، مجلد ۴ ، ۱۹۳۰ .

۱۰- « اصالت مکاتبات رشیدی » (دربارهٔ مقالهٔ ر.لوی) مجلهٔ پیک دانشگاه لنینگراد ، ۱۹٤۸ ، شمارهٔ ۹ .

۱۱- « در تقید روستائیان بزمین در ایران عهد سلطنت مغول»، مجلهٔ«مسائل تاریخ» ، شمارهٔ ٤، ۱۹٤۷.

۱۲- « درتاریخ سیورغال » ، « شرقشناسی شوروی » مجلد ٦ ، مسکو- لنینگراد ، ۱۹٤۹.

۱۳- « منبع نوی در تاریخ جلایریان » (تاریخ شیخ اویس) کتیبه های شرق، مجلد ۱۱، ۱۹٥٦.

۱٤- « منبع جدید فارسی درتاریخ هجوم مغول » ، مجلهٔ « مسائل تاریخ » (دربارهٔ « نفثة المصدور ») ، شمارهٔ ۱۱-۱۲، ۱۹٤٦.

۱٥- «مسائل عمدهٔ ویژگیها و دوره بندی تکامل فئودالی ایران در قرنهای سیزدهم تا پانزدهم ، دورهٔ اجلاسیهٔ علمی دانشگاه دولتی لنینگراد ، ۱۹٤۸ ، تزهای گزارشها، لنینگراد ، ۱۹٤۸.

۱٦- « در اشکال تقید فئودالی روستائیان ایران در قرنهای ۱۳ و ۱٤»،مجلهٔ شرقشناسی شوروی، ۱۹٥٥ ، شمارهٔ ٥ .

۱۷- « مقالاتی درتاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان از قرن ۱٦ تا آغاز قرن ۱۹ » ، لنینگراد، ۱۹٤۹، چاپ دانشگاه دولتی لنینگراد.

۱۸- « اسناد رسمی فارسی از قرن شانزدهم تا آغاز قرن نوزدهم همچون منبعی در تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان » ، مسائل شرقشناسی، مجلد۳ ، مسکو- لنینگراد ، ۱۹٤۰.

۱۹- « کشتهای صحرائی وبستانی درایران ، از قرن سیزدهم تا پانزدهم » (از تاریخ زراعت درایران) ، مجلهٔ بیزانت ، مجلد ۹، ۱۹٥٦.

۲۰- « رشیدالدین وتألیف تاریخی وی » ، مقدمهٔ تاریخی بمناسبت چاپ کتاب ازمجلد اول جامع التواریخ (ترجمهٔ ختاگوروف ازفارسی) از طرف انستیتوی شرقشناسی

فرهنگستان علوم شوروی ، مسکو - لنینگراد ، ۱۹۵۲ (ص ۳۷-۷).

۲۱- « تقریظی بکتاب « کشاورزی ایران، تقی بهرامی » ، مجلهٔ شرقشناسی شوروی ، شمارهٔ ۳ ، ۱۹۵۶ .

۲۲- « وضع کشاورزی ایران از قرن سیزدهم تا نیمهٔ اول قرن چهاردهم م.»، یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد ، بخش علوم شرقشناسی، شمارهٔ ۶ ، ۱۹۵۶ .

۲۳- « تألیف سیفی همچون منبعی درتاریخ خراسان شرقی» ، کارهای هیئت مختلط باستانشناسی جنوب ترکمنستان (یوتاکه) ، مجلد ۵ ، عشق‌آباد، ۱۹۵۵ .

۲۴- « دستگاه اقتصاد فئودالی رشیدالدین » ، مجلهٔ مسائل تاریخ ، ۱۹۵۱، شمارهٔ ٤ .

۲۵- « تألیف حمدالله قزوینی ، همچون منبع تاریخ اجتماعی و اقتصادی قفقاز شرقی» اخبار فرهنگستان علوم‌شوروی - بخش علوم اجتماعی ، ۱۹۳۷ ،شمارهٔ ٤ و بسیاری کتب و مقالات دیگر در ایران شناسی .

فهرست مندرجات

جلد اول

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران

عهد مغول (قرنهای ۱۳ و ۱۴ م .)

مطالب	صفحه

مطالب	صفحه

سخنی از مؤلف

فراهم‌آوردن کتابی که تقدیم خوانندگان میگردد چندین سال بدرازا کشید. در طی آن سنین در اتحاد شوروی و دیگر کشورها تألیفات تازه‌ای در موضوع مورد نظر ما منتشر شد، که می‌بایست در نظر گرفته شود و این خود اتمام این تألیف را دچار بطوء می‌ساخت.

برخی از بابها وفصلهای این کتاب، در زمانهای مختلف، در جلسات انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی، و فاکولتهٔ شرقی دانشگاه دولتی لنینگراد مورد بحث قرار گرفته و در مجلات علمی شوروی بطبع رسیده است [1].

معتقدیم که بعضی از بابهای این کتاب هریک ممکن است موضوع اثرویژهٔ جداگانه‌ای شود و شکی نیست که چون منابع تازه‌ای در دسترس عالم دانش قرار گیرد و علم شرقشناسی‌شوروی بیش از پیش رشد کند چنین‌آثار ویژه‌ای پدید خواهد آمد. با اینحال مؤلف امیدوار است که کوشش وی در تألیف این کتاب خالی از فایده نباشد، زیرا نه تنها منابع تازهٔ چندی را مورد استفاده قرارداده بلکه سعی کرده است از اطلاعات و مطالب متفرق و پراکندهٔ منابع گوناگون استنتاجی کلی بعمل آورد...

... البته درتحریر اصوات کلمات نتوانسته‌ایم تلفظ زمان‌مورد نظر رامنعکس کنیم. نحوهٔ تلفظ در میان ایرانیان‌و مغولان و ترکان متفاوت بوده و ـ گذشته ازاین مشکل ـ بر ما مجهول است ـ وفقط ترسیم حروف، آنگونه که در منابع متداول است ـ در نظر گرفته شده...

---

(۱) به بخش کتابشناسی ـ فهرست کتب مورد استفاده رجوع شود.

هنگامیکه این کتاب برای طبع بچاپخانه داده شد ، برخی از کتب که قبلاً در دسترس نبوده و یا بتازگی در دیگر کشورها بطبع رسیده بوده و همچنین تألیفات جدید دانشمندان شوروی و متون منتشر و کتب تحقیقی تازه در لنینگراد بدست ما رسید که در این تألیف از آنها استفاده نشده است [۱] .

---

(۱) مؤلف در این بخش از طرز ادای کلمات فارسی و ترکی و مغولی بحروف روسی و نحوهٔ نقل اصطلاحات و مانند اینها سخن گفته که چون اصل کلمات مزبور نقل میشود - ترجمه نشد (مترجم)

مقدمه

بازدیدی مختصر از شیوهٔ علمی کاوش موضوع

این کتاب بررسئی است دربارهٔ کشاورزی و سازمان ارضی و حال وروز کشاورزان و مبارزات ایشان در ایران قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی . (قرن ششم و هفتم هجری) مطالعهٔ اوضاع این دوران از لحاظ کاوش در تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران در قرون وسطی حایز اهمیت فوق العاده میباشد. در آن عهد شکل های گوناگون مالکیت فئودالی بر اراضی و آبها و مصونیت و معافیت از مالیات و خراج و پیدایش سلسلهٔ مراتب فئودالی و استقرار رسم وابستگی و تقید کشاورزان بزمین بحد اعلی رسید.

شرقشناسان روسی که در دوران پیشین (قبل از انقلاب) بمطالعهٔ اوضاع قرون وسطی می پرداختند بر روی هم تاریخ اجتماعی ایران و مسائل مربوط بدان را کمتر مورد توجه قرارداده اند [1].

آکادمیسین و. و. بارتولد که بزرگترین مورخ روسی تاریخ کشور های خاور نزدیک بشمار میرود معتقد بود که تاریخ ممالک مزبور را بدون درنظر گرفتن مسائل اجتماعی نمیتوان مورد بررسی قرارداد و وی قلم خویش را بیشتر وقف تاریخ آسیای میانه در قرون وسطی کرده و فقط اندکی از تالیفات و.و. بارتولد مربوط به کاوش برخی مسائل خاص تاریخ اجتماعی ایران میباشد [2]. کتاب « بازدید تاریخی

---

(۱) در کنفرانسهای آکادمیسین آ.ا. کریمسکی (تاریخ ایران وادبیات آن ومعتقدات درویشان مجلدات ۳ - ۱) مسائل تاریخ اجتماعی تقریباً مورد بحث قرار نگرفته.

(۲) رجوع شود به تالیفات زیر بارتولد : نوشتهٔ فارسی ، در تاریخ نهضت روستائیان ایران ، منبع جدید در تاریخ تیموریان ، در موضوع فئودالیزم در ایران.

و جغرافیائی» تألیف بارتولد که ازلحاظ تنظیم و ترکیب مطالب و وسعت منابع مورد استفاده شایان توجه بسیار است معهذا بیشتر به موقعیت جغرافیائی و نژاد شناسی و شرح آثار پرداخته وکمتر به جغرافیای اقتصادی بذل توجه کرده است. البته برخی از تألیفات و.و. بارتولد در تاریخ آسیای میانه [۱] ، نیز استنتاجهای پر بهائی ازلحاظ تاریخ اجتماعی ایران بدست میدهد. همه میدانند که و.و. بارتولد تا حدی دولت مغولان را غایت مقصود کشورداری میشمرده و در ارزیابی اهمیت تاریخی فرمانفرمائی ایشان در سرزمینهای آسیای مقدم و میانه غلو میکرده است.

مورخان شرقشناس شوروی سهم مهمی درکاوش علمی تاریخ اجتماعی ایران و فئودالیزم آن کشور دارند. پیش از دیگر آثار لازم است به تألیفات آ.یو. یاکوبوسکی - شاگرد و.و. بارتولد اشاره کنیم [۲]. برخی از آثار آ.یو. یاکوبوسکی، در تاریخ اجتماعی آسیای میانه، نیز از لحاظ تاریخ ایران اهمیت بسیار دارند [۳]. مسائل مربوط به تکامل و ویژگیهای روابط فئودالی در ایران در ضمن بسیاری از تألیفات استاد ب.ن. زاخودر هم مورد کاوش و مطالعه قرارگرفته‌است [٤]. چند تألیف بانو

---

(۱) گذشته ازکتاب مشهور «ترکستان» لازم‌است از «تاریخ آبیاری درترکستان» نیز یاد شود.

(۲) بکتب زیر آ.یو. یاکوبوسکی رجوع شود: محمود غزنوی، عراق در فاصلهٔ‌قرن هشتم و نهم، نهضت سلجوقی و ترکمنان، دربارهٔ اجاره بندی اراضی در عراق، مسائل تاریخ اجتماعی مشرق زمین.

(۳) به تألیفات زیر آ. یو. یاکوبوسکی رجوع شود: جامعهٔ فئودالی آسیای میانه، قیام تارابی در سال ۱۲۳۸ م.، ویژگیهای زندگی اجتماعی وفرهنگی درعهد علیشیرنوائی، مسائل دوره بندی تاریخ آسیای میانه در قرن وسطی، و همچنین آثار دیگر وی.

(٤) بآثار زیر ب.ن. زاخودر رجوع شود: محمد نخشبی.، دریای متوسط (مدیترانه) و خاور نزدیک در آغاز قرون وسطی، تاریخ شرق در قرون وسطی، خراسان، سیاست نامه (مقدمه و حواشی زاخودر براین کتاب حاوی تحقیقات ارزنده‌ایست، بخصوص دراصطلاحات اجتماعی) وغیره.

ن.و. پیگولوسکایا نیز وقف آغاز دوران فئودالیته در ایران زمان ساسانیان گشته است [۱]. تألیفات آ.آ. علیزاده در تحقیق شکلهای مالکیت فئودالی زمین و اساس مالیاتی دولت ایلخانیان هلاکوئی شایستهٔ تذکر است [۲]. در بعضی از مقالات آ.م. بلەنیتسکی نیز این موضوع مورد بحث قرار گرفته [۳]. مقالهٔ آ.آ. مالچانوف تحت عنوان «ویژگی اساس مالیاتی در هرات در عهد علیشیر نوائی» [٤] نیز قابل توجه میباشد. بعضی از تألیفات مؤلف این کتاب نیز دربارهٔ مسائل روابط ارضی و سازمان فئودالی در ایران نوشته شده است [٥].

تحقیقات مورخان روسی و شوروی دربارهٔ سازمان اجتماعی جامعهٔ مغولان در دوران پیدایش امپراطوری چنگیزیان و بخصوص تألیفات کلاسیک آکادمیسین و.پ. واسیلیف [٦] و آکادمیسین ب.یا. ولادیمیرتسوف [۷] - برای مطالعهٔ دوران

---

(۱) آثار پیگولوسکایا بسیار است. آنچه بموضوع ما مربوط میشود بقرار زیر میباشد: بین‌النهرین در فاصلهٔ قرن ٦ - ٥ میلادی، دربارهٔ اصلاحات خسرو انوشیروان، بیزانت‌وایران در فاصلهٔ قرن ششم و هفتم، نهضت مزدك، شهرهای ایران، پیدایش روابط فئودالی در خاور نزدیک yr. 3an T. XVI سال ۱۹۵۸.

(۲) آ.آ. علی زاده. تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان (شوروی). بسیاری از مقالات علی‌زاده همان فصول کتاب مزبور است که پیشتر منتشر گشته و فقط تغییرات جزئی در آن داده شده است.

(۳) به تألیفات زیر بلەنیتسکی رجوع شود: در تاریخ کشاورزی فئودالی درآسیای میانه و ایران، در موضوع روابط اجتماعی در ایران عهد هلاکوئیان.

(٤) به فهرست کتب رجوع شود.

(٥) به تألیفات زیر ای.پ. پطروشفسکی رجوع شود: دربارهٔ تاریخ سیورغال، مسائل اصلی مربوط به خصوصیات و دوره بندی تغییرات و تکامل فئودالی ایران از قرن ۱۳ تا ۱٥ میلادی، املاك فئودالی رشیدالدین، در شکلهای تابعیت و تقید فئودالی کشاورزان، از تاریخ آبیاری، و تألیفات دیگر وی.

(٦) ف.پ. واسیلیف. تاریخ و دوران باستان بخش شرقی آسیای میانه.

(۷) ب.یا. ولادیمیر تسوف. سازمان اجتماعی مغولان.

مورد نظر ـ دوران فرمانروائی مغولان در ایران ـ واجد اهمیت شایان است. از این رهگذر کتاب آ. یو. یاکوبوسکی که پس از مرگ مؤلف منتشرشده نیز قابل استفاده میباشد. در بسیاری از آثار آکادمیسین م. ا. ماسون و س. پ. تالستوف و آ. یو. یاکوبوسکی و پ. پ. ایوانوف مسائل کلی مربوط به تکامل فئودالیزم در کشور های آسیای مقدم و آسیای میانه مورد بررسی قرار گرفته است.

بر غم تألیفات بسیاری که مورخان شوروی در زمینهٔ مطالعهٔ روابط فئودالی در سرزمینهای آسیای مقدم و میانه و بخصوص ایران منتشر کرده‌اند، معهذا چون وسعت وظایفی که مورخان شرقشناس شوروی بعهده دارند مطمح نظر قرار گیرد ـ ملاحظه میشود که کار انجام شده کافی نمیباشد. برخی از مسائل مربوط بدوران قرون وسطای خاورمیانه، و بخصوص موضوع ویژگی و دوره بندی تکامل فئودالی آن منطقه بطور سرسری مورد مطالعه قرار گرفته، و دانشمندان شوروی مساعی خویش را معطوف بمطالعهٔ روابط تولیدی کشور های خاورنزدیک در قرون وسطی کرده و تا کنون به بررسی وضع نیروهای تولیدی ـ آبیاری، فن کشاورزی واقتصاد شرق نزدیک در مراحل مختلف قرون وسطی توجه بسیار کمی مبذول داشته‌اند. کمبود تحقیقات علمی وملموس در زمینهٔ تاریخ اقتصادی و تألیفاتی که به‌استنتاج های کلی پرداخته باشند وهمچنین کتب ویژه‌ای در مسائل اصلی فئودالیزم شرق نزدیک، کاملاً محسوس میباشد.

در غرب، گذشته از تألیفات پیشین ومشهوری که در تاریخ ایران‌عهدمغول منتشر شده ـ از قبیل آثار دسون [1] و هامرپورگشتال [2] وکاترمر [3]، در ده سالهٔ اخیر

---

(۱) A.C. d'Ohsson. Hiltoire des mongols

(۲) این اثر بسیار کهنه شده J. Hammer - Purgstall. Geschichte der Ilchane

(۳) منظورماحواشئی است که کاترمر بربخشی از «جامع التواریخ» رشیدالدین نوشته: Rashid-eddin. Histoire des mongols de la Perse. éditée, traduite et accompagnée des notes par M. Quatremère.

حواشی مزبور تاکنون نیز اهمیت علمی خودرا حفظ کرده.

کتب جدید چندی در تاریخ ایران عهد مورد نظر منتشر شده که مسائل مربوط بروابط فئودالی را در آن کشور کم وبیش مورد مطالعه قرارداده‌اند. تألیفات و. ف. مینورسکی [۱] که مبتنی بر مطالب مستدل و غالباً جدید است، در میان آثار اخیر-الذکر، مقام اول راحایز میباشد و از میان دیگر آثار، تألیف مشهور آ. کریستن-سن [۲] و کتب محققان آلمانی - ب اشپوللر [۳] و و. هینتس - وتألیف تاریخی وجغرافیائی ارزنده پاول شوارتز درباره‌ٔ ایران از قرن نهم تا آغاز قرن سیزدهم [۴] که درآن مؤلف باستنتاجات کلی پرداخته، شایان توجه میباشد. این تألیفات بر مطالب فراوان منابع موجود مبتنی و متکی میباشند ولی در زمینهٔ مطالعهٔ وضع کشاورزی و حال و روز روستائیان در ایران چندان مطلب تازه‌ای ندارند.

در اینجا لازم است به کتاب تازه آننا لمبتون اشاره شود [۵]. این کتاب بیشتر از زمین داری و بهرهٔ زمین و اجاره‌داری در ایران کنونی سخن میگوید و فقط شش فصل اول آن مربوط به تاریخ روابط ارضی در ایران از زمان فتوحات اعراب تا نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میباشد [۶].

---

(۱) به تألیفات زیر مینورسکی رجوع شود: (متن فارسی وترجمهٔ انگلیسی و تحقیقات)

A Soyurgal ; Les études géographiques et historiques sur la Perse (I - IV); A civiland military review in Fars ; A mongol decree of 720 – 1320 to the family of shaykh Zahid ; The aq Qoyunlu and land reforms .

(به فهرست کتب رجوع شود) و تألیفات دیگر.

(۲) A. Christensen. l'Iran Sous les Sassanides

(۳) Bertold Spuler , Die mongolen in Iran, و دیگر تألیفات وی.

(٤) Walther Hinz. Irans aufstieg Zur nationalstaat in XV Jahrhundert

در این کتاب نفوذ نژاد پرستی کاملاً مشهود است. مؤلف دربارهٔ حسابداری و اساس مالی دولتهای خاور نزدیک و میانه در قرون وسطی نیز کتابی دارد که به منبع جدیدی متکی و مبتنی است.

(٥) Paul Schwaz . Iran im mittelalter

(٦) A.K.S. Lambton. Landlord an peasant in Persia

(۷) همان کتاب ص ۱۵۰ - ۱

آ. لمبتون که مدتی کارمند سفارت بریطانیا در ایران بوده از منابع جدید واز آن‌جمله قباله‌ها و اجاره نامه‌ها استفادهٔ علمی کرده است. متاسفانه آ. لمبتون جزو گروهی از محققان غربی است (اکنون عدهٔ ایشان تقلیل یافته) که کماکان، چون پنجاه سال پیش، جملهٔ «Rossica non Leguntur» را دستور عمل خویش قرار داده‌اند [۱]. بدین سبب کتب بالنسبهٔ فراوانی که در موضوع ما نحن فیه بزبان روسی وجود دارد (حتی تألیفات و.و. بارتولد، باستثنای دو سه کتابی که بزبان های غربی ترجمه شده) برای مؤلف مزبور مجهول و بلا استفاده مانده وبر اثر آن فصول کتاب آ. لمبتون دربارهٔ اقطاع [۲] و عهد فرمانفرمائی مغولان [۳] ماهوا از نظر موضوع مورد علاقهٔ ما، چندان مطالب تازه‌ای ندارد.

نظر آ. لمبتون در مورد جامعه شناسی بحدی با اسلوب تاریخ نویسی شوروی تناقض دارد که چنانچه بخواهیم جداً در اینمورد به مباحثه پردازیم سخن بدرازا میکشد. معهذا عدم موافقت خویش را با فکر اصلی آ. لمبتون بشرح زیر یاد آور میشویم. بعقیدهٔ وی از زمان غلبهٔ عرب جماعات روستائی در ایران دارای خود ـ مختاری و اختیارات وسیع بوده‌اند و اختیارات مزبور از قرن یازدهم ببعد بر اثر افزایش نفوذ واعتلای بزرگان لشگری و انحطاط قدرت مرکزی بضعف گرائید.

ولی بعقیدهٔ آ. لمبتون، تا آغاز قرن سیزدهم میلادی وضع روستائیان ایران قابل تحمل بوده و فقط غلبهٔ مغول «تعادل میان طبقات مختلف جامعه» را برهم زد و رسم و سنت کهن خودمختاری جماعات روستائی را برانداخت. بنظر ما آ. لمبتون وضع روستائیان ایران را در عهد خلفا کمال مطلوب میداند. و حال آنکه قیامهای بزرگ روستائیان در قرنهای هشتم و نهم و نهضت قرمطیان از بدی وضع

---

(۱) کتاب آنتالمبتون ص ۷۶-۵۳.

(۲) همانجا ص ۱۰۴-۷۷.

(۳) آ. لمبتون از کلمهٔ «طبقات» (Classes) قشرهائی - مانند نظامیان وروحانیان و غیره را درک میکند.

روستائیان و سنگینی بار مالیاتها در آنزمان حکایت میکنند. آ. لمبتون در ارزیابی اهمیت خودمختاری جماعات روستائی نیز (در شرایط فئودالیزم) غلو میکند. و حال آنکه خودمختاری جماعات مزبور مدتها پیش از غلبهٔ مغول، بر اثر - نه تنها فشار نظامیان اقطاع دار بلکه - پاشیدگی و تجزیهٔ داخلی جماعت روستائی رو به انحطاط نهاده بوده.

اما راجع به تألیفات کلی دانشمندان غربی دربارهٔ فئودالیزم «اسلامی» یعنی فئودالیزم کشورهای خاور نزدیک، صرف نظر از کتب مشهور پیشین [۱] - وازآنجمله تألیفات بکر[۲] که خوانندگان شوروی از آن اطلاع دارند - آثار جدیدی درسالهای اخیر منتشر شده است.

تحقیقات آ. ن. پولیاك [۳] از لحاظ غنای مطالبی که مورد استفاده قرار گرفته، و طرح مسائل بنحوی نوین، درمیان آثار دیگرمقام برجسته‌ای دارد. کتاب ف. لوکه-گورد [٤] دربارهٔ اساس مالیاتی خلفا و تألیف دنت درمالیات سرانه درسرزمین خلافت[٥] و تألیفات تاریخی و جامعه شناسی کلود کاهن [٦] شایان توجه مخصوص میباشند.

---

(۱) از آن میان آثار زیر را ذکر میکنیم :

M. Belin, Dn régime des fiéfs militaires ; P. Von Tischendorf . Das Lehn - wesen in den moslemischen staaten ; max van Berchem . La propriété territoriale et l'impôt foncier ; N. von Tornauw . Das Eigentumsrecht nach moslemischén Rechts .

(۲) به تألیفات بکر رجوع شود :

C. H. Beeker : Steuerpacht und lehnwesen in den moslemishen Staaten ; Beiträge Zur geschichte aegyptens و غیره

(۳) رجوع شود به A. N. Poliak : Feudalism in egypt ; The influence of - chinghiz Khans yasa .

(٤) به تقریظ ل. گوبل که باین تألیف نوشته رجوع شود :

Frede Lokkegaard . Islamic Taxation .

(٥) D. C. Dennett. Convertion and the Polltax

(٦) از میان آنها اثر L'évolution de l'iqta du IX au XIII siècle - C. Cahen را ذکر میکنیم.

در ایران کنونی در ظرف مدت بیست سال اخیر کتب تحقیقی بالنسبة فراوانی دربارهٔ گذشتهٔ کشور منتشر شده ولی بیشتر به طبع و انتشار منابع و نسخ اصلی پرداخته‌اند [۱]. دانشمندان ایران کنونی بیشتر به تحقیق در زمینهٔ تاریخ فرهنگ و شعر متقدم فارسی و منبع یا متن شناسی (بخصوص شادروان میرزا محمدخان قزوینی در این زمینهٔ بذل همت کرده) [۲] و تاریخ سیاسی ایران عطف توجه کرده‌اند. ولی تاکنون کمتر بکاوش در تاریخ اجتماعی قرون وسطی و بخصوص تاریخ روابط ارضی بذل کوشش نموده‌اند. نمونه‌ای از این نحوهٔ تحقیق مورخان معاصر ایران همانا تاریخ چهار جلدی (دوران معاصر قرون وسطی و عصر جدید) استاد عباس اقبال در پژوهش گذشتهٔ میهن خویش است، که مجلد اول آن در شرح دوران فرمانروائی مغولان میباشد [۳]. در تألیف استاد عباس اقبال تحقیق دقیق و همه جانبه‌ای در منابع و مآخذ بعمل آمده و مستخرجات فراوان از منابع مزبور در آن گنجانده شده و مطالب تازهٔ بسیار در بررسی تاریخ سیاسی ایران قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی [۴] و تا حدی منبع‌شناسی [۵] و تاریخ فرهنگ از آن بدست میآید. دربارهٔ وضع صنعت و پیشه و صنایع هنری و بازرگانی [۶] نیز توجه بسیار شده ولی باب جداگانه‌ای بوضع کشاورزی وحال و روز روستائیان تخصیص داده نشده است. اخیراً در ایران کتابی از نیازمند [۷] در تاریخ بردگی و کتاب دیگری در تاریخ کشاورزی ایران بقلم دکتر تقی بهرامی [۸] منتشر شده است.

---

(۱) دربارهٔ کتب تاریخی جدیدی که متن آن در ایران منتشر شده رجوع شود به:
Les études historiques sur la Perse depuis 1931. acta orientalia. vol XX, 1951.

(۲) به فهرست کتب رجوع شود.

(۳) عباس اقبال «تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت» جلد اول «از چنگیز تا تیمور». (۴) همانجا ص ۴۴۷ - ۳۶۵

(۵) همانجا ص ۵۲۰ - ۴۸۸ (۶) همانجا ص ۵۷۰ - ۵۰۴

(۷) نیازمند شیرازی «تاریخ بردگی» (باب دوم ص ۱۱۰ - ۶۷).

(۸) دکتر تقی بهرامی «تاریخ کشاورزی ایران».

دراین کتاب به قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم میلادی کمتر توجه شده [1] و حتی تمام منابع مهم مورد استفاده قرار نگرفته [2] . در جغرافیای مشهور مسعود کیهان نیز اشاراتی به تاریخ آبیاری و انواع مزروعات ایران دیده میشود [3] .

... نقیصهٔ اساسی تألیفات اکثر مورخان و نویسندگان تاریخ ممالک شرقی عدم تفهم خصوصیات و اهمیت تاریخی تناقضات اجتماعی است که در تاریخ کشور های مزبور وجود داشته . برخی از مورخان بزرگ ایران شناس غرب ـ مانند ب. اشپولر و و. هینتس ـ وجود عامل مبارزهٔ طبقاتی را در تاریخ ایران انکار میکنند و ماهیت تاریخ آن کشور را مبارزهٔ نژادها مینامند . در واقع آنچه ایشان مبارزهٔ نژادها مینامند ـ ازیکسو عبارت بوده است از مبارزهٔ ایرانیان اسکان یافته علیه فاتحان صحرانشین ـ یعنی ترکان و مغولان ـ بخاطر آزادی میهنشان و از دیگرسو مبارزهٔ روستائیان و طبقات پائین ایرانی برضد بزرگان مغول و ترک (نظامیان اقطاع دار) و یا بدیگر سخن جدال طبقاتی که با مبارزه بخاطر آزادی میهن تلفیق و توأم شده بوده است .

تألیفات مهمی را که درشوروی و ممالک غرب و ایران در موضوع مورد نظر منتشر شده مختصراً برشمردیم . ولی منظور ما شرح علمی و انتقادی و بازدید کامل تألیفات مزبور نبوده و نیست . برای اینکه چنین بازدیدی واجد ارزش کامل باشد باید کتابی جداگانه و تحقیقی علمی علیحده تألیف شود و این از حدود برنامهٔ این کتاب خارج است .

اکنون مختصراً دربارهٔ منابع تحقیقات خویش سخن میگوئیم . کاوش علمی در تاریخ مسئله اراضی و کشاورزی ایران در قرون وسطی و بخصوص قرنهای سیزدهم و چهاردهم با دشواریهای فراوان روبرو میشود زیرا که منابع مستند ـ یعنی

---

(۱) همانجا ص ۵۸ - ۴۷ دربارهٔ مزروعات ص ۱۰۰ - ۸۴ .

(۲) از آنجمله جغرافیای ابن البلخی و حمدالله مستوفی قزوینی و حافظ ابرو وهمچنین « مکاتبات رشیدی » مورد استفاده قرار نگرفته .

(۳) مسعود کیهان . جغرافیای مفصل ایران ـ جلد سوم ـ اقتصادی .

مدارکی از قبیل قباله‌جات و اجاره‌نامه‌ها و مانند اینها نادر و ناچیز بل معدوم است. اما منابع ادبی - از قبیل تألیفات نقلی تاریخی و کتب جغرافیا و رسالات مختلف - المضمون - اطلاعات پراکندهٔ بسیار - که مجموعاً وسیع است - بدست میدهند. معهذا مطالب یاد شده همهٔ جوانب روابط ارضی را در ایران روشن نمیکنند. تألیفات مربوط به تذکرهٔ حیات اولیاء وائمهٔ دین و تاریخ زندگی شاعران وغیره اطلاعات بیشتری در دسترس ما قرار میدهند. برای رسالاتی که در فن فلاحت نوشته شده نیز باید مقام خاصی قائل شویم.

اینک منابع خویش را برطبق تقسیم بندی فوق مورد بررسی قرار میدهیم.

تألیفات تاریخی نقلی، آثار جغرافیائی
رسالات

تألیفات نقلی را از لحاظ نظر سیاسی مؤلفان میتوان به سه گروه تقسیم کرد:

۱- آثار مؤلفانی که با فاتحان مغول دشمنی میورزیدند (ابن اثیر، نسوی، جوزجانی) و از نظرگاه مستقلی باوضاع مینگریستند.

۲- آثاری که بدست ایلخانان مغول نوشته شده یا مورد تصویب آنان قرار گرفته بوده است و کمابیش نظر طرفداری از مغولان را منعکس مینموده (آثار جوینی، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وصّاف، حمدالله مستوفی قزوینی).

۳- آثار مورخان شهرستانی و ناحیه‌ای که مؤلفان آن آثار مبین منافع سلاله های تابع محلی (تابع ایلخانان) و بزرگان شهرستانی بوده‌اند که کم و بیش با منافع دولت مرکزی ایلخان تضاد داشته.

تفاوتی که میان منابع گروه اول و دوم وجود دارد، از لحاظ کار و منظور ما، عملاً دارای اهمیت نیست، زیرا که مورخان گروه دوم برغم وفاداری خویش نسبت به خانهای مغول بهیچوجه جوانب تاریک و منفی فرمانفرمائی مغولان و ویرانی عمومی حاصل از آن و سنگینی یوغ مالیاتها و انحطاط کشاورزی و زندگی شهری را

در دوران ایشان پنهان نداشته‌اند . حتی وصاف که در مدح ایلخانان مغول سخت غلو کرده نیز از این قاعده مستثنی نیست . در عوض چون منابع گروه دوم و سوم را با یکدیگر مقایسه کنیم میبینیم که مؤلفان آثار مزبور وقایع واحدی را - بر طبق نظر سیاسی خویش - بانحای مختلف تعبیر کرده‌اند - بعبارت دیگر طرفداران سیاست مرکزیت ایلخانان حادثه‌ای را بنحوی عرضه داشته و هواخواهان تمایلات گریزان ازمرکز وپاشیدگی وپراکندگی فئودالی همان پیش‌آمد رابصورت دیگر شرح داده‌اند .

در صفحات بعد مختصراً از منابعی که مورد استفاده ما قرار گرفته و محققان نیک درآنها بررسی کرده‌اند ، و اهمیت آن آثار از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم برهمه معلوم است ، اشاره خواهیم کرد . وفقط دربارهٔ منابعی که تاکنون کمتر در بررسیهای علمی‌مورد بهره‌برداری بوده‌اند مفصل‌ترسخن خواهیم گفت .

ارزش و اهمیت آثار تاریخی عربی مانند « الکامل فی‌التاریخ » ابن‌الاثیر [1] و « سیرة‌السلطان جلال‌الدین منکوبرتی » تألیف محمد نسوی [2] بیش از آن مشهور است که شرح آنهاضرورت‌داشته باشد . فقط تذکر میدهیم که نسوی جزئیات‌فراوانی را دربارهٔ اساس مالیاتی [3] و بهره کشی از روستائیان و صحرانشینان بوسیلهٔ دستگاه دولت مغولی [4] و تفویض اقطاع [5] و غیره بدست میدهد .

دائرةالمعارف جغرافیائی یاقوت‌الرومی‌الحموی بزبان عربی - یعنی «معجم - البلدان» که توسط ف. ویون‌تن‌فلد [6] چاپ و منتشر شده نیز کماهو حقه معلوم

---

(۱) ابن الاثیر (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۲) نسوی مجلدات اول و دوم (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۳) همانجا مجلد اول ص ۱۳۲ ، ۱۳۰ ، ۱۴۸ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ .

(٤) همانجا ص ۱۰۱ ، ۱۲۹ ، ۱۵۹ ، ۱۹۶ .

(٥) همانجا ص ۱۲۹ ، ۱٤۱ ، ۱۵۱ ، ۱۵٤ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ .

(٦) یاقوت (به فهرست کتب رجوع شود) .

محققان است . فقط یادآور میشویم که اطلاعات مربوط بمزروعات و کشاورزی در ایران ، در تألیف یاقوت بمراتب کمتر از جغرافیون قرن دهم میلادی ، از قبیل استخری و ابن حوقل و مقدسی وجود دارد . با اینحال مقایسهٔ مطالب معجم البلدان یاقوت که در آغاز قرن سیزدهم میلادی نوشته شده با نوشته های حمدالله مستوفی قزوینی که در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۴۰ میلادی (۷۳۱ - ۷۴۱ ه.) تحریر یافته بما اجازه میدهد استنتاجی دربارهٔ تغییراتی که تحت فرمانفرمائی خانهای مغول ، در وضع کشاورزی پیدا شده بود ، بعمل آوریم .

کتاب رحلهٔ (سفرنامهٔ) ابن بطوطه (بین سال ۱۳۲۵ و ۱۳۵۳ میلادی - ۷۲۶ - ۷۵۴ ه.) که توسط دفرمری و سانگوئی نتی طبع و منتشر شده [۱] اطلاعات مختصر و پراکندهای دربارهٔ نیروهای تولیدی ایران در پیرامون سالهای ۱۳۳۰ - ۱۳۴۰ (۷۳۱ - ۷۴۱ ه.) بدست میدهد که در واقع تکملهٔ مفیدی است برای مطالب اثر جغرافیائی حمدالله مستوفی (نزهت القلوب) . در اثر ابن بطوطه اشارات ارزندهای دربارهٔ نهضت سربداران خراسان دیده میشود [۲] .

اکنون می پردازیم به تألیفات تاریخی و جغرافیائی بزبان فارسی .

« راحة الصدور » محمد راوندی حاوی مطالب جالبی دربارهٔ سیاست مالیاتی و وضع سخت روستائیان ایران در زمان خوارزمشاهیان ، یعنی در فاصلهٔ قرنهای دوازدهم و سیزدهم میلادی ، میباشد [۳] .

یک کتاب مجهول المؤلف کوچک در جغرافیا بنام « عجایب الدنیا » که در حدود سال ۱۲۲۰ میلادی (۶۱۷ ه.) تألیف شده [۴] و ن . د . میکلوخوما کلای [۵] از

---

(۱) ابن بطوطه (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۲) به باب نهم این کتاب رجوع شود .

(۳) راوندی ص ۳۷-۳۳ (به فهرست کتب رجوع شود) .

(٤) نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی شمارهٔ A ۲۰۳ (رقم قدیم bbc ۶۰۳) .

(٥) رجوع شود به : ن . د . میکلوخو - ماکلای . « تألیف جغرافیائی قرن ۱۳ م . بزبان فارسی » (با ترجمهٔ قطعات منتخبهٔ آن)

آن استفادهٔ علمی بعمل آورده حاوی اندك اطلاعات اصیلی در جغرافیای اقتصادی آذربایجان (شوروی) وایران میباشد که میتوان همچون تکملهٔ تألیف یاقوت از آن بهره گرفت.

در قرن نوزدهم رضاقلیخان هدایت دانشمند لغت شناس ایرانی ۱۸۷۱-۱۸۰۰ مطابق ۱۲۸۸-۱۲۱۵ هـ.) نسخهٔ خطی تألیف مختصری را که مورخ بآغاز قرن سیزدهم بوده وبنام عربی « نفثةالمصدور »[1] نامیده میشده ، ودر این ایام ازدست رفته است ، آماده برای چاپ کرد. این کتاب فقط در سال ۱۹۳۰ (۱۳۴۹ هـ.ق)[2] بطبع رسیده. رضاقلیخان حدس زده بود که مؤلف این کتاب نورالدین محمد زیدری میباشد ولی این تسمیه جز حدس رضا قلیخان ـ که مؤلف آن کتاب را با نورالدین دبیر جلال الدین ، مذکور در اثر جوینی، یکی دانسته پایه‌ای ندارد. نسبت «زیدری» هم مبتنی برآن است که دوبار در آن کتاب زادگاه مؤلف نام برده شده که جائی بوده در خراسان و رضاقلیخان آن کلمه را « زیدر » خوانده. اما خود مؤلف « نفثة‌المصدور » ، آنجا که خویشتن را دبیر جلال الدین خوارزمشاه معرفی میکند ، فقط محمد منشی مینامد.

در همان سال ۱۹۳۰ (۱۳۴۹ هـ.ق) مقاله‌ای بقلم علامه میرزا محمدخان قزوینی شرقشناس ایرانی درطهران منتشر شد که درآن منبع مزبور (نفثةالمصدور) راموردبررسی دقیق ومشروح قرارداده بود[3]. میرزا محمد خان قزوینی میگوید که کلمهٔ « زیدر » در نتیجهٔ قرائت غلط متن نسخهٔ خطی که فاقد نقطه گذاری بوده

---

(۱) نفثةالمصدور (به فهرست کتب رجوع شود).

(۲) محمدبن عبدالوهاب قزوینی «مقالهٔ تاریخی از حضرت میرزامحمدخان قزوینی در باب نفثةالمصدور».

(۳) محتملاً در نسخهٔ خطی « ربدر » نوشته شده بوده که میتوان « زیدر » خواند ولی چنانچه احتمال افتادگی حرف اول و یا زیان دیدگی متن را در نظر گیریم و تنقیط را تغییر دهیم میتوان « هرندز » خواند.

بوده پدید آمده است و در حقیقت « هرندز » بوده که خود نام قلعه‌ایست در خراسان و به محمد نسوی دبیر و مورخ آخرین خوارزمشاه تعلق داشته.

میرزا محمدخان قزوینی ثابت کرده که مؤلف « نفثةالمصدور » همان نسوی مورخ و نویسندهٔ کتاب عربی « سیرةالسلطان جلال‌الدین منکوبرتی » میباشد. وی برای اثبات مدعای خویش قطعاتی از هردو تألیف ـ که تقریباً کلمه بکلمه و یا از لحاظ مضمون مطابقت دارند نقل کرده است. مقنع ترین دلیلی که مؤلف هر دو اثر شخص واحد میباشد این است که در هردو کتاب نویسندهٔ داستان خود سخن میگوید و دربارهٔ فعالیت خویش اطلاعات کاملاً همانندی (همانند در دو کتاب) میدهد.

« نفثةالمصدور » ، که در سال ٦٣٢ هجری (٣٥ - ١٢٣٤م.) نوشته شده خاطرات خود مؤلف (نسوی) [١] میباشد. بتقریب دو سوم خاطرات مزبور داستان حوادث سوئی است که پس از نابودی لشکر خوارزمشاه برای مؤلف پیش آمده. این سرگذشت شاهدی است عینی ونشان میدهد که در هجوم مغول ـ سال ١٢٣١م. ٦٢٩ هـ. ـ چه بر سر ساکنان بین‌النهرین علیا و ارمنستان وآذربایجان جنوبی آمده. نسوی مناظری از رنجها و سرگردانیهای فراریان برهنه درسرما و یخ بندان زمستان، درکوهها و حملهٔ راهزنان به فراریان و ویرانی همه‌جا وتخلیه قراء و بلاد ووحشت های جنگهای داخلی فئودالها را باقلمی توانا رسم میکند. با اینکه مؤلف انشائی فوق‌العاده پرطمطراق ومتکلّف بکاربرده معهذا داستان وی مشحون از مناظرفجیع و سندی است انسانی وویرانی وخرابی عمومی را که براثر فتوحات مغولان پدیدآمده بود نیک نمایان میسازد. « نفثةالمصدور » تاکنون مورد توجه محققان قرار نگرفته.

---

(١) دربارهٔ منبع مذکور همچنین رجوع شود به : ای. پطروشفسکی. «منبع جدید فارسی در تاریخ هجوم مغول» در این مقاله خلاصهٔ داستان نسوی دربارهٔ حوادثی که بعداز مفارقت با جلال‌الدین برای وی پیش آمده نقل شده. متاسفانه اشتباهی رخ داده واصطلاح « هجری شمسی » که در نسخهٔ خطی مقاله فقط مربوط به چاپهای جدید منتشر در ایران بوده سهواً به تمام سنوات هجری بسط یافته و حال آنکه سنوات مزبور قمری بوده.

« طبقات ناصری » تألیف مشهور منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی که در تألیفات فارسی « تاریخ منهاج سراج » [1] نیز نامیده میشود هجوم مغولان را به خراسان و نواحی مجاور آن مفصلاً شرح میدهد. مناظر ویرانی و تخریب و غارت با روشنی تمام رسم شده. شرح عواقب و نتایج هجوم مغولان ، از لحاظ کار ما ، مدرک مهمی است.

تألیف بزرگ علاءالدین عطاملک جوینی یا « تاریخ جهانگشا » (در حدود ۱۲۶۰م. - ۶۵۹هـ.) که چاپ علمی وانتقادی متن فارسی آن با مقدمهٔ علامه میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی منتشر شده یکی از منابع واجد اهمیت میباشد [2]. راست است که اطلاعات اجتماعی و اقتصادی در کتاب جوینی جسته و گریخته دیده میشود ولی مجموع آن مطالب بالنسبة بسیار است. از لحاظ کار ما مطالب تألیف جوینی بیشتر از سه جهت ارزنده است :

۱- اطلاعات مربوط به خرابیهای زمان غلبهٔ مغول از لحاظ وضع اقتصادی ایران در نیمهٔ اول قرن سیزدهم م. نمودار نیکی است.

۲- شرح « یاسای کبیر » چنگیزخان [3].

۳- اطلاعات مربوط به سیاست مالیاتی جانشینان خان بزرگ مغول در ایران که قبل از هلاکوخان حکومت میکرده‌اند [4].

یک رسالهٔ کوچک که تحریر آن را مانند بسیاری تألیفات دیگر به خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند مشهور و عالم بمعارف زمان خویش - نسبت میدهند دربارهٔ امور مالی کشور وجود دارد که بهمت مجتبی مینوی و و. مینورسکی ازروی یک نسخهٔ خطی قرن پانزدهم م. طبع و منتشر شده است. این منبع کمتر از آنچه

---

(۱) جوزجانی (به فهرست کتب رجوع شود).

(۲) جوینی ، مجلدات ۳ - ۱ (به فهرست کتب رجوع شود).

(۳) همانجا. جلد اول ص ۲۵-۱۶.

(۴) نصیرالدین طوسی (به فهرست کتب رجوع شود).

انتظار میرفت اطلاعات در دسترس محققان میگذارد. حتی صرف نظر از مختصر بودن و کلیت مطالب این رساله ارزش آن ـ بسبب اینکه کوچکترین اشاره‌ای به تناقضات داخلی و معایب اساس مالیاتی ایلخانان مغول نمیکند ـ کاهش مییابد. مؤلف اساس مالیاتی مزبور را نه چنانکه در واقع بوده، ولی آنچنانکه میبایست باشد ـ یعنی طبق کمال مقصود دولتداری که مستوفی ایرانی درمخیله خویش متصور می ساخته ترسیم نموده است. با اینحال رسالهٔ مزبور حاوی جزئیاتی دربارهٔ وضع ووصول مالیاتها و مالیات دهنده و اصطلاحات مربوطه میباشد.

« جامع التواریخ » [۱] تألیف تاریخی مشهور رشیدالدین فضل الله بن ابی الخیر علی همدانی وزیر ایلخانان ـ غازان خان و الجایتوخان ـ که درحدود سال ۱۳۱۰ با همکاری عده‌ای از آشنایان به زبانها وتاریخ اقوام مختلف تحریر شده بلاشک منبع بسیار ارزنده‌ای برای بررسی دورهٔ مزبور میباشد [۲]. محقق معاصر ایرانی عباس اقبال اثر رشیدالدین را بحق « بزرگترین شاهکار تاریخ ، و آثار ادبی ایران و مهمترین تألیف تاریخی جهان » میداند [۳].

اهمیت اثر تاریخی رشیدالدین و یا بهتر بگوئیم بخش اول آن ـ یعنی تاریخ

---

(۱) دربارهٔ چاپها و ترجمه های جامع التواریخ رجوع شود به فهرست کتب.

(۲) دربارهٔ تاریخ حیات رشیدالدین و جامع التواریخ وی رجوع شود به :

M. Quatremére, Vie de Rashid – Eddin ; Introduction à l’histoire des mongols de la perse ; E. Blochet, Introduction à l’histoire des mongols par Rashid – Eddin – و.و. بارتولد ، تقریظی بکتاب Introductien بلوشه ؛ ا. گ. براون ، تاریخ ادبیات ایران در عهد سلطهٔ تاتار ؛ آ.آ. راماسکویچ ، منابع ایرانی ص ٤٥ – ٥٢ ؛ ای. پ. پطروشفسکی ، رشیدالدین و اثر تاریخی او ؛ دربارهٔ فهرست کتب رشیدالدین و انتشار آن رجوع شود به C. A. Storey ؛ و تاریخ مفصل ایران عباس اقبال ـ جلد اول از چنگیز تا تیمور ص ٤٩١ – ٤٨٨ .

(۳) همانجا ص ٤٨٨ .

غازانی از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران بر همه معلوم است و در اینجا تکرار مکرر ضرورت ندارد[۱].

دربارهٔ مکاتبات رشیدی بعد سخن خواهیم گفت.

شهاب‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی ملقب به وصاف الحضرة مانند رشیدالدین در دیوان مالیاتی دولت ایلخانان خدمت میکرده. بدین سبب اثر بزرگ تاریخی او[۲] که بیشتر بنام «تاریخ وصاف» معروف است و در پنج بخش میباشد (درسال ۱۳۲۸ م. - ۷۲۹ هـ. بپایان رسیده) جزئیات فراوانی دربارهٔ اساس مالیاتی دولت ایلخانان و سازمان و شیوهٔ عمل آن[۳] - و همچنین دربارهٔ زمین داری فئودالی و وضع روستائیان - بویژه در فارس -[۴] بدست میدهد. زیرا که وصاف در آن ایالت از کارکنان دیوان خراج بوده. انشای تاریخ وصاف با اینکه نقایصی فراوان دارد و برغم سبک پرطمطراق[۵] و پرگوئی خسته کنندهٔ نویسنده[۶] و وفور الفاظ آن، یکی از ارزنده‌ترین منابع نقلی در تاریخ اجتماعی ایران است.

---

(۱) چون دو بخش تاریخ غازانی چاپ ك. یان (K. Jahn) در دست نبوده، نسخه خطی استانبول (سال ۷۱۷ هـ.) کتابخانه روان کیوشکیو شمارهٔ ۱۰۱۸ را مأخذ قرارادادیم. ارقام صفحات مربوط بآن نسخه است.

(۲) وصاف (به فهرست کتب رجوع شود).

(۳) وصاف ارقام فراوان نیز نقل میکند ولی در برخی موارد نمیتوان بدان اعتماد کرد زیرا میان ارقامی که در جاهای مختلف کتاب آمده توافق وجود ندارد.

(٤) وصاف ص ۲۰٤-۱٤٦ .

(٥) به چاپ بمبئی (ص ۷۰۷ - ٦٥٨) فرهنگ لغات مهجور و اصطلاحات دشوار کتاب وصاف منضم است.

(٦) دربارهٔ اثر وصاف رجوع شود به :

Ch. Rieu. Catalogue, I ص ۱٦۱ - ۱٦۳ ; E. G. Browne, Persian Literatur under Tartar dominion, ص ٦۸ - ٦۷

از تألیفات حمدالله مستوفی قزوینی [۱]، اثر فشردهٔ تاریخی او بنام «تاریخ گزیده» [۲] بالنسبهٔ دربارهٔ تاریخ اجتماعی ایران کم مطلب است. با اینحال شرح تاریخی وجغرافیائی که مؤلف دربارهٔ زادگاه خویش قزوین میدهد ارزنده میباشد [۳].

درعوض تألیف دیگر حمدالله مستوفی قزوینی در جغرافیا و نجوم بنام «نزهت‌القلوب» و بخصوص قسمت سوم آن که حاوی جغرافیای مشروح ایران است (ودر حدود سال ۱۳۴۰ م. ۷۴۱ هـ. تألیف شده) [٤] بی‌شک، از همهٔ آثار جغرافیائی که بزبان فارسی نوشته شده ارزنده‌تر میباشد. مؤلف جغرافیا حمدالله مستوفی قزوینی - برخلاف جغرافیونی که در قرن ۱۳ م. بزبان عربی نوشته‌اند (مانند زکریای قزوینی و ابوالفدا و دمشقی - قرن چهاردهم) و بطور کلی اطلاعات مؤلفان متقدم تر را بر روی هم انباشته‌اند [٥]، فقط در بعضی از بخشهای کتاب خویش مطالبی را که در عهد او کهنه شده بوده و از دیگران اخذ کرده [٦]، تکرار میکند. و قسمت اعظم این اثر مطالبی اصیل که مربوط بزمان مؤلف بوده بدست میدهد. حمدالله مستوفی اطلاعاتی دربارهٔ آبیاری (و اینکه زراعت دیمی یا آبی بوده و شرب مزارع بوسیلهٔ نهر و جوی و یا کاریز صورت میگرفته) و مزروعات و میزان حاصلخیزی و صدور

---

(۱) دربارهٔ اطلاعات عمومی مربوط باین تألیفات رجوع شود به: «ترکستان» بارتولد - بخش دوم ص ۵۱؛ آ. آ. راماسکویچ «منابع فارسی» ص ۵۵ - ٥٤؛ ادبیات ایران تحت استیلای تاتار، ا. براون - ا.-۱۰۰-۸۷؛ C. A. Story ادبیات فارسی I. ص ۸٤ - ۸۱ (فهرست نسخ خطی در آنجامنقول است)؛ میکلوخو- ماکلای، شرح نسخ خطی تاجیکی و فارسی انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم شوروی ص ٤۳ - ۳۷.

(۲) تاریخ گزیده (به فهرست کتب رجوع شود).

(۳) همانجا ص ۸٤۷ - ۸۳۰.

(٤) نزهت‌القلوب (به فهرست کتب رجوع شود. مأخذ مافقط متن فارسی است).

(٥) رجوع شود به: و.و. بارتولد. محل نواحی کرانهٔ دریای خزر ص ۱۲۲.

(٦) بیشتر در مورد شرح فارسی (نزهت‌القلوب ص ۱٤۱ - ۱۱٦) که از فارس نامهٔ ابن البلخی (قرن دوازدهم م.) ماخوذ است.

محصولات و صنایع و پیشه‌ها و ارقام مالیات و خراج هر ناحیه (مملکت) وولایت[۱] در دسترس خواننده میگذارد. بویژه شرح عراق عجم وآذربایجان بتفصیل آمده‌است و ارقام مالیات تقریباً هر ولایت نقل گشته و تعداد قریه‌های هر ولایت ذکر شده. از مقایسهٔ مطالب «نزهت‌القلوب» با اطلاعات مندرج در معجم البلدان یاقوت، تغییراتی که درفاصله سالهای ۱۲۲۰. (۶۱۷هـ.) و ۱۳٤۰ م. (۷٤۱ هـ.) در کشاورزی ایران پدید آمده بوده معلوم میگردد. منبع مزبور از لحاظ مسائلی که مورد مطالعهٔ ما میباشد اهمیت فوق‌العاده دارد[۲]. اگر چنین اثر و شرح اقتصادی و جغرافیائی پر ارجی، دربارهٔ ایران از آندوران باقی نمانده بود تألیف کتاب حاضر متعسر میبود.

با اینکه جملهٔ محققان باهمیت نزهت‌القلوب اذعان دارند منبع مزبور کماهو حقه مورد استفاده قرارنگرفته و بقدر کفایت بهره‌برداری انتقادی از آن بعمل نیامده.

مجمع‌الانساب، تألیف خشک و فشردهٔ محمد شبانگارهٔ[۳] که بچاپ نرسیده از لحاظ کارما جزئیات قلیلی بدست میدهد ـ واز آنجمله حاوی مطالبی دربارهٔ نهضت سربداران میباشد[٤].

«تاریخ شیخ اویس»[٥] ابوبکرالکتبی‌الاهری (که بعد از ۱۳٦۰ میلادی ۷٦۲ هـ. تنظیم شده) اخیراً از روی تنها نسخهٔ خطی موجود چاپ ومنتشرشده[٦].

---

(۱) حمدالله مستوفی هر ناحیه‌ای راکه بدست حاکم و یا امیری اداره میشده «ولایت» میخواند.

(۲) دربارهٔ اهمیت «نزهت‌القلوب» ـ برای مطالعهٔ روابط ارضی، رجوع شود به: ای.پ. پطروشفسکی. «حمدالله قزوینی» ص ۹۲۰ - ۸۷۳.

(۳) شبانگارهٔ (رجوع شود به فهرست کتب)؛ رجوع شود به: آ. م. میگونوف، «اثر تاریخی محمد شبانگارهٔ ص ۲٤۰ - ۲۲۰.

(٤) به فصل نهم رجوع شود.

(٥) تاریخ شیخ اویس (به فهرست کتب رجوع شود).

(٦) دربارهٔ مؤلف رجوع شود به «تاریخ شیخ اویس» ص ۲.

قسمت اعظم این کتاب مأخوذ از دیگران است و فقط بخش سوم آن اصیل میباشد وتفاوت بارز میان سیاست اجتماعی سلالهٔ چوبانیان و جلایریان [۱] را روشن میسازد. «تاریخ شیخ اویس» یکی از مآخذ حافظ ابرو بوده است.

تألیفات حافظ ابرو را ـ که برجسته‌ترین و پرکارترین مورخ دربار تیموریان بوده ـ و. و. بارتولد به تفصیل بررسی کرده است و بدین سبب ما بشرح آنها نمی پردازیم [۲]. فقط یادآور میشویم که گرچه «ذیل جامع‌التواریخ» دربارهٔ تاریخ اجتماعی ایران مطالب قلیلی بدست میدهد، در عوض شرح مفصلی که وی‌درسال ۱۴۲۰ م. (۸۲۳ هـ.) در جغرافیای ایران و ممالک همسایه آن نوشته و در طی‌آن بارها گریز بتاریخ زده، از لحاظ مسائل مورد بررسی ما منبع ارزنده‌ای بشمارمیرود. این تالیف تاکنون بطبع نرسیده است. بویژه وضع خراسان در آن مفصلاً شرح‌داده شده و اطلاعات فراوان دربارهٔ وضع کشاورزی و تعداد قراء هر ولایت و غیره ذکر شده است. از این اثر حافظ ابرو نسخ معدود در دست است و عنوان ندارد [۴] و آنچنانکه باید و شاید مورداستفادهٔ محققان قرار نگرفته. مطالب «تاریخ‌سربداران»ـ تاریخی‌که از دست رفته است ـ در تألیف تاریخی حافظ ابرو منقول میباشد [۵].

دراینجاتقریباً به تألیف معروف عبدالرزاق سمرقندی (مقصود مطلع‌السعدین است ـ مترجم) اشاره‌ای‌نخواهیم کرد زیرا که شرح وقایع را تا سال۱۴۲۶ میلادی از دیگران اخذ و تکرار کرده و بیشتر بآثار حافظ ابرو مبتنی میباشد.

---

(۱) به فصل اول رجوع شود.

(۲) رجوع‌شود به: و.و. بارتولد. «حافظ ابرو وتألیفات او» ص ۲۸ - ۱؛ براون، ادبیات ایران در تحت استیلای تاتار. ص ۴۲۶ - ۴۲۴.

(۳) دربارهٔ چاپهای این اثر به بخش کتابشناسی رجوع شود.

(۴) ما از نسخهٔ خطی‌انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم‌ازبکستان شمارهٔ ۵۳۶۱ استفاده کرده‌ایم.

(۵) دراین‌باره به فصل نهم این کتاب رجوع شود.

مجمل فصیحی ، تألیف چاپ نشدهٔ فصیح خوافی [١] (درحدود سال ١٤٤٢م. ٨٤٦هـ. تنظیم شده) [٢] از لحاظ دقت در توریخ وقایع ارزنده است و جزئیات بسیار دربارهٔ نهضت سربدار - جزئیاتی که در دیگر منابع وجودندارد - بدست میدهد.

گرچه تألیف بزرگ میرخواند - روضة‌الصفا - چنانکه میدانیم، مطالب مآخذ متقدم است که بر روی هم انباشته ، معهذا چون از میان منابع وی برخی اکنون ازدست رفته ، جزئیاتی راکه در دیگرتألیفات مشاهده‌نمیگردد - بدست‌ما‌میدهد[٣].

از تاریخهای محلی « تاریخ نامهٔ هرات » سیف‌بن محمدالسیفی‌الهروی (در حدود ١٣٢١م. ٧٢١هـ.) [٤] و روایت فارسی متن عربی (قرن یازدهم) « محاسن اصفهان » توسط حسین‌الآوی بانضمام ذیلی که مربوط به آغاز قرن چهاردهم م. میباشد ، بیش ازآثار دیگر از لحاظ موضوع مورد نظرما ، حاوی مطالب سودمند میباشند[٥].

برای مقایسهٔ وضع کشاورزی قبل ازحملهٔ مغولان بااوضاع بعداز غلبهٔ ایشان از برخی‌تاریخهای محلی‌فارسی چون « فارس نامهٔ» ابن‌البلخی (ربع اول قرن‌دوازدهم م. بانضمام‌بخش‌جغرافیائی) و « تاریخ بیهق» ابوالحسن‌بن فندق‌بیهقی (درحدودسال

---

(١) کتاب مجمل فصیحی را دانشمند و شاعر محترم آقای فرخ در مشهد بطبع رسانده. (مترجم)

(٢) دربارهٔ این منبع رجوع شود به کتاب ادبیات ایران زیر استیلای مغولان ص٤٢٦-٤٢٨ تألیف ا.براون و مقالهٔ وی در مجلهٔ « museon ، ١٩١٠. ما از نسخهٔ‌خطی‌انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم‌شمارهٔ ٧٠٩ - B لنینگراد استفاده کرده‌ایم.

(٣) چون چاپ طهران ٧٤ - ١٢٧٠ فاقد شمارهٔ صفحات است ناگزیر ازچاپ سنگی لکهنوکه بدتر است استفاده کرده‌ایم.

(٤) سیفی (به فهرست کتب رجوع شود) . همچنین رجوع شود به : ای. پ. پطروشفسکی « تألیف سیفی » ص ١٦٢ - ١٣٠.

(٥) ترجمهٔ محاسن اصفهان (رجوع شود به‌فهرست کتب) . دربارهٔ این منبع رجوع شود به E. G. Browne .Account of a rare manuscript History of Isfahan.

۱۱٦۸ م . ٥٦٤ هـ . بانضمام بخش جغرافیائی) و « تاریخ طبرستان » ابن اسفندیار (ربع اول قرن سیزدهم م .) استفاده شده است . تألیفاتی مانند « تاریخ کرمان » یا «عقدالعلاء» ی افضل الدین بن حامد کرمانی (اواسط قرن ۱۳ م .) و ذیل مجهول ـ المؤلف « تاریخ سیستان » که به سال ۷۲۰ هجری (۱۳۲٤ م .) مختوم میگردد [1] و « شیرازنامهٔ » احمدبن زرکوب شیرازی (بعد از ۱۳٤٥ م . - ۷٤٦ هـ . نوشته شده) و « تاریخ طبرستان و رویان ومازندران » ظهیرالدین مرعشی (بعداز ۱٤۷٦ میلادی ۸۸۱ هـ . نوشته شده) [2] مطالب سودمند کمتری در دسترس قرار میدهند . از تألیف مشهور معین الدین محمد اسفرازی یعنی « روضة الجنات فی تاریخ مدینة ـ الهرات » [3] (در حدود ۱٤۷۰ م . - ۸۷٥ هـ .) تقریباً مطلبی اخذ نکردهایم زیرا مطالب اثر مزبور تا سال ۷۲۱ هجری تقریباً بالتمام مأخوذ از کتاب سیفی میباشد .

چنانکه میدانیم تألیفات تاریخی نقلی ارمنی مربوط بدوران فرمانفرمائی مغولان و ازآنجمله « تاریخ ارمنیان » اثر کیرا کوس گنجوی (قرن ۱۳ م .) و « تاریخ قوم تیرانداز » که منتسب به ماگاکی میباشد (قرن ۱۳ م .) [4] و «تاریخ عمومی» واردان بادزبردی (قرن سیزدهم) و « تاریخ خاندان [شاهزادگان] سیساکان» تألیف استپانیوس اربلیان [5] اسقف سیونی (بعد از ۱۲۹۹ م . ٦۹۹ هـ .) از لحاظ تاریخ فتوحات مغولان وتاریخ سیاسی دولت هلاکوئیان واجد اهمیت بسیاراست . با اینکه در ارمنستان قرنهای سیزدهم و چهاردهم سازمان فئودالی شکل ویژهای

---

(۱) تاریخ سیستان ص ٤۱٥ - ۳۸۳ (به فهرست رجوع شود) .

(۲) دربارهٔ چاپهای منابع مذکور به فهرست کتب رجوع شود .

(۳) از نسخهٔ خطی انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم ازبکستان شمارهٔ ۷۸۸ استفاده شده .

(٤) طبق پژوهشهای جدید مؤلف این کتاب گریگور آکزتسی بوده است . به فهرست کتب رجوع شود .

(٥) استپانیوس اربلیان (به فهرست کتب رجوع شود) .

داشته که از بسیاری جهات با فئودالیزم ایران متفاوت بوده ، منابع یادشدهٔ ارمنی و بخصوص تألیف عالی استپانوس اربلیان از لحاظ موضوع کتاب مانیز شایان توجه و اطلاعات مندرج در آنها راجع به سیاست اجتماعی و اساس سالیاتی خانهای مغول و همچنین در زمینهٔ اصطلاحات حقوقی قابل استفاده میباشد . ولی چون مطالب مزبور موضوع تحقیق عده‌ای از دانشمندان قرار گرفته بمیزان محدودی از آن بهره خواهیم گرفت .

تذکرهٔ حیات اسقف بزرگ کلیسای نستوری مار یا بالاخای سوم (۱۳۱۷-۱۲۸۱ م. - ۷۱۷-۶۸۰ ه.) (که اصلاً اویغوربوده) توسط مؤلف مجهول معاصر وی بزبان سریانی نوشته شده است [۱] . در این کتاب جزئیات چندی دربارهٔ زندگی اجتماعی مغولان و کشاورزی و غیره دیده میشود . جهانگردان اروپای غربی و بخصوص مارکوپولو و کلاویخو اطلاعات پراکنده‌ای دربارهٔ وضع کشاورزی و اقتصاد ایران بدست میدهند ولی مطالبی که در کتب و. روبروک و ادریک پوردنونی و یوسافات باربارو و آ. کونتارینی یافت میشود کمتر است .

منابع مستند

« کتاب التوسل الی التوسل » یا مجموعهٔ نامه‌ها و احکام خوارزمشاهیان در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم که توسط بهاءالدین محمد بغدادی دبیر خوارزمشاه تکش گرد آمده و احمد بهمنیار دانشمند ایرانی به چاپ آن همت گماشته از لحاظ موضوع سخن ما تا حدی دارای اهمیت است [۲] .

از لحاظ موضوع مورد نظرما مهمترین منبع مجموعهٔ یرلیغهای غازان خان میباشد که در جامع التواریخ رشیدالدین رونوشت برخی از آنها بطور کامل وبعضی

---

(۱) ماریابالاخا (به فهرست کتب رجوع شود). پس از تسلیم این کتاب بچاپخانه مقالهٔ تازهٔ ن.و. پیگولوسکایا تحت عنوان « تاریخ ماریابالاخای سوم و ربان سائوما» منتشر شد. ونتوانستیم از آن استفاده کنیم.

(۲) « کتاب التوسل الی الترسل » (به فهرست کتب رجوع شود) .

دیگر بصورت خلاصه آمده است [۱]. یرلیغهای یاد شده معروف‌تر از آنند که در اینجا بشرح آنها بپردازیم.

«مکاتبات - و یا - منشآت رشیدی» که توسط محمد ابرقوهی منشی وی گرد آمده از لحاظ تاریخ اجتماعی و اقتصادی واجد اهمیت کمتری نمی‌باشد. این منبع، که چهل سال پیش محققان از آن خبر یافتند [۲] و فقط اخیراً توسط استادخان بهادر محمد شفیع در لاهور طبع و منتشر شده، تازمان اخیر هم کمتر مورد استفادهٔ محققان قرارگرفته است [۳]. از ۵۳ نامهٔ مجموعهٔ مزبور چهارنامه از طرف اشخاص متفرقه به رشیدالدین نوشته شده و باقی نامه هائیست که رشیدالدین خود به فرزندان خویش که از جانب ایلخان حکومت قنسرین و روم و اصفهان و شیراز و اردبیل و بغداد و گرجستان و کرمان و خوزستان و دامغان داشته‌اند (۲۱ نامه) و همچنین علمای معروف مسلمان (۱۲ نامه) و چند نامه هم بنام بزرگان لشکری و کشوری [٤] نوشته:

ریبن لوی شرقشناس انگلیسی منکر اصالت مکاتبات رشیدی بوده، معتقداست که مکاتبات مزبور بعد از قرن یازدهم میلادی [۵] در هندوستان جعل شده. ما بموقع خود درباره تخیلی بودن و بی پایگی و سستی و تقریباً تمام دلایل ر. لوی [٦] سخن

---

(۱) جامع التواریخ ، نسخهٔ خطی استانبول از ورق ٦۰۵ تا ٦۷۹ .

(۲) رجوع شود به :

E.G. Browne. The Persan Mss of the late sir A. Houtum - Shindler , R.A. Nicholson. Catalogue of oriental Mss belonging to the late E. G. Browne ص ۱٤٦

(۳) مکاتبات رشیدی چاپ لاهور. (به فهرست کتب رجوع شود) .

(٤) در شوروی فقط یک نسخه از مکاتبات رشیدی که معیوب و ناقص است وجود دارد: نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی شماره D – 938 .برای شرح این نسخه رجوع شود به : ای.پ. پطروشفسکی. «دربارهٔ اصالت مکاتبات رشیدالدین ص ۱۳۰-۱۲٤

(۵) ص ۷۸-۷٤ Reyben Levy. The letters of Rashid ad - din

(٦) چون در اینجا امکان ندارد استدلال خویش را علیه ر. لوی مشروحاً بیان کنیم از خواننده خواستاریم به مقالهٔ مزبور ما رجوع کند. مقالهٔ مزبور وقتی بچاپ رسیده که هنوز از انتشار مکاتبات رشیدی در لاهور خبری نبود.

گفته‌ایم. در میان همهٔ دلایل وی فقط یک دلیل شایان توجه است و آن خطاهای تاریخ مکاتبات می‌باشد[1]. میتوان حدس زد که هنگام تحریر مکاتبات - که باحتمال اقوی در زمان وزارت غیاث‌الدین محمد رشیدی (۱۳۲۷-۱۳۳۶م = ۷۲۸-۷۳۷ هجری) فرزند رشیدالدین صورت گرفته، مطالبی بمنظور تجلیل نام رشیدالدین فضل‌الله و بسود وارثان وی بدان ملحق گشته. نگارنده چنین الحاقی را ممکن میداند وبدین سبب مطالبی را که در مکاتبات راجع به تاریخ زندگی رشیدالدین مقتول است با قید احتیاط تلقی میکند. ولی از لحاظ بررسی سازمان اجتماعی و اقتصادی ایران - که در پیرامون سال ۱۳۳۰م. - ۷۳۱ه. نیز با زمان حیات رشیدالدین متشابه بوده - وجود ملحقات ماهیت مطالب اصلی را تغییر نمیدهد. پس از انتشار چاپ لاهور مکاتبات رشیدی میتوان موضوع اصالت آنرا حل شده شمرد.

مکاتبات رشیدی نیمی جنبهٔ رسمی و نیمی خصوصی دارد. رشیدالدین درنامه‌هائی که بفرزندان خویش - حکام ایالات و دیگر عمال دولت مینوشت او امر و دستوراتی دربارهٔ املاک شخصی خویش که در قلمرو آنان قرار داشته - نیز صادر میکرده[2]. در مکاتبات اطلاعات و مطالبی دربارهٔ کارهای عظیم آبیاری [3] و غرس درختان میوه و کشت نباتات در املاک رشیدالدین [4] و گله‌ها و رمه‌های وی [5] وشیوه‌های بهره‌کشی از روستائیان [6] و استفاده از کار بردگان در زراعت [7] و غیره وجود دارد. بویژه رقعه‌هائی که حاوی وصیتنامهٔ رشیدالدین و فهرست متصرفات واملاک و ثروتهای او [8] و قواعد وصول مالیات در اصفهان [9] و خوزستان [10] میباشد دارای اهمیت بسیار است. از لحاظ دوران مورد نظرما، مکاتبات مزبور تنها منبعی است که دربارهٔ یک واحد کامل اقتصاد فئودالی در دست میباشد[11] و میتوان از روی آن

---

(۱) این عدم دقت و خطاها در جامع التواریخ نیز وجود دارد.

(۲) مکاتبات رشیدی چاپ لاهور.

(۳، ٤، ٥، ٦، ۷، ۸، ۹، ۱۰) همانجا.

(۱۱) برای توضیح بیشتر رجوع شود به: ای.پ. پطروشفسکی. «واحد اقتصادی فئودالی رشیدالدین. ص ۱۰٤ - ۸۷.

تصویری کم و بیش درست از واحد مزبور در ذهن مجسم ساخت.

در مکاتبات رشیدی عقاید سیاسی وی که مبنای اصلاحات مالیاتی غازان خان بوده نیز بیان شده و از این رهگذر نیز نامه های مزبور ارزنده میباشد [۱].

مجموعهٔ اسناد رسمی بزبان فارسی، مربوط بدوران سلطان اویس جلایری (۱۳۷۴ - ۱۳۵۶ م = ۷۷۶ - ۷۵۷ هـ.) که توسط محمد بن هندوشاه نخجوانی تحت عنوان «دستورالکاتب فی تعیین المراتب» گردآوری شده و دستوریست برای تنظیم اسناد رسمی - منبع بسیار مهمی شمرده میشود. این مجموعه حاوی اسنادی اعم از عین مدارک ویا نمونه هائی برای تنظیم اسناد میباشد [۲] و احکام و فرمان مستمری و مواجب از طرف سلطان، وگزارش و عریضهٔ تابعان سلطان و امرا و شیوخ وغیره و شکایت نامهٔ رعایا و غیره در آن جمع آوری شده است [۳]. میدانیم که در زمان جلایریان نیز همان دستگاههای دولتی و حقوقی که درعهد هلاکوئیان وجود داشته محفوظ مانده بوده است. و بدین سبب مجموعهٔ یاد شده منبعی است برای بررسی سازمان اجتماعی ایران - و بخصوص وضع روستائیان و اساس مالیات و خراج، در عهد جلایریان و هلاکوئیان. و ضمناً ویژگیهای سیاست اجتماعی سلطان اویس را هم روشن میکند.

تذکرهٔ حیات اولیاءالله و تاریخ زندگی رجال

تاکنون شرح زندگی شیوخ و مقدسان صوفیه کمتر، از لحاظ مطالعهٔ تاریخ اجتماعی ایران، مورداستفادهٔ محققان قرارگرفته. گرچه در اینگونه تألیفات داستان ها و افسانه های عجیب وغریب فراوان در معجزات شیوخ منقول است ولی شخص

---

(۱) به باب اول رجوع شود.

(۲) دربارهٔ «دستورالکاتب» رجوع شود به: پ.م. ملیورانسکی. دربارهٔ «کودا-تکوبیلیک» چنگیزخان ص ۵۲۳ - ۵۱۵؛ و. و. بارتولد. درموضوع ادبیات اویغور. ص ۴۶ - ۴۲.

محقق میتواند بآسانی این بخش را جدا کند و سره را از ناسره تشخیص دهد وآنگاه به بسیاری از حقایق واقع زندگی اجتماعی که ثمرهٔ تخیل نبوده ، و در دیگرمنابع نقلی یافت نمیشود ، دست یابد .

مطالب معدودی نیزازتاریخ زندگیشیخ ابوسعید فضل‌الله‌بن ابی‌الخیرمهنوی ـ شیخ صوفیه ـ که و. آ. ژوکوسکی طبع و منتشر کرده [۱] استخراج کرده‌ایم .

مطالب جالبی دربارهٔ روابط ارضی و وضع رعایا در تذکرهٔ حیات شیخ صفی‌ـ الدین اسحق‌الموسوی الاردبیلی مؤسس طریقت صفوی [۲] نیای سلالهٔ صفویه [۳] وجود دارد . این تذکرهٔ حیات را درویشی بنام توکل‌بن بزاز تحت عنوان «صفوة‌الصفا» بعد از تاریخ (۱۳۵۸م. - ۷۶۰هـ.) نوشته است [۴] .

« رشحة عین الحیوة » در تاریخ زندگی عبیدالله خواجه احرار شیخ مشهور طریقت نقشبندیه که توسط علی بن‌حسین واعظ کاشفی‌مدون گشته (پایان قرن ۱۵) [۵]

---

(۱) اسرارالتوحید ؛ حالات وسخنان شیخ ابوسعید (به‌فهرست کتب رجوع شود) .

(۲) دربارهٔ شیوخ اردبیلی صفوی در قرنهای ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ رجوع شود به :

L. Massignon , Tarika. E. G. Browne. a history of Persian literatur in modern times ; V. minorsky. Tadhkirat al – muluk ۱۸۹ - ۱۹۵ ص ; W. Hinz. Irans aufstieg Zur national staat ; ای.پ. پطروشفسکی. آذربایجان درقرن ۱۵

(۳) رشیدالدین (به مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۴۵ رجوع شود) و فرزندان او غیاث ـ الدین محمد رشیدی وزیر و امیر احمد و همچنین امیر چوپان و ایلخان ابوسعید بهادر خان از مریدان این شیخ بودند .

(۴) صفوة‌الصفا (به فهرست کتب رجوع شود) بهترین نسخهٔ خطی آن درلنینگراد است . فهرست درن شماره ۳۰۰ . تذکره حیات‌شاه نعمة‌الله ولی کرمانی (۱۴۳۱ - ۱۳۳۰م.) نیز بسیار جالب است . ژان ابی J. Aubin کتابی درسال ۱۹۵۶ تحت عنوان «مطالبی‌برای تاریخ زندگی شاه نعمة‌الله ولی کرمانی ـ متون فارسی ! مقدمه ژ. اوبن » طهران ـ پاریس سال ۱۹۵۶ ـ منتشر کرده است .

(۵) رشحه (به فهرست کتب رجوع مود) . دربارهٔ این کتاب رجوع شود به تألیف ا. براون تحت عنوان : ادبیات ایران تحت استیلای تاتار ص ۴۴۲ - ۴۴۱ .

و تذکرهٔ زندگی شیوخ طریقت صفویه ـ تحت عنوان «سلسلة النسب صفویه» که بقلم شیخ حسین ابدال زاهدی (قرن ۱۷ م.) برشتهٔ تحریر درآمده[1] گرچه بعدازدوران مورد مطالعهٔ ما نوشته شده‌اند، معهذا از آنها استفاده کرده‌ایم زیرا مدارك ومطالب ارزنده‌ای دربارهٔ روابط ارضی واعمال شیوخ ـ که خود ازفئودالهای زمین دار بوده‌اند ـ در آنها وجود دارد.

از مجموعهٔ معروف تذکرهٔ شاعران فارسی زبان یعنی «تذکرة الشعراء» دولتشاه (درحدود ۱۴۷۷ م. = ۸۹۳ هـ.) نیز استفاده کرده‌ایم[2]. تذکرهٔ دولتشاه دربیان حقایق و سال وماه وقایع دقیق و قابل اعتماد نیست. ولی در عوض بسیاری مطالب مربوط به زندگی مردم و مسائل اجتماعی در آن یافت میشود ـ از آنجمله است مطالبی دربارهٔ زمین‌داری فئودالی و وضع رعایاو غیره که درمنابع نقلی دیده‌نمیشود. دولتشاه روایت مستقلی از تاریخ سربداران را نیز نقل میکند.

تألیفات دربارهٔ فن کشاورزی و دائرة المعارفها

در این گروه تألیفاتی راکه تمام ویا بخشی ازمندرجات آنها دربارهٔ مزروعات و فن کشاورزی و آبیاری و غیره میباشد وارد ساخته‌ایم.

منابع مذکور تقریباً از طرف محققان تاریخ اجتماعی ایران مورد استفاده قرار نگرفته وحال آنکه از لحاظ تاریخ زراعت بسیار ارزنده میباشند و بدین سبب مشروحتر از آنها سخن خواهیم گفت.

«بوندهشن» ـ دائرة المعارف زرتشتی ـ که مربوط به دوران ساسانیان است ولی بصورت نسخه‌ای که در قرن نهم م. تحریر شده ـ بدست ما رسیده اشاره‌ای به مزروعات ایران کرده و طبقه‌بندی عجیبی را در مورد آنها قائل شده[3]. با مقایسهٔ

(۱) سلسلة النسب (به فهرست کتب رجوع شود). به «موقوفات اردبیل» ازپطروشفسکی نیز رجوع شود.

(۲) دولتشاه (به فهرست کتب رجوع شود).

(۳) بوندهشن (به فهرست کتب رجوع شود).

این اشارات با اخبار منابع قرنهای دهم تا شانزدهم م. میتوانیم معلوم کنیم که قبل از غلبهٔ اعراب چه مزروعاتی در ایران متداول بوده و بعد از آن چه کشتهائی رواج یافته.

ابومنصور موفق الهروی بین ۳۶۰ - ۳۵۶ ھ. (۹۷۶ - ۹۶۷ م.) رساله یا صحیحتر بگوئیم - دائرة المعارفی در داروشناسی بزبان فارسی و بنام عربی «کتاب - الابنیه عن حقایق الادویه» برای امیر منصور سامانی تنظیم کرده. این کتاب یکی از قدیمترین تألیفات علمی بزبان فارسی جدید است. نسخهٔ خطی کوفی این اثر را که در کتابخانهٔ وین محفوظ است ف. ر. زلیگمان استاد وینی منتشر کرده است[۱]. دکتر پزشک عبدالخالق آخوندوف دانشمند آذربایجانی کتاب مزبور را بآلمانی ترجمه کرده[۲] و تفسیری بر آن نوشته که توسط دانشگاه «درپت» (تارتو) طبع و منتشر شده است[۳].

تألیف مشهور ابومنصور موفق هروی با فن کشاورزی مستقیماً ارتباطی ندارد ولی معهذا از لحاظ تاریخ زراعت در ایران شایان بسی توجه میباشد: زیرا میتوان از روی آن فهرست کاملی از نباتات مزروع در ایران قرن دهم م. اعم از غلات و گیاههای صنعتی و سبزیجات و میوه جات و غیره ترتیب داد و اطلاعاتی نیز دربارهٔ انواع نباتات مزبور و موارد استعمال و تاحدی محل کشت آنها بدست آورد (چون درآنزمان تمام مزروعات و بسیاری از گیاههای وحشی نیز از لحاظ داروئی مورد استفاده قرار میگرفته‌اند).

---

(۱) ابو منصور موفق (به فهرست کتب رجوع شود) نسخه تألیف موفق که اکنون در وین محفوظ است (۴۴۷ ھ.) یکی از قدیمترین نسخ خطی فارسی است که تاکنون کشف شده. نساخ این نسخه علی بن احمد اسدی طوسی - برادر زاده فردوسی کبیر بوده است.

(۲) در مجلهٔ Historische Studien aus dem Pharmacologschen institute der universität Dorpat چاپ شده (مجله سوم - درپت ۱۸۹۳) ما از این ترجمه استفاده نکرده‌ایم.

ترتیب ذکر نباتات بحروف تهجی است (از روی نام عربی آنها) و دربارهٔ هرگیاهی شرح کم‌وبیش مفصلی نوشته شده. اثر ابومنصور موفق مبتنی برتفحصات خود مؤلف و همچنین تعداد کثیری منابع یونانی [1] و سریانی [2] و عربی [3] و هندی [4] میباشد.

درکتاب مشهور قابوس‌نامهٔ عنصرالمعالی کیکاوس زیاری [5] که در ربع آخر قرن یازدهم م. بزبان فارسی نوشته شده و دستورالعمل گونه‌ایست برای‌آن دوران (فئودالیته) شرح مختصری « اندر آیین و رسم دهقانی » وجود دارد.

دائرة‌المعارف فارسی بنام « نزهت‌نامهٔ علمائی » شاهمردان بن ابی‌الخیر که برای ابوکالینجار گرشاسپ نوادهٔ علاء‌الدوله محمدبن دشمن زیار کاکویه، ظاهراً، در ربع اول قرن دوازدهم م. [6] تنظیم و تحریر شده مقاله‌ای در مزروعات وفن‌فلاحت دارد. مقالهٔ مزبور به هشت فصل تقسیم شده‌است ، باین شرح :

۱- در درختان میوه دار.

۲- در گیاههای معطر.

۳- در بستانکاری.

۴- دربارهٔ برخی از انواع درختان و گیاهان (وحشی).

---

(۱) از روی ترجمه‌های عربی و سریانی یا دست سوم نقل شد. از آنجمله سخنان بقراط و افلاطون و ارسطو و دیوسکورید و جالینوس و پاول اگینی منقول است.

(۲) از آنجمله عیسی (یشو) بن‌سوخار بخت شاگرد گئورگی معروف ، فرزند بختیشو و یحیی (یو آن) بن‌البطریق ـ که مترجم جالینوس ذکر شده.

(۳) از آن میان ثابت‌بن قرة و ابوماهر و غیره.

(۴) از آنجمله جنگ و منکا که در زمان خلیفه هرون‌الرشید در بغداد میزیستند.

(۵) قابوسنامه (به فهرست کتب رجوع شود).

(۶) نزهت نامهٔ علائی (به فهرست کتب رجوع شود). پس از آنکه اوراق این کتاب برای طبع بچاپخانه داده شدمقاله‌ای از آ. ن. بولدیریف تحت عنوان « تاریخ نزهت نامهٔ علائی » منتشر شد (مجموعهٔ یادنامهٔ ای. یو. کراچکوسکی. چاپ LIY. لنینگراد ۱۹۵۸ ص ۴۶-۴۴).

۵- در پیش بینی باران و زمستان و سرما.

۶- در انتخاب گاو نر خوب (برای شخم).

۷- در دفع زیانهای غلات از قبیل ملخ و موش و حشرات و خزندگان و بیماریهای گندم.

۸- در حفاظت میوه‌ها و نهال و درختان.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی، گذشته از « جامع‌التواریخ » دائرة‌المعارفی در علوم طبیعی بنام « کتاب‌الاحیاء والاثار » نیز تألیف کرده است. در کتاب مزبور فصول بسیار در آبیاری و خاصیت خاکها و فن فلاحت وجود داشته. میدانیم که این اثر بدست ما نرسیده و یا تاکنون کشف نگردیده است و فقط فهرست مندرجات آن در « جامع‌التصانیف رشیدی » مذکور است. از این تألیف دو نسخهٔ خطی در دست است ـ یکی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس و دیگر فارسی در مخزن انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم لنینگراد [1].

حتی عناوین فصول کتاب که بدست ما رسیده خود تا حدی سطح عالی فن آبیاری و فلاحت را در ایران ـ درفاصلهٔ قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی ـ معلوم میدارد. و بدین‌سبب عناوین فصول مزبوررا باختصار در اینجا نقل میکنیم:

۱- در آب و خاك [2] سردسیر و گرمسیر [3] و در خواص آنها.

۲- در کاریزها و چشمه‌ها و کارهای مربوط بآنها.

۳- در سد و بند.

۴- در تخمها و ریشه‌ها واینکه کدام را باید پاشید و کدام را نشاند.

۵- در غلات وغیره.

---

(۱) نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم. شمارهٔ C. ۳۷۰ از ورق ۳ ببعد.

(۲) یعنی آبیاری و خاك.

(۳) دربارهٔ این اصطلاحات به فصل سوم رجوع شود.

۶- در اقسام درختان میوه‌دار و بی میوه [1].

۷- در خواص درختان، پیوند و فایدهٔ آن.

۸- دربارهٔ کود و آبیاری و خواص اقسام آبها.

۹- در خربزه و خیار و سبزیجات مختلف.

۱۰- در گندمکاری وجوکاری و غلات مختلف.

۱۱- در کشت نیشکر، پنبه، کنجد، کتان، کنف و امثال آنها.

۱۲- در دفع ملخ ومورچه و مار و عقرب و امثال آنها.

۱۳- در خواص کبوتران و ماکیان و دیگرپرندگان و بدست آوردن مدفوعات آنها [3]. در آفات درختان و میوه‌ها و کشتها و دفع و رفع آن [4].

پس از سال ۷۰۰ هجری مؤلف مجهولی که بنا بنوشته هایش مردی دانشمند و جهانگرد و از کارکنان دولت بوده بدستور غازان‌خان مغول تألیف مفصلی در فن کشاورزی نوشته که بعدها تحت عنوان «کتاب علم فلاحت و زراعت» این کتاب را عبدالغفار نجم‌الدوله با چاپ سنگی بطبع رسانیده منتشر کرده است [5].

این تألیف بصورت اولین مجلد سلسله رسالاتی که عبدالغفارخان نجم‌الدوله تحت عنوان «مجموعهٔ علمی ایرانی در زراعت و فلاحت و باغبانی» منتشر نموده چاپ شده بوده. در ضمن این سلسله رسالات گذشته از کتاب مزبور که مربوط بقرن ۱٤ م. بوده دو رسالهٔ دیگر در فن فلاحت قرن شانزدهم میلادی (مجلد دوم و چهارم. دربارهٔ آنها بعد سخن گفته خواهد شد) و یک تألیف مجهول‌المؤلف که

---

(۱) در نسخهٔ پاریس چنین نوشته.

(۲) یعنی حیوانات موذیه برای غلات و درختان بارور.

(۳) به فصل سوم رجوع شود.

(٤) نسخهٔ خطی ا.ش. فرهنگستان علوم شمارهٔ C-۳۷۰ از ورق ۳ ببعد.

(۵) «کتاب علم فلاحت و زراعت تألیف شخصی عالم و عامل و سیاح در عهد غازان خان».

که ظاهراً در قرن نوزدهم نوشته شده و « فایدهٔ پیوند زدن به شیوهٔ فرنگیان » نام دارد (مجلد سوم) منتشر شده است . بدیهی است که رسالهٔ اخیرالذکر از لحاظ موضوع مورد علاقهٔ ما شایان توجه نمیباشد. هرچهار کتاب با چاپ سنگی طبع شده (فقط بخش اول کتاب چهارمی بوسیلهٔ چاپ سربی طبع شده و بخش دوم آن سنگی) و تقریباً یکجا - در ۲۳ - ۱۲۲۲ هجری قمری (۱۹۰۵-۱۹۰۴ م .) منتشر شده بودند. این کتب اکنون نادرند و بآسانی بدست نمیآیند .

انتشارات عبدالغفارخان نجم‌الدوله جلب نظر ایرانشناسان غربی و روسی را ننموده و این خود گواه قلت توجه محققان به فن فلاحت در ایران میباشد. تاحدی که اطلاع داریم «کتاب علم فلاحت و زراعت » منتشرشده، اندکی مورد استفاده قرارگرفته است. و این خود ما را برآن میدارد که دربارهٔ این رساله بیشتر محض و بحث کنیم [1].

کتاب مزبور به ابواب تقسیم نشده ولی‌دارای فصول بسیار است و اطلاعات زیر را بدست میدهد : در حفاظت تخمها و غلات ، در اینکه کدام درخت و گیاه از تخم میروید و کدام را باید بصورت نهال کاشت ؛ در خواص انگور و اقسام درختان بارور و بی‌بر (دربارهٔ هریک جداگانه) ، در اقسام گل های سرخ (گل سوری) وگلها و گیاهها ؛ در پیوند اقسام درختان بارور و بی بر ؛ در شرایط کود دادن (زبل) ، دربارهٔ گندم و بقولات و چاشنیها و نباتات معطر و الیافی و قابل نسج. بخشی‌برای هر روئیدنی‌تخصیص داده شده. دراین بخشها نظمی‌وجودندارد .

مؤلف کتاب فقط از یک منبع مورد استفاده خویش که « کتاب آثارواخبار » نام دارد ، یاد میکند. ظاهراً این همان تألیف جغرافیائی زکریای قزوینی (قرن ۱۳ م.) بزبان عربی میباشد که عنوان کامل آن « کتاب آثارالبلاد واخبارالعباد »

---

(۱) پطروشفسکی : رسالهٔ فارسی در فن فلاحت از عهد غازان خان- درکتاب‌مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین کنفرانس علمی شرقشناسان شوروی در تاشکند. چاپ فرهنگستان علوم ازبکستان و تاشکند ، ۱۹۵۸ ص ۵۹۹ - ۵۸۶

است [1]. در بادی نظر چنین حدس زده میشد که این کتاب منبع اصلی « فلاحت » است. ولی در واقع مضمون « آثارالبلاد » - که تألیفی است در جغرافیای « هفت اقلیم » با اشارات تاریخی و شرح حال رجال - بهیچوجه با « کتاب فلاحت » - که اثری است در فن کشاورزی - قابل انطباق نیست. گمان میرود که مؤلف اثر اخیرالذکر از تألیف دیگر زکریای قزوینی که « عجایب المخلوقات » نام دارد و مبحث مفصلی دربارهٔ درختان و گیاهان در آن گنجانده شده استفاده کرده باشد [2]. ولی نه ترتیب بیان مطالب و نه مضمون کتاب اخیر (در بخش اعظم مبحث مزبور) با « فلاحت » قابل تطبیق نیست. و « کتاب علم فلاحت » بمراتب کاملتر میباشد و حاوی مطالبی است (مثلاً دربارهٔ محل کشت فلان ویا بهمان مزروع در ایران) که در اثر زکریای قزوینی دیده نمیشود. ممکن است که مؤلف یکی از روایات اثر نجومی زکریای قزوینی را که بدست مانرسیده مورد استفاده قرار داده باشد [3].

مؤلف « فلاحت » دیگر منابع خویش را بوضوح نام نمیبرد و فقط به « کتب فلاحت » و گواهی « مسافران » و « تجار » و یا تجارب « دهقانان » در کشت مزروعات اشارهٔ مبهمی مینماید.

مؤلف بیشتر از خویشتن سخن میگوید و علی الرسم خود را « این ضعیف » میخواند و بمشاهدات و « تجارب و امتحان » خویش استناد میکند - که درقلمه زدن و پیوند کردن اقسام درختان با ثمر و بی ثمر و بذر فشانی و نشاندن نهال و

---

(۱) دو روایت از این تألیف وجود دارد یکی مورخ بسال ۶۶۱ ه. و دیگر ۶۷۴. روایت اخیر را ف. ویوستنفلد بصورت بخش دوم « نجوم » زکریای قزوینی (رجوع شود به فهرست کتب) منتشر کرده. « تلخیص الاثار » عبدالرشید باکووی خلاصهٔ این کتاب است در جغرافیا بزبان عربی که در ۸۰۶ ه. تنظیم شده.

(۲) زکریای قزوینی. ص ۳۰۳ - ۲۴۵، منبع قزوینی « کتاب الفلاحت » ابن العوام-پایان قرن ۱۲ م. بوده.

(۳) دربارهٔ روایات گوناگون تألیف قزوینی رجوع شود به:
I. Ruska. Qazwini studien ; I. Ruska. ober den falschen und echten Kazwini.

غرس اشجار و زرع انواع مزروعات که از هندوستان و دیگر کشورها بایران آورده بوده‌اند - بدست آورده[1].

بیشتر بخشهای این کتاب اصیل است و بمشاهدات و یا سؤالهای مؤلف از این و آن و آزمایشهای فلاحتی خود وی مبتنی میباشد.

وی خود را معاصر غازان خان مغول (از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰٤ م. = ۶۹۵ تا ۷۰٤ ه. حکومت کرد) معرفی میکند. مؤلف کتاب «فلاحت» آزمایشهای فنی کشاورزی فراوان در تبریز بعمل آورده و این را باید با اقدامات غازان‌خان مربوط دانست، زیراآن سلطان میخواست کشاورزی ایران را که براثر غلبهٔ مغولان وسیاست مالیاتی نخستین خانهای مغول ویران و خراب شده بود احیاء کند. میدانیم که غازان خان بموازات فرامینی که تاحدی از سختی وضع روستائیان ایران کاسته بود، بنابگفته رشیدالدین «حکم فرموده تا ازهمهٔ ممالک انواع درختان میوه‌دار ورياحين و حبوبات که در تبریز نبود وهرگز درآنجا کس ندیده نهال و شاخ آن پیوند کردند و بذور آن بیاوردند و بتربیت آن مشغول شدند و این زمان مجموع آنها در تبریز بادید آمده روز بروز در میرسد و زیادت از آنکه در شرح گنجد و خلائق بدان منتفع اند... و تمامت ولایات بعید ازممالک هند و ختای و غیره ایلچیان فرستاده[2] تا تخم چیزهایی که مخصوص بآن ولایات بیارند» ظاهراً مؤلف در این اقدامات غازان خان شرکت داشته است.

از فرهنگ‌اصطلاحات ولغات نادر و مهجور زبان فارسی که شمس‌الدین محمد فخری اصفهانی (یا شمس فخری) در سال ۷٤۰ ه. بصورت بخش چهارم کتابی تحت عنوان «معیار جمالی» در قواعدعروض ترتیب داده میتوان همچون‌منبع تاریخ فن فلاحت در دوران مورد نظراستفاده کرد. کتاب اخیرالذکر را به صاحب‌اصفهان و فارس و دوست و حامی حافظ وهنرمند تیره بخت ابواسحق جمال‌الدین محمدانجو

---

(۱) فلاحت صفحات ۸، ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۲۵، ۲۸، ۴۲، ۷۳، ۹۳، ۹٤، ۹۶.

(۲) جامع التواریخ. نسخه خطی استانبول. ورق ۶۰۳.

(از ۱۳٤۱ تا ۱۳۵۳ م. = ۷٤۲ - ۷۵٤ ه. حکومت کرد) اهداء کرده و بنام وی معنون ساخته. فرهنگ (بخش چهارم کتاب) را ك. زالمان درکازان طبع ومنتشر کرده (متن فارسی و فهارس) [1]. در این فرهنگ ضمن شرح معنی لغات فراوان دیگر - بسیاری از اصطلاحات مربوط به زراعت و باغبانی و تاك نشانی و آبیاری و آلات و ادوات فلاحتی وزندگی مردم روستا (خانهٔ روستائی ، ساختمانهای کشاورزی و غیره) را معنی کرده است. برای هر اصطلاح مثالی ذکر گشته و شعری نقل شده است. برخی از اصطلاحات مذکور در فرهنگ مزبور هنوزهم درزبان فارسی مصطلح است و بعضی دیگر از دیر بازی از دایرهٔ استعمال خارج شده است. تعدادی اصطلاحات محلی که در میان مردم ولایت اصفهان متداول بوده نیز در فرهنگ دیده میشود. لغات فرهنگ بطورکلی ایرانی هستند و الفاظ عربی بالنسبة اندك دیده میشود و لغات ترکی- مغولی تقریباً در آن وجود ندارد. کلمات بترتیب آخرین حروف تهجی تنظیم شده‌اند.

دائرة المعارف « دانش نامه جهان » که در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم توسط غیاث الدین علی بن علی امیران الحسینی الاصفهانی تصنیف شده و هنوز بطبع نرسیده است [2] حاوی بخشی است در « تجسس آب چشمه وکاریز وچاه » [3] و شیوه های تفحص محل آبهای تحت الارضی وسمت رگه های واجد آب که برای حفر کاریز و چاه ضرورت دارد. مطالب این منبع نشان میدهد که استادان آبیار ایرانی درقرون وسطی بسیار مجرب بوده‌اند.

در ربع اول قرن شانزدهم م. فاضل هروی رسالهٔ مفصلی در فن کشاورزی بزبان فارسی بنام « ارشادالزراعة » تألیف کرده [4]. رسالهٔ مزبور را عبدالغفار نجم -

---

(۱) شمس فخری (به فهرست کتب رجوع شود).

(۲) نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شمارهٔ C-۵۹۰

(۳) همانجا. ورق ٤۲۶ ببعد.

(٤) (به حاشیه ۳ ص ۳۹ رجوع شود).

الدوله ـ که پیشتر ذکرش رفت ـ در طهران ، بصورت مجلد چهارم « مجموعهٔ علمی ایرانی در زراعت » [1] طبع و منتشر کرده . در ا . ج . ش . س . دو نسخهٔ خطی رسالهٔ مزبور وجود دارد : یکی نسخهٔ خطی مجموعهٔ ا . م . پشچروا که کاملتر است [2] و دیگر نسخهٔ خطی مخزن فرهنگستان علوم ازبکستان در تاشکند [3] . که زیان دیده و معیوب است . سال اتمام این تألیف در هر دو نسخهٔ خطی و همچنین در چاپ طهران - ۹۲۱ هجری ذکر شده است (۱۵۱۵ م .) .

رساله به شش باب یا « روضه » تقسیم شده . آ . آ . سیمونوف مضمون روضات مزبور را بشرح زیر بیان میکند [4] :

۱- در شناسائی خاک . ۲- در ساعات مناسب برای کشت . ۳- در کشت غلات . ٤- درآماده کردن زمین تاکستان ، در اقسام انگور وغیره ٥- در سبزیجات ٦- دربارهٔ درختان بارور وگلها . ۷- درقلمه زدن درختان و تاک وغیره . ۸- در غرس درختان وگلها با در نظر گرفتن نقشهٔ باغ .

باب اخیر در چاپ طهران عنوان دیگری دارد : « دربارهٔ تهیهٔ گلاب وروغن گل سرخ و مربای گل سرخ و در حفاظت « بیوت نخل » . متن چاپ طهران با دو متن یاد شده اختلافات بسیار دارد . نسخهٔ خطی ا . م . پشچروا مقدمهٔ مفصلی با اشعار و حکایات آموزنده دارد [5] . مؤلف در این مقدمه بسخنان شیخ عبدالله انصاری (قرن یازدهم م .) و رکن الدین علاءالدوله سمنانی (قرن چهاردهم م .) ودیگر مقامات معتمد دینی اشاره کرده زراعت را بهترین شغل خدا پسندانه میداند که

---

(۱) ارشادالزراعة (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۲) با اجازهٔ بانو پشچروا از این نسخهٔ خطی استفاده کرده‌ایم و مراتب سپاسگزاری عمیق خویش را تقدیم وی میداریم . وی اکنون متن کامل و ترجمهٔ رساله مزبور را برای طبع آماده میسازد .

(۳) نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم ازبکستان شمارهٔ II / ۵٦٥ .

(٤) مجموعهٔ نسخ خطی شرقی فرهنگستان علوم ازبکتان ، I ، ص ۳۱۳ .

(٥) نسخهٔ خطی پشچروا . ورقهای ٤۹ - ۱ .

جبرئیل - طبق افسانه - پس از طرد آدم و حوا از بهشت اشتغال بدان را بایشان توصیه کرده [۱]. ممکن است که اینمورد انعکاسی از معتقدات قدیمی زرتشتیان که کشاورزی را وظیفهٔ دینی صنف کشاورزان میدانستند باشد. مؤلف مبانی سیاستی را که بعقیدهٔ وی سلطان مسلمان در مورد روستائیان باید درپیش گیرد شرح میدهد [۲].

مبنای این کتاب استنتاج از تجارب و شیوه های کشاورزی زمین داران و روستائیان واحهٔ هرات میباشد و بدین سبب کتاب رنگ محلی دارد. بویژه شرح وصف خاك واحهٔ هرات و موعد کارهای گوناگون کشاورزی از روی گاهنامهٔ شمسی و انواع گندم و جو و غیره و کار در تاکستان و قواعد پیوند زدن اقسام درختان میوه‌دار و غیره درخور توجه شایان است. مؤلف چندین بار ضمن آوردن مثال از باغداری بزرگ یک فئودال روحانی یاد میکند ولی بدون ذکر نام. عبدالغفار نجم‌الدوله - سابق الذکر - یک رسالهٔ مجهول‌المولف دیگر مربوط به قرن ۱۶ م. درفن فلاحت - بصورت مجلد دوم سلسله انتشارات مذکور تحت عنوان «علم فلاحت و زراعت ایرانیان» طبع و منتشر ساخته [۳].

دکتر تقی بهرامی مؤلف کتاب «تاریخ کشاورزی ایران» که - بگفتهٔ خود وی از قدیمترین نسخهٔ خطی منبع مذکور که در ماه ذی‌الحجه ۱۰۰۷ ه. بپایان رسیده استفاده کرده است، میگوید که عنوان آن تألیف در نسخهٔ خطی مزبور «کتاب در معرفت بعضی امور که اهل فلاحت را درکار آید» بوده است [٤].

کتاب مرکب از ۳۲ باب و یک خاتمه است بشرح زیر:

۱- مقدمه.

۲- درکشت غلات، در شناسائی آنکه کدام خاك نزدیک به آب است و

---

(۱) همانجا ورقهای ۴۲-۳۳.

(۲) همانجا ورقهای ٤٩-٤٢.

(۳) کتاب علم فلاحت (به فهرست کتب رجوع شود).

(٤) دکتر تقی بهرامی. تاریخ کشاورزی ایران، ص ۱۶۷.

کدام نیست و در خاك خوب و بد برای زراعت و غیره.

۳- در دفع آفات کشاورزی (علفهای هرزه ، برق وصاعقه و یخ بندان) .

٤- درقواعد وموعد درو وجمع آوری محصول، درساختن انبارها برای غلات، درقواعد حفاظت غلات و اقسام سبزیجات.

٥- در قواعد غرس اشجار و حفظ نهالها.

٦- در غرس تاك و درخت زیتون.

۷- درغرس دیگردرختان بارور (برای هریک شرحی جداگانه) .

۸- در پیوند زدن درختان بارور و اینکه کدام درخت بارور را میتوان به دیگر درختان پیوند زد (دربارهٔ هردرخت میوه جداگانه) .

۹ - در تراش درختان بارور (برای هر مورد جداگانه) و حفظ میوه ها و سرکه انداختن.

۱۰- در صیفی کاری.

۱۱- در مبارزه با آفات مزروعات درختان بارور[1] .

۱۲- در فایدهٔ بعضی سبزیجات و گیاهها ، خاتمه . دربارهٔ حفظ کبوتران (بخاطر جمع آوری مدفوعات که کود پربهائی است) .

فن فلاحت درایران بطور کلی پای بند محافظه کاری وسنن و رسوم و روشها و اصول دیرین بوده و این خود بما اجازه میدهد تا در بررسی وضع زراعت درقرنهای سیزدهم و چهاردهم از تألیفات وکتب فن فلاحت که مربوط بدوران مقدم تر و یا متاخر تر باشد استفاده کنیم.

در این تحقیق هدف ما بررسی نیروهای تولیدی و وضع واقعی زراعت وهمچنین روابط تولیدی دردوران موردنظربوده. ولی آگاهانه به کاوش در تمام مسائل مربوط به مطالعهٔ فئودالیزم در ایران گرایشی نداشته‌ایم. و فقط به ارزیابی کلی نفوذ و تأثیر صحرانشینان مغول و ترك در جریان تکامل اجتماعی و اقتصادی ایران اکتفا

---

(۱) دربارهٔ آفات کشاورزی به فصل سوم رجوع شود.

نمودیم ولی توجهی به دامداری صحرانشینان وویژگیهای آن نکردیم، زیرا معتقدیم که اینموضوع باید در کتاب جداگانه و مستقلی مورد بحث قرار گیرد. و همچنین بموضوع بقایای شیوهٔ زندگی دوران بردگی در جماعات فئودالی آسیای مقدم که مورد پژوهش هیچیک از محققان قرار نگرفته نیز اشاره‌ای ننموده‌ایم- زیرا در این باره کتاب علیحده‌ای خواهیم نوشت. و فقط بوجود گروه ویژه‌ای از بردگان - بردگان اسیر یا خریداری - که صاحبانشان ایشانرا در زمین اسکان داده بزراعت واداشته بسنده کردیم. در برخی از مسائل، مثلاً موضوع جماعات روستائی که تحت رژیم تابعیت فئودالی قرار داشته‌اند بناچار بسبب قلت مدارك باختصار پرداختیم و کلیاتی را بیان داشتیم.

از آنجائیکه توجه خویش راصرفاً معطوف بیکی از مراحل تاریخ تکامل جامعهٔ فئودالی در ایران کرده‌ایم بحث در مسائل مربوط به ظهور دوران متقدم فئودالیزم در ایران - با اینکه این موضوع تقریباً مورد پژوهش هیچیک از محققان در اتحاد شوروی و دیگر کشورها قرار نگرفته - جزو وظایف ما نبوده است [1].

(۱) فقط اخیراً تحقیق جامعی در موضوع پیدایش روابط دوران متقدم فئودالی در ایران تحت عنوان «شهرهای ایران» تألیف ن.و. پیگولوسکایا منتشر شده است. محتوی این کتاب از عنوان آن وسیعتر است و روابط ارضی را از قرن سوم تا پنجم میلادی موردمطالعه قرار میدهد.

فصل اول

تاثیر حکومت مغولان در تکامل اجتماعی و اقتصادی ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی

جوانب کلی فتوحات مغولان

در آغاز قرن سیزدهم میلادی جامعهٔ فئودالی ایران بر روی هم طریق اعتلاء را می‌پیموده و جریان پیدایش مالکیت فئودالی زمین بسیار پیشرفت کرده بوده ولی بعد موقتاً بر اثر هجوم لشکریان چنگیزخان و شکست و ادبار حاصل از آن متوقف گشت و سرانجام در قرن چهاردهم بحد کمال رسید.

دیگر جوانب تکامل ایران فئودال در آغاز قرن سیزدهم عبارت بود از: انشعابات وسیع شبکهٔ آبیاری، روی زمینی و زیر زمینی - که شبکه‌های کوچک (شبکه های ناحیه‌ای که اراضی محدودی را دربر میگرفتند) بیشتر بوده (ولی البته شبکه های بزرگ هم وجود داشته) . دیگر کشاورزئی - که بر غم سطح نازل آلات و ادوات زراعتهای کوچک، با اینحال بر اثر چیره دستی وآزمودگی زارعان - حاصل فراوان ازآن بدست میآمده. دیگر وجودشهرهای بزرگ فئودالی پر رونق که جمعیت آن فشرده بوده و صنعتها و پیشه ها (بخصوص صنایع هنری [1]) درآنها شکوفان و سرمایهٔ بازرگانان کلان بوده وتجارت بسط داشته (اعم از تجارت صادراتی وداخلی از طریق شاهراههای کاروان رو) . جملهٔ این عوامل گواه بر وجود گرایشهای

---

(۱) دربارهٔ صنایع هنری ایران در قرون وسطی به تالیف بسیار جامع و تازهٔ زکی محمد حسن که تحت عنوان «صنایع ایران بعدالاسلام» منتشر شده رجوع شود.

ترقیخواهانه در جامعهٔ فئودالی ایران در آغاز قرن سیزدهم میلادی میباشد.

افزایش تضادهای طبقاتی نیز در قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم خود نموداری بطور کلی از جنبهٔ ترقیخواهانهٔ تکامل جامعه بوده، زیرا افزایش تضاد های مزبور در جامعه های طبقاتی مبنا و اساس ترقی میباشد. در عین حال در درون طبقهٔ فئودالها نیز تضاد هائی وجود داشته - از قبیل تضاد میان بزرگان نظامی، صحرانشین و غیر صحرانشین از یکسو و کارمندان کشوری و روحانیان مسلمان - و یا بدیگر سخن- خدام دین از دیگرسو. در جامعهٔ فئودالی ایران آن روز دو گرایش متوازی سیاسی وجود داشت، یکی گرایش بطرف تفرقه و پاشیدگی فئودالی و سازمان نظامی - اقطاعی و دیگر تمرکز دولت فئودالی و بسط شعب دستگاه بوروکراسی مرکزی. گروههای یادشدهٔ طبقات فئودال کشور که باهم درگیرودار بودند وبخاطر کسب قدرت و زمامداری مبارزه میکردند درواقع هریک مبین یکی از گرایشهای فوق شمرده میشدند.

فتوحات مغولان را نمیتوان فقط یک پدیدهٔ خالص خارجی در تاریخ ایران شمرد... بلکه از نوع کشورگشائیهائی بوده که بر اثر آن تبدلات عمیقی دراقتصاد و سازمان اجتماعی ممالک مسخره پدید میآید.

چنانکه میدانیم امپراطوری مغولی چنگیزخان براثر فتوحات وسیع جامعه های مختلف را در زیر یک لوا متحد ساخت، از قبیل جامعهٔ صحرا نشینی، زراعتی و جامعه های مختلطی که در آن مردم دامدار و صحرانشین با زراعت پیشگان اسکان یافته درکنارهم زندگی کرده همزیستی داشتند. تأسیس امپراطوری مغول نتیجهٔ مستقیم ورود جامعهٔ مغولی در آغاز قرن سیزدهم بمرحلهٔ فئودالی بوده. از آنجائیکه موضوع پیدایش جامعهٔ متقدم فئودالی در مغولستان توسط مورخان شوروی [۱] بقدر

(۱) رجوع شود به: ب. ا. ولادیمیر تسوف. سازمان اجتماعی مغولان ص ۱۲۱ - ۳۳. و تقریظ یاکوبوسکی به کتاب مزبور. یاکوبوسکی و ب. د. گرکوف «قزل اردو» ص ٥٦ - ٣٥، تاریخ جمهوری ملی مغولستان ص ۹۰ - ۷۹.

کفایت مورد مطالعه و کاوش قرار گرفته ـ ما از آن بحث نخواهیم کرد. فقط یادآور میشویم که در دوران متقدم جامعهٔ فئودالی مغول ـ شیوهٔ تکامل نیافتهٔ زندگی برده‌داری (که مبدل بشیوهٔ غالب تولید نگشته بود) دیربازی محفوظ ماند و استفاده از کار اسیران برده شدهٔ بیگانه در امر شبانی گله ها و پیشه‌وران بیگانه در دستگاه اقتصادی بزرگان صحرانشین [۱] میان ایشان نیز ـ مانند دیگر صحرا نشینان آسیا در قرون وسطی ، متداول بوده است.

امپراطوری چنگیزخان با شرکت فعال سران جامعهٔ مغول که بصورت فئودال در آمده بودند ، تأسیس شد . و بالضروره دولت جدید میبایست مبین منافع سران مزبور باشد. و در نظر بزرگان صحرانشین جنگ دائم، جنگی که ثمر آن فتح اراضی جدید و کسب غنائم بصورت اسبان جنگی و دام و اسلحه و منسوجات وطلا ونقره و اسیران ـ بردگان از زن و مرد باشد ، تاحدی (چنین جنگی) بخشی از فعالیت تولیدی ایشان بشمار میرفته.

پیش از تأسیس امپراطوری چنگیزخان منبع غنائم ـ از لحاظ بزرگان نظامی صحرانشین ، جنگهای دائمی بوده که بین گروههای قبایل ، از قبیل تاتارهای سفید و تای چی‌ئوتان و کرائیتان و نایمانان و مکریتیان و غیره جریان داشته. ودرآمد بزرگان صحرانشین از غنائم جنگی کمتر از عوایدی که ایشان در نتیجهٔ بهره کشی از آراتهای صحرانشین [۲] بدست میآوردند نبوده.

وحدت سیاسی مغولستان در زمان چنگیز خان فقط بشرطی ممکن بود مورد پشتیبانی بزرگان صحرانشین قرار گیرد که منبع غنائم ، یعنی جنگ ـ از میان نرود بلکه برعکس توسعه یابد. بدین‌سبب چنگیزخان که هم از آغاز کار به بزرگان

---

(۱) رجوع شود به : یوآن دپلانو کارپینی « تاریخ مغولان ، ص ۳۷ - ۳٦ ؛ ویلهلم دروبروك . « سفری بکشورهای شرقی » ص ۱٦۱ - ۱۰٤ ، جامع التواریخ نسخهٔ استانبول ورق ٥٦ .

(۲) آرانها ــ شبانان مغول .

صحرانشین فئودال منش متکی بوده درطریق کشورگشائی گام نهاد. فتوحات وی بمراتب بیش از آنچه بزرگان صحرانشین از جنگهای خانگی غنیمت بدست میآوردند نوید دهنده بوده و گذشته از این امکان بهره کشی فئودالی از کشورهای ثمروتمند و متمدن و زراعت پیشهٔ همسایه را، پس ازتسخیر، برای ایشان تامین میکرده. کوشش بخاطر بدست‌آوردن مراتع جدید نیز محرك مهمی برای کشورگشائی بوده و این خود برای گله های کوچك آراتها (چوپانان خرد) چندان اهمیت نداشت ولی از لحاظ بزرگان صحرانشین که دارای گله های بزرگ بوده‌وسیعاً بدامداری میپرداختند بسیار مهم بوده.

و بالاخره فتوحات خارجی از جهت دیگرنیز برای بزرگان صحرانشین فئودال‌ـ منش ضرورت داشته، باینمعنی که برای مدت کم و بیش درازی تناقضات طبقاتی را که میان بزرگان مغول و تودهٔ آراتهای صحرا نشین تابع ایشان پدید آمده بوده ضعیف میکرده و تحت‌الشعاع قرارمیداده. فتوحات و کشورگشائیهای مدام چنگیزخان و جانشینان وی نیرومندترین وجدیترین وجوانترین بخش عامهٔ آراتها رااز زادگاهشان دورکرده بود و اجازه داده بود تا بیاری انتظامات نظامی مقیدشان کنند و چنین تلقین کنند که کشورگشائی برای‌آنان نیز سودمنداست - زیرا بخشی از غنائم جنگی را بآن افراد اختصاص میدادند. لفافه و ظواهر پدرشاهی روابط عهد فئودالی، و سازمان قبیله‌ای که محفوظ مانده بوده و غنائم فریبندهٔ جنگی... اینها وسایلی بود که بزرگان صحرانشین درامپراطوری چنگیزخان بیاری آنهامردم مغولستان و تودهٔ صحرانشینان را مطیع رهبری خویش ساخته و نفوذ و حیثیت خویش را در میان ایشان بالابرده و آنانرا برای گشودن و تسخیر کشور های دور دست بدنبال خود کشانیدند.

از فتوحات چنگیز مردم مغولستان طرفی نبستند. وگشودن کشورهای بیگانه نتوانست روابط استوار واقعی اقتصادی و سیاسی میان مغولستان و سر زمینهای همسایهٔ آن برقرار سازد ولی در عوض خاك اصلی مغولان را ضعیف وبیجان ساخت

وجوانان آن کشور را از پای در آورد و نابود ساخت و بخش مهمی از ساکنان آن را از زادگاهشان دور کرد.

فتوحات چنگیزخان و چنگیزیان تغییرات عمیقی در اقتصاد وتاحدی در روابط اجتماعی ممالک مسخرهٔ ایشان و بویژه در زندگی اجتماعی روستا، پدید آورد. نخست اینکه کشورگشائی مغولان موجب ویرانیهای عظیم گشت ونیروهای تولیدی کشورهای مزبور بوحشیانه‌ترین طرزی نابود شدند.

بطور کلی هجوم صحرانشینان فاتح بجامعه های متمدن و اسکان یافته قرون وسطائی علی‌الرسم باویرانی وغارت سرزمین های مفتوح همراه بود [1]. از آنجمله فتح ایران بدست سلجوقیان هم موجب خرابیهای فراوان شد [2]. با اینحال لشکرکشیهای

---

(۱) میان مورخان شوروی نظر دیگری نیز دربارهٔ نقش تاریخی فاتحان صحرانشین وجود دارد ـ که اینانرا «نیروئی ترقیخواه» میشمارند و رفتار ایشانرا با اقوام اسکان یافته بیشتر «مسالمت جویانه» میخوانند ـ این نظر در بسیاری از تألیفات آ. ن. بریشتام دیده میشود (تاریخ مختصرهونها. لنینگراد ـ سال ۱۹۵۰ و غیره). تحسین صحرانشینان ونقش تاریخی ایشان در مقالهٔ آکادمیسین و.آ. گاردلوسکی تحت عنوان «گرگ پابرهنه چیست؟» (اخبار فرهنگستان علوم ـ بخش ادبیات و زبان، سال ۱۹۴۷، مجلد ۶، شمارهٔ ٤. ص ۳۲۱ - ۳۱۷) بحد اعلا رسیده و بدون دلیل مقنع اخبار مورخان روسی را دربارهٔ دستبرد ـ های ویران کنندهٔ صحرانشینان دشت قپچاق بروسیه رد میکند و میگوید قپچاقیان نسبت بروسیه «نظر دوستانه‌ای» داشته‌اند و درواقع ناشر فرهنگ و تمدن بوده‌اند (مقالهٔ مزبور ص ۳۲۲ - ۳۲۱). ولی مطالعهٔ دقیق منابع بهیچوجه اجازه نمیدهد که با این نظر غیر تاریخی و ناصحیح وی نسبت به صحرانشینان فاتح قرون وسطی، هم‌آهنگ شویم. در اینجا ازتحسین تاریخ و اقدامات صحرانشینان ترك و مغول که در تألیفات پان‌تورکیستها دیده میشود و از نظریه های لئون کاهن (Léon Cahun) ماخوذ است صحبت نمیداریم. زیرا محرك پان‌ـ تورکیستها عللی است که با علم هیچ وجه مشترکی ندارد.

(۲) رجوع شود مثلاً به ویس ورامین فخرالدین گرگانی ـ مقدمهٔ مؤلف ص ۲٤ - ۲۳، دربارهٔ واحهٔ اصفهان)؛ ابن البلخی. فارسنامه ص ۱۳٤ - ۱۳۲ در تخریب شیراز که حتی در آغاز قرن ۱۲ م. هم هنوز بحال ویرانی باقی بوده و جز چند محله چیزی از آن برپا نمانده بوده.

چنگیزخان و جانشینان وی از بسیاری جهات با مهاجمات پیشین صحرانشینان تفاوت بارز داشته. امپراطوری چنگیزخان که بیشتر صحرا نشینان آسیای مرکزی را - اعم از مغول و ترک و غیره - متحد ساخته بود (بااینکه مجموعه‌ای از وصله های ناجور بود) بمراتب فشرده‌تر ومتشکل تر از دولتهائی بشمار میرفت که فاتحان صحرانشین در گذشته تاسیس کرده بودند. بدین سبب در ضمن فتوحات چنگیز خان، مانند گذشته، به بیرحمیهاوویرانیهای غیر متشکل برنمیخوریم بلکه باشیوه‌های متشکل امحای دسته‌جمعی مردم غیرنظامی و تخریب کامل نواحی مختلف - شیوه‌هائی که بوسیلهٔ سرداران چنگیزخان بکاربسته میشده - مواجه میشویم. روش ایشان ترور و ارعاب منظم و مدونی بود که از بالا رهبری و مجری میگردید و هدف آن عبارت بود ازکشتار متشکل تمام عناصریکه ممکن بود مقاومتی ابراز دارند و ترساندن مردم بی‌آزار غیر نظامی و ایجاد وحشت عمومی در کشورهای مفتوح.

ترس وارعاب متشکل- بفرمان شخص چنگیزخان مستقیماً از بالا- بموقع اجرا گذاشته میشده... این روش دلخواه سران صحرانشین مغول و ترکان صحرانشینی بود که بدیشان پیوسته بودند. زیرا که نه‌تنها مقاومت طرف را فرومینشاند وغارت و چپاول راآسانتر میساخت وبصورت متشکل تری در میاورد (و این خود بنفع بزرگان مزبور بود) بلکه افراد صحرانشینی را که در لشکر کشیها شرکت داشتند نیزبزنجیر انتظام و دیسیپلین مقید میساخت و از سرکشی ایشان مانع میشد.

معهذا برخی از بزرگان مغول و حتی بعضی از اطرافیان چنگیزخان این روش ترور و ارعاب را نمیپسندیدند. جوچی‌خان (توشی‌خان) فرزند ارشد وغیر محبوب وی مخالف کشتارهای دسته جمعی و تخریب و ویرانی شمرده میشد [1]. فرزند سوم چنگیزخان اوگودی (اوکتای قاآن [2]) نیز طرفدار این سیاست نبود. و چون پس از مرگ بمسندخان بزرگ جلوس کرد آگاهانه کوشید تا بسران فئودال وبازرگانان

---

(۱) جوزجانی - ص ۳۷۹.

(۲) دربارهٔ خصوصیات اوکتای‌قاآن به جوینی رجوع شود. مجلد اول ص۱۹۰-۱۵۸

کشورهای مفتوح تکیه کند (گرچه در این طریق چندان کامیابی حاصل نکرد) و از شدت ویرانیها و کشتارهای دسته جمعی بکاهد.

هیچ دلیلی در دست نیست که این بیرحمها را - چنانکه برخی از مورخان اروپای غربی درقرن نوزدهم گفته - وقساوتها را نتیجهٔ «خاصیت نژادی» قوم مغول دانسته اند - بآن مردم نسبت دهیم. بهترین تکذیب این افکار ضد علمی این حقیقت انکارناپذیر است که روش امحای دسته جمعی فقط در زمان چنگیز خان و جانشینان بلا فصل او معمول بوده است. و در قرن چهاردهم جنگهای خانهای مغول بهیچوجه با دیگر جنگهای فئودالی آسیا تفاوتی نداشته است. بعد ها در قرنهای هفدهم و هیجدهم میلادی قوم مغول فرهنگی بالنسبهٔ عالی و کتابتی متکامل بوجود آورد. ودولتهای فئودالی مغولی آن عهد (قرنهای ۱۷ و ۱۸ م.) در روابط خویش با همسایگان هیچ گرایشی به انهدام و تخریب نداشتند. بنابراین در زمان چنگیزخان نیز علت قساوت «خاصیت نژادی» مغولان نبوده بلکه سیاست سران وبزرگان ومنافع ایشان چنان اقتضا میکرده. و حتی در زمان حیات چنگیز خان از میان عامهٔ قوم مغول صدای تأسف ازوقوع جنگها - جنگهائی که ازلحاظ افراد ساده جز سنگینی بارخدمت حرب و نابودی کسان و نزدیکان ثمری نداشته - شنیده میشده. (دست نبشتهٔ مغولی از قزل اردو بر پوست درخت که در. ۱۹۳۰ نزدیک دهکدهٔ ترنوکا - پود گورنی در کرانهٔ چپ ولگا - مکشوف گردیده.) [۱].

روش ترور و ارعاب متشکل چنگیزی در کشورهای مفتوح از چه قرار بوده؟ هنگامیکه لشکریان چنگیز شهری را محاصره میکردند فقط در صورتی بمردم آن شهر امان میدادند که بیدرنگ تسلیم شوند و آنهم نه همیشه. چنانچه مردم مقاومت میکردند، سرداران چنگیزی پس از اشغال شهر، نخست ساکنان آنرا در صحرا گرد میآوردند و در تحت حفاظت لشکریان مغول قرار میدادند. و پس ازپنج الی ده روز که فاتحان غارت وچپاول شهر راپپایان رسانیده وبزرگان ایشان اموال غارتی راتقسیم

---

(۱) در موزهٔ ارمیتاژ (لنینگراد) محفوظ است.

کرده و هرچه بهائی داشت برده بودند بمردمی که در صحرا گردآورده بودند می پرداختند [1] و آنان را به دستجاتی تقسیم میکردند. نخست سپاهیان را جدا کرده بلااستثناء بقتل میرسانیدند و افراد خانواده‌های ایشان را برده میساختند. دختران و زنان جوان میان بزرگان وسپاهیان تقسیم میشدند و بکنیزی میرفتند. صنعتگران واستادان چیره‌دست رابعنوان برده میان شاهزادگان وبزرگان مغول قسمت میکردند. ولی سرنوشت صنعتگران، لااقل بدان سبب که ایشانرا از زن و فرزندانشان جدا نمیکردند - بهتر بوده. مثلاً پس از تسخیر شهر هرات درسال ۱۲۲۱م. (۶۱۸ه) بهترین بافندگان پارچه‌های ابریشمی بردهٔ یکی از زنان چنگیزخان گشتند و با زن و فرزندان بمغولستان کوچانده شدند و موظف و متعهد گشتند که تعداد معینی لباس ابریشمی برای اردوی او تهیه کنند [2]. سرانجام مردان جوان و تندرست شهرهای مفتوح و بویژه قراء را برای «حشر» میگرفتند - یعنی برای کارهای سخت محاصرهٔ بلاد و خدمت در بنه. و فاتحان هنگام پیکار افراد «حشر» رادر صف مقدم لشکریان قرار داده هدف تیر هم‌میهنان ایشان میساختند.

در یادداشتهائی که به «من - خون» مؤلف چینی قرن سیزدهم منتسب است و «یادداشتهائی دربارهٔ مغول و تاتار» عنوان دارد (من - داهه‌ی - لو) چنین گفته شده است:

«هربار که ایشان بخواهند شهر بزرگی را مسخر سازند، نخست به نقاط کوچک حمله میکنند و ساکنان آن نقاط را اسیر میکنند وبمحاصره شهر وامیدارند. بدین منظور امر میکنند که هر سپاهی سوار ده نفر رااسیر کند. چون عده کامل شد هر فرد مقدار معینی علف یا هیزم و خاک و

---

(۱) جوینی، مجلد اول، ص ۱۰۴-۱۰۳.

(۲) سیفی ص ۱۰۹-۱۰۷ و همچنین رجوع شود به: و.و. بارتولد. «ترکستان» بخش اول متون، ص ۱۶۶ (قطعه‌ای از «روضة الجنات فی اوصاف مدینة الهرات» معین الدین اسفرازی.)

سنگ برمیدارد. شب و روز اینان را به پیش میرانند و هر که عقب بماند بقتل میرسد. بمحض رسیدن بمقصد بیدرنگ خندقها وجویها را [در اطراف حصار شهر باسمالحی که بآنجا حمل شده] پر میکنند. [هنگام محاصره] نقب هم میزنند واز دستگاههای مخصوص (پائو ـ تسزی) وغیره استفاده میکنند. درضمن این اقدامات از فدا کردن دهها هزار نفوس هم دریغ نمیدارند و بدین طریق همیشه شهرها مسخر ایشان میشود» [1].

بطوریکه از داستان «سن ـ خون» برمیآید بطور کلی ساکنان «نقاط کوچک» یعنی مردم روستا را وارد «حشر» میساختند. محمد نسوی مؤلف ایرانی که کتاب خویش را بزبان عربی نوشته نیز مطالب همانندی میگوید:

«هربار که گروهی از تاتار ـ که مثلاً از هزار سوار مرکب بوده ـ ناحیه‌ای را نهب و غارت میکرد ـ نخست روستائیان را از قراگرد میآورد و ایشان را بطرف شهر عمدهٔ آن ناحیه سوق میداد. آنجا روستائیان را مجبور میکردند منجنیق بگذارند وخندق بکنند ـ تا اینکه شهر تسخیر شود» [2].

بنابراین براثر گردآوردن افراد برای «حشر» ومحاصره، نخست نواحی روستائی خالی از سکنه شده و روستائیان از هستی ساقط میگشتند [3].

گاهی فاتحان به عده‌ای از ساکنان اجازه میدادند (بعد از آنکه آخرین مایملک ایشانرا غارت کرده بودند) به اجاق و آشیان سوخته و ویران خویش باز گردند. ولی نه همیشه. غالباً سرداران چنگیزی همهٔ ساکنان شهرها را بدون استثناء (گاهی هم با روستائیان اطراف) از دم تیغ گذرانده نابود میکردند. بااترار و عورـ گنج و ترمذ و نسا و مرو و بلخ و نیشابور و سبزوار و طوس و ری وقزوین وهمدان

---

(۱) و.پ. واسیلیف «تاریخ و روزگار باستان بخشی شرقی آسیای میانه» ضمیمهٔ ۳ـ ص ۲۲٤ (ترجمهٔ و.پ. واسیلیف).

(۲) نسوی ص ٤۷-٤٦.

(۳) جامع التواریخ ـ نسخهٔ استانبول ورق ۲۱۲.

و مراغه و اردبیل و نخجوان و دیگر بلاد آسیای میانه و ایران و دیگر کشور ها چنین کردند.

قتل عام بصورت زیر صورت میگرفت :

ساکنان را که قبلاً خلع سلاح کرده و بصحرا رانده بودند و مرعوب وروحیه باخته بودند میان سپاهیان تقسیم میکردند. هر سپاهی افرادی را که سهم وی شده بود بزانو می‌نشاند و سپس با شمشیر و یا قداره سرهای ایشان را از تن جدا میکرده بعد منشیان اسیر را وامیداشتند تعداد سرهای بریده را شماره کنند. بگفتهٔ جوینی پس از کشتار عمومی مرو (در سال ۱۲۲۱م. = ۶۱۸ ه.) شمارش کشتگان (توسط منشیان اسیر) ۱۳ روز بطول انجامید [۱].

گاهی که عدهٔ محکومان به کشتار دسته جمعی بسیار زیاد بود سرداران چنگیز بردگان - اسیر خویش را مجبور میکردند باتفاق سپاهیان در قتل محکومان شرکت کنند. پلانو کارپی‌نی چنین میگوید :

«آنان (تاتاران) هنگام جنگ همه اسیران را میکشند. فقط گاهی میل میکنند یکی را زنده بگذارندو به بردگی خویش بگمارند. محکومان به کشتار را میان یوزباشیان قسمت میکنند تا ایشان آنان را با قدارهٔ دو لبه معدوم سازند. یوزباشیان نیز اسیران را تقسیم کرده بهر برده ده اسیر یا بیشتر ویا کمتر، بنظر خویش، تقسیم میکنند تا آن برده ایشان رابقتل رساند [۲]».

بگفتهٔ «من - دابی - لو» - :

---

(۱) جوینی - مجلد اول ص ۱۲۸-۱۱۹ - سید عزالدین نسابه که پس از کشتار مرو «با جمعی سیزده شبانروز شمار کشتگان شهر کرد» چون به دشت پوشیده از مقتولین نظر کرد این رباعی خیام را برزبان راند :

ترکیب پیالهٔ که در هم پیوست — بشکستن آن روا نمیدارد مست
چندین سروپای نازنین ازسردست — برمهر که پیوست وبکین که شکست

(۲) پلانو کارپینی ص ۳۲.

« پس از اشغال (شهر) بدون اینکه بکسی ترحم روادارند همه را از پیر و جوان وزیبا و زشت ومستمند وتوانگر، وفرمانبردار ونافرمان، بقتل میرسانند[۱] » .

و ضمناً فاتحان علی الرسم اقداماتی بعمل میآوردند که هیچکس برحسب تصادف جان ـ بدرنبرد . مثلاً پس ازاطفای نایرهٔ عصیان مردم هرات و اشغال مجددآن شهر توسط مغولان در پایان (سال ۱۲۲۲ م. = ۶۱۹ هـ.) قتال عام صورت گرفت و در طی آن کشتار ـ گویا یک میلیون و ششصد هزار نفر از ساکنان شهر ودهکده‌های پیرامون آن بقتل رسیدند . وایلچیگیدای نویان سردار مغول هنگام خروج از شهر گروهی از سپاهیان رادر مسجد شهر باقی گذاشت که کمین کنند . آنگاه مؤذنی اسیر را مجبور کردند که بر منارهٔ مسجد رود و اذان بگوید . عدهٔ قلیلی از ساکنان که در سردابها و کاریزها و مخفی گاههای دیگر پنهان شده وزنده مانده بودند بمحض شنیدن بانگ مؤذن پنداشتند که تاتاران رفته‌اند وبطرف مسجد جامع شتافتند و درآنجا مرگ چشم براه ایشان بود .

پس از آن کشتار فقط ۴۰ نفر مرد از صنوف مختلف اجتماع [۲] در هرات جان بدر برده زنده ماندند و عدهٔ بازماندگان روستا نیز از صدتن تجاوز نمیکرد [۳] .

فاتحان میکوشیدند تا با بکار بستن این شیوه ها نه تنها مقدورات نظامی دشمن را از پیش پای خویش بردارند و معدوم کنند بلکه وحشتی در عموم ایجاد کنند و ارادهٔ مقاومت رابالکل در مردم بکشند . محمدبن قیس رازی مؤلف کتابی در عروض فارسی خبر میدهد که مدتها پیش از اعلان جنگ چنگیز خان به محمد خوارزمشاه، درآسیای میانه شایعاتی نفوذ کرده بود که تاتار مقدمات هجوم وحشتناکی را بآن صوب فراهم میکنند [۴] و بسیاری از مردم وحشت زده بمغرب گریختند . خود

(۱) و. پ. واسیلیف. تاریخ آسیای میانه. ص ۲۲۵ - ۲۲۴.

(۲) سیفی ص ۸۱ ببعد.

(۳) همانجا ص ۱۸۳.

(۴) ظاهراً این شایعات را عمال مخفی چنگیزخان مانند محمود یلواج و علی خوجه بخاری و دیگران که ـ چنانکه میدانیم ـ در آسیای میانه بسیار بوده‌اند منتشر میکردند.

محمد قیس رازی نیز چنین کرد و به فارس گریخت [١].

وسعت ویرانیها و امحای مردم در نظر معاصران آن دوران شگفتی انگیز بود. ولی اگر سیمای واقعی سرداران صحرانشینی را که در مکتب نظامی چنگیزی پرورش یافته بودند در نظر گیریم، جای تعجب باقی نخواهد ماند. تاریخ وقایع دوران نخستین خانهای چنگیزی یا «گفتار محرمانه در نسل مغول» از قول چژاموخی رقیب سلطنت چنگیزخان و آریستوکرات صحرانشین در گفتگو با تایانگ ـ خان نایمانی با غرور ساده لوحانه‌ای نقل میکند:

«آندای من (برادر خواندهٔ من) تموچژین (چنگیزخان) میخواست چهار سگ را با گوشت آدمی تغذیه کند و آنها را بزنجیر آهنی مقید سازد. یقین آنها هستند که نزدیک میشوند و قراولان ما را به پیش میرانند. پیشانی این چهار سگ از مفرغ و پوزهٔ آنها چون سنجاق وزبانشان مانند سوزن و قلبشان آهنین و شلاقشان شمشیر است. شبنم غذایشان است و بر باد سوارند. هنگام پیکار های مرگبار گوشت آدمیان میخورند و در گیرودار گوشت انسانها را برای خوراك خویش ذخیره میکنند. اکنون این سگان زنجیر پاره کرده‌اند و کسی از ایشان جلوگیری نمیکند و بزاق دهان بهرسو میافشانند. این سگان آنها هستند! تایانک ـ خان پرسید:- آخر این چهار سگ چه کسانیند؟ پاسخ گفت: ـ دو جفت میباشند، «چژه به و خوبیلای و چژه لمه و سوبتای» [٢].

از گفتهٔ جالب توجه وحیدالدین بوشنجی دانشمند وقاضی غرچستان که مدتی در اسارت مغولان بسربرده و زمانی جزو ملازمان رکاب چنگیزخان بوده چنین بر میآید که خود چنگیز خان هم از شیوهٔ امحاء و کشتار دسته جمعی خویش بر خود

---

(١) شمس الدین محمدبن قیس رازی. ص ٣ ببعد.

(٢) گفتار محرمانه. یوآن ـ چائو ـ بی ـ شی. ترجمهٔ روسی آکادمیسین س. آ. کوزین ص ١٤٧. (این نام ها از آن سرداران چنگیز است).

میبالید و روزی در محفل درباریان با غرور تمام از اعمال پرافتخاری که انجام داده و آن همه نفوس را نابود ساخته بود به خودستائی پرداخته میگفت که بدین سبب نام و شهرت او جاویدان خواهد ماند [1].

بزرگان فئودال محلی اعم از صحرانشین وغیر صحرانشین در ایران و آسیای میانه و آذربایجان و دیگر سرزمینها ، اکثراً نتوانستند ، حتی موقتاً هم شده ، از اختلافات و جنگهای خانگی خویش دست کشیده متحد شوند و در مقابل دشمن، با شهامت ووحدت پایداری کنند. گذشته از این، بزرگان مزبور از عامهٔ خلق کشور خویش بیم داشتند و غالباً حتی تشبثی هم برای متحد ساختن و رهبری آنان بعمل نیاوردند .

راز موفقیتهای نظامی لشکریان مغول که در بادی نظر حیرت‌انگیز مینماید همین است و بس : مقاومت در برابر مهاجمان که در برخی نقاط بسیار جسورانه و دلیرانه بود ، بطور متفرق صورت میگرفت و فاقد اراده و فرماندهی واحد و وحدت نظر بود. در اردوگاه مغولان تضادهای طبقاتی هنوز بسیار ضعیف بود و بدین سبب توانستند بالنسبة بآسانی لشکریان دولت‌های متکامل فئودالی همسایگان خویش را که دچار تفرقه و نفاق ودستخوش تناقضات داخلی بوده‌اند شکسته و منهدم سازند. یک علت مهم دیگر موفقیتهای چنگیزخان این بود که توانست برای نخستین بار پس از اضمحلال خاقانات ترک - نیروهای جنگی بخش اعظم صحرانشینان آسیای مرکزی (نه تنها قبایل مغول بلکه بسیاری از قبایل ترک و تنگو و منچوری را هم) را متحد سازد. صفات جنگی عالی وتحرک عظیم سواران صحرانشین . ازقدیم مشهور بوده است . ایشانرا بآسانی و سرعت میتوانست گرد آورد و در محل منظور نظر برای حملهٔ ناگهانی متمرکز سازد. اینان بحمله و دستبرد در اعماق سرزمین حریف دست زده و در این حملات هر مرد لشکری تا ٦ - ٥ اسب ذخیره با خود داشت. و بنابر این سپاهیان فئودالهای اسکان یافته که فاقد تحرک لازم بودند بدشواری میتوانستند

---

(١) جوزجانی ص ٣٥٤-٣٥٢ .

با چنین نیروئی از در ستیز درآیند - بخصوص که فئودالهای مزبور متحد نبوده‌اند. هنر جنگی و فن حرب چنگیزخان و بعضی سرداران وی در کسب موفقیتها و کشورگشائیها در درجهٔ دوم اهمیت قرارداشته.

از اخبار منابع موجود باین نتیجه میرسیم که همه‌جا در آسیای میانه‌وایران و ارمنستان فعالترین و مبتکرترین مبارزان علیه لشکریان چنگیزخان عامهٔ مردم و بخصوص قشرهای پائین ساکنان شهرها (پیشه‌ورای و بینوایان شهری) بودند که متحدتر و متشکل‌تر بوده‌اند (در سازمان اصناف) ، نه ساکنان روستاها. نقش رهبری شهر نشینان در دفاع شهر های سیگناك و شاش (تاشکند - چاچ) [١] و مرو [٢] و هرات [٣] و بیلقان [٤] و گنجه [٥] و آنی [٦] وغیره معروف عامه است. مردم‌شهری بارها علی‌رغم ارادهٔ فرمانفرمایان فئودال خویش (مثلاً در سیگناك و بیلقان وآنی) از شهرهای زادگاه خویش دلیرانه در برابر مهاجمان دفاع کردند. حتی شهریانی که یکبار بزیر فرمان فاتحان درآمده بودند غالباً باری دیگر علم عصیان برمیافراشتند- همچنانکه مردم مرو د هرات و همدان چنین کردند.

این امر هم تصادف محض نبود. توجیه نقش فعال عامهٔ مردم در مبارزه علیه لشکریان مغول آسان است زیرا این بار فقط صحبت بر سر جنگی که در میان دولتهای فئودال درگیر شده باشد نبود. هجوم سپاهیان چنگیزیان عامهٔ خلق راتهدید میکرد و مصائب شدیدی را برای تودهٔ مردم در بر داشت.

---

(١) جوینی. مجلد اول ص ٦٧.

(٢) همانجا ص ١٣٣-١١٩. همچنین رجوع شود به : و. آ. ژوکوسکی ، ویرانه های مرو کهنه. ص ٥٢ ببعد.

(٣) جوزجانی ، ص. ٣٥ ببعد ؛ سیفی ص ٨٢-٧٢.

(٤) ابن‌الاثیر مجلد ١٢ ص ٢٢٤ ببعد ؛ مجموعهٔ مطالب مربوط بتاریخ قزل اردو- گردآورده و. گ. تیزن هائوزن مجلد اول ص ٣٩ ببعد.

(٥) کیراکوس گنجوی ص ١١٦ ببعد.

(٦) همانجا ص ١٢٨-١٢٧.

کشتار دسته جمعی و امحای جسمانی و یا اسارت و بردگی و یا ـ در احسن حالات ـ بقول استاد س.پ. تالستوف [1] « بیرحمانه ترین و مرتجعانه ترین اشکال استثمار فئودالی و زندگی نیمه بردگی » در انتظار ایشان بود [1]. تمام سنگینی بار مالیاتهای گزاف و بیغارهای فرسوده کننده (که توسط خوانین مغول ـ جانشینان چنگیزخان ـ برقرار شده بود) بردوش رعایای مالیات دهنده یعنی روستائیان اسکان‌یافته و قشرهای متوسط و پائین شهری بوده و حال آنکه بزرگان فئودال و تجار بزرگ ـ که با فئودالها ارتباط نزدیک داشته طوق اطاعت فاتحان مغول را بگردن نهاده با آنان‌لسان مشترکی یافته بودند ـ تسهیلات گوناگون برای خویشتن بدست آورده و در امر غارت وچپاول هموطنان‌مستمند خویش باسهاجمان همکاری میکردند.

عواقب فتح ایران بدست مغولان

عواقب کشورگشائی مغولان برای ایران از چه قرار بوده ؟ محققان قرن نوزدهم ـ ازقبیل دوسون و کاترمر و هامرپورگشتال و در عصر کنونی چند تن از مورخان‌شوروی مانند آ.یو. یاکوبوسکی [2] و س.پ. تالستوف [3] و ب.ن. زاخودر [4] و آ.م. بلنیتسکی [5] و آ.آ. علیزاده [6] و دیگران و از آنجمله نگارندهٔ این سطور [7] با استفاده از اخبار فراوانی که دراین‌باره در منابع موجود است، از عواقب مشئوم و

---

(۱) س.پ. تالستوف. « براثر تمدن باستانی خوارزم » ص ۳۱۸.

(۲) رجوع شود به: آ.یو. یاکوبوسکی در کتاب: ب.د. گرکوف و آ.یو. یاکوبوسکی تحت عنوان « قزل اردو » ص ۵۳ - ۵۲.

(۳) س.پ. تالستوف: « براثر تمدن خوارزم باستانی » ص ۲۹۴ و ۳۱۸ ببعد.

(٤) ب.ن. زاخودر. تاریخ شرق در قرون وسطی ص ۱۱۵ - ۱۰۹

(۵) آ.م. بلنیتسکی، در روابط اجتماعی در ایران ص ۱۱۱ ببعد.

(٦) آ.آ. علیزاده در تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان ص ۱۲٦ - ۱۰۹. همچنین در دیگر تألیفات این مؤلف.

(۷) ای.پ. پطروشفسکی حمدالله قزوینی، ص ۸۹۸ ببعد ؛ ای.ب. پطروشفسکی. از تاریخ بخارا، ص ۱۱۱ ببعد.

ویرانی و فلاکتی که بدنبال فتح مغولان گریبانگیر ایران گشت سخن گفته‌اند. آکادمیسین ب. د. گرکوف در این ایام عواقب و تأثیرات مخرّب حملهٔ مغول و تاتار را بخاک روسیه ارزیابی کرده و به تجزیه وتحلیل عقاید مورخان‌سلف دراهمیت یوغ مغول در تاریخ روسیه پرداخته است [۱].

باید متذکر شویم که‌ارزیابی کلی عواقب و تأثیرات فتح مغول‌ازلحاظ‌تکامل اقتصادی ایران وکشورهای مجاور آن - که توسط و. و. بارتولد صورت گرفته - برغم اطلاعات جامعی که دانشمندمذکور ازمنابع موجوددارد - نمیتواند موردقبول مورخان شوروی قرار گیرد.

و.و. بارتولد با یک سابقهٔ ذهنی معین و عقیدهٔ ثابت قبلی مبنی بر این که امپراطوری چنگیزی دارای اهمیت ترقیخواهانه‌ای در تاریخ بوده، وارد این‌بحث گردیده است [۲] و بدین سبب میزان خرابیهائی را که لشکریان چنگیز وارد آورده وحقایق حاکی از انحطاط اقتصادی بعد از آن وحتی آنچه را خود ازمنابع‌مختلف دراین زمینه کشف کرده [۳] ناچیز انگاشته است.

و.و. بارتولد معتقد است که:

«شهرهای ویران شده در زمان جنگ بزودی احیاء شدند».

و در دوران ایلخانان مغول:

«ساختمانها و وضع اقتصادی ایران حاکی از آن است که نسبت‌به پیش ترقی و پیشرفت عظیمی حاصل شده بوده [۴]».

میکوشیم نشان دهیم که اخبار منابع موجود این نظر را تایید نمی کنند. و.و. بارتولد اظهار میداشته «ایرانی که بدست مغولان مسخر شده بود از لحاظ

---

(۱) کتاب گرکوف و یاکوبوسکی. کتاب فوق‌الذکر ص ۲۴۷ ببعد.

(۲) و.و. بارتولد. ترکستان ص ۴۵۱ و ۵۰۰-۴۹۶.

(۳) و.و. بارتولد کتیبهٔ فارسی.

(۴) و.و. بارتولد. محل نواحی کرانهٔ خزر ص ۷۱.

مظاهر فرهنگ مادی و وضع اقتصادی ـ چنانکه از عواید صاحبان آن بر میآید ـ بمراتب از کشورهای اروپای غربی پیش تر بوده[۱]» . البته اگر بخواهیم دربارهٔ اقتصاد ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم داوری کنیم باید درآمدهای آنرا ـ نه با عواید کشور های اروپای غربی بلکه با در آمد های خود آن کشور در دوران پیشین مقایسه کنیم [۲] .

و.و. بارتولد بالصراحة در ارزیابی اهمیت تأسیس امپراطوری چنگیزیان از لحاظ پیشرفت تجارت ترانزیتی و کاروانی و تحکیم روابط فرهنگی میان کشورهای آسیا ، غلو کرده است :

تجارت ترانزیتی تأثیر سهمی درپیشرفت و ترقی نیروهای تولیدی محلی نداشته است[۳] و روابط فرهنگی ایران باچین و دیگر کشورهای شرق دور، برروی هم، استوار و واجد اهمیت نبوده.

نظر و.و. بارتولد تاحدی در تألیفات مورخان شوروی پیرامون سالهای ۱۹۲۰- ۱۹۳۰ تأثیر داشته است. مثلاً آ.یو. یاکوبوسکی درحدود سال ۱۹۳۰ دربارهٔ دوران قرنهای سیزدهم و چهاردهم چنین نوشته بود :

« نیروهای تولیدی درخطه‌ای که اصطلاحاً شرق اسلامی نامیده میشود فقط دچار شکست موقتی شد . سراسر تاریخ بعدی آسیای میانه و

---

(۱) همانجا ص ۷۵ .

(۲) در این باره به باب دوم رجوع شود .

(۳) گذشته ازاین رونق تجارت ترانزیتی ازطریق راههای ترانزیتی استوار و دائم نبوده است. در ثلث آخر قرن سیزدهم آمد وشد درجاده‌های کاروانی که به مغولستان وچین منتهی میشد بحدی دشوارشده بود که دو راهب نستوری خان بالیق (پکن) که اصلاً اویغور بودند ـ یعنی مارکوس (که بعدها بلقب ماریابالاخای سوم نامیده شد) و ربان سائوما ـ و میخواستندبرای زیارت به اورشلیم بروند و بزحمت زیاد خودرا بکشورهلاکوئیان رساندند مجبور شدند همانجا توقف کنند و باقی عمر را درآن کشور بسربرند و نه وسیله و امکان سفر به فلسطین را دارا بودند و نه میتوانستند به چین باز گردند زیرا که « راه ها پر خطر بود و درچندین محل قطع شده بود » (ماریابالاخا ـ ص ۳۴-۲۲) .

ایران و تا حدی قفقاز و جنوب شرقی اروپا حاکی از نهضت ترقیخواهانه است.[۱] »

بعدها آ. یو. یاکوبوسکی از نفوذ نظرهای و.و. بارتولد رهائی یافت وعقیدهٔ پیشین خویش را دربارهٔ عواقب فتوحات مغول مورد تجدید نظرقرارداده ـ نتیجهٔ کشور گشائیهای ایشانرا منفی شمرد[۲].

اکنون نظر منفی مزبور مقبول قاطبهٔ مورخان شوروی میباشد. جوانب خانه-ویران کن و مخرب فتوحات مغولان را ب.ن. زاخودر[۳] و س. پ. تالستوف[٤] و آ.آ. علیزاده[٥] و دیگر تاریخ نویسان شوروی صراحتاً تصدیق میکنند.

ارزیابی کلی مورخان شوروی دربارهٔ فتوحات مغول بر روی هم صحیح است. با اینحال باید یادآور شویم که تا کنون مورخان ما (شوروی) هنوز از مجموع حقایق مربوط بعواقب مخرب حکومت مغولان در ایران استنتاج لازم رابعمل نیاورده معلوم نداشتهاند که سقوط وتغییرات اقتصادی در تحت سلطهٔ ایلخانان مغول درواقع تاچه حد بوده است. و مورخان باعتراف کلی بوجود سقوط وانحطاط اکتفانمودهاند. اکنون بیشتر در اینموضوع بحث میکنم.

نخستین نتیجهٔ هجوم لشکریان چنگیز بایران تقلیل شدید عدهٔ نفوس کشور و بخصوص مردم زحمتکش بوده که خود بر اثر قتل عام اهالی و یا باسارت بردن ایشان و فرار باقیماندهٔ مردم، و خالی از سکنه شدن نواحی پرجمعیت سابق کشور-کشوریکه در واحهها و نواحی حاصلخیز آن کوچکترین قطعه زمین غیر مسکون و

---

(۱) آ. یو. یاکوبوسکی. جامعهٔ فئودالی آسیای میانه. ص ٤٠.

(۲) آ. یو. یاکوبوسکی. تاریخ مردم ازبکستان مجلد اول ص ۳۲۵-۳۲٤. به «قزل اردوی» گرکوف و یاکوبوسکی نیز رجوع شود. ص ۵۲ ببعد.

(۳) ب.ن. زاخودر. تاریخ شرق در قرون وسطی ص ۱۱۰-۱۰۹.

(٤) س.پ. تالستوف. بر اثر تمدن خوارزم باستانی ص ۳۱۸ ببعد.

(۵) به تألیفات سابق الذکر علیزاده رجوع شود.

لم یزرع وجود نداشت - پدید آمده بود (مثلاً در مازندران) [۱] . منابع عربی و فارسی ضمن سخن گفتن از « قتل عام » که باسر سرداران چنگیز در بسیاری از شهر ها و حومهٔ بلادصورت گرفت ارقامی از کشتگان ذکرمیکنند که شگفتی انگیزاست. مثلاً طبق منابع مزبور، بهنگام تصرف نیشابور توسط مغولان (۱۲۲۰م. =۶۱۷ هجری) گویا ۱۷٤۷۰۰۰ نفر (فقط) سردرا سربریدند [۲] . و پس از تسخیر مرو درسال (۱۲۲۱م. =۶۱۸هـ.) بگفتهٔ ابن الاثیر درحدود ۷۰۰۰۰۰ بقتل رسیدند [۳] و بقول جوینی حتی این رقم به ۱۳۰۰۰۰۰ نفر بالغ میگردیده [٤] . هنگام تسخیر مجدد هرات بدست مغولان که در پایان سال (۱۲۲۲م. =۶۱۹هـ.)صورت گرفت گویا ۱۶۰۰۰۰۰ نفر بقتل رسید [٥] . عدهٔ مقتولان بغداد را بهنگام تسخیر آن شهر ازطرف هلاکوخان (۱۲۵۸م. =۶۵۷هـ.)، حمدالله مستوفی به ۸۰۰۰۰۰ تخمین میزند [٦] . طبق مندرجات تاریخ زندگی شیخ بهاءالدین حسین ولد در آغاز قرن ۱۳ م. در بلخ دویست هزار نفر زندگی میکردند [۷] و همهٔ آنان را بفرمان شخص چنگیزخان

---

(۱) رجوع شود به ابن اسفندیار. چاپ عباس اقبال جلد اول ص ۷٤ : « از ری و قومس تا کرانهٔ (خزر) همه جا آبادبود و روستاها بیکدیگر متصل بودند - چنانکه یکوجب خاك بایر دیده نمیشد » (دربارهٔ مازندران) بشرح اوضاع نواحی کشاورزی اصفهان وخراسان و غیره در معجم البلدان یاقوت رجوع شود (یاقوت مجلد اول ص ۲۹۲ ببعد ؛ مجلد دوم ص ٤۹ - ۱۶۵ : مجلد چهارم؛ ص ۸۵۷ ببعد).

(۲) سیفی ص ۶۳ ، رقم مذکور بعید از واقع بنظر میرسد.

(۳) ابن الاثیر ، مجلد ۱۲ . ص ۲۵۷ .

(٤) جوینی مجلد اول ص ۱۲۸ . مؤلف از پیش خود چنین حساب کرده که چون شمارش کشتگان ۱۳ روز طول کشیده و در روز صدهزار کشته ممکن بود شمرده باشند پس جمع کشتگان ۱۳۰۰۰۰۰ نفر بوده. رقم ابن الاثیر بحقیقت نزدیکتر بنظر میرسد. البته در صورتیکه ساکنان حومه و روستای مرو راهم مشتمل باشد.

(٥) سیفی. ص ۸۰ ؛ حافظ ابرو. تألیف جغرافیائی ورق ۳۲۵ ب ؛ اسفزاری. شمارهٔ ۷۸۸ ورقهای ۱۹۳ ب - ۱۹٤ - آ.

(٦) تاریخ گزیده ص ۵۸۰.

(۷) افلاکی. مجلد اول ص ۱۵ .

تا آخرین نفر از دم تیغ گذراندند (سال ۱۲۲۰ م. = ۶۱۷ ھ.) [۱].

ارقام مذکور در منابع موجود مربوط به‌شهرهای بزرگ میباشد. همین منابع درمورد مقتولین شهرهای متوسط تعداد کشتگان را به نسبت کمتر ذکر میکنند. مثلاً پس ازکشتار ناحیهٔ بیهق خراسان (شهر عمدهٔ آن سبزوار است) درسال (۱۲۲۰ = ۶۱۷ ھ.) ۷۰۰۰۰ کشته بر شمردند [۲]. نسوی نیز رقم عدهٔ کشتگان را بهنگام تسخیر شهر نسا همان ۷۰۰۰۰ ذکر میکند (در همان سال) [۳].

منابع چینی نیز ارقامی که تقریباً به اعداد مذکور نزدیک است نقل میکنند: چان چون، جهانگرد چینی میگوید که قبل از تسخیر سمرقند بدست چنگیز خان ۱۰۰۰۰۰ خانوار در آن شهر ساکن بوده‌اند (اگر علی‌الرسم عدهٔ هر خانوار را ۵ر۴ نفر بشماریم رقم ۴۵۰۰۰۰ نفر بدست میآید) و پس از کشتار وباسارت‌بردن ساکنان شهر فقط ربع عدهٔ نفوس پیشین باقی ماند [۴].

بدیهی است که ما نمیتوانیم همهٔ این ارقام را کاملاً قابل وثوق بدانیم. حتی اگر چنین فرض کنیم که ارقام‌مذکور تنها مربوط به شهرها نبوده‌بلکه‌ساکنان روستاهای اطراف آنها - که با شهریان از دم تیغ گذرانده شده‌اند - راهم شامل می باشد هم - معهذاباشکال میتوان باور کرد که درشرایط اقتصاد فئودالی - شهرهای بزرگ هم دارای اینهمه نفوس بوده‌اند [۵].

---

(۱) جوینی. مجلد اول ص ۱۰۴-۱۰۳.

(۲) همانجا. ص ۱۳۸.

(۳) نسوی. متن عربی. ص ۵۲. ترجمهٔ فرانسه ص ۸۸.

(۴) چان چون. سی‌یو - تسزی، ص ۳۱۱.

(۵) با اینحال دربارهٔ هرات اخباری از منابع دیگر در دست‌است که برقم مذکور بالا یعنی ۱۶۰۰۰۰۰ نفر نزدیک میباشد. حمدالله‌مستوفی میگوید که‌درهرات‌در عهدغوریان- یعنی در فاصلهٔ قرن دوازدهم و سیزدهم - گویا ۴۳۰۰۰۰ خانه (خانوار) - یعنی‌دومیلیون نفر وجود داشته. محتملاً این رقم روستاهای اطراف راهم در بر میگرفته (نزهت القلوب

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

گرچه حدس زده میشود که این ارقام خالی از اغراق نباشد ولی با اینحال نباید پنداشت که صرفاً مولود تخیل بوده وباید مردودشان دانست : همین که چنین ارقامی در منابع ذکر شده ، خود گواه بر مقیاس عظیم کشتار و امحای اهالی میباشد که در مخیلهٔ معاصران مؤثر واقع گشته . عدهٔ نفوس محتملاً کمتر از ارقامی بوده که در منابع آمده است ولی حقایق مربوط به نفس موضوع یعنی کشتار و امحای متشکل همه - و یا تقریباً همهٔ - نفوس شهرهای پرجمعیت و ویرانی نواحی بطور دربست ، که در منابع گوناگون ذکر شده مورد تردید نمیتواند باشد . زیرا این حقیقت که بعد از وقایع مزبور برخی از شهرهای بزرگ - مثلاً ری - هرگز احیاء نشدند و قرنها ویران و غیر مسکون باقی ماندند قابل انکار نمیباشد [۱] .

حتی مورخی چون جوینی که هواخواه مغولان بوده و از کاهش نفوس براثر فتوحات چنگیزخان نیک اطلاع داشته چنین میگوید :

« و چون ... اکثر امصار و بیشتر اقطار بعصیان و نفار تلقی نمودند و از قبول طاعت او (چنگیزخان) سر کشیدند خاصهٔ بلاد اسلام از سرحد ترکستان تا اقصی شام هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری که بخلاف پیش آمد او را با اهل و بطانه وخویش و بیگانه ناچیز کردند بحدی که هر کجا صد هزار خلق بود بی مبالغت صد کس نماند و

بقیهٔ حاشیهٔ ۵ صفحهٔ قبل

ص ۱۵۲) . جوزجانی میگوید که در ۱۲۲۲ م . فقط در یک ربع شهر هرات ۶۰۰۰۰ نفر را بقتل رسانیدند (جوزجانی، ص ۳۰۲-۳۰۱) . سیفی مینویسد که بهنگام حرکت تولوی خان بهرات در ۱۲۲۲ م . در شهر و اطراف آن قریب ۲۹۰۰۰۰ مرد سلاح برداشتند (سیفی ص ۶۷) اگر عشر جمع ساکنان را قابل سلاح برداشتن بشماریم در مورد هرات باین طریق رقم ۱۹۰۰۰۰۰ بدست میآید . ارقام منابع گوناگون در اینمورد بیکدیگر نزدیک میشوند . و چون اغراق راهم درنظر گرفته رقم محتاطانه‌ای انتخاب کنیم میتوان گفت که در آغاز قرن سیزدهم عدهٔ نفوس آن شهر بزرگ در حدود نیم میلیون بوده و چنانچه جمعیت اطراف و روستاها را هم باین رقم اضافه کنیم رقم یک میلیون بدست خواهد آمد .

(۱) نزهت القلوب ص ۵۵ - ۵۴ ؛ کلاویخو « سفری بدربار تیمور بزرگ » ص ۱۸۷ .

مصداق این دعوی شرح احوال شهرهاست که هریک بوقت وموضع خویش مثبت شده است [۱] ».

منابع موجود بهیچوجه آماری که از روی آن بتوان دربارهٔ عدهٔ نفوس ایران و سرزمینهای مجاور در آغاز قرن سیزدهم داوری کرد و میزان کاهش جمعیت را پس ازغلبهٔ مغول تخمین زد ـ بدست نمیدهند. ولی بادر نظر گرفتن اخبارمندرج در منابع مزبور دربارهٔ کشتارهای عظیمی ـ که بویژه در مشرق وشمال ایران وقوع یافته بود ـ تردیدی نمیتوان داشت که در سال (۱۲۰۸م. =۶۰۵هـ.) جمع نفوس ایران چندبار تقلیل یافته بوده.

در این باره میتوان از طریق مقایسه باچین نیزداوری کرد. زیراچنگیزخان و وارثان او همین شیوه های امحای دسته جمعی وباسارت بردن مردم را ـ همچنانکه در آسیای میانه و ایران و قفقاز و روسیه وغیره بکار بستند ـ در آنجا هم (چین) معمول داشتند. ضمناً اینرا هم بگوئیم که درچین قرون وسطی آمار رسمی نفوس وجود داشته وبنظرمیرسد که نقل ارقام آن برای مقایسه باآسیای مقدم ومیانه بسیار آموزنده باشد. درشمال چین (امپراطوری تسزین) بین سالهای ۱۱۸۷ و ۱۲۰۷ م. = ۵۸۳ و ۶۰۴هـ.)، طبق ارقام چهار بار سرشماری که بعمل آمده بوده عدهٔ نفوس از ۴۴۷۰۵۰۸۶ نفربه ۴۵۸۱۶۰۷۹ نفر بالغ گردید. پس از تسخیر شمال چین توسط مغولان (۱۲۳۴م. = ۶۳۲هـ.) در ۳۶ ایالت و « ممالک » سرشماری جدید بعمل آمد و فقط ۴۷۰۵۴۹۷۵ نفر در آمار وارد شد. بعبارت دیگر نفوس آن ناحیه ۹ بار تقلیل یافت (به یک نهم تقلیل یافت) ! درجنوب چین (امپراطوری سون) بین سالهای (۱۱۹۳ و ۱۲۲۳م. = ۵۹۰ و ۶۲۰هـ.) طبق آمار سرشماری عدهٔ نفوس از ۲۷۸۴۵۰۸۵ نفربه ۲۸۳۲۰۰۸۵ افزایش یافت. ولی طبق سرشماری سال (۱۲۶۴م. = ۶۶۳هـ.) عدهٔ نفوس جنوب چین ـ با اینکه هنوز آن خطه فرمانبردار مغولان نشده بوده و فقط از دستبرد ها و

---

(۲) جوینی. مجلد اول. ص ۱۷.

حملات لشکریان چنگیز سخت زیان دیده بود - به ۱۳۰۲۶۵۳۶ نفر تقلیل یافت[1]. باین معنی که در آنجا هم عدهٔ ساکنان نصف شدو بظن قوی پس از تسخیر قطعی چین جنوبی- درزمان ایلخان بزرگ خوبیلای (قبلای) قاآن- بیش از پیش تقلیل پیدا کرد. از روی این نمونه ها میتوان در نظر مجسم کرد که تقلیل نفوس در ایران و ممالک مجاور آن - در نیمهٔ قرن سیزدهم به چه میزان بوده است.

یکی دیگر از نتایج سوء تسخیر ایران و ممالک مجاور آن توسط لشکریان چنگیزخان همانا انحطاط وسقوط شبکهٔ آبیاری بوده. ایران کشوری بوددارای زراعت واحه - ای و آبیاری مصنوعی و شبکهٔ وسیع آبیاری روی زمینی (جویها و نهرها و جویبارهای کوهستانی) و زیر زمینی (چاه و کاریز یاقنات - یعنی دالانهای طویل وگاهی عمیق زیرزمینی برای انتقال آبهای تحت الارضی بروی زمین) . حاصل بخشی مزارع و باغهای کشور، مربوط به نگهداری وتنقیه ولاروبی کاریزها وشبکهٔ مزبوربوده- است. وبرای حصول این مقصود عدهٔ کثیری کارگر و صرف وقت لازم داشته است. در بعضی از نواحی ایران قریب سه ماه از وقت روستائیان در سال مصروف کار پرزحمت تنقیه و احیاء و تعمیر قنوات میگشته. بدین سبب تنها تخریب مستقیم سد ها و دیگر تأسیسات آبیاری در امر آبیاری و وضع عمومی کشاورزی کشور تأثیر مرگباری نداشته بلکه ویرانی کشور و خالی ازسکنه شدن بخشهای آن و تقلیل جمعیت و عدم تکافوی کارگر نیز از این رهگذر مؤثر بوده.

لازم باثبات نیست که این دو عامل یعنی تقلیل شدید جمعیت و بالملازمه عدم کفایت عدهٔ کارکنان در روستا و همچنین خرابی و ویرانی تأسیسات آبیاری بخودی خود موجب سقوط شدید زراعت گشته بوده. باین دوعامل بایدعدم تکافوی دامهای کاری (برای امور زراعتی) وبذر را اضافه کنیم. پس از احیای هرات معلوم

---

(۱) ای. زاخودر. بازدید تاریخی دربارهٔ نفوس چین. ص ۳۵۸ - ۳۰۲. همانجابه منابع اشاره شده. و همانجا در ۳۰۳ جدولی از سرشماریهای نفوس چین در قرون وسطی منقول است.

شد که درآن واحه دام کاری بهیچوجه یافت نمیشود و اهالی بالضروره خود را به گاوآهن بستند و ناچار عده‌ای را برای بدست آوردن دام کاری بافغانستان گسیل داشتند [۱].

یک عامل مهمتر دیگر که سوجب وقفه و انحطاط کشاورزی گشت همانا سیاست مالیاتئی بود که نخست بوسیلهٔ اولین جانشینان خان بزرگ و بعد از ایشان توسط ایلخانان اولوس هلاکوئی اعمال میشد. این سیاست یکی از بیرحمانه‌ترین شکلهای بهره کشی فئودالی بود که روستائیان را مرتباً فقیر و فقیرتر میکرد وامکان احیای کشاورزی را از میان میبرد. درباب دوم این کتاب مشروحاً دربارهٔ وضع کشاورزی وتغییراتی که درزمان هلاکوئیان درآن پدید آمده سخن خواهیم گفت. عجالةً تذکر میدهیم که کشاورزی ایران گرچه اندکی بعد اعتلائی نسبی‌را حایز گشت ولی بسطح قبل از غلبهٔ مغول نرسید و هرگز اثرات ضربه‌ای که ازحملهٔ مغول بدان وارد آمده بود جبران نشد.

یک نتیجهٔ دیگر فتح و غلبهٔ مغول تقویت دامداری صحرانشینان درایران و آسیای میانه بوده. فلات ایران از دوران باستان بسبب وجود مراتع عالی - زمستان درجلگه و تابستان در مرغزارهای کوههای مرتفع - صحرانشینان راجلب میکرده. دامداری صحرانشینان از دیربازی در ایران وجود داشت و در زمان هخامنشیان [۲] و اشکانیان و ساسانیان معمول بود - ودر آنزمان قبایل صحرانشین ایرانی باینگونه دامداری اشتغال داشتند [۳]. بخش صحرانشینی کشاورزی ایران درقرن هفتم بسبب نفوذ قبایل صحرانشین عرب - بدویان - و در قرنهای یازدهم و دوازدهم قبایل صحرانشین ترک یعنی غزان وخلجان و قپچاقیان، تقویت شد. با اینحال منابع موجود

---

(۱) به باب دوم رجوع شود.

(۲) رجوع شود به هرودوت. تاریخ، کتاب اول بند ۱۲۵ (ص ٦٩)

(۳) رجوع شود به استخری (ص ۱۱۵ ببعد) شرح مفصل پنج اتحادیهٔ (زوم) قبایل صحرانشین درفارس. و همچنین ابن البلخی ص ۱٦۹ - ۱٦٤.

از اینکه دامداری صحرانشینان ، در آنزمان ، در اقتصاد ایران مقام مهمی داشته، حاکی نمیباشد. درعین‌حال بزرگان نظامی قبایل صحرانشین - در زمان اعراب و حتی‌عهد فرمانروائی سلجوقیان در ایران نقش رهبری سیاسی‌را بعهده نداشتند. گرچه در زمان سلجوقیان نفوذ بزرگان مزبور افزایش یافته بوده.

آکادمیسین و.و. بارتولد بارها اظهار داشته بود که

« غلبه اعراب ، مانند هجوم ژرمنها به روم که با مهاجرت وتغییر مکان اقوام توام بوده ، با پدیدهٔ اخیر مربوط نبوده است [1] ».

و.و. بارتولد باستناد گفتهٔ رشیدالدین گفته است که‌چنگیزخان‌ازمجموع ۱۲۹ هزار سپاهیان مغول . . . . ۱۰۱ نفر را بارث به پسر کوچکتر خود تولوی - خان که خان اولوس « یورت اصلی » - یعنی مغولستان بود داد و حال آنکه دیگر فرزندان وی - جوچی ، چغتای و اوگدی (اوکتای) - خانهای اولوسهای غربی - هر یک فقط ٤ هزار سپاهی دریافت داشتند [2]. ازاینجا چنین برمیاید که مهاجرت‌مغولان بکشورهای غرب واجد اهمیت نبوده.

ولی و. و. بارتولد به خبر دیگری که در تألیف رشیدالدین آمده توجهی ننموده. صاحب جامع‌التواریخ میگوید که مدتی بعد از حدود سال ۱۲۵۰م.= ٦٤٨ هـ. (بفرمان خان بزرگ منکوقاآن همهٔ خانهای اولوس و خوانین‌تابع‌ایشان موظف شدند ازمیان سپاهیان خویش از هر ده نفری که‌ملزم بخدمت نظامی‌بودند دو نفر را (بی شک چنانکه رسم مغولان بوده باخانواده هایشان) برای شرکت در لشکرکشی هلاکوخان بایران ، جدا کنند.

« باینجو به هلاکوخان دهند تا با او بهم بیایند و اینجا ملازم باشند [3] ».

---

(۱) و.و. بارتولد. تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان ص ۸٦ .

(۲) جامع‌التواریخ - نسخهٔ استانبول ورق ۲۰۸ ببعد.

(۳) جامع‌التواریخ . نسخهٔ استانبول ورق ٤٤٤ - ٤٤۳ .

بخش اعظم این سپاهیان مغولی ـ چنانکه از گفته های بعدی رشیدالدین دربارهٔ قبایل مستفاد میگردد ـ در اولوس هلاکوخان ـ یعنی ایران ونواحی مجاور آن ـ باقی ماندند.

رشیدالدین و دیگرمنابع نام شاخه های قبایل مغول را که به اولوس هلاکو خان کوچ کرده اسکان گزیده بودند (اویرات ، سولدوز ، بایائوت ، جلایر، کرائیت، بکریت و غیره) با اسامی امیران ایشان نقل میکنند . از اطلاعات مزبور محققان چنین نتیجه توانند گرفت که عدهٔ مغولانی که به ایران و کشورهای مجاور کوچ کرده بودند معتنابه بوده است.

حمدالله مستوفی نیز در تألیف جغرافیائی خویش در این باره سخن میگوید. از نوشته های محمود [١] شبانکاره‌ای [٢] و دیگر مؤلفان [٣] چنین بر میآید که مغولان اویرات و دیگر قبایل آن قوم با امیران خویش در زندگی خراسان، نه تنهادرقرن های ١٣و١٤ بلکه درقرن ١٥ نیز، تأثیر مهمی داشته اند.

مثلاً از نقش دستجات مغولی نیکو دری که از اولوس هلاکوخان جداشده در مشرق خراسان (اکنون در اراضی افغانستان) مسکن گزیدند و دستبرد ها و حملات ایشان مردم خراسان و سیستان و فارس و کرمان را هراسان ساخته بود ، همه باخبرند [٤] . اخلاف نیکودریان گروه عظیمی از مغولان را که اکنون به هزاره مشهورند و به‌قریب یک میلیون نفر بالغ میگردند بوجود آوردند و حتی درقرن ١٩ هم بخشی ازآنان زبان مغولی را حفظ کرده بودند [٥] .

---

(١) نزهت‌القلوب ص ٦٤ (دربارهٔ بلوك سجاس و سهرورد)، ٦٦ (دربارهٔ کاغذکنان که بنام « مغولیه » موسوم گردیده)، ٨٣ (داراورد)، ٨٠ (دربارهٔ خوی).

(٢) شبانگارهٔ ورقهای ٢٢٨ a ، ٢٣٧ b ببعد.

(٣) حافظ ابرو. تألیف جغرافیائی. ورق٢٢٨ (دربارهٔ مغولان صحرانشین بادغیس).

(٤) مارکوپولو جزئیات فراوان دربارهٔ نیکو دریان نقل میکند (ص ٥٢ - ٥٠)، مارکوپولو مدتی اسیر ایشان بوده.

(٥) رجوع شود به ك. ریتر. « ایران » ص ٢٣٥ - ٢٢٧ ، ٣١٢ - ٢٦٠ ؛
J. F. Ramstedt. mogholika. Beiträge zur kenntnis der moghol sprache in afghanistan, journal de la soeiété Finno - Ougrienne, XXIII, 4.

گروه عظیم دیگری از مردم مغولی‌زبان در کاتیاگ، بخش غربی کرانه‌ای داغستان، محفوظ مانده است. اولیاء چلبی سیاح ترک در حدود سال (۱۶٤۰ م. = ۱۰۵۰ هـ.) در ناحیهٔ مزبور ٤ کلمه را یادداشت کرده که بنظر وی «چینی» بوده و در واقع ۱٦ کلمه از آن تعداد مغولی خالص و اکثر باقی الفاظ نیز با لغات مغولی و ترکی ریشهٔ مشترک دارند [۱].

مکاتبات رشیدی [۲] ما را با یک گروه عظیم دیگر از صحرانشینان مغول که در دامنهٔ جنوبی جبال پونت [۳] بین ارزنجان و بایبورت و سیواس مسکن گزیده بودند آشنا میکند. صحراگردان «جتح» مزبور با امیران خویش [٤] «در پایان قرن ۱۳ م.» به «تلقین شیطان» علیه هلاکوئیان شورش کردند و بخش شرقی آسیای صغیر را دستخوش نهب و غارت ساختند. اینان مغول بودند نه ترکان غز، زیرا در مکاتبات رشیدی «کافران» [٥] نامیده شده‌اند و روحانیون مسلمان را سخت زجر وشکنجه می دادند و بقعهٔ شیخ آفاق را ویران ساختند ودرویشان را اسیر کردند وشیخ مجدالدین را تاحد مرگ چوب زدند [٦].

بدین سبب ناچار باید این گفتهٔ و. و. بارتولد را که فتوحات و غلبه مغولان

---

(۱) اولیاء چلبی. سیاحت نامه. مجلد ۲، سال ۱۳۱٦ هـ. ص ۲۹۱ ببعد.

(۲) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٦، نامهٔ معین‌الدین پروانه (فرزند رجل سیاسی معروف. نامهٔ خطاب به رشیدالدین است) چاپ لاهور. ص ۲۷۸ - ۲۷۳.

(۳) در کوههای طرابزون (همانجا ص ۲۷۷).

(٤) همانجا ص ۲۷٤، ۲۷٥، ۲۷۷: «امرای جتخ». ناشر «مکاتبات رشیدی»، استاد خان بهادر محمد شفیع در توضیح شماره ۸ ص ۲۷٤ مینویسد که «جتخ بجای جته - یعنی مغو. ن» در کلمهٔ جتخ همان جتهٔ مغولی بآسانی شناخته میشود که بمعنی «آزاد» و معادل اصطلاح ترکی «کازاك» و «کازاخ» میباشد.

(٥) همانجا ص ۲۷۷: عساکر هم‌الکفره.

(٦) همانجا ص ۳۷۷ - ۲۷٦

با نقل مکان و مهاجرت اقوام مربوط و همعنان نبوده مورد تجدید نظر قرار داد [۱]. ظاهراً عدهٔ مغولانی که بنواحی غربی کوچ کرده بودند معتنابه بوده.

مدتها بعد بخشی از آنان بزبانهای ترکی [۲] و بخشی دیگر بزبان تاجیکی - فارسی (هزاره‌های افغانستان) متکلم گشتند. گذشته از این و.و. بارتولد موضوع دیگری رااز نظر دور داشته - باین معنی این نکته را که غلبهٔ مغول موجب مهاجرت و نقل مکان دامنه‌دار قبایل صحرانشین ترک بکشورهای غرب گشته بوده مسکوت گذارده است. ظاهراً عدهٔ این مهاجران ترک بمراتب بیش از مغولان بوده‌است. این حقیقت چنان بارز است که دراینجا بشرح آن نمی‌پردازیم.

علی‌الرسم صحرانشینان مغول و ترک ایران در قرون وسطی از انتقال بزندگی ثابت و اشتغال بزراعت احتراز میجستند. و بطوری که میدانیم یاسای چنگیز خان نیز انتقال بزندگی ثابت و سکونت در یک مکان را برای صحرانشینان منع کرده بوده [۳]. و اگر براثر تناقضات داخلی و پیدایش قشرهای عالی و سافل در جماعات قبایل صحرانشین، بخشی از صحرانشینان بزراعت اشتغال میورزید هم - این زراعت پیشگان کسانی بودند که دامهای خویش را از دست داده و فقیر و مستمند گشته امکان کوچ و صحراگردی از ایشان سلب گشته بود [٤]. تودهٔ اصلی صحرانشینان به

---

(۱) مطالب مربوط به افراد هزاره و کاتیاگ مسلماً بر و.و. بارتولد معلوم بوده. و خبراولیاء چلبی را خود و.و. بارتولد درمقالهٔ خویش تحت عنوان «کاتیاگ» (دائرة‌المعارف اسلامی مجلد دوم) آورده است. ولی وی به تناقضی که بین این مطالب و نظر او دربارهٔ عدم ارتباط غلبه مغول با مهاجرت و نقل مکان اقوام - وجود دارد توجهی ننموده.

(۲) بخشی ازصحرانشینان قزل‌اردو حتی در قرن چهاردهم هم به مغولی صحبت‌میکردند. دست نبشتهٔ مغولی قزل اردوئی بر پوست درخت که در ۱۹۳۰ درکرانهٔ ولگا کشف گردیده حاکی از اینموضوع است.

(۳) و.و. بارتولد. ترکستان، بخش دوم ص ٤۹۹ ؛ در همان کتاب اشاره بمنابع شده است.

(٤) گرچه ازگفتهٔ رشیدالدین چنین برمیاید که محصول ۵۰ جریب خربزه زار هرات

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

زندگی ثابت نمیگرائیده ، زیرا که وضع حقوقی جنگاوران صحرانشین . بمراتب بهتر از روزگار رعایای بیحقوق بود .

شیوهٔ تولید صحرانشینان چنان است که « وجود پهنه های عظیم غیرمسکون شرط عمدهٔ دامداری میباشد » این پهنه های غیر مسکون را صحرا نشینان بوسیلهٔ اخراج و بیرون راندن کشاورزان ثابت در محل بوجود میآوردند و غالباً بدین منظور بعنف زمینهای مزروع ایشان را غصب و تصاحب میکردند . و واحه های شکوفان بدین طریق بدشت مبدل میگشت . از این رهگذر ناحیهٔ بادغیس خراسان نمونهٔ بارزی است . بطوریکه حافظ ابرو - جغرافیدان - مینویسد ، پیش از حملهٔ چنگیزخان بادغیس خطه‌ای آباد و پرجمعیت بوده و چندین شهر ۳۰-۲۰ هزارنفری در آن سر زمین وجودداشته . لشکریان چنگیز بخشی از ساکنان آنجا را از دم تیغ گذراندند و و پس از آن بادغیس کوچ نشین مغولان گشت .

افزایش دامداری صحرانشینی و توسعهٔ سطح مراتع در ایران قرن سیزدهم یکی از علل عقب‌ماندن اقتصاد کشور بوده است . کشاورزی قدیم و پربرکت ایران

بقیهٔ حاشیهٔ ٤ صفحهٔ قبل

را صحرانشینان موظف بودند بوی رسانند . (مکاتبات رشیدی . شمارهٔ ۳٤ چاپ لاهور ص ۲۰۱) . حمدالله مستوفی نیز میگوید مغولانی که بناحیهٔ کاغذ کنان - عراق عجم - کوچ کرده بودند « زراعت کنند » (نزهت‌القلوب ص ٦٦) . ولی مطمئن نیستیم که در اینموارد واقعاً به زراعت اشتغال ورزیده باشند . زیرااصطلاح « زراعت کردن » را مؤلفان ایرانی بارها بمفهوم « کشاورزی » توسط روستائیان تابع فئودال بکار میبرده‌اند . مثلاً رشیدالدین که خود بزرگترین زمین‌دار بود دربارهٔ خویشتن میگوید : « املاکی که در ممالک بشخم این ضعف مسقی و مزروع است » (مکاتبات رشیدی ، شمارهٔ ۳٦ ، چاپ لاهور ص ۲۲۵) در ارشاد - الزراعه اندرز شیخ عبدای‌انصاری که « با خلق نکوباش وزراعت میکن » منقول است . مؤلف قابوسنامه نیزبفرزند خویش « زراعت کردن » توصیه میکند . والبته درتمام این مواردمقصود زراعت کردن بدست دیگران است . ممکن است که گفتهٔ رشیدالدین و حمدالله قزوینی نیز مربوط باینگونه زراعت است . یعنی صحرانشینان فئودال از رنج روستائیان اسکان یافته بهره کشی میکرده‌اند .

که به چیره دستی و آزمودگی روستائیان درامر زراعت و باغداری متکی بوده در بسیاری از نواحی آن سرزمین جای خود را به دامداری صحرانشینی ویانیمه صحرا-نشینی تفویض کرد.

ولی صحبت تنها برسر این نبود. مهاجرت و نقل مکان صحرانشینان جریان تکامل جامعهٔ فئودالی رابرای مدتی مدید متوقف ساخت زیراشکال متأخر وعقب مانده‌تر فئودالیزم راکه در زیر پرده‌ای از رسوم و عادات عهد پدرشاهی مستورشده بود تحکیم بخشید و حفظ کرد. حتی بعد از اصلاحات نظامی‌چنگیزخان نیز واحد-های دستجات جنگی فئودالی کماکان از قبیله ها گرفته میشد و بنام قبیله‌بود. مثلاً «هزاره» های اویرات‌وجلایر و سولدوز و کرائیت و اویغور و غیره وجودداشتند. رئیسان این «هزاره» ها و یا امیران هزاره درعین حال پیشوا و رئیس فلان یا بهمان شاخهٔ قبیله‌صحراگردبودند. درون قبیلهٔ صحرانشین - ویا شاخهٔ آن - بیغاری های فئودالی (از قبیل چراندن دامهای متعلق به بزرگان بوسیلهٔ افراد مستمند صحرانشین بطور رایگان وغیره) و همچنین وابستگی اجباری صحرانشینان عادی بمحل کوچ قبیلهٔ خود و انجام خدمت جنگی درصفوف قبیله وحق امر ونهی‌رئیس قبیله در مراتع و رهبری قبیله هنگام کوچ- همهٔ اینها تحت عنوان رسوم پدرشاهی انجام میگرفت.

یکی از منابع درآمد رئیس و بزرگان قبیله کماکان تصاحب غنایم جنگی ویا بدیگر سخن جنگ وغارت و چپاول بود. اگر جنگی با دشمن خارجی وجودنمی داشت فئودالهای صحرانشین برضد یکدیگر میجنگیدند و عملا در آن میان مردم زراعت پیشهٔ اسکان یافته - یعنی‌رعایای بی‌حق و بی‌دفاع که تحت‌حکومت‌فئودال های مزبور قرارداشتند غارت می‌شدند و از هستی ساقط میگردیدند.

در رساله‌ای مربوط بامور مالی که به خواجه نصیرالدین طوسی منتسب است دربارهٔ ترتیب تقسیم غنائم جنگی درعهد دولت هلاکوئیان مینویسد که آنچه از دشمنان و ممالک خصم بدست آید بر دونوع است.

نوع اول، آنچه لشکریان از اسیر و دام و سلاح و اموال دیگر می گیرند. هرآنچه از این اموال بهادران به بهادری خویش گرفته‌اند بآنان داده میشود (بدون اینکه در تقسیم بحساب آید) [۱].

خمس باقی راپادشاه جهان‌برای حوایج (خویش) میگیرد [۲]. آنچه باقی مانده میان‌لشکریان تقسیم میگردد. و سوار دوسهم و پیاده‌یک‌سهم میبرد. نوع دوم، آنچه لشکریان در نواحی مسخّره بدست می‌آورند - مانند آب و زمین و دیگر اموال [۳] و از آن بحساب دولت مالیات پرداخت میگردد [۴].

اینکه در نظر لشکریان مغول در جنگ مهمتر از همه چیز غنیمت بوده از نطقی که رشیدالدین به غازان خان نسبت میدهد (۱۳۰۴ - ۱۲۹۵م. = ۷۰۴ - ۶۹۵ه.) نیک نمایان است. وی میگوید:

«وشرط معظم تر آنکه قطعاًنگذارند که هر کس بدل خود بدیهها ومواضع رود وچیزی ستاندوبرد، چه‌وقتی که بدان‌آموزند هرگزلشکر

---

(۱) بهادر (ترکی ومغولی) معنی اصلی‌این کلمه «پهلوانی که قبل از آغاز پیکار دشمن را بجنگ تن به‌تن خواند» بوده. از زمان چنگیزخان «بهادر» یکی‌از القاب‌سلسلهٔ‌ـ مراتب‌فئودالی - نمایندهٔ بزرگان نظامی وصحرانشین فئودال منش‌شد. رجوع شودبه کاترمر ص ۳۰۷؛ و ب. یا. ولادیمیرتسوف، «سازمان اجتماعی مغولان» ص ۷٤؛ و نصیرالدین طوسی ص ۷۸٦ (تفسیر و تعلیقات رسالهٔ مالی).

(۲) این‌لقب‌همسنگ «دالای - خان» مغولی است - بمعنی«اقیانوسی» یعنی «خان جهان» (رجوع شود به نصیرالدین طوسی، ص ۷۷۹). این لقب میبایست از آن خان یا قاآن - یعنی خان‌بزرگ مغولان باشد، ولی مؤلف ایلخان هلاکوئی را چنین‌خوانده‌است.

(۳) یعنی‌طبق مفهوم متن، اموال‌غیرمنقول - زمین و آب درکشور یا ناحیهٔ مفتوح‌ـو همچنین اموال منقولی که لشکریان مستقیماً بهنگام عملیات جنگی تصرف نکرده‌بوده‌اند ودر محل باقی مانده بوده - همهٔ این اموال را ملک دولت میشمردند وبنفع حکومت مرکزی ایلخان میبایست از آنها مالیات اخذ شود.

(٤) نصیرالدین طوسی. ص ۷٦۲.

بسیار را از آن باز نتوان داشت و یاساميشی میسر نشود و بدان واسطه در وقت جنگ نیز بی هنگام باولجای وغنیمت مشغول گردند و منع نتوان کرد و هر بدی که لشکر ما را حادث شده اکثر بواسطهٔ اولجای گرفتن بوده. وقتی که کار! تمام شود اولجای و غنیمت کجا رود ! ».

بنا براین غنیمت جنگی که بهادران خود میگرفتند و بی قید و شرط بایشان تعلق داشت برای تقسیم در میان گذاشته نمیشد. و باقی غنائم پس از وضع یک پنجم آن که مال ایلخان بوده میان لشکریان تقسیم میگشت، باینطریق: که سواران - یعنی سپاهیان اقطاع دار که بیشتر از صحرانشینان بودند دوبرابر پیادگان - که از میان رعایا طبق ترتیب خاصی بخدمت نظام گرفته میشدند و از هرجهت دون سواران بودند - دریافت میداشتند. و چون جنگها - صرف نظر از پایان موفقیت آمیز و یا شکست و مغلوبیت - همیشه همراه با گرفتن غنائم بودند و بلاقطع جریان داشتند - از لحاظ ایلخان و بزرگان نظامی و سپاهیان اقطاع دار درآمدی منظم از راه کسب غنائم جنگی تامین شده بوده و این درآمد در دهه های نخستین پس از غلبهٔ مغول کمتر از بهرهٔ فئودالی نبوده بلکه احتمالاً بیشتر بوده است. وهرقدر موفقیت ایلخانان در جنگها کمتر میشده و دایرهٔ فتوحات و کشورگشائی تنگ تر میگشته درآمد از راه غنائم جنگی نیز تقلیل می یافته و این تقلیل حتی در زمان اباقا خان محسوس گشته بود. تقلیل مقدار غنائم باعث و محرک تشدید بهره کشی فئودالی از روستائیان گشت.

رئیس ایل و قبیلهٔ صحرانشین - اعم از مغول و ترک وکرد و یا عرب - پیشوا و رئیس گروه جنگی قبیله نیز بود و درمقابل رعایای کشاورز و ثابت ومقید بزمین - زمینی که بملکیت رئیس مزبور داده شده بود - نقش بهره کش فئودال را ایفاء می کرد و بهره کشی این خان صحرانشین از استثمار فئودال عادی بیرحمانه تر بود، زیرا که او مردی کوچ نشین و خانه بدوش بود واهتمامی برای حفظ زراعت دریک

---

(۱) جامع التواریخ نسخهٔ استانبول ورق ٥٩٩.

سطح معین نداشت و اقدامی برای جلوگیری از انحطاط آن بعمل نمیآورد. بویژه در نخستین دهه‌های حکومت مغولان - در دهه های فتوحات بزرگ - فقر روز افزون و از هستی ساقط شدن روستائیان در نظر مالک فئودال و نظامی مغول و ترک در ایران - بیم آور و هراس انگیز نبود : زیرا فتوحات جدید غنائم و زمینهای تازه در اختیار وی میگذاشت. و اگر درون قبیلهٔ صحرانشین ، بهره کشی فئودالی از صحرا- نشینان عادی، توسط بزرگان در تحت لفافهٔ رسوم عهد پدرشاهی و بصورتی ملایم، اعمال میشد ، در عوض همان بزرگان صحرانشین در مقام استثمار از روستائیان ثابت و اسکان یافتهٔ سرزمینهای مفتوح بهیچوجه مقید برسوم پدرشاهی نبوده و هیچگونه ملایمت و محدودیتی را رعایت نمیکردند.

لازم بتذکار نیست که مالک نظامی فئودال مغول و ترک فعالیت تولیدی روستائیان زراعت پیشه‌ای را که در اراضی او سکونت داشتند رهبری نمیکرد و در آن زمینها از خود زراعتی نداشت. و علی‌الرسم در روستاهائی که باو اهداء شده بوده زندگی نمیکرد وبالعکس درقرارگاه خان و یا در عرصهٔ جنگ و در ییلاق وقشلاق قبیلهٔ خویش بسر میبرد و بخشی از زمستان را هم در کاخ شهری خویش میگذرانید. بهر تقدیر با زندگی صحرانشینی ترک علاقهٔ کامل نمیکرد. وی از روستاهای خود فقط بهرهٔ فئودالی را وصول میکرد که غالباً جنسی بود : از قبیل غله ، آرد ، میوه ، شراب ، ابریشم خام. این اجناس را در قرارگاه وی تحویل میدادند . ویلهلم روبروك میگوید :

« خوانین بزرگ در جنوب املاکی دارند که از آنجا برای زمستان ارزن و آرد دریافت میدارند »[۱]

مالک فئودال و نظامی از خود زراعت نداشت ودرآمدهای خویش را بالتمام صرف خویشتن میکرد و برای حرم خود ، اطرافیان و ارضای هوسها و لذات خود صرف مینمود و این درصورتی بود که سرمایه خویش را در بازرگانی[۲] کاروانی و یا

---

(۱) روبروك. ص ۷۵.

(۲) جامع التواریخ : نسخهٔ استانبول ورق ۶۶۸.

رباخواری بکار نمیانداخت ۱ . در منابع موجود هیچ خبری حاکی از اینکه مالک فئودال و نظامی که از بزرگان صحرانشین بوده در کشاورزی پولی خرج کرده و درصدد توسعهٔ آن برآمده باشد ، دیده نمیشود. جنبهٔ عقب ماندگی روابط تولیدی فئودالی در ایران آنعهد - در این پدیده تجلی میکند.

از نتایج دیگر غلبه و فتح مغول در ایران نکات زیررا ذکر میکنیم :

تجدید تقسیم اراضی و انتقال بخش مهمی از املاک بمالکان نورسیده- یعنی سران فاتحان، یا بخزانهٔ ایلخان (دیوان) که اراضی مزبور را به خدمتگزاران خویش اهداء میکرد.

افزایش مالکیت مشروط ویا بلا شرط ارضی بزیان املاک دولتی و تمرکز اراضی در دست فئودالهای بزرگ.

افزایش بهره کشی فئودالی از روستائیان وسیاست بیرحمانه مقیدساختن ایشان بزمین - سیاستی که از طرف فاتحان اعمال میشد[۲].

گذشته از اینها غلبهٔ مغول موقتاً موجب افزایش بی سابقهٔ عدهٔ بردگان و توسعهٔ استفاده از رنج ایشان درکارگاههای صنعتی دولتی (« کارخانه » که در منابع جمع آنرا « کارخانجات »آورده‌اند) از نوع « ارگاستریهای »* عهد عتیق[۳]، و همچنین در کشاورزی و امور آبیاری و دامداری صحرانشینی شد[۴] . وبالاخره باید

---

(۱) رشیدالدین میگوید کسانیکه درآن ایام پول بربا میدادند بیشتر مغول و اویغور بودند ، جامع التواریخ چاپ استانبول. ورق ۶۶۲ .

(۲) دراین باره مفصلاً در بابهای دیگر این کتاب سخن گفته خواهد شد.

(۳) ای.پ. پطروشفسکی «حمدالله مستوفی‌قزوینی» ص۹۱۶ ببعد؛ آ.م. بلنیتسکی. «روابط اجتماعی درایران» ص ۱۲۶ ببعد. ولی ما با عقیدهٔ مؤلف اخیرالذکر که میگوید « ارگاستریها » پس از قرن یازدهم درایران از میان رفتند و مجدداً توسط حکام ترک (از روی نمونهٔ چینی) برقرار شدند - موافق نیستیم.

* ارگاستری - دریونان‌قدیم، کارگاهائی که ازکار بردگان درآن استفاده میشده - مترجم.

(۴) دراین باره به‌آخر باب ششم این کتاب رجوع شود.

سقوط وانحطاط شهرها و زندگی شهرنشینی و تقلیل اقتصاد کالائی عادی وافزایش عمومی گرایش بسوی اقتصاد طبیعی را خاطرنشان ساخت.

تأسیس دولت هلاکوئیان وویژگی وسیاست داخلی آن در قرنهای سیزدهم و چهاردهم

بر روی هم یوغ جهانگشای بیگانه - امپراطوری چنگیزیان - بنظر ما، برای ایران و ایرانیان بیشتر از فشاری که بروسیه و گرجستان از آن واردآمدسنگین و طاقت فرسا بود:

فاتحان مستقیماً در سرزمینهای اخیرالذکر حکومت نمیکردند و خود بدانجا کوچ نکردند و مسکن نگزیدند - زیرا مراتع کافی درآن نقاط برای دامهای صحرانشینان وجود نداشت. ولی عدهٔ کثیری از فاتحان صحرانشین بایران نقل مکان کرده درآن سرزمین سکونت اختیارکردند. اینان دائماً با مردم اسکان یافتهٔ محلی وبویژه با رعایای بی حق درکشمکش بودند. و بدین سبب یوغ چنگیزی برای ایران سنگینتر ازآنچه در روسیه وگرجستان احساس میشده - بوده است.

چنانکه میدانیم درنخستین دهه های پس ازهجوم لشکریان چنگیز خان (۱۲۱۹-۱۲۲۳م. = ۶۱۶-۶۲۰ه.) ایران و کشورهای مجاورآن - که هنوز کاملاً مطیع نشده بودند - بدست حکام و جانشینان خان بزرگ مغولان (قا آن) اداره میشدند. تکمیل فتح ایران مصادف با تأسیس یک اولوس خاص مغولی یا دولت ایلخانان هلاکوئی (هلاکوئیان) گشت (۱۲۵۶-۱۳۵۳م. = ۶۵۴-۷۵۴ه.) که بزودی ازطرف خان بزرگ برسمیت شناخته شد (۱۲۶۱م. = ۶۶۰ه.). ایران وافغانستان و آذربایجان جنوبی و شمالی و ارمنستان بزرگ و بین النهرین علیا و سفلی (دیار بکر و عراق عرب) و بخش شرقی آسیای صغیر (روم) تارود گالیس (قزل ایرماق) و همچنین (بصورت تابع و دست نشانده) گرجستان و پادشاهی یونانی وگرجی طرابزون وارمنستان کیلیکیه (پادشاهی روبنیان) ومتصرفات صلیبیون

در سوریه و جزیرهٔ قبرس و بالاخره سلطنت سلجوقیان روم در آسیای صغیر - اینها همه جزو قلمرو دولت هلاکوئیان بوده‌اند.

اجزاء متشکلهٔ اینگونه دولتها دارای وحدت نبوده و جامعه فئودالی یک‌دستی را تشکیل نمیداده‌اند و جریان تکامل اجتماعی و اقتصادی آنها یکنواخت نبوده. مثلا گرجستان در زمان فرمانروائی مغولان نیز دستگاه دولتی خویش را حفظ کرد و تقریباً دامداری صحرانشینی در آن سرزمین وجود نداشت. همچنین ارمنستان نیز خصوصیات محلی سازمان فئودالی خود را محفوظ داشت، گرچه خصوصیات مزبور در مقابل فشار اشراف نورسیدهٔ نظامی و صحرانشین مغول و ترک و کرد ضعیف شد. ولی ویژگیهای محلی مزبور فقط در قرن پانزدهم بطور قطع از میان رفتند[۱]. جامعهٔ فئودالی آذربایجان شمالی از لحاظ استواری بیشتر جماعات روستائی خویش و برخی خصوصیات دیگر با جامعهٔ فئودالی ایران تفاوت داشت. بالنتیجه در مورد دولت هلاکوئیان بطور کلی سخن گفتن از یک تاریخ عمومی اجتماعی و اقتصادی واحد ممتنع و مرحله بندی واحدی برای آن محال است.

مایلیم تصریح کنیم که موضوع این تألیف منحصراً روابط ارضی ایران است در زمان فرمانروائی مغولان - نه روابط ارضی در قلمرو دولت هلاکوئیان بطور کلی. و فقط در مواردی که به جریانات و پدیده‌های اجتماعی مشترک ممالک مفتوح از طرف مغولان اشاره کنیم از قلمرو هلاکوئیان بطور کلی سخن خواهیم گفت. بنظر ما، مقایسهٔ قلمرو مورد نظر با آذربایجان شوروی و ارمنستان و آسیای میانه و دیگر سرزمینها فقط در موردی بجا خواهد بود که لازم شود از حالات مشترک تکامل ارضی و یا تأثیر واحد حکومت مغولان در رشد اجتماعی و اقتصادی آن کشور ها گفتگو کنیم.

امپراطوری هلاکوئیان تلفیقی بود از اشکال دولتمداری و مؤسسات فئودالی

---

(۱) رجوع شود به: س. ت. یرمیان. آزمایشی برای مرحله بندی تاریخ ارمنستان. ص ۶۸ ببعد.

مغول با اشکال محلی (بیشتر ایرانی). س.پ. تالستوف میگوید: «مغولان - بربرقادر نبودند یک واحد استوار سیاسی در اراضی پهناوری که گشوده بودند ایجاد کنند. امپراطوری مغول عملا حتی در زمان نوادگان چنگیزخان به چندین اولوس مستقل تقسیم و تجزیه شد. وثبات واستواری این اولوسها فقط تاحدی بود که اخلاف فاتحان توانسته بودند از روابط اقتصادی و سیاسی موجود ممالک مفتوح استفاده کنند. مغولان ! همه جا چون زایده‌ای طفیلی بر دستگاه سیاسی محلی - که سنن ورسوم آن از دوران قبل از مغول ریشه میگرفت - عرض وجود میکردند. امپراطوری یوآن (مغولان چین) از روابط چین قرون وسطی استفاده میکرده و امپراطوری هلاکوئیان از روابط ایران».

دولت هلاکوئیان زایدهٔ طفیلی واری بود برتن جامعه های مختلف فئودالی، تلفیق زشت و مشحون از تناقض بود، تلفیقی از سنن دولتی مغولی دوران متقدم فئودالیته صحرا گردان با رسوم دولتمداری جامعهٔ متکامل فئودالی ایران، تلفیق یاسای چنگیزی با فقه اسلامی و رسوم فئودالی گوناگون محلی که به «عرف وعادت» معروف بوده، تلفیق سیاست تمرکز و عدم مرکزیت و پاشیدگی فئودالی. درقلمرو دولت مزبور تناقض شدیدی میان طبقهٔ فئودال و سران تجار که با آن طبقه مرتبط بودند از یکسو و روستائیان و قشر های پائین و متوسط شهری از دیگر سو وجود داشته. ولی تضادهای مهمی در داخل طبقه فئودال زمامدار نیز مشاهده میگشته. طبقهٔ مزبور از چهار گروه عمده مرکب بود، بشرح زیر:

۱- اشراف نظامی صحرانشین که بیشتر مغول وترک و کرد بودند.
۲- بزرگان غیر صحرانشین و زمین دار شهرستانها که اکثراً ایرانی بودند.
۳- مستوفیان ومنشیان وخلاصه بوروکراسی کشوری که اینان نیز ایرانی بودند.
٤- روحانیان مسلمان.

دو گروه نخستین بر روی هم گرایشهای گریزان از مرکز داشتند و بدیگرسخن

---

(۱) دقیقتر خواهد بود اگر بگوئیم: بزرگان صحرانشین مغول.

هواخواه پاشیدگی وتجزیهٔ فئودالی بودند ولی دو گروه اخیرالذکرمتمایل بمرکزیت بوده و بعبارت دیگر از فئودالیزم متمرکز هواخواهی میکردند.

در قشرهای بالای فاتحان مغول وبزرگان محلی (که درقرنهای سیزدهم و چهاردهم بایشان ملحق ومربوط شده‌بودند) دو جریان سیاسی عمده مشاهده‌میگشت و این دو جریان نه تنها در اولوس هلاکو بلکه در اولوسهای جغتای (آسیای‌میانه و هفت‌آب [1] و اویغور) نیز وجود داشته و نخستین بار آکادمیسین و.و. بارتولد بدان اشاره کرده، منتهی بطور کلی و یک جانبه، یعنی فقط از لحاظ مبارزهٔ میان گرایشهای فرهنگی و شیوهٔ زندگی روزمرهٔ صحرانشینان مغول و ترک با مردم اسکان یافته و ثابت‌المکان مسلمان [2]. و.و. بارتولد طبیعت اجتماعی این دو جریان یا، بهتر و دقیقتر بگوئیم، گرایش را روشن نساخته.

آ. یو. یاکوبوسکی در تعبیر مبارزهٔ این دو گرایش در اولوس جغتای گام مشهودی به‌پیش برداشت [3]. و س. پ. تالستوف خاطرنشان کرد که‌این دو گرایش در آسیای میانه، پس از غلبهٔ مغول بوجود نیامده بلکه قبل از آن - درزمان دولت خوارزمشاهیان- نیز وجودداشته. وی دراین باره چنین میگوید:

«درهردوامپراطوری‌میراث خور (امپراطوری هلاکوئیان وجغتائیان که هر دو وارث دولت خوارزمشاهیان بودند - پطروشفسکی) یکی از عواقب شوم هجوم مغولان‌این بود که نفوذ سیاسی بزرگان فئودال‌صحرا- گرد را که نمایندهٔ عقب مانده ترین شکلهای روابط اقتصادی و سیاسی

---

(۱) «هفت‌آب» بخشی از کازاخستان کنونی‌است (مترجم).

(۲) بزرگان فئودال رسماً به دوگروه تقسیم میشدند: اهل شمشیر (نظامیان) واهل قلم (روحانیان وکارمندان دولتی). رجوع شود به نصیرالدین طوسی ص ۷۵۸ - ۷۵۶-فصول ۴ - ۳. ولی این تقسیم قدیمی قرن سیزدهم با وضع واقعی منطبق نبوده.

(۳) و.و. بارتولد. تاریخ ترکستان، ص ۴۱ - ۳۹؛ و.و.بارتولد. تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان، ص ۵۲ - ۴۸.

بودند باضعاف مضاعف افزود و تضاد میان دستجات عمدهٔ طبقهٔ حاکمه از زمان محمد خوارزمشاه هم حادتر و شدیدتر شد و تمایلاتی که ترکان خاتون ـ مخالف و ضد محمد خوارزمشاه، نمایندهٔ آن بود پیشی جست و سریات بارزی بدست آورد [۱]».

نگارندهٔ این سطور نیز به تحقیق این موضوع پرداخته است [۲]. دراینجا می کوشیم جوانب عمومی این دوجریان را بیان کنیم زیرا بدون در نظر گرفتن آن درک سیاست اجتماعی خانهای مغول درایران و آسیای میانه محال خواهد بود. بطور مشروط این دو جریان را «جریان اولی» و «جریان دومی» خواهیم خواند.

هواخواهان جریان اول بیشتر بزرگان نظامی صحرانشین مغول و ترک (که بمغولان ملحق شده) بودند. اینان رسوم قدیم مغول و شیوهٔ زندگی صحرانشینی و سازمان نیمه پدرشاهی و سنتهای دشت و صحرا را بزرگ میداشتند و دوستدار آن بودند. نمایندگان این گروه، یعنی ـ طبق تعریف س. پ. تالستوف ـ «بزرگان فئودالی و قبیله‌ای صحرانشین که هواخواه عقب مانده‌ترین شکلهای روابط اقتصادی و سیاسی بودند [۳]» ـ دشمن زندگی ثابت و اسکان در یک محل و خصم زراعت و شهرها بوده، از بهره کشی غیر محدود و وحشیانه روستائیان ثابت مکان وقشر های پائین سکنهٔ بلاد، طرفداری میکردند. اینان خویشتن را چون افراد اردوگاهی نظامی درسرزمین دشمن میشمردند و میان اقوام اسکان یافتهٔ فرمانبردار و نافرمان چندان تفاوتی قائل نبودند: این فاتحان میخواستند هر دو دسته را غارت کنند، منتهی دستهٔ اولی را بوسیلهٔ دستگاه فشار مالیاتهای سنگین و دستهٔ دوم را بوسیلهٔ

---

(۱) س. ب. تالستوف، خوارزم باستانی ص ۳۴۵ - ۳۴۴ ؛ س. پ. تالستوف براثر تمدن خوارزم باستانی ص. ۲۹ ببعد. ترکان خاتون بیشتر به بزرگان صحرانشین قپچاق متکی بود و اینان باسیاست مرکزیت محمد خوارزمشاه مخالف بودند ودشمنی میورزیدند.

(۲) ای. پ. پطروشفسکی، ازتاریخ بخارا، ص ۱۱۳-۱۱۱ ؛ ای. پ. پطروشفسکی، رشیدالدین و تاریخ او، ص ۱۰-۱۲.

(۳) س. پ. تالستوف، براثر تمدن خوارزم باستانی ص ۳۱۹.

اخذ غنائم جنگی. طرفداران این سیاست بهیچوجه در اندیشهٔ اینکه روستائیان اسکان یافته را بالکل از هستی ساقط نکنند و کشاورزی را نابود نسازند نبودند و به حفظ آن علاقه‌ای نداشتند. این روش بنحو بارزی هنگام فتح شمال چین نمایان گشت. در آنزمان بزرگان مغول ازچنگیز خان تقاضا داشتند که فرمانی صادر کنند تا ساکنان ثابت و اسکان یافتهٔ آن سامان را بدون استثناء تا آخرین نفر معدوم کنند و اراضی را بمرتع - برای صحرانشینان - مبدل سازند. (ولی چنگیزخان بچنین اقدام شدیدی رضا نداده بود)[۱].

بطوریکه و. و. بارتولد ثابت کرده در هفت‌آب، ورود واسکان توده‌های بزرگ صحرا نشینان مغول وترك درقرن سیزدهم موجب نابودی کامل شهر ها و نقاط مسکونی زراعتی- که ساکنان آن روستائیان ثابت مکان بودند - گشته بوده[۲].

این گرایش وکوشش بزرگان صحرانشین و نظامی ترك و مغول به غارت بیرحمانه و نامحدود روستائیان اسکان یافته، در اولوس هلاکو، طی نطقی که رشیدالدین به هفتمین ایلخان هلاکوئی- غازان خان- نسبت میدهد، نیك مجسم گشته است. در سخنرانی مزبور- ازنظرگاه جریان دوم - جریان اولی مورد سرزنش قرارگرفته. دربارهٔ نطق مزبور سخن خواهیم گفت. عجالتاً تذکر میدهیم که بنابگفتهٔ غازان خان، امیران، یعنی سران بزرگان نظامی و صحرانشین مغول و ترك علناً و باکمال صراحت ازلزوم غارت رعایا - یعنی افراد قشر خراج گزار (روستائیان و قشرهای پائین و متوسط شهری) سخن میگفتند و میان رعایای «فرمانبردار» و «نافرمان» تفاوتی قائل نبودند و بهیچوجه در اندیشهٔ اینکه روستائیان را لااقل از هستی ساقط نکنند نبودند. رشیدالدین میگوید که سران لشکری مغول روستائی ایرانی را ازخاك زیر پای خود کمتر میدانستند[۳]. بموجب یکی از فرامین غازان-

---

(۱) تاریخ چهارخان نخستین خاندان چنگیز. ص ۱۵۳.

(۲) و.و. بارتولد، تاریخ مختصر هفت آب ص ۶۰ - ۵۸.

(۳) جامع التواریخ، نسخهٔ استانبول ورق ۶۳۸.

خان ، رعایای سراسر مملکت بحدی آزرده و کله خورده و مرعوب شده بودند که اگر مگسی قادری می بود چیزی از رعیت بگیرد - او حتی در مقابل مگسی نیز قدرت مقاومت نداشت [۱] .

آنچه دربارهٔ نقش تاریخی تاخر طلبانهٔ مالک نظامی و فئودال ترک (که خلف صدق صحرانشینان فاتح - غزان بوده) گفته شده است کاملاً درمورد بزرگان نظامی مغول و ترک وصحرانشینن ایران آنزمان، که از هرچهار گروه فئودال مذکور تاخر طلب تر بوده، صادق میباشد.

هواخواهان جریان نخستین که بطور کلی ، چنانکه مذکور افتاد ، اکثراً از بزرگان صحرانشین مغول و ترک تشکیل شده بود ، فقط در اوایل دوران پس از فتح ایران ، از حکومت مقتدرخانی دفاع و پشتیبانی میکردند. ولی بعد از آنکه در یورتهای اهدائی استوار گشتند (یعنی در اراضی که برای کوچ کردن وییلاق وقشلاق بایشان داده شده بود) و بصورت بهره کش فئودال و مستثمر روستائیان ثابت مکان محلی (در اراضی مزروع ایشان) درآمدند ، از تقویت حکومت مقتدر مرکزی خان سرباز زده طرفدار پاشیدگی وعدم تمرکز فئودالی گشتند و کوشیدند تا قدرت خان را مبدل بآلت بی ارادهٔ فئودالهای نظامی سازند.

سودجوترین و لاقیدترین نمایندگان کارمندان محلی ایرانی و همچنین آنان که مالیاتهای دولتی را بمقاطعه میگرفتند (و از مستخدمان دولت و بازرگانان - اورتاق و ممتاز و کلان ، که بافاتحان رابطهٔ نزدیک داشته، بودند) بهواخواهان جریان اول پیوستند. همهٔ اینان دستگاه غارت همگانی مردم خراجگزار وثابت مکان (یعنی رعایا) راکه مورد پشتیبانی هوا خواهان جریان نخستین بود ، وسیله‌ای میشمردند برای اینکه بسرعت ثروت فراوان اندوزند [۲] . اما نمایندگان وهواخواهان

---

(۱) همانجا ، ورق ۶۲۹ .

(۲) بهاءالدین محمد جوینی حاکم اصفهان و رفتارناهنجار او نمونه‌ایست از روش

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

جریان نخستین عبارت بودند از : خود چنگیزخان و اخلاف وی - خان اولوس چغتای خان و خان بزرگ کیوك قاآن و غیره. نخستین ایلخانان هلاکوئی درسیاست داخلی خویش تزلزل وتردید نشان میدادندو سبب آن تناقضاتی بود که درسازمان دولتی اولوس هلاکو وجودداشته. ولی ایلخانان مزبور بطور کلی به بزرگان نظامی صحرانشین متکی بوده و بجریان اولی تمایل داشتند - گرچه دراین طریق پی گیر و مستمر نبوده تاحدی ملایم بودند.

جریان دوم به گروه کوچکی از اشراف نظامی صحرانشین که با خاندان خان روابط ناگسستنی داشتند، و خدمت درباری وخدماتی که در انجوی خان انجام می دادند ایشانرا به آن خاندان مربوط میساخته، متکی بود. ولی بیشتر به بخشی از اهل قلم و بوروکراسی محلی ایرانی وتاجیکی یعنی کارمندان دستگاه مرکزی دولتی و همچنین قسمتی از روحانیان مسلمان و اکثریت تجار مستظهر بوده. بدین منوال طرفداران این جریان از میان گروههای فئودالی که در اعمال سیاست مرکزیت و حفظ و تحکیم دستگاه مرکزی دولت و امور مالی حکومت ذینفع بودند - انتخاب می شدند.

در طی فعالیت طرفداران جریان دوم ، کوشش بمنظور ایجاد دولتی متمرکز (کوششی که بثمر نرسید) و حکومت مقتدرخان، و بالملازمه رام کردن و لگام زدن به تمایلات گریزان از مرکزبزرگان نظامی صحرا نشین- بعمل آمد، که لحظهٔ قطعی شمرده میشد. بدیهی است که برای رسیدن باین هدف لازم بود که حکومت خان

بقیهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ قبل

بعضی از کارمندان ایرانی که بخدمت ایلخانان مغول درآمده بودند. بهاءالدین محمدجوینی (وفات بسال ۱۲۷۹) فرزند وزیر مقتدر شمس‌الدین محمدجوینی صاحب دیوان (دراکتبر سال ۱۲۸٤ م. اعدام شد) میباشد. دربارهٔ خصوصیات اخلاقی بهاءالدین که ظالمی غارتگر بود به وصاف رجوع شود ، ص ٦۱-٦۰. وصاف از بیرحمیهای بهاءالدین سخن رانده چنین میافزاید « چندهزار تن بانواع قتل و تنکیل و مثله و اغراق و احراق و تمادی مدت حبس از فسحت معمورهٔ حیات بوحشت خانه‌مطمورهٔ ممات پیوستند »...

با سران فئودال کشورهای مفتوح نزدیک شود و از زندگی شهری و بازرگانان و تجارت حمایت کند و در احیای نیروهای تولیدی، که بسبب هجوم مغول نابود گشته بود، و بخصوص کشاورزی، بذل کوشش نماید و میزان مالیات و خراج و بیغار رعایا - روستائیان و شهرنشینان - را تثبیت کند و ایشانرا از پرداخت وجوه خانه - ویران کن معاف دارد [۱].

حکومت مقتدر خانی، بدون احیای نیروهای تولیدی - که شرط لازم وصول منظم مالیاتها و رسیدن آن بخزانهٔ مرکزی (خانی) بود - حتی در حدود ومقیاس یک اولوس نیز قابل دوام نبود. کارمندان محلی ایرانی که بجریان دوم گرویده بودند میکوشیدند تا فاتحان سنن دولتمداری محلی ماقبل مغول و شیوه‌های محلی حکومت را بپذیرند. خانهای بزرگ - اوکتای قاآن ومنکو قاآن - طرفدار سیاست جریان دوم یعنی وجود یک حکومت مقتدر خان و احیای نیروهای تولیدی نابود شده ونزدیکی با سران فئودال اقوام مغلوب و فرمانبردار بودند. کورکوز حاکم (باسقاق بزرگ) اوکتای قاآن مستمراً سیاست جریان دوم را در ایران معمول میداشت [۲].

میان هواخواهان این دوجریان مبارزه‌ای پنهانی جریان داشت. چنانکه گفتیم جوزجانی معتقد است که جوچی فرزند ارشد چنگیزخان سیاست پدر را محکوم میکرد و مخالف امحای دسته جمعی ساکنان و تخریب و ویرانی کشورهای مغلوب بود. [۳] جوینی میگوید که میان چغتای و اوکتای برسر حمایت خان اخیرالذکر از تاجیکان اختلاف افتاده بود [٤]. در داستان سیفی راجع به جلسه‌ایکه در دربار اوکتای قاآن دربارهٔ احیای شهر هرات تشکیل شده بود دعوای طرفداران دو جریان بروشنی تمام

---

(۱) این گرایش در فرمان خان بزرگ منکو قاآن (۱۲۵۹-۱۲۵۱ م.) منعکس شده. وی کوشیده است میزان خراج و مالیات و بیغار مردم فرمانبردار مالیات گذار را تثبیت کند (جامع التواریخ - مجلد دوم چاپ ا. بلوشه، ص ۳۱٤-۳۰۸).

(۲) جوینی، مجلد دوم ص ۲۳۸ ببعد.

(۳) جوینی، ص ۳۷۹.

(٤) جوینی، مجلد اول ص ۱٦۲.

منعکس شده‌است. بزرگان صحرانشین مغول بشدت با احیای هرات و دیگرشهرهای ویران شده و با هرگونه گذشتی که نسبت به تاجیکان (ایرانیان) امکان یافته‌وثابت مکان بعمل آید مخالفت کرده میگفتند که نمیتوان به وفاداری ایشان اعتماد داشت [۱].

مبارزه میان دوجریان مذکور منحصراً برسراینکه (چنانکه آکادمیسین بارتولد پنداشته بود) آیا قبایل مغول باید کماکان صحرانشین باشند و سنن دشت پیمائی را حفظ کنندو یا درمحلی ثابت سکونت گزینند و فرهنگ و تمدن مردم ثابت مکان مسلمان را بپذیرند، نبوده. برعکس گاهی نمایندگان سران نظامی، بدون اینکه‌شیوهٔ زندگی صحرانشینی را ترک گویند به جریان‌دوم میپیوستند. ماهیت دعوای‌دوجریان مربوط باسلوب بهره کشی‌ازکشورهای مغلوب و فرمانبردار ودر درجهٔ اول روستائیان ثابت مکان تابع فئودالها (که در بالا از آن‌سخن رفت) و در عین‌حال‌برسرمشکل اختلاط با سران فئودال کشورهای مطیع و قبول روش دولتمداری و معتقدات وسنن فرهنگی ایشان‌بوده. دراین میان مبارزهٔ میان دو گرایش قدیمی آسیا در قرون‌وسطی یعنی پاشیدگی و فقدان‌مرکزیت فئودالی و‌مرکزیت نیزباعوامل فوق‌توام‌شده‌بود. مشهورترین نماینده و رهبر فکری جریان دوم در ایران همانا وزیر ایلخان غازان-

(۱) سیفی. ص ۹۴-۱۰۹؛ اسفزاری. ورقهای ۲۱۸a و۲۱۸b، بخصوص به‌سیفی ص ۱۰۵ رجوع شود (سخنان امیران مغول به اوکتای قاآن): «این کار می‌باید بست و ترک عمارت شهر هراة کرد تانباید که بعلت جمعیت خلق‌آن شهر فتنه و ضرری‌حادث گردد که سالهای بیکران با لشکرهای گران قلع مواد آن و رفع‌آن مضرت دست ندهد». به‌داستان جوزجانی (ص ۴۰۱-۴۰۲) دربارهٔ خصومت نویانان خان بزرگ گوی یوك قاآن (کیوك خان) به مسلمانان رجوع شود. یکی از نویانان مزبورکه از همکنان متنفذتر بود به گوی-یوك قاآن چنین گفت «چنانچه مایلی که تخت شاهان‌و لشکر مغول همیشه در دست‌توباشد یکی از دو کاررا بکن: یا همهٔ مسلمانان را بکش و یا از تکثیر نسل آنان جلوگیری کن» سپس جوزجانی خبر میدهد که‌در دربار گوی‌یوك (کیوك خان) موضوع امحای دسته‌جمعی ویا قطع نسل مسلمانان نواحی شرقی امپراطوری مغول‌جداً مورد مطالعه قرارگرفته بودو گویا سرانجام نقشه تعقیم (اخته کردن) تمام مسلمانان مورد قبول واقع شده بود (همانجا).

خان وعامل اصلاحات وی رشیدالدین فضل‌الله‌بن علی همدانی سورخ ناسی بود .

جریان دوم در دولت هلاکوئیان و در زمان غازان خان و اندکی بعد در دولت چغتای در عهد کبک خان فائق آمد . (۱۳۱۸-۱۳۲۶م . = ۷۱۸-۷۲۷ه .) ولی این پیروزی قطعی نبود و مبارزه میان دوجریان (که در عین حال مبارزهٔ گروه های داخلی طبقهٔ فئودال بوده) بصورت دیگری، بعدها ، در قرنهای چهاردهم و پانزدهم - نیز ادامه یافت. پس از انقراض دولت هلاکوئیان - چوبانیان با روح جریان اول و نخستین جلایریان بروش جریان دوم عمل کردند [۱]. و ضمناً هر دو جریان دستخوش تغییراتی گشت که در اینجا سخنی از آن گفته نخواهد شد زیرااز حدود دوران سورد نظرما خارج است .

در اینجا یکی از ویژگیهای بارز نمایندگان جریان دوم را ذکر میکنیم . اینان میکوشیدند که میزان بهرهٔ فئودالی را تثبیت کنند و رفاه روستائی را که بهره دهنده بود از گزند مصون دارند و در سطح معینی که بنفع طبقهٔ فئودال باشد متوقف سازند و بارها خویشتن را بمنزلهٔ دوستان روستائیان معرفی میکردند . این سردم دوستی خیالی ناشی از کوشش و تمایلی بود که بمنظور انقیاد عقیدتی روستائیان در مقابل اهل قلم وبوروکراسی و روحانیان ایرانی و تأمین فرمانبرداری رعایا درمقابل عناصر اخیرالذکر بعمل میآمد .

مقدمهٔ رساله‌ای در فن زراعت که درآغاز قرن شانزدهم تحت عنوان «ارشاد-الزراعة » نوشته شده روح معتقدات جریان دوم راحاوی میباشد . در آنجا کار زارع را بحد کمال مقصود وایدآل رسانیده وقطعاتی ازافسانه‌ای مشهور رانقل کرده، که نخستین دهقان آدم بوده و از آدم گندم و از حوا جو باقی مانده [۲]. و مینویسد « دستوری » از جبرئیل به آدم - پس از طرد وی از بهشت - صادر شد که خود و اخلافش تا

---

(۱) رجوع شود به « تاریخ شیخ اویس » ص ۱۷۴ - ۱۷۲ .

(۲) ارشادالزراعة ، نسخه خطی پشچروا ، ورق ۳۹ ببعد - این مقدمه درچاپ سنگی حذف شده .

روز قیامت بزراعت اشتغال ورزند [۱] و دعائی که باید روستائی بهنگام تخم افشانی بخواند تا « رازق‌العباد » اورا برکت دهد ، منقول‌است [۲] . و اشعار ابن یمین شاعر سربدار (قرن چهاردهم) را در مدح زراعت [۳] و قطعاتی از اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی [٤] آورده است . در این کتاب تصویری غیر واقع و احساساتی از روستائی ایرانی آنروز رسم شده . و اورا آدمی آرام وخداترس وراضی بقسمت خود که از نتیجهٔ کار خویش برخوردار و همیشه سیر است معرفی کرده . البته رهبران فکری طبقهٔ فئودال مایل بودند که روستائی چنین باشد . باری برای تشویق روستائیان داستانی از باغبانی صدساله که در زمان شیخ ابراهیم ادهم میزیسته وباغی زیبا پدید آورده بوده و در آن جهان باجر خود رسیده ، نقل کرده است [٥] .

اما در « ارشاد الزراعة » مزبور برای تشویق فئودالها نیز مضمونی از شیخ معروف صوفیان خواجه احرار آورده که وی در مجلس ابوسعید تیموری (۱٤٥۱-۱٤٦۹ م . = ۸٥٥ - ۸۷٤ ه .) ضمن وعظ گفته که نجات این جهانی و آن جهانی بسته به چهار چیز است : حمد خداوند و عمل به سنت پیامبر محمد (ص) ورحم به مخلوق خدا ومراقبت از زراعت [٦] . این سخنان سلطان را بدل نشست .

---

(۱) ارشادالزراعة ـ نسخهٔ خطی سابق‌الذکر ورقهای ٤۲-٤۱ .

(۲) همانجا ، ورق ٥۷ .

(۳) همانجا ورقهای ۱۷ ، ۱٦ ، ۲٤ . اینک قطعه‌ای از آن اشعار (ورق ۲٤) :

گر ترا گنج و سیم و زر باید — من بگویم که چیست تدبیرش
دهقنت پیشه گیر وقانع باش — تا بدانی که چیست توفیرش
از فواید که اندرین کاراست — عقل عاجز شود ز تقریرش
از یکی هفت صد شود حاصل — بنگر اینک باصل توفیرش

(٤) همانجا، ورق ۳۲ : گدای مزارع همه وقت خوشحال است... پس بهترین اهل صنایع دهقان باشد...

گر راه بفردوس برین میطلبی — زینهار بامر دهقنت باش مدام

(٥) همانجا ـ ورق ۱۷ .

(٦) همانجا ـ ورق ۲٦ .

پس از آن بخواب دید که پیری وی‌را فرمود که نسبت برعایا عادل‌ودلسوز باشد [۱] . بنابراین رعایت حال زارعان و مراقبت از زراعت همچون وظیفه‌ای دینی به فئودالها تلقین شده است [۲] و مؤلف رساله از خویش میافزاید که ، پس بهترین کارها آن است که در توسعهٔ کشتزارها کوشش شود و مردم‌را بکار زراعت‌ترغیب کنند و در حفر کاریزها وجویها و انهارسعی بلیغ مبذول دارند [۳] .

بدیهی است که ریشهٔ این مردم دوستی جزاین نبوده که ارباب ـ فئودال میاندیشیده چه کند که هم روستائی را مطیع و راضی سازد وهم درعین‌حال درآمد او (فئودال) ازکار روستائی افزایش یابد . این اثر مربوط به معتقدات‌هواخواهان جریان دوم است که شکل مذهبی و احساساتی و تشویق و ترغیب بخود گرفته . ولی در مکاتبات رشیدی همان فکر ـ یعنی حمایت از زراعت و زارع ـ با استدلالی عملی و عاقلانه بیان شده است [۴] .

باحتمال قوی این اندیشه از دوران متقدم ساسانیان ریشه میگیرد و به غلوو و مبالغهٔ زرتشتیگری در تحسین کار زراعت و زارعان (که در آن زمان هنوزمقید نبوده ، از آزادی بهره‌داشتند) مربوط میشود . انعکاس‌این روش در دوران‌اسلامی نیز محفوظ مانده بوده . مثلاً در پیامی که امیر طاهر ذوالیمینین به فرزند خویش ارسال داشته دیده میشود . در قرنهای سیزدهم و چهاردهم همین اندیشه‌بانظرهای سیاسی بزرگان فئودال مسلمان و ثابت مکان تطبیق یافته و در انتقاد از سیاست اجتماعی‌فاتحان صحرانشین مغول‌وترك بکار میرفته‌است . در اینکه‌سیاست‌اخیرالذکر

---

(۱) همانجا .

(۲) همانجا ، ورقهای ۲۶ - ۲۴ . سخنان رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی شیخ‌مشهور درویشان از نیمهٔ اول قرن چهاردهم م . دربارهٔ جنبهٔ خدا پسندانهٔ زراعت و اشعار عبدالله انصاری شاعر صوفی قرن یازدهم منقول است .

(۳) همانجا ، ورق ۲۹ .

(۴) به مبحث بعد رجوع شود .

سوجب انحطاط کشاورزی و سقوط عمومی اقتصاد ایران میگشته . . . درآنعهد کاملاً برای بزرگان ایران روشن بوده است . در مقابل سیاست مرگبار صحرانشینان فاتح ـ مرگبار برای ایران ـ این بزرگان بتحسین سنن دولتمداری باستانی ایرانیو فقه اسلامی میپرداختند وآنرا کمال مقصود معرفی میکردند .

سه مرحلهٔ تکامل ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم

ارزیابی عواقب و نتایج فتوحات مغولان و جوانب خاص دولت هلاکوئیان بما اجازه میدهد تا دربارهٔ مرحله بندی تاریخ ایران و کشورهای مجاور در قرنهای سیزدهم و چهاردهم استنتاجاتی بعمل آوریم . نگارندهٔ این سطور از سال ۱۹۴۸ کوششهائی بمنظور مرحله بندی تاریخ ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم م . بعمل آورده [۱] .

اکنون لازم میدانیم مرحله بندئی را که درآنزمان طرح کرده بودیم مورد تجدید نظر قراردهیم . در آنموقع مدت حکومت مغولان را به چهار مرحله تقسیم کرده بودیم ولی اکنون بنظر میرسد که تقسیم به سه مرحله صحیح تر باشد .

در سال ۱۹۵۱ بانو آ. ای. فالینا [۲] طرحی برای مرحله بندی تاریخ ایران پیشنهاد کرد (وی به ۵ مرحله تقسیم کرده بود) . قبل از او آ. آ. علیزاده مرحله بندی تاریخ آذربایجان را درآن دوران طرح کرده [۳] و س. ت. یرمیان طرحی برای مرحله بندی تاریخ ارمنستان تهیه نموده بود [۴] .

---

(۱) رجوع شود به : ای. پ. پطروشفسکی . مسائل اساسی ویژگیها و مرحله بندی تکامل فئودالی ایران درقرنهای سیزدهم و چهاردهم ص ۱۹ - ۱۵ .

(۲) آ. ای. فالینا . دولت ایلخانان ـ همچون مرحله‌ای در تکامل فئودانیزم در خاور نزدیک و میانه . دانشنامهٔ کاندیدائی علوم ـ نسخهٔ خطی (کتابخانه دولتی‌لنین درمسکو) ص ۴ - ۳ .

(۳) آ. آ. علیزاده . سیاست ارضی ایلخانان در آذربایجان . ص ۱۸ - ۱۵ .

(۴) س. ت. یرمیان . آزمایشی برای مرحله بندی تاریخ ارمنستان . ص ۶۹ - ۶۷ .

در طرح مرحله بندئی که اکنون برای تاریخ ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم پیشنهاد میکنیم سه مرحله پیش بینی شده است.

مرحله اول - از (۱۲۲۰م.=۶۱۷هـ.) تا حدود (۱۲۹۰م.=۶۸۹هـ.).
ویژگی این دوران انحطاط عظیم اقتصاد ایران و تقلیل مساحت مزروع ومهاجرت توده‌های تازهٔ صحرانشینان و تقویت بخش دامداری صحرانشینی در اقتصاد کشور و سقوط زندگی شهری و شهرنشینی و تشدید گرایش بسوی اقتصاد طبیعی و تجدید تقسیم اراضی ، افزایش مالیاتها و میزان بهرهٔ فئودالی و رسمیت دادن به تقید و بستگی فئودالی روستائیان به زمین از لحاظ حقوقی و شدت یافتن تناقضات طبقاتی بطور عموم و رشد نهضتهای روستائی ، بوده است.

مرحله دوم - از پایان قرن سیزدهم تا حدود سال (۱۳۲۰م.=۷۲۶هـ.) - در این دوران کشاورزی تا حدی بر اثر اصلاحات غازان خان - که مبنای آن تثبیت شدید میزان خراج و مالیات و بیغار و بدیگر سخن بهرهٔ فئودالی بوده - ترقی کرد ولی با اینحال بسطح پیشین (قبل از قرن سیزدهم) نرسید و از آن دوران بسیار عقب بوده. در این مرحله دولت ایلخانان مغول در مقابل بزرگان فئودال ایرانی گذشتهای فراوان کرد و تاحدی سنن دولتمداری ایرانیان را پذیرفت. در طی این مرحله و مرحلهٔ بعدی زمین‌داری خصوصی مشروط و بلاشرط بزیان اراضی دولتی و روستائیان خرده پا افزایش یافت وموارد مصونیت و معافیت ازخراج و مالیات بیشتر شد و پاشیدگی و عدم تمرکز فئودالی علی‌رغم گرایشهای مرکزیت طلبی سیاست غازان خان افزون گشت. و جریان تکوین سلسلهٔ مراتب فئودالی بپایان رسید و کامل شد.

مرحله سوم - از (۱۳۲۰م.=۷۲۶هـ.) تا حدود (۱۳۸۰م.=۷۸۲هـ.)
ویژگی این دوران عبارت بود از پیشرفت بیشتر پاشیدگی و عدم‌مرکزیت‌فئودالی، جنگهای خانگی و مبارزهٔ دستجات فئودال‌برسر کسب قدرت در نواحی مختلف ، و در بعضی نقاط بازگشت باسلوبهای بهره کشی از روستائیان که قبل‌از حکومت غازان

خان معمول بوده و قیامهای روستائیان و پیشه‌وران که گاهی با زمین‌داران فئودال خرده پا متحداً علم عصیان برمیافراشتند. در بعضی جاها این عصیانها به پیروزی قیام کنندگان و تأسیس دولتهائی از نوع سربداران، منتهی میشد. تشدید پاشیدگی و تفرقه و عدم مرکزیت فئودالی و قیامهای ستمدیدگان منجر به انقراض سیاسی دولت هلاکوئیان گشت و این جریان در سال (۱۳۳۶م.=۷۳۷ه.) آغاز شده و در سال (۱۳۵۳م.=۷۵۴ه.) با قتل طوغا تیمورخان آخرین ایلخان هلاکوئی و تار و مار شدن قرارگاه وی در گرگان بدست عاصیان سربدار پایان یافت. این مرحله در حدود سال (۱۳۸۰م.=۷۸۲ه.). بافتوحات تیمور بآخر رسید. غلبه و پیروزی تیمور را نباید فقط هجوم بیگانه دانست بلکه از لحاظ تأخر طلبی سیاسی و اجتماعی و اتحاد نیروهای فئودالها برای اطفای نایرهٔ نهضت‌های ملی و قلع و قمع دولتهائی از نوع سربدار در خراسان و مازندران بدست تیمور و فرونشاندن و در خاک و خون کشیدن قیام پیشه‌وران در اصفهان (سال ۱۳۸۷م.=۷۸۹ه.) توسط وی - در نظر گرفت.

سیاست اجتماعی غازان خان ماهیت اصلاحات وی

قبلاً جریانات سقوط اقتصادئی را که از ویژگیهای مرحلهٔ اول دوران مورد مطالعه ما - یعنی از (۱۲۲۰ تا ۱۲۹۰م.=۶۱۷ تا ۶۸۹ه.) - بوده بقدر کفاف شرح دادیم. فقط میگوئیم که سقوط اقتصادی بتدریج عمیقتر شد و در حدود سال های (۱۲۸۰م.=۶۷۹ه.) و (۱۲۹۰م.=۶۸۹ه.) باوج حدت وشدت رسید. رشیدالدین فضل‌الله منظر ویرانی و فقر و بینوائی کشور و پاشیدگی و فساد دستگاه دولت را با وضوح و حرارت بیسابقه ای رسم کرده است[۱] عواقب و نتایج تخریب و ویرانی و خساراتی که در طی غلبهٔ مغولان بکشور وارد آمده بود (۱۲۵۸ - ۱۲۲۰م.=۶۵۷-۶۱۷ه.) و تقلیل عمومی و شدید عدهٔ نفوس زحمت کش یا

---

(۱) جامع التواریخ، نسخهٔ استانبول ورقهای ۶۳۰ - ۶۱۹، ۶۸۲ - ۶۶۵.

بدیگر سخن مالیات دهندگان و تقلیل مساحت اراضی مزروع که در بعضی نقاط به نه دهم بالغ گشته بوده[1] و دزدی و غارت قبایل و از آن بیشتر وبدتر سیاست مالیاتی حکومت ایلخان و همچنین متوقف شدن فتوحات (عدم موفقیت در مبارزه با مملوکان در سوریه و ناکامی در مبارزه علیه خوانین قزل اردوی جوچیان در قفقاز) که بیشتر غنائم فراوان جنگی از آن حاصل میشد ـ مجموع این عوامل موجب شد که در حدود سال (۱۲۸۰ م. = ۶۷۹ ه.) درآمدهای دستگاه مرکزی دولت ایلخانان و بزرگان فئودال سخت کاسته شد. و این خود باعث افزایش سنگینی بار خراج و عوارض و بالملازمه تشدید بهره کشی فئودالها از روستائیان درسراسر قرن سیزدهم وبخصوص در حدود سال (۱۲۸۰ م. = ۶۷۹ ه.) گشت. در آنزمان تودهٔ روستائیان در لبهٔ پرتگاه فقر و نیستی قرارگرفته، وضع ایشان تحمل ناپذیر بود. در روستاها دستجات کشاورزان عاصی و شورشی در آمد و شد بودند[2].

چنانکه گفتیم مرحلهٔ دوم با اصلاحات غازان خان گشایش یافت. این وضع ایلخان هفتم غازان خان را که درجستجوی راه علاج بود (تاسقوط و انحطاط طولانی و ظاهراً چاره ناپذیر اقتصادی را ترمیم کند) برآن داشت که با بزرگان مسلمان اعم از اهل قلم و روحانیان (ایرانی و تاجیک و غیره و غیره) روابط نزدیکتری برقرار کند و اسلام (مذهب تسنن) بپذیرد و پس از هفتاد سال دین مزبور را کیش رسمی و دولتی اعلام کند و رضایت خاطر دستجات فئودالی را که استظهار ایشانرا طلب میکرد ـ بدست آورد. غازان خان اصلاحات چندی بعمل آورد که برروی هم با روش سیاسی که ما از پیش خود وبطورمشروط «جریان دوم» نامیده‌ایم منطبق بوده. وی اصلاحات مزبور رابیاری رشیدالدین ـ که برای احراز مقام وزیر دوم دعوت شده ولی عملاً رهبر و مبتکر و الهام دهندهٔ اصلاحات غازانی بود ـ عملی ساخت. از مکاتبات رشیدالدین چنین بر میآید که عقاید سیاسی مورخ مزبور ـ که

---

(۱) همانجا ورق ۶۷۳.

(۲) همانجا ۶۴۴ - ۶۳۹.

خردمندترین متفکر « جریان دوم » بود - مبنای اصلاحات غازان خان را تشکیل میداده، باین‌شرح : خوانین مغول باید با سران فئودال مسلمان (ایرانی و تاجیک وغیره و غیره) نزدیک‌شوند و سنن دولتمداری ایرانی‌را بپذیرند. باید اساس پیشین مالیاتی و خراج بر کشاورزی احیاء شود و بدین منظور بار مالیات روستائیان سبک گردد و از ایشان در برابر فشار و ستم بزرگان نظامی و صحرانشین مغول و ترک دفاع شود و در ادارهٔ مالیات عناصر صالح بکار گمارده شوند. رشیدالدین مینویسد که عاملان (کارمندان مالیه) را باید از میان اشخاص سیر و ثروتمند برگزید تا چشم طمع بمال رعایا نداشته باشند [1].

« که عاملان را در معنی میخ های مملکت گرفته‌اند و نشاید که میخها ضعیف باشد تا خیمهٔ دولت و سایه‌بان حشمت حکام را استحکامی باشد [2] ».

رشیدالدین عاملان حریص و سودپرست را مذمت کرده چنین میگوید :

« و دیگر خدمتکارانرا امر کنی تا حد خود نگه دارند که چون از حد تجاوز کنند با تو گستاخ شوند و در مال و جاه مردم طمع کنند و آزار بردل آزادان رسانند وگرد فتنه بر انگیزند و در کار ملک و ملک داری وهنری عظیم پدید آرند و خلایق را برتو بشورانند :

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی — بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضهٔ که سلطان ستم روا دارد — زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ [3]

به رشیدالدین نمیتوان گمان « مردم دوستی » برد. او هواخواه‌همان سیاستی

---

(۱) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۲۲ نامه به شهاب‌الدین فرزندخویش، حاکم خوزستان. چاپ لاهور. ورق ۱۱۸ : « چون عامل سیر باشد از مال رعیت دست کوتاه دارد و بهرچیزی حقیر طمع نکند ».

(۲) همانجا .

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۱۱٤ ازگلستان سعدی.

است که ما بطور مشروط « جریان دوم » نامیده‌ایم - او متفکر دوراندیش وخردمند و طرفدار دولتی نیرومند فئودالی و سیاست مرکزیت است [۱]. رشیدالدین در نامهٔ سابق‌الذکر خطاب بفرزند خویش شهاب‌الدین چنین مینویسد :

« و باید که حکام راسه خزینه باشد: اول خزینهٔ مال ، دوم خزینهٔ سلاح ، سیوم خزینهٔ مأکولات وملبوسات ، و این خزاین را خزاین خرج گویند و خزینهٔ دخل رعیت است که این خزاین مذکور از حسن سعی و کفایت ایشان پرشود وچون احوال ایشان خراب شودملوك راهیچ کامی بحصول نه پیوندد وچون درعاقبت امورنظر کنی اصل مملکت داری عدلست چنانچه در این دایره مثال آن نموده‌ام. و به غیر آن بیان کرده‌ام » [۳].



(۱) رجوع شود به دستورالکاتب. ورق a ۵۷ - در تصرف اراضی خصوصی بغیر مشروع : «چندانکه درممالک‌متمول بیشترباشد ممالک معمورتر باشد واموال خزانه‌موفورتر».

(۲) یعنی از غنیمت جنگی ، خمسی که بنفع پادشاه بوده.

(۳) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۲۲. چاپ لاهور ص ۱۱۹ - ۱۱۸.

این اندیشهٔ رشیدالدین که باید وضع معشیت و رفاه روستائی را، که مالیات‌دهندهٔ عمدهٔ میباشد، در سطح معینی نگاهداشت، تاحدی در نطق غازان خان که مختصراً در جامع التواریخ نقل شده منعکس است. غازان خان در برابر امیران- یعنی بزرگان نظامی و صحرانشین مغول و ترک ثابت میکند که رعایا را باید با رعایت اعتدال خردمندانه غارت کرد و نگذاشت بسرحد یاس و عصیان برسند.

بگفتهٔ رشیدالدین غازان خان امیران خرد را بخاطر ستم بر رعایا چوب میزد و امیران کلان را توبیخ مینمود. وی روزی نطقی به مضمون زیر خطاب به امیران ایراد کرد:

«من جانب رعیت تازیک نمی‌دارم [1] اگر مصلحت است تاهمه را غارت کنم برین کار از من قادرتر کسی نیست باتفاق بغارتیم. لیکن اگر من بعد تغار و آش توقع دارید و التماس نمایید با شما خطاب عنیف کنم و باید که شما اندیشه کنید کچون بر رعایا زیادتی کنیدو گاو تخم ایشان و غلها بخورانید من بعد چه خواهید کرد و آنچه شما ایشانرا زن و بچه میزنید و می‌رنجانید اندیشه باید کرد که زنان و فرزندان ما نزد ما چگونه عزیزاند و جگر گوشه، از آن ایشان همچنین باشند و ایشان نیز آدمیانند چون ما، وحق تعالی ایشانرا بما سپرده و نیک و بد ایشان از ما خواهد پرسید، جواب چگونه گوئیم بوقتی که ایشانرا میرنجانیم جمله سیریم و هیچ خلل عائد نه چه واجب آید و چه بزرگی ومردانگی حاصل آید از رعیت خود رنجانیدن، الا آنکه شومی بزهٔ آن برسد و بهر کاری که روی آرند منجع نیاید، باید که رعیت ایل از یاغی پیدا باشد وفرق آنست که رعایاء ایل از ما ایمن باشند واز یاغی نا ایمن چگونه شاید که ایل را ایمن نداریم و از ما در عذاب و زحمت باشند و هرآینه نفرین ودعای بد ایشان [2] مستجاب بود وازآن اندیشه باید کرد. من شمارا همواره این

---

(۱) یعنی تاجیکان (ترکان بطور کلی ایرانیان را تاجیک میخوانند).

(۲) جامع التواریخ - نسخه استانبول، ورق ۶۳۸.

نصیحت میکنم وشما متنبه نمیشوید ».

باحتمال قوی نطق غازان خان خطاب بامیران توسط رشیدالدین بوی تلقین شده بوده ویا آن وزیر نطق را در کتاب آورده و بسلطان خویش منتسب کرده است. این نطق با اندك تغییری در مجموعهٔ اسناد رسمی جلایریان ـ یعنی کتاب «دستور الکاتب» نیز منقول است ـ و باز همین نطق با کمی تفاوت عبارات در رسالهٔ «ارشادالزراعة» نیز آمده است ولی به برادر و جانشین غازان خان یعنی اولجایتو خان خدا بنده (۱۳۱۶ - ۱۳۰۴م.) نسبت داده شده است. این اشکال و روایات گوناگون را در اینجا نقل میکنیم تا نشان دهیم که افکار سیاسی زمان غازان خان تا چه حد سخت جان و مورد قبول عامه بوده و بعد از دوران سلطنت وی نیز موضوع طرق بهره کشی از روستائیان تا چه حد، کما کان، در جامعهٔ فئودالی ایران بحث و فحص برانگیخته.

طبق مندرجات دستورالکاتب غازان خان بامیران گفت که :

« من جانب رعیت را بعدازاین نگاه نخواهم داشت اگر مصلحت است تا باتفاق همه را غارت کنیم [۱]... وچون ایشان مرفه الحال باشند و از مزاحمت وتعرض وتکالیف وتعنیف ما ایمن باشند ما نیز باتفاق مرفه الحال باشیم و مطعوم و مشروب وملبوس و مرکوب بآسانی توانیم یافت [۲]... »

در « ارشادالزراعه » این نطق بصورت زیر منقول است :

« آورده‌اند که در زمان سلطان محمد خدای بنده امراء و لشکریان با رعایا زیادتی مینموده‌اند بمصادرهٔ مال از ایشان میگرفته‌اند روزی سلطان بامراء گفت که من تا امروز جانب رعیت مرعی میداشتیم بعدالیوم این رعایت را برطرف میکنیم اگر مصلحت باشد بیایید تا همه را غارت

---

(۱) مؤلف نوشته که در متن افتادگی دارد ولی در متن « دستورالکاتب » چاپ اخیر مسکو افتادگی دیده نشد. معهذا بهمان صورتی که مؤلف آورده نقل گردید.

(۲) « دستورالکاتب » ورقهای b ۳٤ - a ۳٤.

کنیم و هیچ چیزرا از امتعه و غیره بدیشان نگذاریم اما بشرط آنکه دیگر علوفه و مرسوم نطلبید و اگر بعد ازین یکی ازین نوع التماس ازمن کند اورا درحال بسیاست رسانم امراء و لشکریان گفتند که ما بی علوفه چگونه توانیم بود و وظیفهٔ خدمت چگونه بجای توانیم آورد پس سلطان فرمود که ترتیب و جمعیت و جمیع مصالح ما و شما و آبادانی از سعی و کار رعایا باشد و از زراعت و کارتجارت و چون ایشانرا غارت کنیم آن زمان اینچنین توقعات ازکه توان کرد و شما اندیشه کنید که اگر گاو و تخم از رعایا بستانیم و غلات ایشان را بخورانديم ایشان را بضرورت ترك زراعت باید کرد بعد از آنکه ترك زراعت کنند و محصول نباشد شما چه خواهید کرد[۱] . »

یکی از اصلاحات غازان خان که بیش از دیگر اقدامات وی برای روستائیان اهمیت داشته همانا نظم جدیدی بود که در وصول خراج و مال ارضی و دیگر مالیاتهای دیوانی برقرار کرد و میزان آنرا برای هرمحل دقیقاً تثبیت نمود ومعلوم کرد که چه مبلغ نقد و چه مقدار جنس باید بپردازند و یا نصف نقد ونصف جنس سالی دوبار در بهار و پائیز - و هربار درمدت بیست روزکار سازی دارند. ارقام دقیق و میزان مالیات و خراج میبایست برای هرناحیه ، ویا بلوك وحتی دهکده برصفحه‌ای مسین کنده شود [۲] . در دهکده های مسلمان نشین صفحه های مزبور را بر دیوار مساجد ودر قراء مسیحیان بردیوار کلیساها یابرستونی درمدخل ده‌نصب میکردند[۳] . تثبیت دقیق میزان بهره و مالیات ، گرچه امکان سوء استفاده در تعیین سهم حاصل

---

(۱) ارشادالزراعه . نسخهٔ خطی بانو ا.م. پشچروا.

(۲) رونوشت فهرست مالیات مربوط بخوزستان (اصل آن بر صفحهٔ مسین کنده شده بود) در نامهٔ رشیدالدین به شهاب‌الدین فرزند وی منقول است (مکاتبات رشیدی‌شمارهٔ ۲۲ چاپ لاهور ص ۱۲۳ - ۱۲۲ .

(۳) فرمان غازان خان دربارهٔ ترتیب وصول مالیات در جامع التواریخ آمده . نسخهٔ استانبول ورق ۶۳۳ - ۶۳۲ .

که میبایست از روستائی مأخوذ گردد و تسعیر نرخ غله وغیره را از مأموران مالیاتی کاملاً سلب نمیگرد ولی دشوار میساخت.

دیگر اصلاحاتی که از لحاظ روستائیان و امر کشاورزی سهم بوده و در زمان غازان خان بعمل آمد عبارت بود از: لغو حوالهٔ تعهدات نقدی دولت (درمورد لشکریان و کارمندان دولت و دریافت کنندگان مستمریات و طلبکاران دیوان) و برات آن بعهدهٔ خزانه‌داریهای محلی که علی‌الرسم آنها نیز پرداخت براتهای مزبور را میان روستائیان سرشکن میکردند و بدین‌طریق بار مالیات دیگری بر دوش ایشان گذاشته میشد [1]. لغو «قنلغه» یا حق اقامت لشکریان و کارمندان در خانه های رعایا. «قنلغه» تقریباً همیشه با اخاذی بعنف و زیاده‌رویهای مهمانان ناخوانده و گاهی تجاوز برعایا و ناموس زنان و دختران ایشان همراه بوده ویکی از تحمیلات سنگینی بود که بر رعایا روامیداشتند [2]؛ محدود کردن خدمت یام و چاپار که برای روستائیان قراء واقع بر سر جاده‌های بزرگ باری بسیار سنگین بوده [3]؛ صدور فرمانی که اجازه میداد اراضی بایر و متروك را اشغال و زراعت کنند و تسهیلاتی نیز از لحاظ مالیات و خراج اینگونه اراضی قائل شده‌بود [4]. تقلیل میزان مالیات بازرگانی و صنعت (تمغا) در بعضی از نقاط مجاور شهرها [5] و لغو موقتی مالیاتهای مزبور در برخی نقاط دیگر [6] که نه تنها از لحاظ شهرنشینان بلکه برای روستائیان حومهٔ شهرها که محصولات خودرا در بازارهای بلاد بفروش میرساندند نیز واجد اهمیت بوده؛ احیای گردش صحیح پول و استقرار نرخ ثابت برای سکهٔ نقره [7]، برقراری اساس

(۱) همانجا ورق ۶۲۳.

(۲) همانجا ورق ۶۸۱.

(۳) همانجا ورقهای ۶۳۵، ۶٤۰، ۶۳۷، ۶٤۲.

(٤) همانجا ورقهای ۶۸۱ - ۶۷۸.

(٥) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۱۳ چاپ لاهور ص ۳٤ - ۳۲.

(۶) مثلاً در همهٔ شهرهای خوزستان. دراین‌باره رجوع شود به فهرست مذکورمالیات های آن ناحیه، مکاتبات رشیدی شماره ۲۲ چاپ لاهور ص ۱۲۳ - ۱۲۲.

(۷) جامع التواریخ. نسخه استانبول ورقهای ٦٤٦ - ٦٤١.

واحد اوزان و مقادیر برای سراسر کشور[۱].

مجموع این اصلاحات و فرامین که هدف آنها جلوگیری از اجحافات و رفع تجاوزات بر رعایا از طرف امیران و اطرافیان ایشان و خدام خوانین و ایلچیان و عمال و کارمندان دولت و صحرانشینان بوده[۲] و همچنین اقدامات بالنسبة وسیعی که برای احیای شبکهٔ آبیاری بعمل آمد، بی اثر نبوده است. البته اصلاحات غازانی که مبنای آن اصل تثبیت دقیق میزان «بهره - مالیات» و موقوف داشتن تحمیلات فوق العاده و «مافوق بودجه» بوده بنفع طبقهٔ فئودال و دولت ایشان بعمل آمده بود نه بسود روستائیان ولی با اینحال ترتیب جدید در مقام مقایسه با وضع پیشین و زمانی که دزدی بی بند و بار و خودسری در تعیین میزان بهره - مالیات متداول و معمول بوده - در واقع بار روستائیان را سبک میساخت.

اصلاحات غازان خان و افتادن رهبری سیاسی کشور بدست بزرگان محلی ثابت مکان و غیر صحرا نشین و طرفداران «جریان دوم» تا حدی موجب احیای شبکهٔ آبیاری و اعتلای کشاورزی گشت[۳]. ولی با اینحال کشاورزی از سطح عالئی که پیش از هجوم چنگیزخان واجد بود بسیار دور ماند و بدان درجه نرسید[٤]. تنها رشیدالدین که عامل اصلاحات غازانی بوده و بدین سبب ممکن است گمان جانب داری بوی رود - از این اعتلاء سخن نمیگوید بلکه دیگر منابع از قبیل آثار جغرافیائی حمدالله مستوفی قزوینی[٥] و حافظ ابرو[٦] و محمد بن هندوشاه[٧] نخجوانی و غیره[٨] نیز بدان گواهی میدهند.

(۱) همانجا ورقهای ٦٤۳ - ٦٤۸. (۲) همانجا ورق ٦٤۰-٦۳٥.

(۳) مشروحتر درباب دوم.

(٤) حمدالله مستوفی در نزهت القلوب ص ۲۷ دراین باره بوضوح سخن میگوید.

(٥) به نزهت القلوب در شرح ری و قزوین و همدان و تبریز و خوزستان و خراسان رجوع شود. (٦) حافظ ابرو. تألیف جغرافیائی ورق b ۱۲٥ (رونق امور در عهد غازان خان) ورقهای ۲۰۱ - b ۲۲۲ (در اوضاع خراسان).

(۷) دستورالکاتب ورقهای ۲٥ - a ۳٤.

(۸) ماریا بالاخا (ص ۱٤٥) میگوید که مرگ غازان خان همهٔ اتباع وی را بدون فرق مذهب عزادار کرد.

هدف اصلاحات غازان خان - که مبین نظرسیاسی بخشی از بزرگان کارمند محلی (ایرانی و تاجیک) بوده سبک کردن وضع روستائیان بود- ولی البته تاحدی که برای احیای کشاورزی لازم شمرده شود و استعداد مالیات پردازی روستائیان و بالملازمه عواید دولت رابالابرد وکشاورزان را از قیام وعصیان بازدارد [۳]. رشید- الدین بدین منظور نامه‌ای بفرزند خویش امیرمحمود حاکم کرمان نوشته و وی را بخاطر آنکه با فشار و تحمیل عوارض و غیره روستائیان هم و خبیص رابکنار پرتگاه نیستی کشانده که چاره‌ای جز فرار دسته جمعی نداشته‌اند ، مذمت میکند و میفرماید تا میان ایشان بذر وگاو کاری و ۱۰۰۰۰ خروار غله [۳] و هزار خروار خرما تقسیم کند تا امر معیشت و زراعت ایشان احیاء و روبراه شود [٤].

سیاست تمرکز غازان خان و وزیر وی رشیدالدین ممکن نبود مستمروموفقیت آمیز باشد،زیرا مورد پشتیبانی کامل فئودالها نبوده- وگرایش تکامل فئودالی جامعه چنان بود که نمیتوانست باشد- وازطرف بزرگان نظامی و چادرنشین مغول و ترک و بخشی از بزرگان ثابت مکان شهرستانهای ایرانی که در دستگاه دولت خدمت نمیکردند با سیاست مزبور مخالفت و مقاومت بعمل میآمد . بدین سبب بالاجبار اقطاعات بیشتری تقسیم کردند و به همهٔ مغولان - یعنی سپاهیان دستجات فئودالی اراضی را به‌اقطاع دادند (یرلیغ غازان خان سال ۱۳۰۳م.=۷۰۳ه.) [٥]!

رشیدالدین میگوید که در آنزمان یعنی اواخرقرن هشتم هجری لشکریان مغول بتملک املاک « حریص » شدند. حرص ایشان را باید نتیجهٔ متوقف شدن فتوحات و تقلیل غنائم جنگی شمرد که براثرآن بزرگان لشکر واهل شمشیر میکوشیدندعواید خویش را از زراعت و بهره کشی فئودالی از روستائیان افزایش بخشند.

---

(۱) در ین باره در نطق مذکور غازان خان تصریح شده . جامع التواریخ ورق ۶۳۸ .

(۲) خروار تبریز از زمان غازان خان ۲۹۵ کیلو= صد من .

(۳) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ٥ .

(٤) جامع التواریخ - نسخهٔ استانبول. ورقهای ۶۵۱ ببعد.

(٥) همانجا. ورق ٦٥٤ .

تأثیر اصلاحات غازانی تا چه مدتی دوام داشته؟ وطول مدت اعتلای اقتصادئی که در زمان غازان خان آغاز گشت تا چه حد بوده؟ البته نباید فراموش کرد که در اجرای فرامین غازان خان، در محل، از طرف فئودالها و عاملان مالی و حتی فرزندان رشیدالدین (و در زمان حیات وی)، اخلال میشده [۱].

وصّاف از تعدیات جدید مالیاتی و خودسریهای کارمندان مالی در فارس در (سال ۷۱۸ ه. = ۱۳۱۸ م.) سخن میگوید [۲]. اطلاعاتی که درباره سیاست اجتماعی ایلخان ابوسعید بهادرخان در دست است ضد و نقیض میباشد. این تناقض ظاهراً ناشی از آن است که اطلاعات مزبور مربوط بزمان واحد نیست. بدین معنی که یا مربوط به آغاز سلطنت ایلخان مزبور است که حکومت در دست امیر چوبان که مورد توجه بوده قرارداشته و موقتاً نفوذبزرگان صحرانشین (۱۳۱۸-۱۳۲۷ م. = ۷۱۸ - ۷۲۸ ه.) بیشتر شده بوده و یا مربوط بپایان سلطنت ابوسعیدخان و زمان وزارت غیاث‌الدین رشیدی فرزند رشیدالدین بوده که مجدداً سیاست پدر راپیش گرفته بوده. (۱۳۲۷-۱۳۳۶ م. = ۷۲۸-۷۳۷ ه.). اخبار مندرج در تألیف ظهیرالدین مرعشی مورخ [۳] و دولتشاه - که هردو از نویسندگان قرن پانزدهم م. بوده ولی از

---

(۱) رجوع شود به مکاتبات رشیدی شماره‌های ۵ و ۹ (درباره تعدی به‌رعایای کرمان) و شماره ۳۰ (درباره تعدی برعایای فارس).

(۲) وصاف ص ۶۳۵، ۶۳۰.

(۳) ظهیرالدین مرعشی ص ۱۰۲ - ۱۰۱، ظهیرالدین درباره ترقی و رونق ایران در عهد غازان خان و اولجایتوخان و ابوسعید بهادرخان سخن گفته خاطرنشان میسازد که در زمان ایشان «مملکت چون باغ ارم خوب و خرم وچون حرم کعبه آسوده و ایمن بود» و درباره خود ایلخان ابوسعید میگوید که: تا وقت وفات سلطان ابوسعید... ملک ایران از تعرض اهل فضول فارغ و آسوده بود خاصه در ایام سلطنت غازان خان و اولجایتو خان و ابوسعید بهادرخان درین سه عهد کسی چگونه نشان دهد که امور مملکت ایران تا چه حد مضبوط افتاده بود گوئیا ظهیر فاریابی در باب آنچنان روزگار گفته است. بیت:

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

منابع متقدمتر که بدست ما نرسیده استفاده کرده‌اند - حاکی از آن است که خاطرهٔ ابوسعید بهادرخان همچون سلطانی « رعیت‌دوست » که سنن غازان خان را تعقیب مینموده در اذهان معاصران ایشان باقی مانده بوده و بظن قوی این خود ثمرهٔ اقدامات غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر وی بوده که با بزرگان صحرانشین مخالفت میورزیده و در مبارزه با ایشان نقد جان باخت.

گذشته از این در شرح جغرافیائی حمدالله قزوینی که در حدود سال ١٣٤٠ میلادی (= ٧٤١ هجری) نوشته شده بوضوح از اعتلای اقتصادی بسیاری از نواحی ایران سخن رفته است: از قبیل حاصل خوب و ارزانی نان و آذوقه و ترقی کشت درختان بارور و فراوانی انواع میوه‌ها و انگور [1] وتأسیسات آبیاری احیاء شده ودایر.

بنا بگفتهٔ محمدبن هندوشاه ، مصنف مجموعهٔ اسناد رسمی بنام « دستورالکاتب » که نیک از امور دستگاه دولتی زمان خویش آگاه بوده ، تأثیر اصلاحات غازان خان حتی در آغاز سلطنت جلایریان (در حدودسال ١٣٦٠ م. = ٧٦٢ ه.) نیز تا حدی محسوس بوده است. وی در ضمن سخن از اینکه غازان خان از تعدیات امیران و کسان وسگ‌بانان و شتربانان وخربندگان وامثال ایشان برعایا جلوگیری کرده‌بوده میافزاید که :

بقیهٔ حاشیهٔ ٣ صفحهٔ قبل

آرام یافت در حرم امن وحش و طیر	و آسوده گشت در کنف عدل انس‌وجان
ملکی چنین مسخر وحکمی چنان مطاع	دیریست تا نداد ملک را کسی نشان

این سخنان در قرن پانزدهم یعنی بعد از انقراض سلالهٔ هلاکوئیان نوشته شده و بنابراین علتی برای تملق گوئی از ایلخان ابوسعید وجود نداشته. گفته های ظهیرالدین را - البته پس از حذف اغراقهای شاعرانه آن - باید مربوط بفعالیتهای غیاث‌الدین محمد رشیدی (وزیر ابوسعید) که سیاست و مشی پدر راتعقیب میکرده ، دانست.

(١) دولتشاه. ص ٢٢٨ - ٢٢٧ : « بداد وعدل‌جهان را بیاراست و رسوم‌وقاعده‌های بدکه پیشتر ازو نهاده بودند بکلی برانداخت. . . و رعیت را استمالت داد ».

(٢) دراین‌باره به باب دوم رجوع شود

« عموم خلایق از تعرض مفسدان و متعدیان و عوانان و متغلبان خلاص یافتند ».

و دیگر میگوید :

« اگرچه اکثر بدعتها مرفوع است ، اما بعضی از آن هنوز باقی است وعادت چهارپایان آراسته در اعیاد و نوروزات در بازارها گردانیدن و از مردم چیزی خواستن همچنان موجود و خربندگان وپیکان وشتربانان و امثال ایشان نیز بقدر تعرضی میرسانند »[١].

و رعایا را از هستی ساقط میکنند و « خرابی » به مملکت سرایت میکنند . و سپس هندوشاه سخن را چنین دنبال میکند .

« اگر این معانی را منع نفرمایند... تعدی زمان قدیم که پادشاه سعید غازان‌خان دفع آن کرده باز مجدد گردد[٢] ».

بنابراین بازگشت کامل نظامات قبل از غازان‌خان از نظر هندوشاه ـ گرچه خطری محتمل و واقع شمرده میشده ـ ولی هنوز تحقق نیافته بوده .

بنا بآنچه گفته شد دلیلی نمیبینیم که زمان سلطنت ایلخان ابوسعید خان را (١٣١٦-١٣٣٥م.=٧١٦-٧٣٦ه.) را مرحلهٔ خاصی بشماریم[٣].

افزایش پاشیدگی فئودالی و تجزیهٔ سیاسی ایران

چنانکه گفتیم ویژگی مرحلهٔ سوم عبارت بود از : جنگهای خانگی فئودالیو تجزیه و پاشیدگی سیاسی ایران و شدت یافتن تناقضات طبقاتی و قیامهای مردم.

---

(١) دستورالکاتب ورق a ٣٥ .

(٢) همانجا : « تعدی زمان قدیم که پادشاه قدیم غازان خان دفع آن کرده باز مجدد گردد ».

(٣) برخلاف‌آنچه آ. آ. علیزاده عقیده دارد (اصلاحات ارضی ایلخانان در آذربایجان ص ١٨).

نویسندگان ایرانی بروشنی تمام این عهد را مرحلهٔ تاریخی ویژه‌ای - یعنی دوران جنگهای خانگی خوانین و شورشهای خلق - شمرده‌اند [١].

مقدمات تجزیه و پاشیدگی دولت هلاکوئیان براثر افزایش تناقضات طبقاتی و پاشیدگی فئودالی فراهم گشته بود. بعد از مرگ ایلخان ابوسعید خان سالهای متمادی جنگهای خانگی میان گروههای فئودال جریان داشت، بدین شرح :

١- گروهی از بزرگان صحرانشین که خاندان چوبانیان (از قبیلهٔ مغولی سولدوز) در راس ایشان قرارداشت و آذربایجان را تصرف کرده بودند.

٢- گروهی که خاندان جلایریان (از قبیلهٔ مغولی جلایر) آنرا رهبری میکرده ودر عراقین متمکن بوده.

٣- گروهی که اکثر افراد آن از بزرگان ثابت مکان غیر صحرانشین بودند ودر سال ١٣٣٦ م. = ٧٣٧ ﻫ. مغلوب گشت (و وزیر غیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند رشیدالدین در رأس آن قرارداشت).

٤- گروهی از فئودالهای بزرگ خراسان اعم از مغول و ترک و محلی که جانی-قربانی از قبیلهٔ مغولی اویرات در رأس آن قرارداشته. همهٔ این گروهها بخاطر کسب قدرت و حکومت مبارزه میکردندو خوانینی را از خاندان چنگیز علم میکردند که از میان همهٔ آنان فقط طوغا تیمورخان در گرگان تاسال ١٣٥٣ م. = ٧٥٤ ﻫ. حکومت کرد وبرپا ماند. از روی اسناد مندرج در مجموعهٔ « دستورالکاتب » بخوبی میتوان دربارهٔ تشدید تجزیه و پاشیدگی درآن دوران داوری کرد [٢].

در این کتاب نمونهٔ مکتوبهای سلطان (سلطان اویس جلایری ، ١٣٧٤ -

---

(١) دولتشاه. ص ٢٢٩ - ٢٢٨ : « و بعد از فوت سلطان ابوسعید انقلاب کلی واقع شد و امنیت رخت بربست، فتنهٔ نایم بیدار شد... القصه از تاریخ سنهٔ ست وثلاثین سبعمائه تا حدود سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه قریب پنجاه سال درایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی‌نهادند ».

(٢) دستورالکاتب. ورقهای b ٦٢ - b ٦١.

۱۳۵۶ م.=۷۵۷-۷۷۶هـ.) [۱] خطاب به امیران تابع در «استمداد بلشکر و مدد دادن بنفس خود ولشکر ومال» یعنی خراج فرستادن منقول است [۲]. سه نوع پاسخ [۳] امیران تابع نیز دراین مجموعه آمده است: امیر تابع یا خودآمادگی خویش را برای حضورباتفاق لشکر خویش اعلام میداشته [٤]؛ و یاپوزش میخواسته که نمیتواند بنفس خود حضور یابد ولی چندتن از امیران خویش را با عده‌ای لشکری و مبلغی مال برای مخارج قشون گسیل میدارد [٥]؛ ویا به بهانه‌های گوناگون از حضور واعزام لشکر و مال معذرت میخواسته است [٦].

---

(۱) دولت جلایریان درسال ۱۳۶۰ میلادی پس از یک جنگ خانگی عراق‌عجم (شمال غربی ایران) و عراق عرب و آذربایجان و ارمنستان را متحد ساخت. این دولت‌در واقع دنبالهٔ دولت هلاکوئیان بود ولی در اراضی محدودتر.

(۲) دستورالکاتب. ورقهای b ٦۲ - b ٦۱: «در استمداد بنفس و لشکر و مال».

(۳) همانجا، ورق b ٦۱: «و اما جواب سه صورت: اول مدد دادن بنفس خود. دوم لشکر و مال فرستادن. سوم عذرگفتن در نا رفتن خود و نا فرستادن لشکر ومال» برای هریک ازسه صورت سه نوع نقل شده. که‌جمعاً نه نمونه پاسخ تابعان بسلطان منقول‌است.

(٤) همانجا، ورقهای a ٦۲ - b ٦۱.

(٥) مثلاً رجوع شود به‌همانجا ورقهای b ٦۲ - a ٦۲ (نوع اول از صورت دوم): «... کی‌چون... مخلص دولتخواه بواسطهٔ هرگونه موانع بنفس خود متوجه نمیتوانست شد ده‌کس را از امراء کبار با جمعی از لشکریان متوجه آنحضرت گردانید و برحسب‌میسور وقت و حال پنجاه تومان مال جهت اخراجات عساکر منصوره مصحوب ایشان ارسال‌رفت.»

(٦) همانجا، ورق ٦۲b (از نوع اول صورت سوم). امیر تابع مینویسد که‌میخواست مساعدت کند ولی «... قواد لشکر با جمعی لشکریان که شایسته خدمتی کی لایق‌حضرت عالی باشد غایب بودند و محصولات و ارتفاعات این سال بسبب هرگونه فترات نقصان پذیرفته...» و بالاخره در نامهٔ نوع سوم، صورت‌سوم، امیر تابع‌پس از عذرخواهی‌مینویسد: «... اما توجه این مخلص بنفس خود جهت غیبت امرا و لشکریان که اجازت طلبیده با خانهای خود رفته بودند موقوف ماند... اما فرستادن خزانه حال آنک دراین سال جهت عبور عساکر طغاة و انقطاع مطر لاانقطع ولاعبر اکثر ارتفاعات و محصولات درمقام ضیاع و نقصان آمد چنانکه درمالابد ضروریات بهرگونه تدبیرات احتیاج می‌افتد...»

بدین قرار طفره رفتن امیران تابع از انجام تمام و یا بعضی از وظایف و تعهداتی که در برابر سلطان متبوع خویش داشته‌اند ـ بحدی مرسوم گشته بوده که در نمونهٔ مکاتبات رسمی برای امتناع از انجام وظایف تابعیت و بهانه جوئی بدین منظور دستور-هائی وجود داشته. امیران و ملوك بزرگ تابع ـ از قبیل ملوك کرت در هرات و آل مظفر در کرمان و انجویان در فارس و اتابکان لر بزرگ و لر کوچک و دیگران عملاً مستقل شدند. ولی شاهزاده نشین های این سرسلسله ها متصرفات فئودالها و خوانین کوچکتر را شامل بوده متحد میساختند. در این مرحله جریان پاشیدگی و قطعه قطعه شدن ایران بنحوی بارز مشهود بوده.

این جریان به تکامل بیشتر مالکیت فئودالی زمین مربوط میباشد. پس از وقفه‌ای که متعاقب غلبهٔ مغول پدید آمد (مرحلهٔ اول)، در دو مرحلهٔ بعدی، تکامل مالکیت فئودالی که موقتاً دچار وقفه شده بوده در دو جهت پیشین دوام پیدا کرد: در این دو مرحله ـ یعنی در طی قرن چهاردهم، جریان طویل تکامل اقطاع (و از نیمه دوم قرن ۱٤ ببعد سیورغال که دنبالهٔ آن بوده) پایان یافت. و بدین مناسبت حقوق مصونیت و معافیت فئودالها نه تنها در زمینهٔ مالکیت مشروط بلکه غیرمشروط نیز افزایش یافت و متصرفات فئودالی بواحدهائی که از لحاظ اقتصادی و سیاسی مستقل بودند مبدل شدند و جریان تکوین سلسلهٔ مراتب فئودالی خاتمه پذیرفت و سخن کوتاه کنیم، از لحاظ ایران اختیاراتی که با مالکیت فئودالی زمین ملازمه دارد کاملتر گشت.

سقوط عمومی اقتصاد ایران از تکامل و توسعهٔ اساس اقطاع جلوگیری نکرد و بالعکس موجبات تسهیل آنرا فراهم آورد: بدین معنی که روابط اقتصادی میان ایالات و نواحی سست‌تر شد و گرایش بسوی اقتصاد طبیعی پاشیدگی و تجزیهٔ ایران را تسریع کرد ـ زیرا که امارتهای تابع سلطان به واحدهای کم و بیش مستقلی ـ که هریک برای خویش جهانی فئودال بوده ـ تبدیل شدند.

در طی مرحلهٔ سوم مجدداً نفوذ بزرگان صحرانشین بنحو محسوسی افزایش

یافت و مالیاتها اضافه شد و فئودالها کوشیدند از میزان بهرهٔ ثابت فئودالی امتناع ورزند و باوضاع و ترتیب ماقبل غازان خان بازگردند. بخصوص رئیسان صحرانشین چوبانیان - امیر حسن کوچک و برادر وجانشین او ملک اشرف ظلم و ستم را بحدی رسانیدند که آوازهٔ بیرحمیهایشان همه گیر شد [۲]. برای اینکه میزانی از اخاذیهای ملک اشرف از رعایا بدست آید کافی است بگوئیم که وی ۱۷ خزینه داشت [۳]. چون در سال ۱۳۵۶ م. = ۷۵۸ هـ. درمقابل لشکریان فاتح جیتیبک خان قزل اردوئی مجبوربه فرار گردید، ثروتهائی که از زر وسیم واجناس وکالاهای پربهای گوناگون اندوخته بود بار ۴۰۰ قطار قاطر و هزار قطار شتر بوده [٤].

امیران اویرات از خاندان جانی قربانی (اخلاف ارغون آغا جانشین خان بزرگ منکو قاآن) که متصرفات پهناوری را در شمال خراسان مسخر ساخته بودند درظلم و ستم و اخاذی از رعایای املاك خویش مشهور شدند [۵] باباسودائی شاعر که خدام لشکری خاندان جانی قربانی ده اورا غارت کرده بودند بنظم ایشان و ستمگریشان راتقبیح کرده [۶]. بیهوده نبود که سربداران نخست بروی ایشان سلاح کشیدند [۷].

---

(۱) در این باره درباب پنجم مشروحتر نوشته شده.

(۲) رجوع شود به « تاریخ شیخ اویس » ص ۱۷٤ ؛ حافظ ابرو « ذیل جامع التواریخ» ص ۱۷۱ - ۱۸۵ و بخصوص ص ۱۷۹ ، ۱۸۳ ، ۱۸۷.

(۳) همانجا ص ۱۷۹ .

(٤) همانجا ص ۱۸۵.

(۵) رجوع شود به دولتشاه ص ٤۲۱ : « حکایت کنند که اهالی ابیورد ، از مردم جانی قربان بغایت در زحمت بودند ، وچند نوبت از ایشان شکایت نزد سلاطین روزگار بردند، مفید نبود ، بسبب آنکه مردم بقوت و مکنت بودند و سرداران ایشان را نزد سلاطین مقداری وجاهی بود ».

(٦) همانجا : « بابا سودائی در ابیورد دیهی داشت... ومردم جانی قربانی محصول آن ده خرابی میکردند ».

(۷) دولتشاه این منظومه را کاملاً نقل کرده.

گاهی فئودالهای ثابت مکان محلی ایرانی نیز از بزرگان فئودال منش و صحرانشین عقب نمی‌ماندند. ملک غیاث‌الدین حسین کرت صاحب هرات نیزبظلم وستم‌شهره گشت. وی رعایا و مستمندان راتحت فشار قرار میداد وتحمیلات‌جدیدی وضع میکرد [۱].

ویژگی این مرحله افزایش تناقضات طبقاتی و نهضتهای مردم و قیامهای روستائیان و پیشه‌وران میباشد. در آغاز امر اینان دوشادوش فئودالهای کوچک ایرانی علیه فئودالهای بزرگ و بخصوص بر ضد بزرگان نظامی و چادرنشین ترک و مغول وارد مبارزه شدند. ولی بعد، هرجا که قیام کنندگان حکومت رابدست گرفته دولتی از خود تأسیس کردند (سربداران خراسان، سادات مازندران) مبارزه در داخل آن دولتها میان فئودالهای کوچک - که میکوشیدند فقط حکومت مغولان را براندازند - و عامهٔ خلق که خواهان «عدالت عمومی» و یا بدیگر سخن نجات‌از قید فئودالها بودند، درمیگرفت.

دربارهٔ نهضتهای مزبور بعد سخن خواهیم گفت [۲]. در اینجافقط تذکرمیدهیم که سران فئودال ایران از مبارزه با آنها عاجز بودند. وجهانگشای جدید - یعنی تیمور - همچون جلاد خون آشام نهضتهای مردم قدم در میدان مبارزه نهاد و در عین حال سنن دولتمداری مغولان را احیاء کرد [۳]. تاکنون محققان لشکر-کشیهای تیمور را به ایران فقط فتوحات خارجی و یا غلبهٔ بیگانه شمرده‌اند. و در تواریخ به نقش تیمور در اطفای قیام سربداران سمرقند در سال ۱۳۶۵

---

(۱) همانجا در ص ۲۶۹ (در شرح زندگانی مولانا مظفر هروی) میگوید که او (ملک غیاث‌الدین) مردی گستاخ وهار بود. رعایا از او شکایت کردند. او تعدی روامیداشت و بعضی از مالیاتهای او تاکنون (زمان شاعر) نیز باقی بوده است.

(۲) به فصل نهم این کتاب رجوع شود.

(۳) دربارهٔ تیمور که سنن دولتی مغولان رامعمول میداشت رجوع شودبه: و.و. بارتولد «محل نواحی کرانهٔ خزر» ص ۸۷.

اشاره شده است ١ ولی نقش وی در انهدام دولت های سربدار خراسان و سادات مازندران- یعنی نقش دژ خیم نهضتهای مردم ایران- کما هوحقه ازطرف محققان درنظر گرفته نشده است. وحال آنکه حتی برخی از مؤلفان قرون وسطی باین نقش وی اشاره کرده و اذعان داشته‌اند. دولتشاه میگوید که از ٧٣٦ تا ٧٨١ هـ.=١٣٨٠- ١٣٣٦ م. در ایران دوران عصیان و مبارزهٔ «ملوك اطراف» بوده و سپس چنین میافزاید. «و ولایت بولایت و شهر بشهر و دیه بدیه بخصومت مشغول بودند، تا شمشیر آبدار قطب دایرهٔ سلطنت و صاحب قران اعظم امیر تیمور گورگان انارالله برهانه از قراب غیرت رخ ننمود آتش فتنه منتطفی نشد ٢.» در این سخنان نقش اجتماعی تیمور- همچون فرو نشانندهٔ نایرهٔ نهضت های خلق بوضوح تمام بیان شده است.

و واقعاً تیمور بیاری نیروهای عظیم جنگی خویش موفق باطفای نایرهٔ نهضت های عامه گشت. وی در عین حال موفق شد امپراطوری جدیدی از قطعات ناجور- که دیری نپائید و ایران هم جزو آن بود- تاسیس کند. چنانکه پیش گفتیم تیمور و بزرگان نظامی صحرانشینی که از وی پشتیبانی میکردند کوشیدند تا سنن دولتمداری مغولی چنگیزی را در امپراطوری مزبور احیاء کنند. در تسخیر ایران تنها نیروهای نظامی تیمور وی را یاری نکردند بلکه مساعدت بخشی از فئودالهای ایران وبخصوص صحرانشینان، که در آن زمان به اطفای نایرهٔ نهضتهای خلق علاقمند وبرای رسیدن باین مقصود نیازمند کومک حکومت مقتدری بودند، نیز در موفقیت وی مؤثر بوده است. تیمور توانست فقط موقتاً نهضتهای مزبور را خفه کند. پس از مرگ وی شاهرخ

---

(١) و.و. بارتولد. نهضت مردم سمرقند در ١٣٦٥ م. ص ٩٠-١٠١. آ. یو. یاکوبوسکی، در کتاب «تاریخ اقوام ازبکستان.» مجلد اول ص ٣٠٠-٣٤٧ (همچنین در دیگر تألیفات آ.یو.یاکوبوسکی)؛ ل.و.استرویوا. «پیدایش دولت تیمور» - یادداشتهای LГУ - سلسلهٔ شرقشناسی شماره ٣، ١٩٥٣. ص ٧٥ ببعد.

(٢) دولتشاه. ص ٢٢٩ - ٢٢٨.

فرزند و جانشین او (۱۴۰۵-۱۴۴۷م.=۸۰۸-۸۵۱ه.) بر اثر نارضائی عمومی مردم ناچار بسیاست اجتماعی غازان خان رجعت کرد[1] ولی این اقدام علت را ریشه کن نساخت و مسکنی بیش نبود. در نیمهٔ اول قرن پانزدهم ایران وارد دوران جدیدی از نهضتهای عامه گشت. دربارهٔ نهضتهای مزبور میتوان تألیف تحقیقی مستقلی نوشت و این موضوع در واقع چشم براه محققی است که بدان پردازد.

مرحلهٔ سومی که در این تألیف یاد کردیم - با اطفای نهضتهای عامه واتحاد موقت سیاسی ایران - که تحت حکومت تیمور بعنف صورت گرفت - خاتمه پذیرفت.

بدینقرار می بینیم که تکامل فئودالی ایران در طی قرنهای سیزدهم وچهاردهم میلادی جریانی پیچ در پیچ و مشحون از تناقضات داشته. شکلهای مالکیت فئودالی زمین ومؤسسات فئودالی که زمانی اهمیت تاریخی ترقیخواهانه داشته بودند، پس از غلبهٔ مغول آن جنبه را فاقد گشتند و رفته رفته بآلت وقفه و رکود مبدل شدند و از احیای واقعی و استوار اقتصاد کشور ممانعت بعمل آوردند ورشد نیروهای تولیدی را دچار رخوت ساختند.

جریان تکامل فئودالی جامعه دوام داشت ولی مؤسسات فئودالی که بحد کمال رسیده بودند دیگر آن نقش ترقیخواهانه ایرا که پیشتر خاص آنها بوده ایفاء نمینمودند. نقش تاریخی آنها تغییر کرده بودوجامعه را بعقب میکشیدند. اهمیت دوران سیادت خوانین مغول در کشورهای شرق میانه همین بود.

البته نمیتوان گفت که سلطنت چنگیز خان تنها علت این عقب ماندگی و انحطاط عمومی بوده است. علامات عقب ماندگی درجامعهٔ فئودالی پیشین ایران -

---

(۱) دولتشاه که بشاهرخ از دریچهٔ چشم زمین داران ثابت مکان ایرانی مینگریست دربارهٔ وی چنین نوشت: «رعایا آن آسودگی و فراغت که بروزگار دولت او یافته اندازعهد آدم الی یومنا در هیچ عهد و زمان و دور و اوان نشان نداده اند» (دولتشاه. ص ۳۳۷ - ۳۳۶) البته در این وصف شاهرخ از طرف دولتشاه. تملق و چاپلوسی نیز وجود دارد. گرچه خود دولتشاه در موارد دیگری از ظلم و جور بررعایا در ایام شاهرخ نیز سخن میگوید (ص ۳۳۶ - ۳۳۵ و ۴۳۷). معهذا باید گفت که در زمان شاهرخ گذشتهائی بررعایا شده بوده.

قبل از قرن سیزدهم نیز وجود داشته: از قبیل بکار بستن کاربردگان و وجود دامداری صحرانشینان- که براثر هجوم سلجوقیان تشدید شده بود - وعدم تجزیهٔ کامل صنعت از کشاورزی و فقدان شهرهای واجد اختیارات محلی و تابعیت شهرها وشهرنشینان از فئودالهای محل وغیره. ولی از آغاز سیادت چنگیزیان در ایران باقتصاد جامعهٔ فئودال در آن کشور و ممالک مجاور بشدت لطمه وارد آمد و پدیدهٔ عقب ماندگی و وقفه بمراتب شدیدتر گردید.

راست است که درجامعهٔ ایرانی بعداز قرن سیزدهم نیزگرایشهای ترقیخواهانه وجود داشته: اعتلای نسبی کشاورزی و نمو و رشد برخی ازشعب آن (مثلاً نوغان داری) و احیای موقت بعضی ازشهر های بازرگانی ، و ترقی محدود صنعت و بخصوص پیشه های هنری و موفقیتهای فن و تکنیک صنعتی... اینها و پدیده های مشابه آن خود حاکی از وجود گرایشهای محدود ترقیخواهانه در تکامل نیرو های تولیدی - حتی بعد ازقرن سیزدهم - میباشند. ولی تأثیر این گرایشهای ترقیخواهانه کمتر وضعیف تر ازگرایشهای تاخرطلبی و تمایل به وقفه و انحطاط بوده است و گرایشهای ترقیخواهانه درکشاورزی و صنعت بکندی پیشرفت میکرده زیرا شکلهای عقب مانده و وحشیانهٔ فئودالی دربهره کشی ازروستائیان وپیشه وران آنزمان حکمفرما بوده است.

تغییراتی راکه در دوران مورد نظر درکشاورزی ایران پدید آمد طی فصل آینده به تفصیل مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

فصل دوم

وضع کشاورزی ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم

انحطاط اقتصادی پس از غلبهٔ مغول

عواقب وخیم و مصیبت‌زای غلبهٔ لشکریان چنگیزخان وجانشینان وی و روش حکومت فاتحان موجب سقوط اقتصادی ایران و کشور های مجاور آن گشت، که تا پایان قرن سیزدهم دوام یافت.

در باب اول گفتیم که ویرانیها - حتی در طی نخستین هجوم لشکریان‌چنگیز خان - تا چه حد پردامنه‌و عظیم بوده. منابع موجود نشان میدهند که ویرانیهای یادشده چه عواقب‌غیرقابل‌احترازی داشته‌اند - شبکه های آبیاری بخرابی گرویدند، عدهٔ نفوس سخت تقلیل یافت‌و دامهای کاری از میان رفتند و قحطی وامراض‌ساریه بروزکرد و این عوامل در وضع کشاورزی ایران منعکس گردید. خراسان بیشتر و زودتر از دیگر نواحی زیان دید.

بگفتهٔ نسوی، پس از نخستین هجوم (۱۲۲۳-۱۲۲۰ م. = ۶۲۰-۶۱۷ ه.) همهٔ شهرها و قلاع خراسان بجز دژ خرندز که متعلق به نسوی بود ویران شدولی تقریباً همهٔ فراریانی که بآن قلعه پناه برده بودند بر اثر ابتلاء به‌بیماری ساری‌جان سپردند. فاتحان روستائیان راز روستاها گردآورده بسوی شهر عمدهٔ ناحیه میراندند، و درآنجا ایشانرا بقتل رسانده یا باسیری میبردند وجوانان نرینه را مجبور میکردند درکارهای محاصرهٔ بلاد شرکت کنند، و خندق بکنند و برای دستگاههای سنگ انداز سنگ بیاورند وغیره. بسیاری از ساکنان که برای نجات خویش به کاریز ها پناه برده بودند در آن مجاری زیر زمینی درگذشتند. همه جا صحنه های متشابهی

تکرار میشده ، بطوری که ، بگفتهٔ نسوی اگر بشرح وقایع پردازیم بالاجبار داستان های همانندی را نقل خواهیم کرد و فقط نامهای سردارانی که بمحاصره پرداخته بودند و اسامی نقاط محصور تغییر خواهد کرد. طبق نوشتهٔ نسوی فاتحان حتی ذیروحی راکه در نقاط مختلف میزیستند راحت نگذاشتند و بهیچکس از ساکنان رحم نکردند و چنان وحشتی نفوس را فرا گرفته بود که اسیران بیش ازکسانی که در خانه های خود نشسته چشم براه حوادث بودند آرامش داشتند[1]. بگفتهٔ جوینی تولوی خان درظرف دوسه ماه نواحی واطراف و اکناف خراسان را ویران و ازسکنه خالی وبانند کف دست صاف کرد[2].

سیفی الهروی درکتاب خویش خاطرات سالخوردگان را دربارهٔ ویرانی وحشت‌انگیزی که در سراسر خراسان پس ازهجوم مغول در (١٢٢٢-١٢٢٠م = ٦١٩-٦١٧ هـ.) ببار آمده بود نقل میکند.

سالخوردگان سخنان شهود عینی راباز گفته بمؤلف اظهار داشته بودند که‌در ناحیهٔ هرات نه مردم باقی مانده و نه گندم و نه آذوقه و نه پوشاك[3].

شهود عینی مذکور میگفتند که :

« خراسان خراب است‌وازاینجا (هرات) تا مازندران کسی‌راامکان سکونت ومجال توطن نیست. دراقلیمی که نیمی‌ازو جای شیران وگرگان است و باقی خراب و ویران[4] ».

مؤلف باز همانجا چنین میگوید :

« از مولانا مرحوم خواجه ناصرالملة والدین جشتی طیب‌الله رمسه

---

(١) نسوی. ص ٥٤ - ٥٢.

(٢) جوینی. مجلد اول. ص ١١٩.

(٣) سیفی. ص ٨٣ : « درین‌ولایت نه مردم است ، نه گندم ، نه خورش وپوشش» ص ١٥٢.

(٤) همانجا ص ٨٤. مقصود مؤلف از « شیران » ببران است.

چنین شنودم که او گفت از حدود بلخ تا حد دامغان یکسال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه میخوردند چه چنگیزخانیان جمله انبارها را سوخته بودند [۱] ».

از این داستان چنین برمیاید که در آن سال گندم نکاشته بودند. مؤلف مزبور از قول سالخوردگان نقل میکند که شیخ احمد بن محمد قوّاس با هفت تن فراری دیگر چهار ماه در کوههای غور پنهان شده بودند. هر روز یک تن از آنان در پی طعمه میرفت و هرچه بدستش میآمد اعم از آدمی و خر و سگ و شغال و موش و یا پرنده ـ زنده یا لاشه ـ برای رفیقان میبرد. روزی به پیرمردی که بر خری سوار بود رسید. و از او خواست که خر را بدهد و الا کشته خواهد شد. پیرمرد در عوض کیسه‌ای زر باو عرضه داشت ولی مورد قبول واقع نشد زیرا که با پول هیچ خوراکی بدست نمیآمده [۲].

مؤلف باز همانجا خبر میدهد که پس از کشتار عمومی سال (۱۲۲۲م.= ۶۱۹ه.) فقط مشتی از کسان که اتفاقاً جان بدر برده باقی مانده بودند ـ ۴۰ مرد از طبقات مختلف که در ویرانهٔ مسجدی سکنی گزیدند [۳] و در روستای حومهٔ هرات هم عدهٔ نجات یافتگان بیش از صد نفر [۴] نبود ـ مگر در « حایطی » که یکی از امرای مغول قریب هزار نفر از اسیران را که مورد عفو قرار گرفته بودند گردآورده شرط کرده بود که ایشان را آسوده گذارد و رعایای او باشند [۵].

سیفی باتکای خاطرات سالخوردگان داستان عجیبی دربارهٔ شرایط زندگی آن ۴۰ نفر جان بدر برده که در ویرانه‌های هرات میزیستند نقل میکند. اینان در طی سال

---

(۱) همانجا ص ۸۷.

(۲) همانجا ص ۸۵.

(۳) همانجا ص ۸۳.

(۴) همانجا ص ۱۸۳.

(۵) همانجا ص ۱۸۲.

اول از لاشه‌های آدمیان و حیوانات مرده تغذیه میکردند و بعد از حدود ویرانه ها در پی آذوقه بیرون سیآمدند و از راهزنی نیز مضایقه نداشتند ولی بااینحال یافتن خوراکی در آن حوالی بسیار دشوار بود. بدین سبب در سال دوم به چهار گروه تقسیم شدند. گروهی در هرات باقی ماند و سه گروه دیگر که هریک مرکب از ده نفر بود برای دزدی بنواحی دور دست غرچستان (در بخش علیای رود مرغاب) و خواف و مرو رفتند. در غرچستان شبانه ۵۰ اسب از مغولان ربودند و به هرات آوردند. گروه دیگری نزدیک مرو، به کاروانی حمله کرد و ده خروار غله بدست آورد. هراتیان سال دوم را با این آذوقه گذراندند. سال سوم هم مجدداً بنواحی دور دست رفته در بیابان کرمان کاروانی را که از مصر به چین میرفت زدند و ۵۰ تن از کاروانیان را کشتند. هنگام تقسیم غنائم سهم هر یک از هراتیان ۵ خروار شکر و حلویات و یک خروار قماش ابریشمی مصری و شوشتری (خوزستانی) شد. و همه البسهٔ ابریشمین بتن کرده و تمام سال شکر خوردند. در سال چهارم عده‌ای را بناحیهٔ مرو فرستادندتا قماش ابریشمین را با غله مبادله کنند. این داستان نشان میدهد که شرق خراسان تا چه حد ویران‌وخراب شده بوده: زیرا که مشتی هراتیان فقط با دزدی و راهزنی قادر بودند قوت یومیهٔ خودرا بدست آورند و حتی برای دزدی ناچار بودند از ۱۵۰ تا ۸۰۰ کیلومتر از هرات دور شوند و نزدیک‌تر چیزی یافت نمیشده[۱].

و چون بعد از چهارده سال، در سنهٔ (۱۲۳۶م. = ۶۳۴ه.)، خان بزرگ اوکتای قاآن فرمود تا هرات را احیاء کنند و عده‌ای از اسیران (هزار نفر پیشه‌ور رنساج) را که بعد از نخستین بار تسخیر هرات در (۱۲۲۱م.=۶۱۸ه.) از آن شهر کوچانده بودند بازگرداندند دیدند در پیرامون ویرانه‌های شهر تقریباً نه روستائی باقیمانده و نه دام کاری و «جویها انباشته است[۲]» و بدین سبب نخستین ساکنان

---

(۱) همانجا ص ۹۰ - ۸۹.

(۲) همانجا ص ۱۱۰.

هرات احیاء شده بناچار خود بجای گاو ، گاوآهن میکشیدند . قرار براین شده بود که هرمرد ساکن هرات سه من[1] گندم در ۵۰ «کوتکت» [2] بکارد و از برکه آبش دهد[3]. وباسر قوستای شحنهٔ جدید مغول .

« هنگام زرع از وضیع و شریف دو دو جوغ میکشیدند و دیگری میعاد راست میداشت و بدین نوع زمین را شیار میکردند و تخم میپاشید و پنبه میکاشت و چون ارتفاع انتفاع گرفتند و پنبه برداشتند بیست سرد تناور راهرو راکه درسرعت سیران بر طیران طیور مبادرت گرفتندی هر یک [4] را با پشتوارهٔ بیست من پنبه بافغانستان [5] فرستادند تا از آنجادراز‌دنبال و ادوات دهقنت آورند [6] ».

همهٔ ساکنان هرات در ظرف دوماه ونیم باین کار اجباری اشتغال (حشر) داشتند و پس ازآن از نهر انجیر بیکی از مزارع آب انداختند [7] . از داستان بالا چنین برمیاید که چهارده سال بعد از کشتار چنگیزی در خراسان شرقی بدست‌آوردن دام کاری و « ادوات دهقنت » محال بوده و مردم مجبور بودند برای تحصیل آن کسانی بمسافت لااقل ۶۰۰-۵۰۰ کیلومتر - به جنوب افغانستان - گسیل دارند.
ویرانی واحهٔ هرات که یکی از نواحی پرجمعیت و حاصلخیز خراسان بود و

---

(۱) من هرات (دراین ایام) ۳۷۰۰ گرم است.

(۲) کوتکت (ترکی) واحد طول.

(۳) سیفی ص ۱۱۰.

(۴) از این گفته هاچنین بر میاید که اسب و خر وجودنداشته و بارهابدوش میکشیدند. پنبه برای مبادله با دام کاری و ادوات زراعت و شاید غله به افغانستان فرستاده شده بود.

(۵) درآنزمان لفظ افغانستان به افغانستان جنوبی کنونی (میان رود هیلمند و کوه‌های سلیمان و بعد بطرف جنوب تا رود سند) اطلاق میشده (رجوع شود به : سیفی ، ص ۱۶۹ ، ۱۸۶ و الخ).

(۶) همانجا ص ۱۱۱.

(۷) همانجا.

تخریب سراسر آن ایالت یک عمل استثنائی نبوده. جوینی تقریباً همین مطالب‌را بدون ذکر جزئیاتی که سیفی ذکر کرده - درباره واحهٔ مرو نقل میکند. بنا بگفتهٔ جوینی پس از آنکه مغولان سه بار در (۱۲۲۲-۱۲۲۱م.=۶۱۹-۶۱۸هـ.). به واحهٔ مرو هجوم کردند زراعت و سدهاو آب بندهای رود مرغاب خراب شدوغلات و دامها را بردند.

« و در شهر و روستاق صد کس نمانده بود و چندان مأکول که آن چند معدود معلول را وافی باشد نمانده[1] . . . »

یاقوت که بیدرنگ‌پس از نخستین هجوم مغول (۱۲۲۳-۱۲۲۰م.=۶۲۰-۶۱۷هـ.) به تحریر کتاب خویش پرداخته دربارهٔ شهر نیشابور و حومهٔ آن چنین میگوید:

« در سنه ۶۱۷هـ. (۱۲۲۰م.=۶۱۷هـ.) تاتار لعنهم‌الله خرابش کردند و هیچ دیواری برپا نگذاشتند. و اکنون ، بمن گفته‌اند ، که جز تپه‌های‌لخت که از دیدن آنهاحتی چشمانی که هرگز نگریسته‌اندمیگریند و آتشهائی که در قلبها خاموش شده بودند بر افروخته میشوند[2] چیزی نمانده. » و بعد میگوید:

« هر که درآنجا بود کشتند (تاتارها) از خرد و کلان وزن‌وکودك. بعد چنان خراب کردند که با خاك یکسان شود و روستاها را هم ویران ساختند[3] ».

بگفتهٔ جوینی در شهر طوس حتی پنجاه خانهٔ‌مسکون باقی نمانده‌بودوساکنان آنخانه‌ها هم به بیغوله‌ها پناهنده شده بودند[4].

بگفتهٔ نویسندهٔ ذیل « تاریخ سیستان » درسال (۶۳۲هـ.=۱۲۳۴/۴۰م.)

---

(۱) جوینی. مجلد اول ص ۱۳۲ - ۱۲۵.

(۲) یاقوت. مجلد سوم ص ۲۳۰.

(۳) همانجا ، مجلد چهارم ص ۸۵۹.

(٤) جوینی مجلد دوم ص ۲۳۸.

هنگامیکه مغولان برای بار سوم به سیستان هجوم کردند ویرانی و قحطی چندان عظیم بود که آذوقه بمبالغ باور نکردنی فروخته میشد. بدین قرار: شکر منی ۱۰ دینار [۱]. فانید (حلوا ـ قند سفید) ده دینار، عسل ۱۲ دینار، روغن حیوانی ۵ دینار، گوشت گوسفند ٤ دینار، گوشت گاو ۲ دینار، پیه ٤ دینار، سرکه ۱٦ دینار، سیر خشک ۲۰ دینار، حنا (که برای درد پا و در زمان بروز امراض ساریه همچون دارو بکار میرفته) سیری هفت دینار [۲]. بر اثر قحطی بیماری همه گیری (درد پا و دهان و دندان) بروز کرد که قریب یکصد هزار نفر از آن مردند. محتملاً این بیماری اسقربوط یا فسادالدم بوده [۳].

غلبهٔ مغول برای مازندران (طبرستان) نیز همین گونه عواقب و نتایج سخت را دربر داشته. بگفتهٔ ابن اسفندیار، طبرستان پیش از حملهٔ مغول خطه‌ای بوده پر جمعیت و آبادان.

« و از دیناره جاری تا بملاط که حد طبرستان است بطول و عرض کوهها کشیده از ری و قومس تا ساحل دریا جمله معمور و دیهها بیکدیگر متصل بود چنانکه یک بدست زمین خراب و بی منفعت نیافتند [٤]».

مؤلف مزبور میگوید در آن ناحیه حاصل چندان فراوان بود که در تمام فصول سال سبزی تازه و نان گندم و برنج و ارزن و گوشت وپرندگان موجود بوده و باغستان های وسیع دیده میشده، بطوریکه بهرجا نظر میکردی سبزه بود [٥] و در این ولایت « درویشان وجود نداشتند [٦] ». همین مورخ خبر میدهد که پس از غلبهٔ مغول سراسر

---

(۱) در حدود سال ۱۲۳۰ هنوز دینار زر ضرب میشده؛ یک دینار ده درهم بوده. یک من سیستان قریب ٦ کیلوگرم است.

(۲) یک سیر = ۷۵ گرم.

(۳) تاریخ سیستان ص ۳۹٦.

(٤) ابن اسفندیار. تاریخ طبرستان. چاپ عباس اقبال مجلد اول ص ۷٤.

(٥) همانجا ص ۷٦.

(٦) همانجا ص ۸۱.

طبرستان ویران و از هستی ساقط شد و خالی از سکنه گردید و خراسان پر ازاسیران طبرستانی گشت [۱].

زهیرالدین مرعشی مختصراً مینویسد که لشکرمغول بولایات استرآباد (گرگان) و مازندران و رستمدار روی آوردند و آنجا را سخت ویران ساختند و قتل عامی بحد وفور کردند بطوریکه درساری و آمل وکجور همه ابنیه را خراب کردند و هنوز تلهای خاك از آن ویرانیها باقی است [۲]. حمدالله مستوفی قزوینی تأیید میکند که - آثار ویرانی ناشی از هجوم وکشتار مغول درگرگان حتی در زمان او هم باقی مانده بود [۳].

نسوی پس ازمرگ جلال‌الدین خوارزمشاه در پائیز و زمستان سال ۱۲۳۲-۱۲۳۱ م. = ۶۲۹ ه. درکردستان و بین‌النهرین علیا و آذربایجان سرگردان بودو همچون شاهدی عینی مناظر دهشت‌زای ویرانی شهرها و نقاط خالی از سکنه راکه «چراگاه درالان وکنام گرگان» شده بود و ترك تازی‌هنگامه جویان که خویشتن را دوست مغولان میخواندند و ازدحام و غوغای فراریان - که درسرمای زمستان پیاده و بی توشهٔ راه بشتاب از گردنه ها میگذشتند و راهزنانی که ایشانرا لخت میکردند - و درسراسر آن نواحی پیدا شده بودند -... نسوی همهٔ اینها را شرح میدهد [٤].

درکشورهای مجاور نیز وضع کشاورزی همین گونه بوده. مثالی مربوط بهجوم دوم لشکر مغول تحت فرمان جورماغون نویان بسرزمین قفقاز در سال ۱۲۳۵ م. ذکر میکنیم. بگفتهٔ کیراکوس گنجوی: «تابستان بودکه دشمن بما هجوم کرد. هنوز انگور به چرخشتها ریخته نشده بود و میوه درانبار ها گرد نیامده بود، آنان

---

(۱) ابن اسفندیار - تاریخ طبرستان. ص ۱۵۱ ترجمهٔ انگلیسی.

(۲) ظهیرالدین مرعشی. ص ۲۶٤.

(۳) نزهت‌القلوب ص ۱۵۹.

(٤) نفثة‌المصدور ص ۱۰۰ - ۵۵.

با شتران خودآمدند و همه‌چیز راخوردند و لگدمال کردند. وچون زمستان نزدیک شد بدشت مغان رفتند و زمستان را در سر زمین اگوان گذراندند و بهنگام بهار در جهات مختلف پراکنده شدند. مردمی که از دم تیغ ایشان نجات یافته بودند بی توشه و پوشاك ماندند و جز خوشه هائی که در مزارع پایمال شده بودند چیزی برای رفع احتیاجات خویش نداشتند. نه گاونر برای شخم باقی مانده بود نه بذر برای زراعت [1].

عدم موفقیت تشبثاتی که در ایران قرن سیزدهم برای احیای کشاورزی بعمل آمد

چنانکه پیش گفتیم [2] دورهٔ سقوط کشاورزی تا حدود سال ۱۲۹۰ م. (=۶۸۹ ه.) دوام یافت. و طول بحران نه بدان سبب بود که اسکان نواحی ویران و خالی از سکنه و احیای کشاورزی در آن نقاط ممتنع بوده ویا اینکه کوششی دراین جهت بعمل نیامده بوده. برعکس، بارها از طرف امیران فئودال محلی و برخی از حکام مغول که هواخواه سیاست «جریان دوم» بودند تشبثاتی بدین منظور بعمل آمده بوده وحتی موفقیت گونه‌ای نیز کسب کرده بودند [3]. حکام مغول اخیرالذکر ضرورت حیاتی احیای کشاورزی نابود شده‌را از لحاظ خوددولت مغولی درك میکردند.

کورکوز حاکم و جانشین خان بزرگ اوکتای قاآن بامر وی چنین سیاست احیاء کننده‌ای را در خراسان معمول داشت ونخست میزان مالیات و خراج راتثبیت کرد [4] وکوشید روستائیان را در مقابل تجاوزات و خودسریهای مقامات لشکری مغول حمایت کند.

---

(۱) کیراکوس گنجوی ص ۱۲۹.

(۲) به اول فصل «سه مرحله...» فصل ماقبل رجوع شود.

(۳) به ماقبل رجوع شود.

(٤) جامع التواریخ. مجلددوم. چاپ بوشه ص ٥٩: «ومال قراری را مقررگردانید».

جوینی ازسیاست کورکوز سخن گفته وتاحدی غلو میکند ومینویسد که وی :

«کارها . . . چنان مضبوط گردانید که هیچ اسیری (مغول) که پیشتر از آن سرها می انداخت وهیچ آفریده را مجال اعتراض نبود سر سرغی نمی توانست برید. رعایا چنان مستولی شدند که اگر لشکری بزرگ ازمغول بمزرعهٔ [۱] نزول میکرد با برزیگری [۲] سخن نمیتوانست گفت تا سر اسبی نگاه داردتا بالتماس علوفه و نزل چه رسد [۳] .»

کورکوز (در تاریخ جهانگشا «گرگوز» آمده - مترجم) درسال ۶۳۹ هـ. (۱۲۴۱/۴۲ م.) شهر طوس را احیاء کرد و درآنجا مخزنهای دولتی وباغها احداث نمود و :

« تمامت صدور و ملوك و اکابر [۴] بسرای خریدن مشغول گشتند و بعمارت سوق و استخراج قنوات و تدارك ضیاع ضایع شده مقبل گشتند و سرائی اول روز بدو دینار ونیم رکنی بفروخته بودند یك هفته دیگر را بدویست و پنجاه دینار بفروختند [۵] ».

در عین حال قنوات و نهر ها احیاء و قراء واحهٔ هرات مسکون گشت [۶] . نموداری از احیاء زندگی در واحهٔ مزبور را سیفی بدست میدهد. وی در ذیل وقایع سال ۶۳۹ هـ. قیمت اجناس را در بازار آنجا بشرح زیر نقل میکند : صد من غله [۷]

---

(٤) در اینجا بمعنی نقطه مسکونی کوچکی است. رجوع شود به باب ششم.

(٥) برزگر = روستائی که بطریق مزارعه زمین را باجاره داشته و بخشی از محصول را در مقابل مال‌الاجاره میداده.

(٦) جوینی. مجلد دوم ص ۲۳۸.

(٧) مقصود بزرگان فئودال محلی است که جان بدر برده بودند.

(٨) همانجا ص ۲۳۸.

(١) سیفی ص ۱۲۷ ببعد و اسفزاری ورق a ۲۲٤.

(٢) من هرات = ۳۷۰۰ گرم.

فقط نیم دینار (محتملاً دینار زر) ویک گوسفند چهار دانگه ویک من شکر ۲ دانگه قیمت داشته [۱].

هلاکو خان در سال ۱۲۵۶ م. (= ٦٥٤ هـ.) خبوشان را در خراسان مجدداً آباد کرده مسکون ساخت و شبکهٔ آبیاری آن ناحیه را احیاء نمود [۲]. اینگونه کارهای عمرانی و احیائی توسط امیران محلی در سال ۶۳۰ هـ. در مازندران [۳] ودرسال ۶۶۳ و ۶۷۵ هـ. در سیستان و غیره نیز [٤] صورت گرفت. ندرتاً سرداران مغول نیز پس از فتح یک محل بیدرنگ اقداماتی برای بازگرداندن زندگی بآنمحل بعمل میاوردند. مثلاً جورماغون پس از فتح شمال ارمنستان چنین کرد (قبل از سال ۱۲۳۹ م. = ۶۳۷ هـ.) و به همهٔ ساکنان آن نقاط که جان بدر برده و از اسارت و بردگی احتراز کرده بودند امر شد بمحل سکونت دائمی خود - بشهرها و یاروستاها بازگردند وخانه های ویران خویش را از نو بسازند [۵].

بدین قرار معلوم میشود که تشبثات و کوششهائی برای احیای شهر ها و قرا و شبکهٔ آبیاری بعمل میآمده است. و اگر تنها علت سقوط اقتصادی مستقیماً خرابی های ناشی از لشکریان وغلبهٔ مغولان میبود - نیروهای تولیدی ایران و کشورهای همسایهٔ آن - لااقل بکندی هم شده رفته رفته - احیاء میشد. ولی بسیاری عوامل دیگر نیز مانع احیای آن بود و بدین سبب موفقیت اقداماتی که بدین منظور بعمل میآمده فقط میتوانست محلی وموقتی باشد.

نخست اینکه فتح ایران و کشورهای همسایهٔ آن بدست مغولان به صلح استوار و قطع هجومها و تجاوزات ویران کننده (به برخی نواحی) منتهی نشد. دراین شمار بود لشکرکشیهای تنبیهی ایلخانان هلاکوئی علیه تابعان نا فرمان (مثلاً

(۱) سیفی ص ۱۳۰. یک دانگ = یک ششم درهم.

(۲) جامع التواریخ - نسخهٔ استانبول ورق ٤٤٧. نزهت القلوب ص ۱۵۰.

(۳) ظهیرالدین مرعشی ص ٢٦٥ - ٢٦٤.

(٤) تاریخ سیستان ص ٤٠٤.

(۵) کیراکوس گنجوی ص ۱۲۹.

علیه ملک شمس‌الدین اول هراتی در (١٢٧٠/٧١ م. =٦٦٩ هـ.) [١] یا بمنظور اطفای نایرهٔ قیام مردم (قیام بزرگ قاضی شرف‌الدین ابراهیم در فارس در ١٢٦٧-١٢٦٦ م. =٦٦٥ هـ.) [٢]. هجوم لشکریان مغول قزل‌اردو (جوچی - ئیان) وآسیای میانه (چغتائیان) که باهلاکوئیان دشمن بودند و بویژه تهاجم دستجات اخیرالذکر به خراسان در سالهای ١٢٦٩ و ١٢٩٥ و ١٣١٨ م. (= ٦٦٨ و ٦٩٥ و ٧١٨ هجری) [٣] تقریباً از لحاظ تخریب اماکن و ایجاد ویرانی از هجوم نخستین مغولان در (١٢٢٢-١٢٢٠ م. = ٦١٩-٦١٧ هـ.) بخراسان دست کمی نداشت. مثلاً [٤] چون در سال ١٢٧٦ م. (= ٦٧٥ هـ.) اباقاخان خواست عده‌ای لشکری برای آوردن ملک شمس‌الدین اول هراتی - که از آمدن به اردو استنکاف ورزیده بود - اعزام دارد، بسیاری از امنای دولت علیه این اقدام سخن گفته اظهار داشتند که:

«مملکت خراسان خرابست اگر از این دیار لشکری بدان طرف حرکت کند بکلی خرابی پذیرد. [٤]»

در سال ١٢٩٥ م. (= ٦٩٥ هـ.) دو واخان جغتائی مدت هشت ماه سرگرم تخریب و سوزاندن بخش اعظم بلاد مازندران و خراسان بوده و نواحی یزد و نسا شهرستانه و مرو و ابیورد و سرخس راهم ویران و فقیر کرد [٥]. بگفتهٔ سیفی:

«دوا تمامت ممالک خراسان را خراب کرد و قریب دویست هزار نفر مردم از عورات و اطفال مسلمانان اسیر گرفت [٦]».

سیفی اشعار ربیعی بوشنجی راکه بمناسبت این واقعه گفته نقل میکند. شاعر ضمناً چنین میگوید:

---

(١) سیفی ص ٣٣٠ ببعد. وصاف ص ٧١ ببعد.

(٢) وصاف ص ١٩٢ - ١٩١.

(٣) مشروحاً در اثر سیفی ص ٣٠٣ ببعد و ٤٠١ ببعد و ٦٧٤ ببعد آمده است.

(٤) همانجا ص ٣٤٦.

(٥) همانجا ص ٤٠٢.

(٦) همانجا ص ٤٠٨.

زن و کودکانرا همه دستگیر　　بزاری وخواری گرفته اسیر [۱]
کران تا کران را بدرد جگر　　همه درد بودند از یک دگر
پدر کشته از زخم پیکان تیر　　پسر گشته در دست ترکان اسیر [۲]
پدر جان سپرده بشمشیر تیز　　پسر بر در خیمها اشک ریز
پدر را بریده سر افکنده پست　　پسر راپیاده دوان بسته دست [۳]

خرابی و کشتاری که یاساور شاهزادهٔ چغتائی در خراسان و مازندران کرد دهشت انگیزتر بوده. از عدهٔ کثیری روستائی که یاساور بعنف برده بود قریب صد هزار نفر در راه از سرمای زمستان و گرسنگی جان سپردند [۴]. ربیعی بوشنجی دربارهٔ این تهاجم چنین گفته:

گشادند لشکر به بیداد دست　　در داد گردون گردان ببست
اگر کشت دیدندو گرباغ و کاخ　　و گررودو کاریز وهم بیخ [۵] وشاخ
همه سوختند و همی کند نیز　　ز بیداد مانده نبود هیچ چیز [۶]

مغولان نیکودری [۷] که به افغانستان کوچ کرده و مسکن گزیده و حکومت هلاکوئیان را نمی‌شناختند، از حدود سال (۱۲۶۰م.=۶۵۹ه.) الی (۱۲۹۰ میلادی = ۶۸۹ هجری) هرساله به خراسان و سیستان و کرمان و فارس هجوم

---

(۱) همانجا ص ٤١٦.

(۲) درآن زمان صحرانشینان را اعم از مغول وترك درایران «ترکان» میخواندند.

(۳) در آنعهد صحرانشینان سوار مغول و ترك دست اسیران را با طناب میبستند و مجبورشان میکردند با پای برهنه بدنبال مرکب آنان بدوند.

(٤) همانجا ص ٦٤٥ - ٦٤٤.

(٥) شاید بنده باشد.

(٦) همانجا ص ٦٨٩.

(۷) اسلاف ایل هزاره در افغانستان کنونی. سرکردهٔ ایشان نیکودر، نوادهٔ چغتای، در خدمت هلاکو بود و علیه وی عاصی شد و با قبیله وکسان خود به افغانستان کنونی کوچ کرد. ایشانرا «قره اوناس» (مخلوط ـ دو رگ) نیز مینامیدند.

برده ، آن نواحی را غارت وخراب میکردند . بخصوص هجوم ایشان در (سال ۷۹-۱۳۷۸ م .= ۶۷۷ ه .) بخاك فارس بسیار ویران کننده بوده ونیکودریان عدهٔ کثیری از « متوطنان رساتیق » [۲] را با خود بردند . در ناحیهٔ هرات نیز (سال ۱۲۸۹ - ۱۲۸۸ م .= ۶۸۸-۶۸۷ ه .) چنین کردند [۲] . در نتیجهٔ اینگونه مهاجمات مکرر و مجدد حتی نواحئی مانند فارس که در حملهٔ مغول بایران مصون مانده بوده - بعد ها دستخوش ویرانی گشته ، بارها دچار قحطی شدند [۳] .

مارکوپولو در وصف ناحیهٔ کرمان از دستبردهای نیکودریان نیز یاد میکند و میگوید :

« بدور شهرها حصار ضخیم و مرتفع خاکی کشیده شده تا در مقابل قره اوناسان [۴] که در این نواحی در سیر و گردشند و همه را غارت میکنند و همه چیز را میدزدند حفاظی باشد . ایشانرا بدان سبب چنین (قره اوناس) میخوانند که مادرهایشان هندی [۵] و پدرانشان تاتارند . چون بفکر حمله بسرزمینی و غارت آن میافتند روز روشن براثر سخنان جادوگرانه وحرکات شیطانی ایشان تاریک میشود و چیزی از دور نتوان دید . وتاریکی هفت روز طول میکشد [۶] . ایشان امکنه را خوب میشناسند . پس از آنکه تاریکی را حکمفرما ساختند سواره حرکت میکنند . گاهی عدهٔ ایشان در اینجا به

---

(۱) وصاف ص ۲۰۲ - ۱۹۹ .

(۲) سیفی ص ۳۸۳ - ۳۷۹ .

(۳) وصاف ص ۳۱۸ ببعد .

(٤) در روایات گوناگون تألیف مارکوپولو Caraunas , Caraonas و Carrionx وغیره نوشته شده .

(٥) زنان برده هندی که هنگام حمله و دستبرد نیکو دریان به هند از آنجا باسارت آورده بودند .

(٦) افسانه جادوگری نیکودریان که روز را تاریک میکرده‌اند نشان میدهد که مردم مشرق وجنوب ایران تا چه حد از ایشان وحشت داشتند .

ده‌هزار میرسد. گاهی بیشتر و گاهی کمتر. و همینکه جلگه‌ایرا که میخواهند غارت کنند گرفتند دیگر راه نجات نه برای آدمیان باقی میماند نه دامها و چارپایان. هرچیزی رامیربایند. پس از آنکه مردم را اسیر کردند پیرمردان را میکشند وجوانان را باخود میبرند و همچون بردگان میفروشند. پادشاه ایشان نوگودار (نیکودر)[۱] نام دارد».

مارکوپولو شخصاً با نیکودریان آشناشد زیرامدتی اسیر ایشان بود وازاسارت فرار کرد[۲].

بنابراین تهاجمات ودستبردهای کوچک وبزرگ صحرانشینان مغول‌ودیگران درواقع موقوف‌نگردید. و اگر شهرها در ایران وسرزمینهای‌مجاور گاهی میتوانستند باستظهار حصار حصین‌از خوددفاع کنند ولی خطر غارت وتخریب خانمان‌ودهکدهٔ زادگاه و از دست دادن حاصل زمین و دام کاری و کشته شدن و شکنجه و اسارت و فقدان زن و نامزد و کودکان همیشه روستائی را تهدیدمیکرد[۳].

مثلاً[۴] در سالهای (۱۲۷۰ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۳۰۷ و ۱۳۱۹ م. = ۶۶۹ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۷۰۷ و ۷۱۹ ه.) واحهٔ هرات مورد نهب وغارت قرار گرفت.

ولی سقوط عمومی کشاورزی دوام داشت و علت آن تنها تهاجمات ودستبردهای مکرر نبوده بلکه سیادت صحرانشینان ـ کشورگشا و سیاست داخلی نخستین

---

(۱) مارکوپولو ص ۵۱ - ۵۰.

(۲) همانجا ص ۵۲.

(۳) در ترانه های مردم هم منعکس‌شده. رجوع شود به: و.آ. ژوکوسکی، «نمونه های هنر مردم ایران» ص ۷ شماره ۲: «بردنت باسیری بگیرم ماتمت».

(٤) دراین‌باره رجوع شود به‌سیفی: ص ۳۷۹ ببعد، ۳۸۱ بعد، ٤٦١ ببعد، ۵۰۳ ببعد و ۷۱۶ ببعد. تالیف تاریخی حافظ ابرو وکتاب اسفزاری فقط گفته‌های سیفی خلاصه شده است و چیز تازه‌ای بدان نیفزوده‌اند بدین سبب ما به آنها اشاره نمیکنیم. در مقالهٔ ما تحت عنوان «تالیف سیفی یامنبی برای تاریخ خراسان شرقی» نیز ازسرنوشت واحهٔ هرات سخن رفته است.

اینخانان هلاکوئی و گروههای زمامدار بزرگان نظامی و صحرا نشین مغول و ترک نیز کمتر از علت فوق دخالت نداشته است.

قبلاً تذکر دادیم که غلبهٔ مغول باعث افزایش کلی عدهٔ مردم صحرانشین- مغول وترك - و وزن مخصوص دامداری صحرانشینی در اقتصاد ایران وسرزمینهای مجاور گشت. تاثیر نامساعد سیادت صحرانشینان در وضع کشاورزی، در دو جهت نمایان گشت:

در اقتصاد و زندگی سیاسی کشور. ازیکسو وجود دامداری وسیع صحرانشینی مستلزم داشتن اراضی پهناور بوده. ایران ودیگر سرزمینهای مجاور آن - ارمنستان و فلات آسیای صغیر و تاحدی بین‌النهرین - واجد اراضی و جلگه‌های وسیع برای چراگاه (بخصوص در شمال ایران و خوزستان) واقع در دامنهٔ کوههای پست‌ودر جبال مرتفع (بویژه در کردستان و لرستان و کرمان و خراسان) که مناسب ییلاق‌و قشلاق است - میباشند. علی‌الخصوص مراتع تابستانی درکوههای مرتفع ومرغزار های زیبائی که بیشتر علفهای آن برای چرای انواع دام اعم ازگوسفند و بز و شتر و اسب و دامهای بزرگ شاخدار مناسب است - قابل استفاده بوده.

در دامداری صحرانشینان از تهیه و ذخیرهٔ علیق وکشت و زرع علف و نگهداری دامها در آغل جدا از هم خبری نیست و دامهای ایشان علیق زیر پائی را میچرند و بالنتیجه استفادهٔ کامل از مرتع غیر مقدور است زیرا دامها تنها علف را نمیچرند بلکه بخشی از آنرا پایمال‌میکنند. گذشته از این صحرانشینان ودامهای ایشان دائماً در حرکت میباشند و سرعت و وسعت میدان حرکت آنان مربوط به وفور و یا قلت و جنس علوفه و وضع آبیاری مراتع است [۱]. و چون مراتع در فلات ایران غالباً در مجاورت نقاط مسکونی کشاورزی و واحه ها و اراضی سیل گیر اطراف رودخانه ها و دره‌های کوهستانی قراردارد صحرانشینانی که بتوسعهٔ مراتع خویش

---

(۱) برای اطلاع مشروح رجوع شود به: و.ن. کون، «خصوصیات سازمان جنگی اقوام صحرانشین آسیای میانه در قرون وسطی» ص ۳۲ - ۱۵.

احتیاج داشتند اراضئی را که بدرد کشت و زرع میخورده اشغال کرده بجای مرتع از آن استفاده میکردند و بدین طریق بدشمنی زارعان بر میخاستند. دیگر اینکه دامداری صحرانشینی در ایران با کوچ فصلی قبایل صحرانشین که از مراتع قشلاقی به ییلاق و بالعکس حرکت میکردند وابسته بوده. در تابستان سوج صحرانشینان کوهها را فرا میگرفت و در زمستان بجلگه باز میگشت و در ضمن این انتقال صدها کیلومتر مسافت را در می نوردید. مثلاً قبایل صحرانشینی که مراتع ییلاقیشان در شاخه های شمالی جبال زاگروس قرارداشت برای قشلاق به خوزستان - یعنی ۶۰۰-۵۰۰ کیلومتر دورتر از مراکز ییلاقی - نقل مکان میکردند. در بین راه غالباً دامها را در کشتزارها رها کرده و مزارع را پایمال میکردند. صحرانشینان همواره مسلح بودند و از سازمان قبیله‌ای نیرو میگرفتند وچنانکه فرصتی بدست میآمد از غارت روستائیان فاقد سازمان و بی سلاح و بی دفاع نیز رویگردان نبودند. نیروی لشکری بطور کلی از دستجات قبایل صحرانشین تشکیل شده بوده و حرکت وانتقال لشکر نیز طبق اسلوب کوچ - یعنی باتفاق گله و دام وخانواده‌ها و بردگان جنگاوران صحرانشین - صورت میگرفته و ضمناً لشکریان در هر نقطه - تا وقتیکه علوفهٔ سبز زیر پائی برای اسبان وگوسفندان و دامهای دیگر وجودداشت، توقف میکردند - زیرا دامها هم با لشکر حرکت میکردند [۱] بدین سبب جای تعجب نیست که هنگام حرکت قشون نیز، مانند زمان کوچ قبیلهٔ صحرانشین، علی العادة مزارع پایمال میشده ورعایا مورد تجاوز قرار میگرفتند.

---

(۱) کونتارینی حرکت دستجات جنگی صحرانشینان را در ربع آخر قرن پانزدهم چنین وصف میکند: « شب هنگام تمام اهل اردو بر میخیزند و بسوی توقفگاه برگزیده رهسپار میگردند. این توقفگاهها بیشتر جاهائی هستند که علوفه و آب فراوان باشد. در آنجا تا وقتی که علوفهٔ زیرپائی دامها را بالکل تمام کنند باقی میمانند (لشکریان) و سپس بنقطهٔ دیگری میروند. زنان قبل از مردان وارد منزلگاه میشوند تا خیمه‌ها را برافرازند و همه چیز را برای پذیرائی ایشان آماده کنند. » (کونتارینی ص ۶۶).

بیهوده نبود که رشیدالدین حرکت لشکر را یکی از علل عمدهٔ خرابی ایالات و ولایات میشمرده است [۱].

در مکاتبات رشیدی این نکته بچشم میخورد :

« چنین استماع افتاد که حشم چهارصده و هربطان که در فصل زمستان صحرای مشکوك و دو بندار [۲] را قشلاغ خود میسازند و بواسطهٔ تغلب وفساد و تسلط و عنادی که دارند مجموع غلات آن ولایات را پای مال مواشی میگردانند و بدین سبب بر رعایا و تجره و اکره آنجا زحمت بیکران و اندوه بی پایان [۳] راه مییابد . »

مارکوپولو از راه بین کرمان وهرمز سخن گفته چنین مینویسد :

« چون طی هفت روز از جلگه عبور کردی به کوه بزرگ و شیبی میرسی . دو روز در دامنهٔ کوه میروی . در آنجا هرگونه میوه بسیار است . در عهد قدیم در آن نقاط دهکده هائی وجود داشته ولی اکنون نیست و مردمی که در آنجا زندگی میکنند دام ـ میچرانند [۴] » .

بدیگر سخن در جلگه‌ای حاصلخیز دهکده های مردم ثابت مکان نابود شده جای آنهارا گله های صحرانشینان گرفته بودند .

در مجموعهٔ اسناد « دستورالکاتب » شکایات روستائیان از نهب و غارت لشکریان بهنگام نقل ومکان ـ یعنی دستجات صحرانشینان ـ بسیار دیده میشود . مثلاً :

« کدخدایان و رعایای فلان محل [۵] بدیوان اعلی آمده عریضه‌ای

---

(۱) جامع التواریخ . نسخهٔ استانبول . ورق ٦٧٣ .

(۲) در خوزستان .

(۳) مکاتبات رشیدی ، شمارهٔ ۳۳ . نامه به بزرگان و امنای خوزستان . چاپ لاهور ص ۱۷۷ . چنین سندی در ظلم وسختگیری صحرانشینان ترك نسبت بروستائیان در دستور ـ الکاتب ـ ورق a ۲۳۳ نیز منقول است .

(٤) مارکوپولو ص ٤۹ .

(۵) نمونه‌ایست برای جواب عریضهٔ روستائیان دربارهٔ تقاضای تخفیف مالیات ـ بسبب خرابی مزارع ایشان بر اثر عبور لشکر و این خود میرساند که اینگونه موارد فراوان بوده .

تقدیم داشته‌اند که امسال بسبب عبور لشکر.. ارتفاعات ایشان نقصان یافته است و آن مقدار غلات نمانده است که وجه معاش ایشانرا کافی و اخراجات ضروری راوافی باشد[۱]. اگر تخفیفی در «متوجهات» دیوانی داده میشد... که ایشان (روستائیان) به تهیهٔ بذر برای زراعت پردازند و مقدمات احیای کشت و زرع را فراهم کنند[۲]».

گذشته از تضاد اقتصادی میان دامداری وسیع صحرانشینی و کشاورزی، عامل دیگری نیز در سرنوشت کشاورزی انعکاس نامطلوبی داشته و آن سیادت سیاسی صحرانشینان یا، دقیقتر بگوئیم، بزرگان نظامی قبایل صحرانشین مغول و ترک بوده. پیش گفتیم که صحرانشینان غالب مغول و ترک در ایران و ممالک همسایهٔ آن خویشتن را چون افراد مسلح اردوئی در سرزمین دشمن میشمردند. بزرگان صحرا-نشین غنائم جنگی را منبع دائمی درآمد خویش محسوب میداشتند و امرای صحرا-نشین اگر جنگ و تعرض و دستبردی بسرزمین دشمن مقدور نمی بود - از غارت و چپاول روستائیان داخل کشور رویگردان نبودند و بخصوص نهب اموال رعایای دهات دولتی و شخصی را که بایشان تعلق نداشته مرجح میدانستند. و دستجات لشکریان صحرانشین مانند زمان جنگ روش سوق‌الجیشی امحاء نفوس و نهب و تخریب اراضی دشمن را بکار می‌بستند[۳] وهمین شیوه غالباً در داخل کشور و نسبت به نواحی زراعتی نیزبکاربسته میشده، زیرا چنانکه پیش گفتیم عدهٔ کثیری ازبزرگان صحرانشین بهیچوجه نیازی به حفظ و حمایت آن نواحی احساس نمیکردند. بدین سبب در مجموعهٔ «دستورالکاتب» شکایات فراوان روستائیان از دزدیها و تجاوزات امرای صحرانشین و اتباع ایشان انشاء شده است.

اینک یکی از اسناد مجموعهٔ مزبور را که - گرچه مربوط باواسط قرن ۱۴ م.

---

(۱) دستورالکاتب ورق 224 b.

(۲) همانجا. این قسمت از «دستورالکاتب» در دست نبود تا عیناً نقل‌شود.

(۳) دراین باره به کتاب سابق الذکر و.ن. کون مراجعه شود.

میباشد ولی برای دوران سیادت مغولان بطور کلی نمودار نیکی است نقل میکنیم.

«... چون بعضی از امرای حضرت و ایناقان [۱] و متغلبان در عزیمت شکار یا در اثنای اسفار بدیهها میرسند رعایا را بانواع تشدید و تعنیف تکلیف میکنند و گوسفند و تغار و شراب و سایر موؤنات بیرون مال و متوجهات بزور و تعدی میطلبند و آن بیچارگان از بیم جان و خوف چوب و شکنجه میدهند. مال و تجمل [۲] رعایا متغلبان می‌برند و رعایا عاجز و مسکین و درویش میمانند و استعداد عمارت و زراعت نمی‌ماند [۳]».

مثال دیگری از مجموعهٔ مزبور: خبر رسید که پنجاه سوار - متجاوز در اطراف ارومیه گرد آمده چند روز یکبار به روستاها و مزارع [۴] رعایا آمده...

«هرچه میخواهند میکنند و بظلم و عدوان و تعدی و تطاول از مردم ضعیف حال و درویش گندم و جو و سایر حبوبات و حوائج میستانند و بچوب و شکنجه خطاب میکنند [۵]».

اینگونه صحنه‌ها دائماً و در همه‌جا دیده میشده.

دربارهٔ اینکه سیاست ارضی نخستین ایلخانان مغول و غیر ثابت بودن میزان خراج و مالیات که شیوهٔ عمل ایشان بوده و تحمیلات خودسرانه و پرداخت تعهدات دولتی بوسیلهٔ برات آن وجوه بعهدهٔ خزانه‌داریهای محلی (که بار سنگین دیگری بر دوش رعایا بود)... دربارهٔ اینکه این عوامل چه تأثیر مرگباری در تکامل نیروهای تولیدی داشته قبلاً سخن گفتیم. با وجود چنین روشهائی هیچ کوششی بمنظور احیای کشاورزی ممکن نبود نتایج استوار و ممتد ببار آورد - مگر در مورد چند

---

(۱) القاب «امیر» و «ایناق» در آن فرمان تقریباً منحصر به بزرگان صحرانشین بود.

(۲) در نسخهٔ خطی تحمل نوشته شده و معنی ندارد و «تجمل» درست است.

(۳) دستورالکاتب، ورق ۳٤ a.

(٤) «مزارع»، دربارهٔ این اصطلاح به باب ششم رجوع شود.

(۵) دستورالکاتب، ورق ۲۳۳ b.

ناحیهٔ که اکثر آنها در نزدیکی شهرهای بزرگ قرار داشته‌اند [۱].

سقوط بیشتر اقتصاد کشور تا حدود سال ۱۲۹۰م. (۶۸۹ هـ)

منابع موجود تا حدود سال ۱۲۸۵م. (=۶۸۴هـ.) بیشتر از سقوط کشاورزی حکایت میکنند. نعیم‌الدین نزاری شاعر (متولد سال ۱۲۴۷م. =۶۴۵هـ.) در بارهٔ روستاهای متروك کوهستان میگوید: که روزی از تون بکوهستان رفته و بامدادان از شهر خارج شد و همراه‌وی عده کثیری‌سوار بودند. خلاصه به ده نوبهار رسیدند.

« دهی بود زلنفاس(؟) پرداخته   ز بیداد ظالم بر انداخته » [۲]

نزاری از در گشودهٔ یکی از تاکستانهای متروك وارد شد و خم شراب خوبی دید که در عمق کمی بخاك کرده بودند و همراهان وی بسیار مسرور گشتند. یکی از آنان گفت:

« یکی گفت بیچاره وقت گریز   نهادست خنب وبرفتست تیز » [۳]

مارکوپولو ضمن وصف راهی که از کرمان بطرف مشرق میرود چنین مینویسد: « در طی سه روز راه مسکنی دیده نمیشود. همه‌جا خشك و بیابان است... بعد از سه روزسرزمینی دیگر آغاز میگردد و چهار روز راه‌امتداد دارد. این سرزمین هم بیابان و بی‌حاصل است [٤] ».

بطوریکه از نوشتهٔ سیاحان بر میآید واحهٔ بلخ پس از کشتار سال ۱۲۲۰م. (=۶۱۷هـ.) دیگر جان نگرفت و در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی نیز ویران بوده. « چان چون » چینی که پیرو کیش دائوس بوده و بیدرنگ پس از کشتار

---

(۱) رجوع شود به: مارکوپولو ص ۳۷ و ٤٧.

(۲) نزاری، دستورنامه، متن فارسی ص ۶۵.

(۳) همانجا. ص ۶۶.

(٤) مارکوپولو، ص ۵۶-۵۵.

چنگیزی بآن صفحات سفر کرده از رودآمو (جیحون) گذشته به ناحیهٔ بلخ رسیده بود در آنجا « بانگ خروس و لائیدن سگ » نشنید[1] یعنی آثاری از زندگی ثابت مکانان نیافت. شهر بلخ بتازگی از سکنه خالی شده بود ولی هنوز صدای سگان در آنشهر بگوش می‌خورد [2].

مارکوپولو چنین میگوید :

« از بلخ دوازده روز سواره بسوی شمال شرقی میروی و هیچ مسکنی نمی‌بینی زیرا که مردم از ترس لشکریان و آدمیان شریر و از بیم بیغار [3] به قلاع کوهستانی فرار کرده‌اند [4]. باید بگویم که آب اینجا فراوان است و نخجیر و شیر هم بسیار است [5]. و در مدت این دوازده روز راه خوراکی یافت نمیشود و هر کس باینجا سفر کند آذوقهٔ خدمه و علیق اسبان را با خود بر میدارد [6] ».

ابن بطوطه چند دهسال بعد (در حدود سال ١٣٢٥ م. = ٧٢٦هـ.) از راه ترمذ به بلخ سواره عبور کرد و آن نواحی را کماکان ویران و غیرمسکون یافت [7].

مارکوپولو دربارهٔ ناحیهٔ یزد چنین مینویسد :

« از اینجا که پیشتر میروی (بسوی کرمان) هفت روز راه از جلگه و بیابان میگذرد و فقط در سه نقطه میتوان توقف کرد [8] ».

و رشیدالدین دربارهٔ وضع همان خطه در ربع آخر قرن سیزدهم چنین میگوید:

---

(١) چان چون. ص ٣١٩.

(٢) همانجا ، ص ٣٢٩.

(٣) محتملاً صحبت از « بیغار » و « حشر » در میان است.

(٤) یعنی دهکده‌های مستحکم که در خراسان فراوان بوده.

(٥) مقصود « ببر » است.

(٦) مارکوپولو ص ٦٢ - ٦١.

(٧) ابن بطوطه مجلد سوم ص ٥٨.

(٨) مارکوپولو ، ص ٤٨.

« و از جملهٔ این ولایات ولایت یزد چنان شده بود که اگر کسی در تمامت دیههای آنجا میگردید قطعاً یک آفریده را نمیدید که باوی سخن گوید یا حال راه بپرسد و معدودی چند که مانده بودند دیدبانی معین داشتند چون از دور یکی را بدیدی اعلام کردی جمله در کهریزها و میان ریگ پنهان شدندی و هریک از اکابر ارباب که در یزد ملکی داشت چون آنجا رفت وخواست که آن ملکها را بازبیند بهر دیه که میرفت یکی از برزیگران خود نمیدید تا حال باغات خویش بپرسد که در کدام موضع است [1]».

نقل مطالبی چند از منابع موجود دربارهٔ سرزمینهای مجاور ایران نیز بیفایده نخواهد بود. مثلاً طبق نامهٔ معین‌الدین پروانه وزیر [2] که به رشیدالدین فضل‌الله نوشته [3] بخش شرقی آسیای صغیر (ناحیه های بایبورت و ارزنجان) بالکل توسط صحرا گردان « کافر جتح مغول » ـ که در جبال طرابزون مستقر شده بودند ـ ویران گشته بود [4]. و سپس در نامه چنین گفته شده:

« و در خرابی ید بیضا نمودند ، و آنچه از شتوی مانده بود بتاراج بردند وصیفی را پایمال ثور وحمل گردانیدند و ولایت رابکلی از تخم و عوامل مستاصل گردانیدند [5] ».

---

(۱) جامع التواریخ ، نسخهٔ استانبول ، ورق ۶۲۳.

(۲) بنابحدس ناشر « مکاتبات رشیدی » (صفحهٔ ۲۷۳ - حاشیه ۱) فرزند معین‌الدین سلیمان پروانه مشهور ـ محمد پروانه ـ از ۱۲۹۷ - ۱۲۷۷ وزیر بوده. ظاهراً حادثهٔ مذکور بین ۱۲۹۵ و ۱۲۹۷ میلادی وقوع یافته.

(۳) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٦ چاپ لاهور ص ۲۷۸ - ۲۷۳.

(٤) « جته » (مغولی) ـ آزاد ـ مترادف کازاق ، کازاخ . درقرن چهاردهم مغولان هفت‌آب را « جته » مینامدند (رجوع شود به: بارتولد ، «تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان» ص ۹۲ و تاریخ هفت‌آب ص ٦٦.

(٥) مکاتبات رشیدی ص ۲۷۷.

بسیاری از روستائیان را باسیری بردند ویا عده‌ای ازترس باطراف گریختند[1] .

مثال دیگری از سقوط تدریجی یکی از نواحی شرقی ارمنستان - یعنی سیونی- حکایت میکند (سیونیک عبارت است از زنگزور و کاپان و نواحی مجاور آن در جنوب شرقی ارمنستان شوروی[1]) . بگفتهٔ استپانوس اوربلیان مورخ سیونی، قبل از هجوم سلجوقیان ، در پایان قرن یازدهم میلادی ، ۴۳ قلعه و کاخ مستحکم و ۴۸ صومعه و ۱۰۰۰ ده‌کده وجودداشته[2] . ولی در پایان قرن سیزدهم میلادی درآنجا فقط ۶۸۲ ده‌کده (بروایتی - ۶۷۷) باقی مانده بود. بدیگرسخن تعداد ده‌کده‌ها در ظرف دو قرن از نصف هم کمتر شده بوده .این ۶۸۲ ده (در ۱۴ بلوك) بنام، در فصل LXXIV تألیف استپانوس اوربلیان ذکر شده[3] و ارقامی که ظاهراً میزان عوارض کلیسائی میباشد مرقوم رفته . در پایان قرن سیزدهم تعداد قلاع مستحکم فئودالی نیز در سیونی تقلیل یافته بوده : و فقط ۲۵ کاخ مستحکم[4] و ۳۰ صومعه باقی مانده بوده. و اکثر آن ۳۰ صومعه نیز ویران و خالی بوده و فقط چند باب رونقی داشتند[5] .

رشیدالدین وصف سقوط اقتصادی سرزمینهای دولت هلاکوئیان را قبل از

---

(۱) همانجا ص ۲۷۸ - ۲۷۷ .

(۲) استپانوس اوربلیان ص ۱۹۰ .

(۳) همانجا ص ۲۸۹-۲۸۱ . محققان معتقدند که شخص مجهولی در اینموردمطالبی به تألیف اوربلیان اضافه کرده و ارقام منقول مربوط بتاریخ متاخری میباشد، مثلاً شایدمربوط به قرن هیجدهم میلادی باشد. این حدسیات اساس استواری ندارد . و رقم مالیات ده‌کدهٔ سورب گورك - دو دهکان (دینار) و ۸ درهم (همانجا ص ۲۸۸ بلوك ارنجاك ، شمارهٔ ۱۲) حاکی از پایان قرن سیزدهم است زیرا که دینار (بزبان ارمنی و سریانی = دهکان) ۱۰ درهمی فقط قبل از غازان خان ضرب میشده و بعد از او دینار ۶ درهمی ضرب میکردند.

(۴) همانجا ص ۶ . نام کاخهای مستحکم منقول است و نام خاندانهای فئودال که کاخها از آن ایشان بوده نیز ذکر شده.

(۵) همانجا ص ۱۹۳ - ۱۹۲ نام صومعه ها و اطلاعات مختصری دربارهٔ بعضی از آنها منقول است.

اصلاحات غازانی - وصفی که مختصر ولی بیّن است - کماهوحقه میکند و میگوید :
« و بوقت استخلاص ولایتها و شهرهای معظم بسیار خلق ولایات
با طول وعرض را چنان قتل کردند که بنادر کسی بماند مانند بلخ و
شپورغان و طالقان و مرو و سرخس و هراة و ترکستان و ری و همدان و
قم و اصفهان و مراغه و اردبیل وبردع و گنجه و بغداد وموصل واردبیل
و اکثر ولایاتی که باین مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات بواسطهٔ آنکه
سرحد بود و عبور لشکر بسیار بکلی خلق آنجا کشته شدند یا بگریختند
و بائر ماند چون ولایات ایغورستان ودیگر ولایات که میان قاآن[1] و قایدو[2]
سرحد شده و بعضی ولایات که میان دربند و شروانست [3] و بعضی
ایلستان دیار بکر [4] مانند حران [5] و روحه و سروج ورقه و شهرهای بسیار
ازین طرف و آن طرف فرات که تمامت بائر و معطلست و آنچه در میان
ولایات دیگر [6] خراب گشته بواسطهٔ کشش چون بائرات بغداد وآذربایجان
و غیرآن در ترکستان و ایران زمین و روم از شهرها و دیهها خراب که
خلق مشاهده میکنند زیادت از آنست که حصر توان کرد بر جمله اگر از
راه نسبت قیاس کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد وباقی تمامت خراب
ودراین عهد ها هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده [7] » .
اشاره باینکه در اکثر نواحی ایران و سرزمینهای مجاور آن در سال ۱۲۹۵ م .

---

(۱) خان بزرگ مغولان قوبیلای قاآن صاحب مغولستان وچین .
(۲) نوادهٔ اوکتای صاحب بخشی از آسیای میانه .
(۳) نواحی آذربایجان شمالی که صحنهٔ عملیات جنگی هلاکوئیان علیه خوانین قزل-اردو بوده .
(٤) ناحیه‌ای در شمال شرقی کیلیکیهٔ ارمنستان که شهر عمدهٔ آن مرعش بوده .
(۵) نام دیگر آن ادسا و یا « اورفا » بوده، دربین النهرین علیا .
(٦) نواحئی که صحنهٔ عملیات جنگی میان هلاکوئیان وسلاطین ممالیک مصربوده .
(۷) جامع التواریخ نسخهٔ استانبول ورق ٦۷۳ .

فقط یک عشر اراضی مزروع بوده و باقی بایر مانده بود شایان توجه میباشد. شکی نیست که منظور رشیدالدین عشر اراضی قابل زرع بوده که بسبب تقلیل عدهٔ نفوس و فقیر شدن روستائیان و سقوط شبکهٔ آبیاری زراعت نمیشده است. در یرلیغهای غازان خان از «دیههای معمور و خراب» یاد شده است [۱]. بگفتهٔ رشیدالدین، غازان خان ضمن صحبت با امیران و وزیران و ارکان دولت دربارهٔ اقداماتی که میبایست بمنظور احیای کشاورزی بعمل آید چنین گفت:

«این ولایات خراب و دیههای بایر که ملک پدران ما بوده و از آن ماست و سمت دیوانی و اینجو دارد و بعضی نیز ملک مردم است و از عهد هلاکوخان باز تا غایت یکمن بار [۲] و دانگی [۳] از آن بکس نرسیده [۴]».

این نکته که تعداد کثیری قراء وجودداشته که از زمان هلاکوخان - یعنی درظرف مدت ۴۰ - ۳۰ سال - متروک بوده و عوایدی نداشته‌اند، بسیار مهم است. دربارهٔ سقوط شبکهٔ آبیاری در یرلیغ غازان خان درمورد احیای اراضی بایر سخن گفته شده [۵]. روستائیان از هستی ساقط شده غالباً فاقد دام کاری و بذربودند. رشیدالدین می گوید.

«پیش ازین [۶] متصرفان ولایات همواره تقریر میکردند که بیشتر ولایات خرابست و رعایا درویش و استظهار ندارند که بکلی بگاو وتخم خود زراعت کنند و آب و زمین فراوان مهمل مانده وکس بسخن ایشان التفات ننمودی و تدارک نکردی و نیز تخمی چند که درازمان متقدم معین

---

(۱) همانجا ورق ۶۵۶.

(۲) من تبریز = تقریباً ۲۹۵۰ گرم.

(۳) دانگ در اینجا یک ششم درهم است.

(۴) جامع التواریخ ورق ۶۷۸.

(۵) همانجا. ورق ۶۷۵. دربارهٔ مضمون یرلیغ بعد سخن خواهیم گفت.

(۶) یعنی قبل از جلوس غازان خان بتخت سلطنت.

گردانیده‌از دیوان داده بودند جمله بوقت گرانی غله خرج کردند و دیوان و رعیت را موجب ضرر بود [۱] ».

اگر فرض کنیم که رشیدالدین سقوط و بدی‌وضع پیش‌از غازان خان‌را بمنظور جلوه دادن باصلاحات غازانی ، عمداً بدتر از آنچه بوده نشان داده است باید گفت که این مبالغه گوئی فقط در جزئیات امر بوده‌است و بطور کلی رشیدالدین اوضاع را درست شرح داده و بیهوده نیست که غالباً میگوید که معاصران وی نیز ازوقایع و حقایق مزبور اطلاع دارند. وصّاف نیز بر روی هم دربارهٔ تقلیل عواید دولت و سقوط کشاورزی همان مطالب را میگوید [۲] و اظهار میدارد :

« و در این ایام خود عیانی مستغنی است از خبر و عینی فارغ از استدلال مآثر چه هر ملک و ناحیت‌را که بنظر استکشاف باز بینند ارتفاع آن در موازات حاصلات گذشته اقلی باشد ازاکثری وسطری‌از دفتری [۳] ».

وصاف مثال جالب توجهی دربارهٔ سقوط میزان تولید کشاورزی کورهٔ استخر ایالت فارس نقل میکند. ولایت کربال یکی از حاصلخیزترین نواحی فارس شمرده میشده زیرا نهر های بسیاری که از رود کر متفرع میگردیده آن ناحیه را مشروب میساخت و دو سد بزرگ - بند امیر در کربال علیا که‌توسط عضدالدوله بویهٔ‌ساخته شده بود و بند کاسار در کربال سفلی - نهرها و شبکهٔ آبیاری آنرا سیرآب میکرد. هر دو سد را اتابک‌چاؤلی سلجوقی احیاء کرده بوده و هر دو در زمان‌حیات‌حمدالله مستوفی قزوینی دایر بوده [۴] . در کربال زمین‌داری کلان وجودداشت. در آغازقرن چهاردهم‌میلادی املاك خاص رشیدالدین در آن ناحیه وجودداشته که محصولات فراوان و از آنجمله برنج تولید میکرده [۵] . در کربال املاکی که در سال ۸٦۸ هـ.

---

(۱) همانجا. نسخهٔ استانبول ورق ٦۷۱ .

(۲) وصاف ص ٤۳٥ .

(۳) همانجا ص ٤٤٥ .

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱۲٤ .

(٥) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤۱ . چاپ لاهور ص ۲٥٦ - ۲٥٤ .

(=١٤٨٣م.) از طرف سلطان یعقوب آق قویونلو وقف مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز شده بود و سالیانه ٥٤ هزار دینار درآمد داشت ـ واقع بود [١]. بگفتهٔ وصاف محصول سالیانه ولایت کربال در زمان عضدالدوله (٩٨٣ - ٩٤٩م. = ٣٧٣ - ٣٣٨هـ.) به ٧٠٠٠٠ خروار غله بالغ میگردید و در عهد سعد بن ابوبکر سلغوری (قریب ١٢٦٠م.=٦٥٩هـ.) محصول آنجا از نصف هم کمتر شده به ٣٠٠٠٠ خروار غله در سال تقلیل یافته بود. وقبل از اصلاحات غازان خان، بگفتهٔ وصاف:

«امروز بکفایت کفاة و سعی دهاة خراج کربال دلای و اینجو و خالصجات و ارباب بمبلغ چهل و دو هزار خروار مقنن شده [٢] و تمامت معظمات و مختصرات اعمال بشیراز همین حکم دارد... و کار دنیا خود روز بروز چون ماه که از چهارده گذرد در نقصان و انحطاط و معرض [٣] خمول و خباط بوده وهست ـ تا بود چنین بود و چین خواهد بود [٤]».

میزان واقعی محصول ناحیهٔ کربال را فقط بطور تخمینی میتوان حدس زد زیرا که معلوم نیست وصاف چه خرواری را در نظر داشته بظن غالب منظور وی خروار شیراز بوده که مالیات ایالت فارس قبل از غازان خان بآن وزن مأخوذ میگردیده و برابر با ١٠٠ من شیراز هر من ٧٢٠ مثقال = قریب ٣٣٢٠ گرم ـ بوده است [٥]. بدینقرار محصول سالیانهٔ کربال درپایان قرن دهم میلادی به ٧٠٠٠٠ خروار = ٢٣٢٤٠٠ تن غله بالغ میگردیده و در حدود سال ١٢٦٠م. به ٩٣٦٠٠ تن تقلیل

---

(١) فسائی. فارسنامهٔ ناصری. ص ٨٣ - ٨٢.

(٢) دربارهٔ این اصطلاحات به باب پنجم رجوع شود.

(٣) معرض = جامه ایست که کنیزك پوشیده در آن جلوه نماید (لغات متشکلهٔ وصاف).

(٤) وصاف ص ٤٤٥.

(٥) جمال زاده «گنج شایگان» ص ١٦٨. من کورهٔ استخر برابر بود با ٤٠٠ درهم = ٤٥٠٠ گرم. خروار این وزن به ٤٥٠ کیلوگرم بالغ میگردیده. با اینحال بظن قوی دیوان خراج فارس برای سراسر آن ایالت از وزن واحدی ـ یعنی من شیراز ـ استفاده میکرده.

یافته بوده. و چون خراج کربال قبل از اصلاحات غازان خان ۴۲۰۰۰ خروار غله بوده که بحساب ما برابر با ۱۳۹۴۴ تن میباشد ، اگر حد اعلای میزان خراج یعنی ۲۴ درصد محصول را مأخذ قرار دهیم [۱] محصول سالیانهٔ ناحیهٔ کربال در پایان قرن سیزدهم را میتوان در حدود ۱۷۵۰۰۰ خروار یا ۵۶۰۰۰ تن تخمین زد که معادل ۲۵ درصد محصول پایان قرن دهم میلادی میباشد. البته بدقت ارقامی که وصاف نقل کرده نمیتوان اعتماد داشت و ارزش آنها در واقع نسبی است. میزان محصول غلات از پایان قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم میلادی - در یکی از حاصلخیزترین نواحی فارس به یکربع تقلیل یافت و چنانکه از گفته های وصاف بر میآید وضع در سراسر خطهٔ فارس و نواحی تابع شیراز چنین بوده.

رشیدالدین نیز از بینوائی روستائیان مسلوب الحق و بی دفاع که هر کارمند پستی ستم برآنان روا میداشت و براثر عدم ثبات میزان خراج و مالیات و تحمیلات خودسرانه به اسفل السافلین فقر و تنگدستی نزول کرده بودند سخن میگوید [۲] نتیجهٔ طبیعی این وضع همانا شدت نهضتها و قیامهای عمومی روستائیان (که با فصاحت تمام در اثر رشیدالدین بیان شده [۳]) و فرار ایشان از محل اقامت بوده [۴] و این پدیده چنان شدت داشته که در بعضی نقاط - مثلاً واحهٔ یزد - فقط عدهٔ قلیلی از ساکنان در زادگاه خویش باقی مانده بودند. رشیدالدین چنین میگوید :

« چنان نقل کردند که در سنهٔ احدی و تسعین و ستمائه

---

(۱) بنا بگفتهٔ خواجه نصیرالدین طوسی (ص ۷۵۹). حدس زده میشود که وصاف تنها خراج را در نظر نداشته بلکه مال الاجاره جنسی را که از روستائیان املاك دولتی مأخوذ میگردیده نیز محسوب داشته است. در اینصورت مقدار کل ۴۲۰۰۰ خروار در حدود ۶۰٪ محصول را تشکیل میداده و بنابراین مقدار آن به ۲۳۲۴۰ تن یعنی عشر محصول پایان قرن دهم بوده.

(۲) جامع التواریخ - نسخهٔ استانبول ورقهای ۶۲۱ ببعد و ۶۴۰ - ۶۳۶ - ۶۸۱ ببعد - مشروحتر در این باره در فصل ۸ آمده.

(۳) همانجا ورقهای ۶۴۴ - ۶۳۹. مشروحتر در این باره به اول فصل نهم رجوع شود.

(۴) همانجا - ورقهای ۶۲۳ ، ۶۲۸ ، ۶۵۶ - مشروحتر در فصل ششم.

که در ولایت یزد علیخواجه پسر عمرشاه سمرقندی حاکم بود یکی از ملاك بدیهی رفت که آنرا فیروزآباد گویند از معظمات دیهای آنجا تا باشد که از ارتفاع ملکی که داشت چیزی تواند ستد و هرچندسعی نموده در سه شبانروز هیچ آفریده از کدخدایان را بدست نتوانست آورد وهفده محصل صاحب برات و حوالت در میان دیه نشسته بودند و دشت بانی و دو رعیت را ازصحرا گرفته بودند وبدیه آورده و بریسمان در آویخته‌می زدند تا دیگرانرا بدست آرند و مأکونی جهت ایشان حاصل کنند وقطعاً میسر نشد [1] ».

آکادمیسین و.و. بارتولد صریحاً از فعالیت ساختمانی خانهای مغول ـ یعنی هلاکوئیان و جوچیان صحبت میدارد [2]. اکنون میدانیم که‌این ساختمانها تظاهری بیش نبوده و برای تخلید نام آن « خوانین عمران کننده » ایجاد شده بوده و غالباً از نظر فنی باکمال مساهله انجام میگرفته و بزودی بصورت مخروبه در میآمده . و از آنجائیکه بناهای خانها در بیشتر موارد با مالیاتهای فوق‌العاده وکار رایگان و اجباری (بیغار و حشر) روستائیان و پیشه‌ورانی که از راه دور بمحل ساختمان آورده میشدند ساخته میشده وبرای کارگران مزبور جز فقر و نکبت و سختی نتیجه‌ای نداشته ـ بدیهی است که احداث چنین ابنیه‌ای از لحاظ احیای اقتصادی سرزمینهای مفتوح مغولان سودی نداشته .

شخص مطلعی چون رشیدالدین دربارهٔ نتایج منفی ساختمانهای نخستین خانهای مغول با وضوح تمام چنین میگوید .

« و درین عهدها هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده و اگر بنادر از روی هوس آغاز عمارت موضعی کردند مانند آنکه هلاکوخان و اباقاخان و ارغون خان و گیخاتو خواستند که سرائی چند در الاتاغ و

---

(١) جامع التواریخ ورق ٦٢٨ .

(٢) و.و. بارتولد. « محل نواحی کرانهٔ خزر » .

ارسیه و سقورلوق و سجاس خوجان و زنجان و سرای منصوریهٔ اران [۱] بسازند و معمور کنند یا بازاری و شهری بنا کنند و آبادان گردانند یا جویی آب روانه گردانند بسیار ولایات بدان واسطه خراب‌تر شد و اموال بیحساب خرج رفت و یکبار رعایای بسیار از دیگر ولایات بالحاح بیرون آوردند و یکی از آن مواضع آبادان نشد و بجائی نرسید چنانکه مشاهده میکنیم و پیدا باشد که اگر آن عمارات تمام شدی بنسبت خرابی ولایات چه مقدار بودی [۲]».

حتی در مواردیکه ساختمانی بیاری کار مزدوران انجام میشد نیز - بسبب وجود مأموران مختلس همان گونه بد و بی‌نتیجه بوده. رشیدالدین میگوید :

« پیشی ازین پادشاهان مغول و بعضی از آبا و اجداد پادشاه اسلام (غازان خان)... هوس عمارت داشته‌اند و در آن شروع کرده لیکن کمتر باتمام رسانیده چنانکه مشاهده رفته و هر کجا بنیادی نهادند مبالغ اموال بر آن صرف شد و از ولایات وجوه تا بقور و چهارپای و آلات و مزدور می‌آوردند و خلائق را زحمات می‌رسید و اکثر تلف میشد... و مال ازمیانه میرفت و زیادت عمارتی میسر نمی‌شد و آن نیز که کردند بر بنیاد نبود و باندك زمانی خراب گشت [۳]».

اقداماتی که برای احیای کشاورزی در زمان غازان خان بعمل آمد

پیشتر گفته شد که در فاصلهٔ قرن سیزدهم و چهاردهم در قلمرو دولت هلاکوئیان در وضع کشاورزی تحول گونه‌ای حاصل شد. مقدمات این پیشرفت را عوامل زیر فراهم کرده بودند :

---

(۱) محل ییلاق و قشلاق اردوهای مغولان صحرانشین خانی.

(۲) جامع التواریخ . ورق ۶۰۱ .

(۳) جامع التواریخ . نسخهٔ استانبول ورق ۶۰۱ .

۱- رهبری سیاسی بدست گروه دیگری از طبقهٔ فئودال - که مبین منافع اهل قلم کشوری و بوروکراسی ایرانی و روحانیون و اقلیتی از بزرگان صحرانشین که هواخواه تثبیت میزان خراج ومالیاتها بوده‌اند - افتاده بود.

۲- اصلاحات مالیاتی و دیگر اصلاحات غازان خان که هدف آن بهبود وضع روستائیان بود - ولی تاحدی که برای احیای کشاورزی ساقط و افزایش میزان وصول مالیات و خراج و منع رعایا از عصیان ضرورت داشته.

۳- محدود ساختن شیوهٔ بهره کشی از روستائیان که ازطریق دستگاه دولتی اعمال میگشته.

٤- کارهای آبیاری که بیشتر در زمان غازان خان و الجایتوخان صورت گرفت.

گفتیم که رشیدالدین در وصف اهمیت و نتایج نیک اصلاحات غازانی مبالغه میکرده است. برخی از اصلاحات مزبور هرگز کماهوحقه جامهٔ عمل نپوشیدند. شیوهٔ بمقاطعه دادن مالیاتها باشخاص (ضمان) محفوظ ماند. رشیدالدین دریکی از مکاتیب که بی‌شک بعد از اصلاحات غازان خان نوشته شده از نقاطی یاد میکند که در «ضمان» خود او بوده است [۱]. وصاف در وصف اصلاحات غازانی لحن خاضعانه‌تری دارد. با اینحال شکی نیست که لااقل برخی از اصلاحات مزبور تا حدی از لحاظ بهبود اوضاع زراعت جنبهٔ مثبت داشته‌اند. ظاهراً برای رفع بحران اقتصاد فئودالی آن زمان آنچه بیشتر اهمیت داشته عبارت بوده است از: استقرار میزان ثابت مالیات و خراج [۲] و لغو توقف خانه‌ویران کنندهٔ افراد کشوری واشکری وکسان و ایلچیان ایشان در منازل رعایا [۳] و نسخ (گرچه ظاهراً موقت) شیوهٔ پرداخت مواجب اشخاص بوسیلهٔ برات و حواله [٤]. بروات و حوالجات مزبور قبلاً

---

(۱) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٠. ص ۲٦۹. «ومفصل حوالات مذکوره بر حاصل املاك غازانی و رشیدی ملکی وضمانی».

(۲) جامع التواریخ ورقهای ٦۳٦ - ٦۲۹ (یرلیغ غازان خان).

(۳) همانجا ورقهای ٦۷۷ و ٦۸۱.

(٤) همانجا ورق ٦۳٠.

بعهدهٔ خزانه داریهای محلی صادر میشده وآنها هم مبلغ آنرا میان رعایا سرشکن کرده پرداخت را بایشان محول میکرده‌اند و این خود تحمیل و مالیات فوق‌العاده‌ای بود که بار روستائیان را سنگین‌تر میکرد و در منابع موجود علی‌الرسم «خارجیات» و «شلتاقات» و «شناقص» نامیده شده[١]. اهمیت کارهای پردامنه‌ای که در زمینهٔ آبیاری بعمل آمد نیز کمتر از اصلاحات یادشده نبوده است. رشیدالدین میگوید که:

«(غازان خان) عمارات بی‌اندازه در اکثر ولایات ساخته و می سازد و انهار و کهریزها جاری میگرداند و اگر در تفصیل آن شروع رود بتطویل انجامد[٢]».

اکنون دو مستخرج از تألیف نویسندهٔ مزبور که در وصف کارهای آبیاری آنزمان نوشته نقل میکنم:

غازان خان «بهر شهر و ولایت عمارت میفرماید و انهار و کهریز ها بیرون میآورد و جاری میگرداند و از آن جمله آنچه معظم ترست و در آن خیری تمام نهری بغایت بزرگست که در ولایت حلّه جاری فرموده و نامش نهر غازانی نهاده و آن آب را بمشهد مقدس امیرالمؤمنین حسین علیه‌السلام و تمامت صحراهای دشت کربلا[٣] که بیابان بی آب بود و در مشهد جهت خوردن آب شیرین نه، زلال فرات روانه گردانید چنانچه این زمان تمامت حوالی مشهد مزروع است و باغات و بساتین رابنیاد نهاده‌اند و کشتیها که از بغداد و دیگر شهرها بر کنار فرات و دجله‌اند به مشهد میتواند رفت و قرب صدهزار تغار[٤] حاصل آنست و حبوبات و انواع خضر در آنجا بهتر از در تمامت اعمال بغداد می‌آید و سادات که مقیم مشهداند

---

(١) دربارهٔ این اصطلاحات به باب هشتم رجوع شود.

(٢) جامع التواریخ ورق ٦٠٦.

(٣) مرقد حضرت حسین بن علی امام سوم شیعیان در کربلاست.

(٤) تغار - واحد وزن = خروار. خروار عراق نیز مانند خروار تبریز = ١٠٠ من = ٢٩٥ کیلوگرم. بنابراین ١٠٠٠٠٠ تغار محصول = ٢٩٥٠٠ تن غله.

بدان واسطه عظیم سرفه‌الحال شده‌اند و چون ایشان مردم درویش بودند و جمعی انبوه و بغایت محتاج تمامت را غله ادرار فرموده[1] وسال بسال بایشان می‌رسد و درحدود مشهد سیدی ابوالوفا رحمة‌الله علیه[2] که همچنین بیابان بی‌آب بود و در مشهد آب شیرین جهت خوردن نه سالی پادشاه اسلام (غازان خان) . . . در آن صحرا بشکار رفت و برای چهارپایان آب نیافتند و خرگوران و آهوان عظیم لاغر و ضعیف بودند از جهت بی آبی و بی علفی فرمود تا از فرات نهری آنجا برند تا هم در مشهد آب وزراعت بادید آید و هم حیوانات صحرایی بیاسایند و نیز چون در آن بیابان روند چهارپایانرا از بی آبی زحمت نرسد و علف از جو و کاه باشد باندك زمانی نهری معظم آنجا برد ونام آن نهر غازان سفلی نهاد و بعد از آن ازجانب غربی نهری دیگر بسرحد آن بیابان روان گردانید ونام آن نهرغازانی کرد و از آب وزمین چند فدان وقف آن مشهد فرمود و باقی از تمامت مواضع که آنرا عمارت و استخراج کرده بود با خود خرید و جمله وقف ابواب البر که در تبریز ساخته است کرد و این زمان درمشهد سیدی ابوالوفا بنیاد باغات و بساتین کرده‌اند و آب شیرین و انواع خضر که هرگز نداشتند پیداشده و چون آن مشهد از آبادانی دور افتاده بود و مجاورانرا از اعراب یاغی[3] زحمت میرسید فرمود تا آنرا بارویی ساختند بر مثال شهری[4] » .

نامه‌ای از رشیدالدین خطاب بفرزند وی جلال‌الدین حاکم روم ، در دست است . وی بفرزند امر کرده که نهری از شط فرات در ناحیهٔ ملاطیه احداث کند و اراضی جدیدالشربی را که میبایست جزو املاك تازهٔ غازان خان شود جانی بدهد و

---

(١) جامع التواریخ . ورق ٦٠٦ .

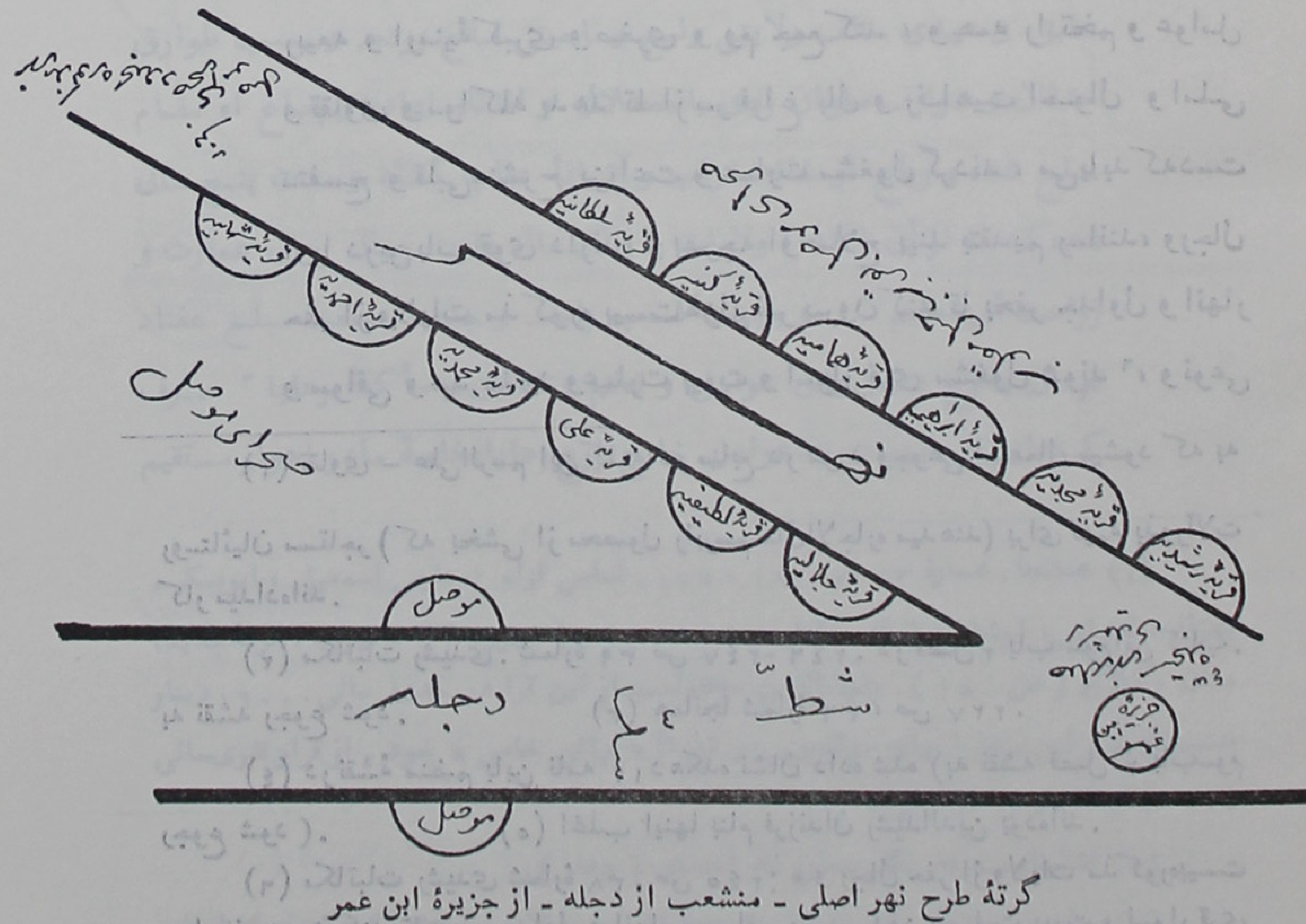
(٢) در عراق عرب .

(٣) تهدید و خطری که از طرف صحرا نشینان متوجه مردم ثابت مکان و اسکان یافته است .

(٤) جامع التواریخ ورق ٦٠٦ .

مسکون سازد. از روی نقشه‌ای که ضمیمهٔ نامه بوده معلوم میشود که در نظر بوده نهر مزبور را از شط فرات بالاتر از سلاطیه و سد فرات احداث کنند. و سد مزبور می بایست سطح آب را بالا آورد و بخشی از آنرا متوجه نهر سازد. و نهر مزبور پس از آنکه ده دهکدهٔ تازه‌ساز را مشروب میساخت مجدداً بطرف فرات متوجه شده باقی آب را به شط پس میداد. در نظر بود که جوئی فرعی از نهر به هریک از دهکده های یادشده کشیده شود. رشیدالدین به فرزند چنین نوشته بود:

« بجهت بندگی پادشاه غازان... در صحرای سلاطیه نهری وسیع و جدول وسیع از شط فرات حفر کنی وبرآن نهر ده قریهٔ معتبربنیادفرمایی، و رعایا از بلاد و ممالک روم و قنسرین و عواصم جمع کرده درآنجاساکن



گرتهٔ طرح نهر اصلی - منشعب از دجله - از جزیرهٔ ابن عمر

(از مکاتبات رشیدی - چاپ لاهور شمارهٔ ۳۸ ص ۲۴۵ - ۲۴۴)

گردانی، و همه‌را تخم و عوامل وتقاوی [1] و مواکله بدهی، وچنان‌سازی که بر صدر نهر از جانبین هشت دیه باشد و بر بزّنهر دو دیه و هر آب که از صحاری‌و مزارع و صدر و بزّ نهر زیادت باشد بفرات ملحق گردد بدین صورت [2] ». رشیدالدین صد فدان زمین نیز برای خود - در ناحیهٔ مشروب ملاطیه - تهیه کرد [3].

در نامهٔ دیگری که رشیدالدین خطاب به خدمتگزاران خویش در دیار بکر نوشته، میگوید که زکی‌الدین مسعود معتمدخویش را بنزد ایشان گسیل داشته‌تا :

« بجهت ما در حدود موصل نهری جدید جاری گرداند ، وبرطرفین نهر چهارده قریهٔ محوط احداث کند [4] و هرقریه باسمی که ماءقرر کرده‌ایم مسمی گرداند [5] و رعایا را از اطراف بلدان و اکناف ثغور دیاربکر ودیار ربیعه و ارمنیهٔ کبری و صغری و روم جمع کند ، و همه را تخم و عوامل و تقاوی و مواکله بدهد تا از سر فراغ بال و رفاهیت احوال و املی متفسح و قلبی‌منشرح بزراعت و عمارت مشغول گردند ، می‌باید که‌دست اورا درین باب قوی دارند، و بهرچه او صلاح بیند بتقدیم رسانند، ورجال حفر از ولایات مذکوره بیست هزار نفر بیرون کند تا بحفر جداول و انهار و سواقی و سد سدود وعمارت بیوت و اسوار قری مشغول شوند [6]، و نوعی

---

(۱) تقاوی – علی‌الرسم این کلمه در منابع در مورد وجوهی استعمال میشود که به روستائیان مستاجر (که بخشی از محصول رابرسم مال‌الاجاره میدهند) برای تهیه بذورآلات کار میداده‌اند.

(۲) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۳۹ ص ۲۴۷- ۲۴۶. در فصل ۲ باب سوم این کتاب. به نقشه رجوع شود. (۳) همانجا شمارهٔ ۳۶ ، ص ۲۲۷.

(٤) درنقشهٔ منضم باین نامه ۱۲ دهکده نشان داده شده (به نقشه فصل ۲ باب‌سوم رجوع شود). (٥) اغلب اینها بنام فرزندان رشیدالدین بوده‌اند.

(٦) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۳۸. ص ۲٤٥: « و رجال حفر از ولایات مذکوره‌بیست هزار نفر بیرون کند تا بحفر جداول و انهار و سواقی و سد سدود وعمارت بیوت و اسوار قری مشغول شوند ».

کنند که شکر ایشان بسمع ما رسد و گفته‌ایم مشارالیه روزبروز اجرت و کرایهٔ رجال مذکور را بی عقدهٔ تعویق و شایبهٔ توقف جواب گوید ».

از نقشه چنین مستفاد میگردد که نهر مزبور می بایست از جزیرهٔ ابن عمر تا موازات شهر موصل امتداد یابد - بدین معنی که ۱۶۰ کیلومتر درازا داشته باشد.

رشیدالدین مبالغ هنگفت (در حدود ۷۰ تومان = ۷۰۰۰۰۰ دینار) برای ترمیم و احیای سد کارون - که ظاهراً همان « بند قیصر » بوده ، در خوزستان صرف نموده و در آنجا دهکده‌های بسیاری خریداری کرد. تنها در ولایت اهواز دوازده دهکده بوی تعلق داشته [۱]. رشیدالدین در نامه‌ای خطاب به بزرگان خوزستان چنین مینویسد :

« بسمع اهل ولایت خوزستان همانا رسیده باشد که اهواز که در زمان سابق و عهدی سالف ولایتی واسع و ناحیتی نافع بوده. و بسبب طوارق حدثان و صوارف ملوان روی باضمحلال و اندثار نهاده و بقاع او مقام سباع شده و رباع او خانه غراب و آشیانهٔ عقاب گشته و مدت پنج سال شده که ما از آن (کذا) ولایات را ببذل مال وقوت رجال بحال عمارت و زراعت آورده‌ایم [۲] ، و بجهت کسب راحت و جذب منفعت مبلغ هفتاد تومان بخرج بند وبهای عوامل و تخم و تقاوی و مأکلهٔ رعایا [۳] صرف کرده‌ایم و دویست بندعوامل خارج زرع رعایاىخاصهٔ مادر اهواز مستقیم

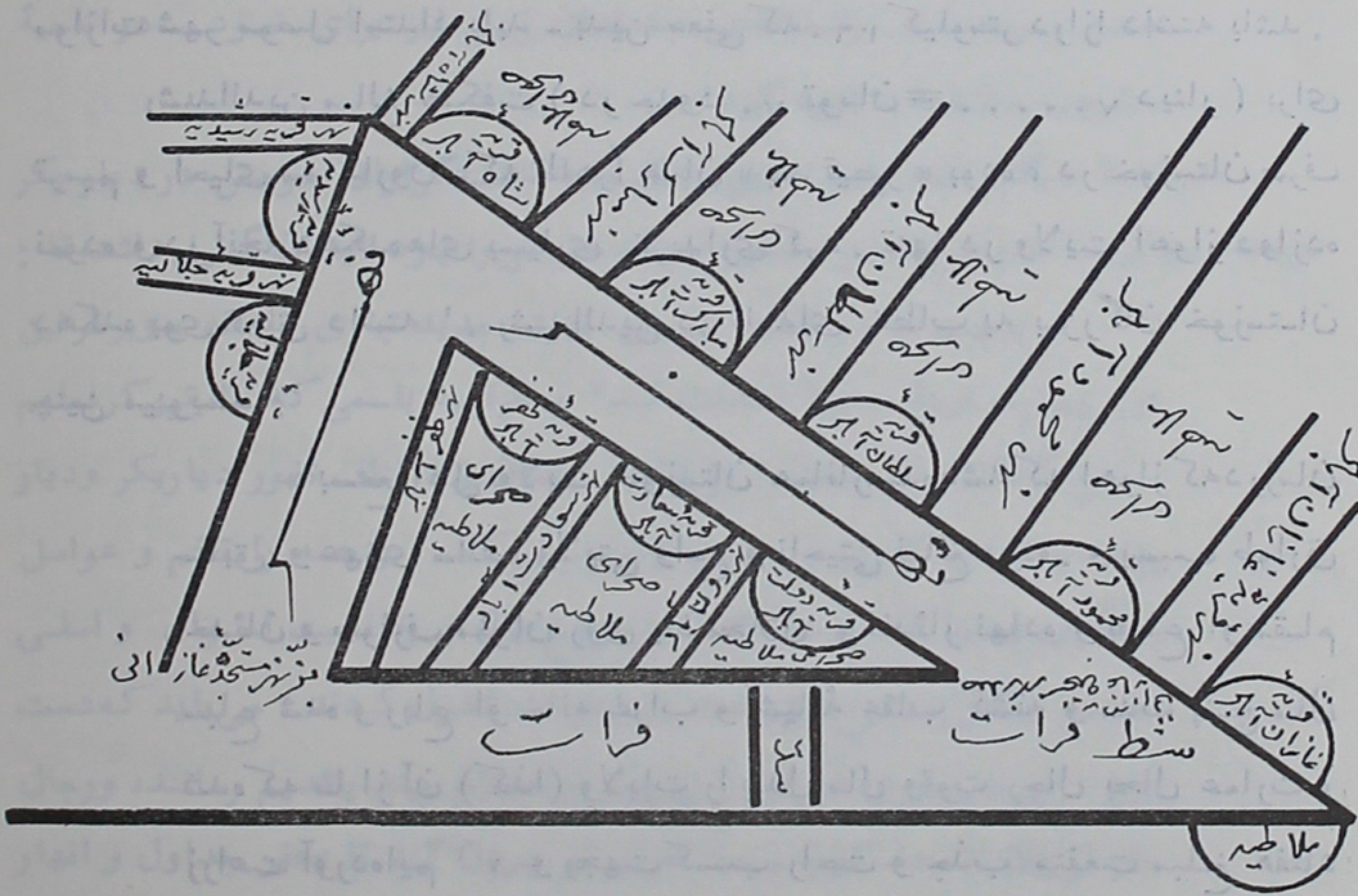
---

(۱) همانجا. شمارهٔ ۳۳ ص ۱۸۳ - ۱۷۵. اسامی قراء : حاجی اسمعیل ، ابوبکر ، بهزاد ، لخراس ، کوشاد ، لیراو ، کنار ، هـ - هـ - ر - و (جهرود ؟) ، نهری ، قریهٔ جدید ، حنان ، کلازو (ص ۱۸۰). رشیدالدین میخواست از این قرا در حدود سالی ۱۶۰۰۰ دینار بدست آورد و این مبلغ را برای مواجب ۸۰ تن از « فراش خاص » خود - از قرار نفری سالی ۲۰۰ دینار تخصیص داده بود.

(۲) اشاره‌ایست به بکار بستن کار اجباری (بیغار).

(۳) سخن از رعایائی که رشیدالدین به اراضی جدیدالاحیاء منتقل کرده در میان است. این انتقال علی‌الرسم اجباری بود.

شده بود ، وچون اکثر قری که در ولایت مذکوره واقع است بقیدمالکیت ما در آمده است ، بعضی از آن املاك خریده و بعضی که بکلی خراب و بایر بوده احیاء ممات کرده و بحسن کفایت ما معمور شده [۱] » .



گرتهٔ طرح نهر اصلی منشعب از فرات ـ کنار شهر ملاطیه
(از مکاتبات رشیدی ـ شماره ۳۹ ـ ص ۲۴۷ ـ ۲۴۶)

رشیدالدین این اقدامات عمرانی و احیایی را ، قبل از هرچیز ، بنفع خویش بعمل میاورده : بگفتهٔ وی .

« قسمت اعظم ولایت بالای سد املاك ما میباشد [۲] » .

وی این اراضی را بیهوده « بطریقهٔ شرعی » ابتیاع نکرد : و در نظر گرفت

---

(۱) همانجا . شمارهٔ ۳۳ ص ۱۸۱ . همانجا ص ۱۸۰ : « ولایت بالای بند اغلب املاك ماست » .

(۲) همانجا : « و آن املاك بما بطریقهٔ شرعی منتقل شده است » .

که اراضی واقع در بالای سد یا بدیگرسخن آنچه بالاتر از بند رود و آبگیر قرارداشته بهتر از اراضی پائین آب خور مشروب خواهد شد. و به جلال الدین حاکم روم، فرزند خویش، امر کرد چهار کاریز (قنات) بزرگ بنام رشیدیه برای آبیاری اراضئی که رشیدالدین وقف (نزدیک سیواس) کرده احداث کند.

از آنچه گفته شد نیک مشهود است که کارهای آبیاری مزبور بیشتر بنفع خود صاحبان املاك بوده. گذشته از این، بطوریکه از مثال بالا راجع به اراضئی که غازان خان وقف مرقد ابوالوفا کرده بوده برمیآید وی در برخی موارد موضوع سیرآب کردن مراتع صحرا را ـ که نفع صحرا نشینان در آن بوده ـ در نظر میگرفته وقبل از او هرگز رؤسای قبایل صحرانشین بچنین اقدامی دست نمیزدند. در عین حال اقدامات وسیع بمنظور آبیاری برای احیای کشاورزی که خراب و مختل شده بود ـ طبق برنامهٔ اصلاحاتی که رشیدالدین منظور نظر داشته ـ بعمل میآمده واین خود بی شک می بایست به بسیاری از اراضئی که از دیر باز متروك و لم یزرع مانده بوده جانی بدهد وسطح مزروع را افزایش بخشد. جالب توجه است که رشیدالدین ـ محتملاً با در نظر گرفتن تجربهٔ تلخ کارهای عمرانی وساختمانی نخستین ایلخانان ـ گرچه اونیزدر حفر نهرها و کاریز ها به گرد آوردن رعایا و کار اجباری ایشان (بیغار) متوسل میگشت ـ معهذا مزدی بایشان میپرداخت و این خود از مثال مذکور، راجع بحفر نهری نزدیک موصل، مشهود است.

یکی از یرلیغ های غازان خان[۲] که رشیدالدین «شرطنامه»ـاش میخواند[۳] از لحاظ آبیاری و احیای اراضی بایر و خالی از سکنه و ویران شده واجد اهمیت شایان بوده. این یرلیغ به همه کسانی که مایل بوده‌اند (البته عملاً فئودالها) حق می داد تا به احیاء و زرع و اسکان اراضی بایر بپردازند واز تسهیلات مالیاتی برخوردار

---

(۱) همانجا. شمارهٔ ۲۸. نامه‌ای به اعیان سیواس. چاپ لاهور ص ۱۵۸ - ۱۵۷.

(۲) جامع التواریخ، ورق ۶۷۵.

(۳) همانجا. ورق ۶۰۶.

گردند. این اراضی به سه گروه تقسیم میشده - وملاك این تقسیم وضع شبکهٔ آبیاری و دشواری بیشتر ویا کمتر احیاء و زراعت اراضی مزبور بوده. این فرمان را رشیدالدین بطور خلاصه آورده نه رونوشت آنرا و ما همان خلاصه را در اینجا نقل میکنیم:

« بعد از آن[1] در آن باب شرط نامها و یرلیغ نوشته فرسود برین موجب که مواضع دیوانی آنچه قدیم البوار باشد و آنچه بوقت جلوس مبارك مزروع نبوده از دیهها و مزارع جمله از قسم بائر باشد و شرطنامهٔ بالتون تمغا فرمود نوشتن که هر آفریدهٔ که راغب شود و آنرا آبادان گرداند ستاند و بر سه قسم باشد قسم اول آنکه آب وجوی آن موجود باشد و آنرا زیادت خرجی و سعی بکار نیاید تا بآب آبادان کارند و حاجت کهریز ونهر وبند نباشد و چون آغاز عمارت کنند در سال اول که مزروع شود هیچ بدیوان ندهند و سال دوم از آنچه مقرر شود از حقوق دیوانی دو دانگ[2] بدهند و چهار دانگ از حقوق دیوانی در وجه حق السعی او باشد و سال سوم از حقوق دیوانی بموجبی که عادت هر ولایت باشد[3] چهار دانگ و نیم بدیوان دهد ودانگی و نیم جهت حق السعی او باشد[4] و بیرون از آن حق مزارع[5] و توفیری که در آن باشد تمامت ازآن او باشد. قسم دوم آنچه عمارت آن متوسط باشد و عمارت جوی واستخراج آن[6] کم مؤنت وشروط

(۱) پس از مشورت غازان خان با امرا، و وزراء و ارکان دولت - دربارهٔ اقداماتی که برای احیای اراضی ویران و خالی از سکنه میبایست بشود.

(۲) یعنی دو ششم خراج از زمین منظور.

(۳) میزان احتساب خراج برای ولایات مختلف متفاوت بوده. در این باره رجوع شود به اثر خواجه نصیرالدین طوسی ص ۷۶۱.

(٤) دانگ یک ششم چیزی. اعم از زمین وآب ویا (چنانکه در اینمورد صادق است) خراج. در اینجا چهار و نیم دانگ خراج برابر است با ۷۵ درصد آن (سهم دیوان) و یک و نیم دانگ ۲۵ درصد (سهم زارع).

(٥) زارعی که بخشی از محصول را به ارباب میدهد.

(٦) مقصود رو آوردن آب زیر زمین است بیاری کاریز.

آن هم بموجب مذکورست الا آنکه از حقوق دیوان [۱] در سال سیوم چهاردانگ بدیوان دهد و دو دانگ حق‌السعی اوباشد. قسم سوم آنکه عمارات آن دشوار باشد نهر آنرا بند باید بست و کهریزش خراب بود و با حال عمارت باید آورد آن نیز هم بشروط مذکورست لیکن از حقوق دیوانی یکنیمه برساند [۲] و یک نیمه در وجه حق‌السعی او باشد و شرط فرمود که این حصهٔ حقوق باسم خراج [۳] می‌رسانند و هرکس آنچه آبادان کند ملک او باشد و مؤبد بروو فرزندان او مقرر و مسلم باشد و اگر خواهد بدیگری فروشد بیع آن جائزست و دیوان مقرر خراج آن خرنده میستاند [۴] و شرط فرمود که هر بائرکه آب آن از جوی دیهی عامر باشد مادام که مالک آن دیه عامر خواهد بدیگری ندهند تا بدان واسطه منازعت نیفتد [۵] ».

گرچه در این فرمان امکان اشغال و احیاء و زرع اراضی بایر و متروک بدون هیچگونه محدودیتی باشخاص داده شده بوده، معهذا، چون اکثریت بزرگ روستائیان و جماعتهای روستائی ایران و کشورهای مجاور آن در آنزمان از هستی ساقط و فقیر شده بودند و احیای شبکهٔ آبیاری و بخصوص کاریزها و قنوات وخرید دامهای کاری (عوامل) و بذر از حیطهٔ قدرت ایشان غالباً خارج بود، میتوان گفت که فرمان مزبور بطور کلی برای فئودالها در نظر گرفته شده بوده. و شکی نیست که ایشان نیز وسیعاً از آن استفاده کردند. در « مکاتبات رشیدی » گفته شده است که وی شخصاً نیز از آن فرمان استفاده کرده و بسیاری از اراضی متروک و بایر را

---

(۱) یعنی خراج.

(۲) نصف میزان خراج مقرر.

(۳) از روی میزان خراج مقرر برای ولایت منظور.

(٤) یعنی با حفظ تسهیلات مالیاتی که در فرمان مزبور آمده.

(۵) جامع‌التواریخ، ورق ۶۸۱.

اشغال و احیاء و مسکون ساخته بوده. وی در وصیتنامهٔ خویش [1] در ردیف املاک ابتیاعی از:

«املاکی که در ممالک بشخم این ضعیف مسقی ومزروع است».

و «اراضئی که بالکل خراب و متروك بوده و بحسن مساعی ما معمور گشته است» سخن میگوید [2]. بگفتهٔ رشیدالدین دیوان خاصی وجود داشته که دربارهٔ اشغال و زرع اراضی بایر با اشخاص قرارداد منعقد میکرد و نواب دیوان مزبور تا عهد رشیدالدین [3] قراردادهای بسیار با اشخاص منعقد نموده بودند. و آبادی وزرع اراضی بحد وفور و بنحو دایم التزایدی صورت میگرفته [4].

از این فرمان چنین بر میآید که مالکان اراضی نوآباد از تسهیلات مالیاتی استفاده مینمودهاند وپس ازآنکه سه سال ازآغاز کشت و زرع اراضی مزبور میگذشت: در مورد اراضی درجه ویا گروه اول سه ربع و اراضی درجهٔ دوم دو ثلث ودرجهٔ سوم نصف میزان مقرر جنس ویا نقد را میپرداختند.

این که فرمان غازان خان بمنظور احیاء و اسکان اراضی وسیع متروك وبایر صادر شده بوده از سخنانی که آن سلطان - بنا بگفتهٔ رشیدالدین - در مجلسی از امیران و وزیران و ارکان دولت ایراد کرده بوده - نیک استنباط میگردد؛ وی چنین گفته بود:

«چون چنین باشد [5] باندك زمان اکثر خرابیها آبادان گردد و آبادانی

---

(۱) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۳۶. نامهٔ خطاب به صدرالدین محمد ترکه. چاپ لاهور ص ۲۴۰ - ۲۲۰.

(۲) همانجا. ص ۲۲۵ (این قسمت در ص ۲۲۵ مکاتبات رشیدی نیست - مترجم).

(۳) یعنی در ظرف مدت چندسالی که میان انتشار فرمان و پایان تحریر تألیف تاریخی رشیدالدین گذشت.

(٤) جامع التواریخ. چاپ استانبول ورق ۶۷۵.

(٥) یعنی وقتیکه ترتیب احیای اراضی خراب و متروك - که غازان خان دستورداده و محتملاً رشیدالدین قبلاً مدوّن ساخته بود - عملی گردد.

چنان خرابیها بقوت و مال و اتفاق همهٔ عالمیان میسر گردد و بغیر ازین طریق محال است و چون آن بائرات معمور شود غله ارزان گردد و بوقت برنشستن لشکر بمهمات ضروری در حدود سر حد ها تغار[۱] بسیار آسان دست دهد و مال خزانه نیز دست دهد و زیادت شود و ارباب و ملاک را از نو ارتفاع و استظهاری پدید آید رعایا مستظهر و متنعم شوند و ماراا جر و ثواب تمام حاصل شود و نام نیکو مؤبد و مخلد ماند». رشیدالدین میگوید که تمامت حاضران این «فکر صائب» و سخنان وی را تصدیق کرده آفرین گفتند که «مهمتر ازین اندیشه و مفیدتر ازین فکر در عالم کس نکرده و پدران تو خرابی کردند و تو آبادانی کنی، ازین مرتبه تا آن مرتبه عقلاً و عرفاً و شرعاً فرق معلوم و محقق است و مطلقاً آنچه دیگران مرده گردانیده‌اند تو زنده میکنی این قدر گفتن کفایت است زیادت چه گوئیم[۲]».

پیشرفت و اعتلای کشاورزی پس از اصلاحات غازان خان

برغم مبالغه‌ای که در بیانات رشیدالدین وجود دارد، اقدامات غازان خان بر روی هم تا حدی موجب پیشرفت و اعتلای کشاورزی گردید. رشیدالدین دربارهٔ وضع نخستین سالهای قرن چهاردهم میلادی چنین میگوید:

«و این زمان در تمامت ممالک بعمارات آن مشغولند و روز بروز در زیادت است و بسی مردم بدان مستظهر و دیوان خالصجات عظیم با رونق و هر سال محصول آن زیادت میشود و زود باشد که خرابه کم ـ یافت شود[۳]».

---

(۱) آنچه از رعایا بصورت آذوقه (غله) برای نگهداری لشکر گرفته میشده.

(۲) همانجا. نسخهٔ استانبول ورق ۶۷۸.

(۳) همانجا ورق ۶۸۱.

نه تنها رشیدالدین که سجری و عامل اصلاحات غازانی بوده، و بدین سبب ظن جانبداری بدو میرود ، از اعتلای کشاورزی یاد کرده بلکه دیگر منابع و ، قبل از همه ، تألیف جغرافیائی حمدالله مستوفی‌قزوینی یعنی نزهت‌القلوب نیز ازآن‌سخن گفته‌اند : حمدالله قزوینی در شرح اوضاع نواحی روستائی اصفهان [۱] وقزوین و ابهر [۲] و آوه و ساوه[۳] و لر بزرگ وکوچک [٤] و همدان [٥] و یزد [٦] (جملهٔ این نواحی درحدود عراق عجم بوده) وهمچنین ایالات خوزستان [۷] و سیستان‌وکوهستان [۸] و برخی از نواحی خراسان (نیشابور و جوین و جاجرم و خبوشان و هرات و اسفزار و فوشنج وجام و چشت و زاوه [۹]) به محصول فراوان غلات ومیوجات و انگور ووفور آن ووجود شبکهٔ آبیاری وسیع روی زمینی و زیر زمینی ، اشاره میکند.

بر سبیل نمونه چند جا ازکتاب مزبور را نقل میکنیم. درشرح ناحیهٔ ری- که‌درسال ۱۲۲۰ م.(=۶۱۷ ه.) درمعرض کشتار عام دهشتناکی قرار گرفته‌بود- گفته شده است که‌گرچه شهر ری بحال ویران و غیر مسکون باقی مانده بود ولی روستاهای پیرامون آن بر اثر اصلاحات غازانی بیشتر آبادان و احیاء و مسکون شده بودند : در آن ناحیه ۳۶۰ دهکده وجودداشته که مؤلف از آن میان بیست‌دهکده را بنام ذکر میکند[۱۰]. بگفتهٔ حمدالله مستوفی در ناحیه ری...

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۵۱-۵۰.

(۲) همانجا ص ۵۹ - ۵۸.

(۳) همانجا ص ۶۳ - ۶۲.

(٤) همانجا ص ۷۰ .

(٥) همانجا ۷۳ - ۷۱.

(٦) ص ۷٤.

(۷) همانجا ۱۱۲ - ۱۰۹.

(۸) همانجا ۱٤۶ - ۱٤۲.

(۹) همانجا ۱٥٤ - ۱٤۸.

(۱۰) همانجا ص٥٤ - ٥۳. ازجمله دهکده ها یکی ورامین را نام برده که بعد ها شهری شد. و دیگر طهران راکه اکنون پایتخت ایران است.

«غله و پنبه . . . سخت نیکو آید و بسیار بود . و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد. و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند واز میوه هاش انار وامرود و عباسی و شفتالو و انگور نیکوست اما خورندهٔ میوه های آنجا از تب ایمن نبود [۱]».

دربارهٔ رفاه و آبادانی ناحیهٔ ری آنروز ـ ناحیهٔ روستائی که حتی یک شهرهم در آن وجود نداشته ـ میتوان از روی جمع مالیات وصولی که به ۱۰۱۰۰۰ دینار[۲] بالغ میگردیده نیز داوری کرد. مؤلف مذکور دربارهٔ ناحیهٔ سلطانیه یاد آور میشود که قنوات بسیار آن خطه را مشروب میسازد [۳] و چنین میافزاید:

«وهرچه مردم را بکار آید در آن ولایت موجود وبسیارست [٤]».

وی دربارهٔ خطهٔ همدان میگوید که بوسیلهٔ ۱٦۰۰ چشمه آبیاری میشود که از کوه الوند سرازیر میشوند ودر ٥ ناحیهٔ آن ۲۱۲ دهکده وجوددارد [٥]. و ازآنجمله در ناحیهٔ فریور که مشتمل بر ۷٥ دهکده میباشد درهٔ حاصلخیز ماوشان رودقراردارد. مؤلف دربارهٔ درهٔ مزبور چنین میگوید:

«و نه پاره دیه همچون یک باغ زیرا که قطعاً معلوم نتوان کرد زمین هر دیه کدامست ، از پیوستگی باغات با همدیگر، و در آن از کثرت درختان آفتاب نمیتابد [۷]».

حمدالله مستوفی دربارهٔ خطهٔ همدان بطور کلی چنین میگوید:

---

(۱) همانجا ص ٥٤.

(۲) همانجا ص ٥٥.

(۳) همانجا. قنوات (عربی) جمع قنات مترادف کاریز و کاهریز فارسی.

(٤) همانجا ص ٥٥.

(٥) همانجا ص ٥٦ - ٥٥.

(٦) همانجا ص ٥٦.

(۷) باغستان ـ باغهای متصل بیکدیگر.

« باغستان بسیار دارد و میوه‌اش در غایت ارزانی باشد و غله هم فراوان خیزد ، اما نانش نیکو نبود [۱] » .

اکنون شرحی را که در وصف ولایت ترشیز - که بنا بآنچه‌مذکور شد - پیش از غازان‌خان سخت خراب شده بوده - مینویسد نقل میکنیم :

« آب آن از کاریزست و دیههای بسیار دارد و ارتفاعات نیکودارد غلات بسیار و میوه های خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند ... و از این ولایت غله و میوه به نیشابور و سبزوار برند وسایر ولایات نیزبرند . شهر ترشیز خرابست اما مواضع آن بغایت معمورست [۲] » .

در همین تألیف از ولایت جوبن (درخراسان) چنین یاد شده است » .

« آب این ولایت از قنوات است و هر موضعی یک دو کاریز معتبر دارد و محصولات او از همه‌چیز میباشد و میوه و انگورکمتر باشد [۳] » .

در بارهٔ فوشنج (بوشنج) خراسان چنین مینویسد :

« موضع [٤] معتبر دارد و باغستان بسیار و انگور وخربزه و میوه‌اش نیکو میباشد . چنانکه گفته‌اند صد و چند نوع انگور دارد و آسیا های آن همه بباد میگردد [۵] » .

بگفتهٔ حمدالله قزوینی ولایت نیشابور بتوسط کاریز های [٦] بسیار و چشمه های کوهستانی و رودخانه نیکث مشروب میشده [۷] و تنها بر کنار یک رودخانه که

---

(۱) همانجا ص ۵۵ .

(۲) همانجا ص ۱٤٦ .

(۳) همانجا ص ۱۵۰ .

(٤) بمعنی « جا » و « محل » .

(۵) همانجا ص ۱۵۳ .

(٦) همانجا ص ۱٤۸ .

(۷) همانجا ص ۲۲۷ - ۲۲٦ .

بیش از دو فرسنگ درازا نداشت قریب چهل آسیای بادی وجود داشته [۱].

حمدالله قزوینی خوزستان را خطه‌ای شکوفان و پرآب و واجد خاک سبک و سهل‌الزرع که بیاری یک خر میتوان شخم کرد (و مانند بیشتر نواحی ایران و آسیای مقدم و خاورمیانه نیازی به یک جفت گاونر و یا بیشتر نیست) وصف میکند و میگوید که محصول بسیار خوب غلات و پنبه و نیشکر از آنجا بدست می آید. و قیمت آذوقه در آنجا همیشه ارزان بوده ، بطوری که حتی در سال های کمی محصول هم بهای خواربار از زمان حداکثر فراوانی در شیراز ارزانتر بوده‌است [۲].

ادریک پوردنونی کشیش فرانسیسکان که در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۰م. در ایران سیاحت میکرده‌و کتابی نوشته که در وصف نقاط در آن امساک‌وافر بخرج داده معهذا تذکر میدهد که :

« در ناحیه کاشان (Cossan) [۳] نعمتهای‌زندگی فراوان ونان‌وشراب و دیگر چیزها (آذوقه) بسیار است» و در ناحیهٔ کونان Conan (بنا بر- شرحی که میدهد باید استخر فارس باشد [۴]) و اهواز (Hus) درخوزستان- که چهار کبک بیک پول - قروش (دانگ؟ - Gros) فروخته میشده [۵]- نعمت وافر موجود است. »

مؤلف دربارهٔ ولایت یزد (Geth - Gest - شاید منظور مؤلف « کثه » بوده) چنین مینویسد :

« در این شهر همه گونه نعمت و بخصوص انجیر فراوان است. و انگور تازه و کشمش بیش از همه جای جهان میتوان یافت. این بهترین

---

(۱) همانجا ص ۱٤۸.

(۲) همانجا ص ۱۱۰-۱۰۹.

(۳) ادریک Odorik اهل پوردنون Pordenon. ص ٤۲.

(٤) همانجا ص ٤۹.

(۵) همانجا ص ٦۰ - ۵۹.

شهری است که امپراطور[1] درسراسر کشور خویش دارد[2] ».

محمدبن هندوشاه نخجوانی[3] و حافظ ابرو[4] و ظهیرالدین مرعشی[5] نیز از پیشرفت کشاورزی در قرن چهاردهم میلادی سخن میگویند و بخصوص حافظ ابرو در تألیف جغرافیائی خویش از آبادانی فارس در عهد غازان خان صحبت میدارد[6] و از رستاخیز زراعت دربسیاری از ولایات خراسان وهرات وبادغیس وخواف ونیشابور و غیره یاد میکند[7].

مجموع مطالب فوق حاکی از آنست که کشاورزی در ایران تاحدی احیاء شده و آثار سقوط و انحطاط اقتصاد فئودالی بالنسبة برطرف گشته بوده است.

وضع کشاورزی در قرن چهاردهم

چنانچه مطالب تألیفات جغرافیائی قبل از غلبهٔ مغول - و بخصوص یاقوت حموی (دههٔ دوم قرن سیزدهم) را با نوشته های حمدالله مستوفی قزوینی (حدود سال ۱۳۳۰ م. = ۷۳۱ ه.) و حافظ ابرو (آغازقرن پانزدهم م.) مقایسه کنیم باین نتیجه میرسیم که برغم پیشرفت مشهودی که در آغاز قرن چهاردهم در کشاورزی پدید آمده بوده معهذا از سطحی که در آغاز قرن سیزدهم واجد بوده بسیار دوربوده است. این حقیقت را حتی معاصران آن دوران نیز تصدیق کرده‌اند. حمدالله مستوفی مینویسد:

« و شک نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و

---

(۱) یعنی ایلخان مغول ابوسعید بهادرخان.

(۲) همانجا در ص ٤٦ - ٤٥.

(۳) دستورالکاتب ورق a ۳۵ - a ۳٤.

(٤) حافظ ابرو، جغرافیا ورق a ۲۰۱ - b ۲۲۲ (شرح خراسان).

(٥) ظهیرالدین مرعشی ص ۱۰۳ - ۱۰۰.

(٦) حافظ ابرو، جغرافیا، ورق b ۱۲٥.

(۷) همانجا، ورق a ۲۲۸ - b ۲۲٥ - b ۲۲۹ - b ۱۳۲ - b ۲۳۱.

قتل عامی که در آن زمان رفت ، اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی ، هنوز تدارک پذیر نبودی و جهان با آن حال اول نرفتی که پیش از آن واقعه بود [۱] ».

از روی مطالب اندکی که - دربارهٔ تعداد دهکده های بعضی ولایات در آغاز قرن سیزدهم و حدود سال ۱۳۳۰ م. (=۷۳۱ ه.) و آغاز قرن پانزدهم - در دست است میتوان تاحدی راجع به کشاورزی در آغاز قرن پانزدهم داوری کرد.

(به جدول شمارهٔ ۱ ذیل بنگرید)

ولایت	بگفتهٔ یاقوت [۲]	بگفتهٔ حمدالله قزوینی [۳]	بگفتهٔ حافظ ابرو [۴]
همدان	۶۶۰ دهکده	۲۱۲ دهکده	—
رود راور	۹۳ «	۷۳ «	—
اسفراین	۴۵۱ «	۵۰ «	۲۶ دهکدهٔ بزرگ - صرفنظر از قراء کوچک
خواف	۲۰۰ «	—	۳۰ دهکدهٔ بزرگ - صرفنظر از دهکده های کوچک
ترشیز (بشت)	۲۲۶ «	—	۲۰ دهکدهٔ بزرگ - صرفنظر از دهکده های کوچک

(۱) نزهت القلوب ص ۲۷.

(۲) یاقوت مجلد ٤ ص ۳۸۸ ، مجلد اول ص ۲٤۶ ، مجلد دوم ص ٤۸۶،۹۱۱ ، مجلد اول ص ۶۲۸.

(۳) نزهت القلوب ص ۷۲ ، ۷۳ ، ۱٤۹ ، ۱۵٤.

(٤) حافظ ابرو. جغرافیا ، ورق ۲۰۱ a ، ۲۲۹ b ، ۲۳۱ a ، ۲۳۳ a .

بگفتهٔ ابن رسته (قرن دهم) [۱] در ولایت هرات چهارصد دهکده وجود داشته و بحساب او ۱۸۸۰۰۰ نفر در آن قراء میزیستند (سوای شهر هرات) و در آغاز قرن پانزدهم میلادی طبق نوشتهٔ حافظ ابرو در ولایت مزبور فقط ۱۶۷ دهکده معمور بوده [۲]. در ولایت بیهق (غرب خراسان) طبق مندرجات «تاریخ بیهق» ابوالحسن علی بن فندق در زمان عبدالله طاهری (۸۴٤-۸۳۰م.=۲۳۰-۲۱۵هـ.) ۳۹۵ دهکده (که بر ۳۲۱ دهکده خراج وضع شده بوده و ۷٤ دهکده عشر میپرداختند [۳]) وجود داشته. مورخ مزبور میگوید که در زمان وی (سال ۱۱۶۶م.=۵۶۲هـ.) در ۱۱ بخش ولایت بیهق [٤] فقط ۱۳۶ دهکدهٔ بزرگ - سوای مزرعه های کوچک - دیده میشده. [۵]

یاقوت در آغاز قرن سیزدهم در ولایت مزبور ۳۲۱ دهکده را (ظاهراً با انضمام مزارع کوچک) نام میبرد [۶] و حمدالله مستوفی (۱۳٤۰م.=۷٤۱هـ.) از ٤۰ دهکده [۷] و حافظ ابرو (آغاز قرن پانزدهم) از ۸٤ دهکدهٔ بزرگ - سوای مزارع کوچک [۸] - یاد میکند. مقایسه ارقام سال ۱۱۶۶م. با آغاز قرن پانزدهم، مربوط به دهکده های بزرگ ولایت بیهق، جالب توجه میباشد. (بجدول شمارهٔ ۲ بنگرید).

---

(۱) ابن رسته ص ۱۷۳.

(۲) حافظ ابرو، جغرافیا ورق b ۲۲۷ - b ۲۲۵ (دهکده های ۱۲ بلوك را برشمرده).

(۳) تاریخ بیهق، چاپ احمد بهمنیار ص ۳٤.

(٤) سوای بخش فریومد که در قرن چهاردهم جزو ولایت بیهق بوده و در آغاز قرن پانزدهم واحد اداری جداگانه‌ای بوده.

(۵) تاریخ بیهق ص ۳۹-۳۵. دربارهٔ مفهوم اصطلاح «مزرعه» به فصل ششم این کتاب رجوع شود.

(۶) یاقوت. مجلد اول ص ۸۰٤.

(۷) نزهت القلوب ص ۱٤۹.

(۸) حافظ ابرو، جغرافیا، ورق a ۲٤۳ - b ۲٤۲ بگفتهٔ وی عدهٔ نفوس شهر و بخش مزبور در قرن چهاردهم - در عهد سربداران - افزایش وافر یافت.

(جدول شمارهٔ ۲)

بخشها	طبق « تاریخ بیهق » [1]	طبق نوشتهٔ حافظ ابرو [2]
سبزوار	یک شهر و ۸ دهکدهٔ بزرگ	فقط شهر
طبس	۱۷ «	۹ دهکدهٔ بزرگ
زامیج	۳۰ «	۱۲ «
خاشد (خاشک ؟)	۷ «	۳ «
خسروجرد	۱۳ «	۸ «
باشتین	۱۱ «	۶ «
کاخ	۱۲ «	۱۱ «
مزینان	۱۰ «	۷ «
براکوه [3]	۲ «	۱۲ «
جمع در ۹ بخش [4]	یک شهر و ۱۱۰ دهکدهٔ بزرگ	یک شهر و ۶۸ دهکدهٔ بزرگ

(۱) تاریخ بیهق. ص ۳۹ - ۳۵.

(۲) حافظ ابرو. جغرافیا ورق a ۲۴۳ - b ۲۴۲.

(۳) در چاپ مذکور « تاریخ بیهق » پساکوه نوشته شده (همچنین در نسخهٔ خطی تاشکند ورق a ۱۰). در جغرافیای حافظ ابرو (ورق a ۲۴۳) «براکوه» آمده ودر « کتاب اسامی دهات کشور » (ص ۴۳۰) نیز چنین نوشته.

(٤) نام دیگر بخشها در دو منبع مطابق نیست. در تاریخ بیهق بخش را « ربع » گفته و در جغرافیای حافظ ابرو « بلوك ».

در آغاز قرن سیزدهم در ولایت جوین ۱۸۹ دهکده [۱] و در آغاز قرن ۱۵ م. ۲۹ دهکده ـ سوای روستاهای کوچک [۲] وجود داشته و در بلوك فریومد که از ولایت مزبور مجزی گردیده بوده ده دهکدهٔ بزرگ ـ سوای قراء کوچک ـ وجود داشته است [۳].

در آغاز قرن سیزدهم در بخش ترشیز (کوهستان ـ قهستان) «قراء بسیار» [٤] دایر بوده و در آغاز قرن پانزدهم درسراسر ناحیهٔ پهناور کوهستان (قهستان) که ترشیز قسمتی از آن است مجموعاً ۱٦٦ دهکده وجود داشته [٥]. هر قدر هم استنتاج از مطالب و ارقام فوق نسبی باشد معهذا این اندیشه در مخیله خطور می کند که حتی بعد از اعتلای اقتصادی قرن چهاردهم نیز ساکنان روستا از زمان پیش از غلبهٔ مغول کمتر بوده‌اند.

مطالب دیگری که در تألیفات جغرافیون یاد شده مندرج است نیز از سقوط کلی رقم نفوس ـ نسبت بزمان قبل از غلبهٔ مغول ـ و انحطاط اقتصادی حکایت میکنند. بنا بگفتهٔ حافظ ابرو قبل از هجوم مغول به بلوك بادغیس (در خراسان) در آن بخش چند شهر مهم که از ۲۰ تا ۳۰ هزار نفوس داشته ـ بر پا بوده و آن مردم پس از قتل عامی که مغولان کردند نابود شدند [٦].

در آغاز قرن سیزدهم در بلوك ری (نزدیک تهران کنونی) گذشته از شهر معظم ری [۷] دهکده‌های بزرگی که هر یک به عظمت شهری بوده وجود داشته.

---

(۱) یاقوت ، مجلد دوم. ص ۱٦٥.

(۲) جغرافیای حافظ ابرو ورق b ۲۰.

(۳) همانجا ورق a ۲۰۱.

(٤) یاقوت ، مجلد سوم ص ٥۲۸.

(٥) حافظ ابرو ، جغرافیا ، ورق a ۲۳۳ ـ a ۲۳۱ (قرا را برشمرده).

(٦) همانجا ، ورق a ۲۲۸.

(۷) میر خواند شهر ری را در آغاز قرن سیزدهم دارای قریب یک میلیون نفر سوم دانسته است.

عدهٔ نفوس هریک از این دهکده‌ها بیش از ده هزار نفر بوده (کوهد، سید آباد، مجرابی وغیره [۱]). حمدالله مستوفی قزوینی از این دهات فقط «کوهد» رانام برده و «دیه» میخواند. بگفتهٔ وی در زمان او شهر ری ویران و غیر مسکون بوده ودر بخش ری هیچ شهری وجود نداشته و فقط ۳۶۰ دهکده برپا بوده است [۲].

حمدالله مستوفی قزوینی نام بسیاری از محال و شهرهای پیشین راکه‌خراب و فقیر شده به دهکده مبدل شده بودند ذکر میکند. مثلاً بگفتهٔ وی، در عهد او، شهرهای زیر ویران بوده‌اند: در عراق عرب - حیره و خالص و عکبرا و قادسیه و روسیه ونهروان [۳]. درعراق عجم - ری وسنقرآباد وسرجهان و فیروزآباد و دلیجان [۴]. در لرستان - خرم آباد و صیمره (سیمره) و کورشب [۵]. در ارمنستان - آئونیک [۶]، سوش [۷]. در بین‌النهرین علیا - رکه - رها (اورفا، ادسا)، سوق سامانین [۸]. در فارس - توج، بلاد شاپور، ارجان، دارابگرد [۹]. درکوهستان - ترشیز [۱۰]. در خراسان - بامیان، ختلان مرو [۱۱]. درنواحی کرانهٔ خزر - بیلقان، خلخال،تکلفه،

---

(۱) یاقوت، مجلد دوم ص ۸۹۴ ببعد.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۵۴ - ۵۳. کلاویخوکه درسال ۱۴۰۵م. از ری عبورکرده بود نیز دربارهٔ آنشهر همچنین میگوید (ص ۱۸۷).

(۳) نزهت‌القلوب ص ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴. حمدالله مستوفی دربارهٔ همهٔ این نقاط مینویسد: «اکنون خراب است».

(۴) همانجا ص ۵۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸.

(۵) همانجا، ص ۷۰، ۷۱.

(۶) همانجا ص ۹۶. حمدالله میگوید که این نقطه درحدود سال ۱۳۳۰م. توسط امیرحسن چوپانی خراب شد.

(۷) همانجا ص ۱۰۶.

(۸) همانجا ص ۱۰۴، ۱۰۵.

(۹) همانجا ص ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۹.

(۱۰) همانجا ص ۱۴۳.

(۱۱) همانجا ص ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹.

جرجان ، شهر آباد [١] . خرابی شهرها کمابیش موجب انحطاط ناحیهٔ کشاورزی آنها نیز میگردیده. مثلاً در بلوك سرجهان ، بگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی پنجاه دهکده بوده ، ولی جمله ویران شده بود و فقط قصبه یا دهکدهٔ مرکزی آن بسبب نزدیکی با پایتخت ایلخانان - یعنی سلطانیه - احیاء و تجدید بنا گشته بنام مغولی صاین- قلعه خوانده شد [٢] . حمدالله مستوفی دربارهٔ ایالت جرجان (گرگان) چنین مینویسد:

« واهل آنجا ... در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبهٔ عظیم داشته‌اند ...
و در عهد مغول قتل عام رفت واکنون خرابست و آنجا مردم اندك اند [٣] »

بگفتهٔ حمدالله مستوفی بعضی شهرهای متوسط و کوچك به بلاد کوچك و شهرك بدل شدند ، بدینقرار: در عراق عرب - سامره [٤] ، در عراق عجم - قم [٥] ، در فارس - سیراف [٦] ، در ارمنستان (بخشی که اکنون جزو ترکیه است) - بای بورت، برکری، خرادین [٧] . و این نقاط بسبب سقوط وانحطاط شهرها وزندگی شهری در ایالات و نواحی کشور هلاکوئیان بروستا مبدل شدند. در « نزهت القلوب » حمدالله مستوفی غالباً برمیخوریم که فلان نقطه درگذشته شهری بوده و اکنون « دیهی » شده است. حلوان [٨] و سجاس و سهرورد [٩] و کاغذکنان [١٠] در عراق عجم و میانج و برزند و پیله سوار [١١] در آذربایجان و هنگم آباد (سنکاناباد) [١٢] در ارمنستان و کرمانشاه و

---

(١) همانجا ۹۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ .

(٢) همانجا ص ٦٤ .

(٣) همانجا ص ۱۵۹ .

(٤) همانجا ص ٤٢ .

(٥) همانجا ص ٦٧ : « و اکثر آن شهر اکنون خراب است » .

(٦) همانجا ص ۱۱۷ .

(٧) همانجا ص ۹٦ ، ۱۰۱ ، ۱۰٦ .

(٨) همانجا ص ٤٠ .

(٩) همانجا ص ٦٤ : « اکنون از هریك بقدر دیهی مانده » .

(١٠) همانجا ص ٦٦ .

(١١) همانجا ص ۸٦ ، ۹۰ .   (١٢) همانجا ص ۱۰۱ .

کرند [۱] در مغرب ایران (کردستان) به دهکده مبدل شدند. این فهرست حمدالله مستوفی بهیچوجه کامل نیست. ابن بطوطه که در حدودسال ۱۳۳۰م. (=۷۳۱هـ.) بدان صفحات سفر کرده نیز مینویسد که وی وهمراهانش یک روز و نیم از ترمذ تا بلخ از بیابان غیر مسکون عبور کردند و بلخ هم ویران شده و بالکل خالی از سکنه بوده [۲].

ابن بطوطه زان پس در افغانستان کنونی پنج هیر [۳] را که سابقاً کانهای نقرهٔ آن مشهور بوده در وضعی خراب و ویران یافت. بگفتهٔ وی بخش اعظم غزنه نیز خراب وخالی از سکنه بوده و فقط قسمت کوچکی ازآن شهر محفوظ مانده بوده و کابل که زمانی شهر مهمی بوده به قریه‌ای مبدل گشته بود [٤].

اقتصاد ایران و دیگر نواحی کشور هلاکوئیان حتی پس از رونقی که در عهد غازان خان نصیب آن گشته بود بسطح پیش از غلبهٔ مغول نرسید و بعقیده ما ارقام مالیات دولتی وصولی مربوط بزمان حمدالله مستوفی که وی نقل کرده وبرای مقایسه اعداد مالیات پیش از غلبهٔ مغول راهم (بقول خود او - بپول زمان خویش حساب کرده) آورده نیز گواه دیگر براین حقیقت است.

ارقام وصولی مالیاتی که حمدالله قزوینی دربارهٔ دوران خویش نقل کرده بر روی هم دقیق است: وی یکی از مأموران برجسته و عالیرتبهٔ دیوان مالیات بود و بدفاتر دیوان مزبور دسترسی داشت و در بعضی جاهای تألیف جغرافیائی خویش مستقیماً اشاره بدفاتر مزبور میکند [٥]. بویژه اعدادی که دربارهٔ «مملکت» عراق عجم و آذربایجان ذکر کرده بسیار دقیق است زیرا که شغل وی مستلزم اطلاع

---

(۱) همانجا ص ۱۰۸.

(۲) ابن بطوطه. مجلد سوم ص ٥۸ ببعد.

(۳) همانجا ص ۸٦ - ۸٥.

(٤) همانجا ص ۸۹ - ۸۸.

(٥) نزهت‌القلوب. ص ۸۲، ۹٤، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳ وجاهای دیگر.

کافی از آن نواحی بوده است . در این موارد مبالغ مالیات وصولی از کوچکترین واحدها، بموازات اطلاعاتی دربارهٔ تعداد دهکده های ولایات مزبور، منقول است. بدین سبب ارقامی که مؤلف دربارهٔ زمان خویش ذکر کرده شایستهٔ وثوق است.و فقط در موارد نادر از دقت عاری است. مثلاً رقم کل مالیات ارمنستان بزرگ (ناحیهٔ دریاچهٔ وان) را به ۳۹۰۰۰۰ دینار بالغ میداند و حال آنکه جمع ارقامی که خود وی در مورد بلوکات آن ناحیه نقل میکند ۳۱۷۰۰۰ دینار میشود [۱] در مورد ولایات دیار بکر و دیار ربیعه (جزیره ، بین النهرین علیا) مبلغ کل مالیات را ۱۹۲۰۰۰۰ دینار نشان میدهد و حال آنکه جمع مبالغ جزء بلوکات همان ناحیه بمبلغ ۲۱٦٦۰۰۰ دینار بالغ میگردد [۲]. این اختلافات معدود بسهولت قابل توجیه است و بظن غالب ارقام جمع مالیات نواحی وبلوکات (جمعهای کل وارقام مالیات محلها) را مؤلف از دفاتر سالهای مختلف برداشته است. وی در بعضی موارد بدفاتر سال سی وپنجم عهد سلطنت ایلخان (۱۳۳۵ م.=۷۳٦ ه.) [۳] اشاره میکندو گاهی هم ارقام سال چهلم عهد ایلخان (سال ۱۳٤۰ م.) [٤] را نقل مینماید و زمانی هم بدون ذکر تاریخ سال بدفاتر استناد مینماید.

و.و.بارتولد در دقت و صحت ارقامی که حمدالله مستوفی قزوینی برای مقایسه با میزان مالیات زمان پیش از غلبهٔ مغول نقل کرده ـ شک دارد [٥] ولی بگمان ما شک وی مبنای کافی ندارد. حمدالله مستوفی مبالغ کل مالیات وصولی از نواحی و ایالات راکه مربوط بزمان سلجوقیان بوده بیشتر از « رسالهٔ ملکشاهی» که در دست نیست و مفقود میباشد ـ ولی او دسترسی بدان داشته و استفاده کرده است ـ اخذ

---

(۱) همانجا ص ۱۰۲-۱۰۰.

(۲) همانجا ص ۱۰٦-۱۰۲.

(۳) همانجا ص۲۹ ، ٤۷.

(٤) همانجا ص ۷۸.

(٥) و.و.بارتولد ، نوشته فارسی ص ۲۲ - ۱٦.

نموده و گاهی هم از فهرست مالیات وصولی که نیای وی (در پایان قرن دوازدهم) تنظیم کرده بوده بهره گرفته است [۱]. بطوریکه گفتیم ارقام زمان سلجوقیان بنرخ زمان ایلخان حساب شده [۲]. در دقت و صحت این محاسبه نیز نمیتوان تردیدی داشت: زیرا مؤلف مستوفی آزموده‌ای بوده و برای شخصی مانند وی اینگونه محاسبات اشکالی در برنداشته [۳].

اکنون ارقام تطبیقی مذکور در تألیف حمدالله قزوینی را درباره مالیات عهد قبل از مغول و سالهای ۱۳۳۰-۴۰. (=۷۳۶ هـ.) (به جدول شمارهٔ ۳ رجوع شود) نقل میکنیم [۴].

بدینقرار از ۱۵ ایالت غربی ایران و کشورهای مجاور آن که جزو قلمرو دولت هلاکوئیان بوده، درسالهای ۱۳۳۰-۱۳۴۰ م. (=۷۳۶-۷۴۱ هـ.) سالیانه مبلغ ۱۹۲۰۳۸۰۰ دینار ایلخانی مالیات عاید دیوان میگردیده و حال آنکه قبل از غلبهٔ مغول از نواحی مزبور سالیانه مبلغ ۱۰۰۵۸۰۰۰۰ دینار ایلخانی وصول میشده. بدیگرسخن بودجهٔ دخل دولتی درنواحی مزبور درسالهای ۱۳۳۰-۱۳۴۰ م. (= ۷۳۶ - ۷۴۱ هـ.) برابر نوزده درصد بودجهٔ دخل زمان پیش از مغول بوده است. ضمناً در مورد آذربایجان و اران ـ مغان و گشتاسفی و کردستان و خوزستان

---

(۱) نزهت‌القلوب. ص ۴۸: «نسخه‌یی دیدم بخط پدر جدم مرحوم امین‌الدین نصیر مستوفی، که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده.» گرچه دولت سلجوقیان عراق در سال ۱۱۹۴ م. سقوط کرد ولی امین‌الدین نصیر مستوفی تا زمان غلبهٔ مغول زنده بوده ودر سن ۹۳ سالگی بدست مغولان کشته شد.

(۲) همانجا: «تومان این زمان». محتملاً مؤلف نرخ سالهای ۱۳۳۰-۴۰ م. رادر نظر داشته نه (چنانکه بارتولد پنداشته) نرخ زمان غازان خان را.

(۳) ولی چون حمدالله مستوفی میکوشد مثلاً ارقام عواید زمان عمر خلیفه (نزهت ـ القلوب ص ۲۹) را بنرخ روز حساب کند موضوع دگرگونه‌است زیرا وی برای تطبیق ارزش پول در چنان فاصلهٔ بعید زمانی ملاك دقیقی دردست نداشته.

(۴) وی ارقام را گاهی به تومان و گاهی بدینار نقل میکند. وما در اینجا از لحاظ سهولت کار به دینار نقل میکنیم (۱ تومان = ۱۰۰۰۰ دینار).

و شبانگاره بودجهٔ بعد از مغول جمعاً ده تا سیزده درصد زمان قبل از غلبهٔ چنگیز بوده و در مورد عراق عجم از این میزان نیز کمتر بوده و به ۹ درصد بالغ میگردیده و در مورد گرجستان و ارمنستان بزرگ و بین النهرین علیا از ۱۹ تا ۲۰ درصد و در آسیای صغیر ۲۲ درصد و فارس ۲۷٪ درصد و فقط در مورد کرمان قریب ۷۷٪ بوده است. اما راجع بنواحی شرقی و شمالی ایران - در سیستان (بانضمام زابلستان) و کوهستان (قهستان) و خراسان (در حدود قرون وسطائی آن) و جرجان و مازندران تمام مبلغ مالیات وصولی خرج بودجهٔ محل میگردیده [۱] و چیزی از آن بابت عاید دیوان حکومت مرکزی نمیشده [۲] و دیوان مزبور از گیلان فقط حصهٔ ناچیزی از درآمدهای محلی - یعنی ۲۰۰۰۰ دینار - را دریافت میداشته [۳]. حمدالله مستوفی در مورد این ایالات و نواحی ارقام ثابت و دقیقی در دست نداشته است [٤].

بگفتهٔ حمدالله مستوفی مبلغ کل مالیات وصولی دیوان مرکزی دولت هلاکوئیان، بر اثر اصلاحات غازان خان از ۱۷۰۰۰۰۰ [۵] به ۲۱۰۰۰۰۰ رسید [٦]. در سال های ۱۳۳۵-۱۳٤۰ م. (=۷٤۱-۷۳٦ ه.) مبلغ کل مذکور، چنانکه پیش گفتیم، فقط اندکی کمتر بوده - یعنی به ۱۹۲۰۳۸۰۰ دینار بالغ میگردیده. ولی باید در نظر گرفت که رقم اخیر فقط مبلغی را که می بایست سالیانه طبق دفاتر وصول شود

---

(۱) نزهت القلوب ص ۱٤۲، ۱٤۷، ۱۵۹، ۱٦۱.

(۲) همانجا ص ۱٤۷.

(۳) همانجا ص ۱٦۲.

(٤) طبق «رسالهٔ فلاحیه» (رجوع شود به: W. Hinz. Das Rechmungsweisen orientalischer Reichsfinanzämter im mittelalter ص ۱۳۳) از خراسان (از اراضی خاصه) ٤۲۲۰۰۰ دینار و از مازندران - ۲۳۷۰۰۰ دینار و از گیلان - ۱۲۲۰۰۰ دینار (در هردو ایالت - فقط از اراضی خاصه) وصول میشده است. متاسفانه معلوم نیست که این ارقام به چه سالهائی مربوط است.

(۵) وصاف (ص ۲۷۱) رقم ۱۸۰۰ تومان یعنی ۱۸۰۰۰۰۰۰ دینار را ذکر میکند.

(٦) نزهت القلوب ص ۲۷ (باستثنای ایالات شرقی و کرانهٔ دریای خزر).

نشان میدهد و عملاً در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۰ م. (=۷۳۶-۷۴۱ ه.) ، یعنی در دوران جنگهای خانگی فئودالی و قیامهای روستائیان ، حتی نیمی از مبلغی که در زمان غازان‌خان [۱] وصول میشده ، عاید دیوان نمیگردیده است و بدیگر سخن در حدود مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ تا ۱۰۵۰۰۰۰ دینار گرد میآورده‌اند.

این سئوال پیش میآید که آیامیتوان از مقایسه ارقام مالیات وصولی دوعهد یادشده چنین استنتاج کرد که تکامل اقتصادی نخستین دهه‌های قرن چهاردهم بسطح زمان‌ماقبل مغول نرسیده‌بوده. وآیاسقوط ارقام‌مالیات دلایل دیگری نداشته؟ و. و. بارتولد میل داشت سقوط را چنین توجیه کند که برخی از امرای تابع هلاکوئیان - مثلاً شروانشاه - بودجهٔ دخلی از خود و بالاستقلال داشته‌اند [۲]. این نظرالبته صحیح است. وضمناً اینراهم بگوئیم که بعضی ازامیران تابع فقط بخش ناچیزی از عواید خویش را بدیوان مرکزی میپرداختند. مثلاً امرای لر بزرگ و لرکوچک هر یک ۹۱۰۰۰ دینار بدیوان مرکزی تادیه میکردند و حال آنکه هریک از ایشان یک میلیون دینار [۳] مالیات وصول میکردند. ولی اینوضع در عهد سلجوقیان-عهدی که جریان پاشیدگی وتجزیهٔ فئودالی بسیار پیشرفت کرده بوده - نیز وجودداشته و بدین سبب‌این توجیه تقلیل وسقوط وصولی مالیات‌درزمان هلاکوئیان را بدشواری میتوان پذیرفت.

اخیراً آ.آ. علیزاده اظهارعقیده کرده که‌یکی از علل‌اساسی تقلیل‌وصول‌مالیات در زمان ایلخانان - نسبت بزمان‌ماقبل‌مغول - همانا افزایش مساحت‌اراضی‌اقطاعی (واگذاری اراضی به‌نظامیان درمقابل انجام خدمات معین) بوده که صاحبان این اقطاعات حق داشتند مالیات و خراج دیوان را بنفع خویش وصول کنند [۴] و بدیگر سخن از معافیت مالیاتی برخوردار باشند.

---

(۱) همانجا : واکنون همانا نیمهٔ آن نباشد.

(۲) رجوع شود به و.و.بارتولد. « محل نواحی کنار دریای خزر » ص ۷۵-۷۴.

(۳) نزهت‌القلوب ص ۷۰.

(٤) آ.آ. علیزاده. « درموضوع اقطاع » CCNA شمارهٔ ۱ ص ۱۳۱.

این فکر هرقدرهم جالب توجه باشد ، معهذا بگمان ما توسعهٔ اراضی اقطاعی و رواج معافیتها نمیتواند اختلاف عظیمی را که مبلغ مالیات وصولی زمان ایلخانان با ارقام قبل از غلبهٔ مغولان دارد توجیه نماید . زیرا که دادن اراضی باقطاع و تفویض حق وصول وتصاحب مالیاتهای دیوانی در زمان سلجوقیان وخوارزمشاهیان نیزبسیار رواج داشته‌است. راوندی خبرمیدهد که درزمان ملکشاه(۱۰۹۲-۱۰۷۲م. = ۴۸۵-۴۶۵ﻫ.).

« لشکری که همواره ملازم رکاب بودند و اساسی ایشان در جراید دیوانی مثبت بود چهل‌وشش هزارسوار بودند و اقطاعات ایشان دربلاد ممالک پراکنده بودی تا بهر طرف که رسیدندی ایشانرا علوفه و نفقات معد بودی [۱] ».

بگفتهٔ نظام‌الملک :

دستجات جنگی قبایل مختلف « دیلمان وکوهیان و مردم طبرستان و شبانگاره (لران) و مانند این » « اقطاع و نان پاره » داشته بودند [۲] ».

دربارهٔ اینکه دادن اقطاع در زمان سلجوقیان تاچه حدرواج داشته ازداستان شخصی بنام مقرب‌الدین که در تذکرهٔ دولتشاه منقول است میتوان داوری کرد : چون پدر مقرب‌الدین در زمان سلطان‌سنجر (۱۱۱۸-۱۱۵۷ = ۵۱۲-۵۵۲ﻫ.) برای دریافت منشور تصرف اقطاع وارد کاخ سلطنتی گشت معلوم شد که در آنروزهفتاد نفر می‌بایست از دست سلطان منشور اقطاعات خویش‌را دریافت دارند وپدرگویندهٔ داستان را « بعد ازسی کس نوبت زانو زدن » در برابر سلطان و دریافت منشور رسید و جد محمد خوارزمشاه « که مقطع خوارزم بود بعد از چهل و پنج کس [۳] » منشور گرفت.

---

(۱) راوندی ص ۱۳۱ - ۱۳۰.

(۲) سیاستنامه - چاپ خلخالی. ص ۷۳.

(۳) دولتشاه. ص ۱۳۳.

بنابراین رواج اقطاع و معافیتهای مالیاتی در زمان ایلخانان مغول رسم ونظم تازه‌ای نبوده ـ گذشته از این ـ بطوریکه دانسته است ، اقطاعات بیشتر در زمان غازان خان داده شده بوده و در همان عهد وصول مالیات دیوانی نه فقط تقلیل نیافت بلکه چنانکه پیش گفتیم در حدود ۱۷ تا ۲۱ میلیون یعنی ۲۳ درصد اضافه گشت .

شخص حمدالله مستوفی که بی تردید مرد مطلعی بوده تقلیل مبلغ مالیات وصولی را نتیجهٔ انحطاط کشاورزی ـ که براثر سلطهٔ بی‌بندوبار و تجاوزات لشکریان مغول، یعنی صحرانشینان، پدیدآمده بوده ـ میداند و این نکته را نمیتوان از نظردور داشت (۱) . همین مؤلف میگوید که بخش اعظم عراق عرب بیابان و خراب است و حال آنکه در زمان عمر خطاب در این سرزمین ۳۲۰۰۰۰۰۰ جریب زمین مزروع وجود داشته ـ ویک جریب با ۳۶۰۰ گز مربع برابر بوده (یعنی درحدود ۲۹۰۰ متر مربع) . و از هرجریب گندم زار چهار درهم و از هرجریب جوزار دو درهم و از هر جریب نخلستان (بطور متوسط درهر جریب ۴۰ نخل کاشته شده بوده) ـ ۸ درهم و از هرجریب تاکستان یا باغ میوه ۶ درهم خراج میگرفته‌اند . سپس حمدالله مستوفی یادآور میشود که در سی و پنجمین سال عهد ایلخان مالیات‌دولتی از عراق عرب به ۳۰۰ تومان (یعنی سه میلیون دینار و کسری) بالغ میگردیده‌و چنین مینویسد :

«... وحقوق آن ملک درسنهٔ خمس و ثلاثین خانی سیصد وچند تومان رایج بود ، و از آن نیز بسبب ظلم حکام منکسر شد ، و اگر آن مقدار زمین که در عهد عمر (رضع) مساحت کرده‌اند معمور و مزروع و مغروس بودی ، اضعاف این قدر بیش حاصل داشتی ، چه اگر همه را جو کار شمریم که هر جریبی دو درهم دهد دوازده بار هزار هزار دینار

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۲۷ : « چه‌اکثر ولایات ازاین تحکمات و تردد لشکرهابرافتاده است دست از زرع بازداشتند » .

رایج بود که یکهزار و دویست تومان رایج باشد[1]. و من در بغدادبوقت آنکه تقریراموال آنجا میکردم نسخهٔ قانونی دیدم که در عهد ناصرخلیفه نوشته بودند، عراق عرب را زیادت از سه هزار تومان حاصل بوده‌است[2]. ولیکن در آن وقت اهتمام حکام بکار زراعت و عمارت بمرتبه یی بوده‌است که ذبح گاو را مانع بوده‌اند[3]. و شاعری گفته است:

شکرنا الیه خراب السواد　　فحرّم جهلا لحوم البقر[4]

اکنون چون حکامرا اهتمام بآبادانی جهان نمانده است، چنانکه باب‌المال بعضی ولایات عراق از نهیب (؟.) عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده‌اند، لاشک محصول آن وقتی تا این زمان چنین باشد. حق‌سبحانه و تعالی از فضل و کرم خود همهٔ ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین را حکام عادل منصف نصیب گرداناد[5]»

بنابراین طبق این گواهی نیز، کشاورزی ایران و کشورهای مجاور آن بعداز اعتلای تازه‌ای که در آغاز قرن چهاردهم میلادی نصیب آن گشت معهذا بسطح ماقبل غلبهٔ مغول نرسید. وظاهراً بعدهاهم، برغم برخی ادواراعتلاء وپیشرفت که جسته و گریخته پیش میآمد (مثلاً در نیمهٔ اول قرن پانزدهم و در قرن هفدهم میلادی) هرگز برونق و شکفتگی‌دوران قبل از مغول و - دقیقتر بگوئیم- دوره‌ای که از قرن دهم شروع میشده و به آغاز قرن سیزدهم‌پایان می‌یافته - نایل نگشت. این استنتاج کلئی‌است که دربارهٔ پیشرفت وتکامل کشاورزی ایران در دوران‌متأخر

---

(۱) به نرخ زمان مؤلف.

(۲) سی میلیون دینار (زمان ایلخان).

(۳) گاو - دام اصلی کاری بوده است.

(٤) ما از خرابی سواد خویش پیش او شکایت بردیم و آن نادان خوردن گوشت گاو را بما حرام کرد. این اشعار مربوط بزمان پیش از حکومت ناصر خلیفه (۱۱۸۰-۱۲۲۵م.) می باشد.

(٥) نزهت‌القلوب ص ۳۰-۲۸.

قرون وسطی - بعمل آورده‌ایم. ولی بدیهی است که با وجود این استنتاج کلی نباید از نظر دور داشت که در برخی از نواحی استثنائاً اعتلای کشاورزی در قرن چهاردهم میلادی حتی از سطح آغاز قرن سیزدهم نیز بالاتر بوده. ولی این مستثنیاتی بیش نبوده و جنبهٔ عمومی نداشته. وضع کشاورزی نواحی مجاور و حومهٔ بعضی از شهرهای بزرگ تجاری وصنعتی چنین بوده. ولی رونق شهر های مزبور در قرنهای سیزدهم و چهاردهم نتیجهٔ ترقی و تکامل نیرو های تولیدی داخلی نبوده بلکه بیشتر مرهون تجارت ترانزیتی بوده است. نمو شهرهای مزبور در پیشرفت غله کاری و باغداری و تا حدی صیفی کاری نواحی مجاور - که مصرف بازارهای آن بلاد را بامحصولات خود تأمین مینمودند - مؤثر بوده است. اراضی نواحی مزبور به فئودالهای بزرگ زمین دارتعلق داشته که بابازار شهرارتباط داشتند وبدین سبب در افزایش محصولات کشاورزی ذینفع بوده‌اند. دولتهای غازان خان و اولجایتوخان اقداماتی بنفع اینان و بمنظور حمایت از کشاورزی نواحی مزبور بعمل میاوردند وتسهیلات مالیاتی در حق ایشان قائل میگشتند [۱].

کشاورزی ناحیهٔ اصفهان در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی

اقلاً در مورد حومه و اطراف اصفهان و تبریز میتوان گفت که پیشرفت آنها از زمان قبل از مغول بیشتر بوده. درآغاز قرن سیزدهم میلادی، بگفتهٔ یاقوت حموی در ناحیهٔ اصفهان ۳۶۰ دهکده وجود داشته [۲]. و بقول حمدالله مستوفی قزوینی در

---

(۱) «مکاتبات رشیدی» (شمارهٔ ۱۳. نامهٔ رشیدالدین به مولانا صدرالدین ترکه. چاپ لاهور ص ۳۴ - ۳۲) دربارهٔ لغو تمغای خرید و فروش البسه و غلات و میوجات و فرش و منسوجات و تقلیل مالیات ارضی تا ده درصد و تمغای دیگر داد و ستدها تا ۵ درصد و تقلیل مالیات دام در ناحیهٔ اصفهان.

(۲) یاقوت. مجلد اول. از ص ۲۹۲ ببعد.

سی و پنجمین سال عهد ایلخان (سال ۱۳۳۵ م. = ۷۳۶ ه.) چهارصد « دیه » - غیر از مزارع یا نقاط کوچک مسکونی - برپابوده [۱]. در روایت فارسی «محاسن اصفهان» راجع به‌سال ۱۳۲۹ م. (= ۷۳۰ ه.) اطلاعات مفصلتر و کاملتری مندرج است و معلوم میشود که در ناحیهٔ اصفهان ۸۰۰ « دیه » و « مزرعه » وجود داشته و هر «دیه» از لحاظ عدهٔ نفوس باشهری بزرگ برابر بوده و جمعیت هر« مزرعه » بیش از«دیه» دیگر نواحی بوده است [۲].

آنچه حمدالله مستوفی دربارهٔ حومه و اطراف اصفهان گفته نقل میکنیم تا خواننده وضع آنجارا بهتر و کاملتر در نظر مجسم سازد :

« هوای او معتدلست ، در تابستان و زمستان گرما و سرما چنان نبود که کسی را از کار بازدارد و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد در او کمتر اتفاق‌افتد ، خاک‌ش مرده‌را دیر ریزاند و هرچه بدو بسپارند از غله و غیر آن نیکو نگاه دارد و تا چند سال تباه نکند، و در او بیماری مزمن و وبا کمتر بود. آب زنده رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در شهرجاری باشد. و آب چاهش در پنج و شش گزی بود و درگوارندگی و خوشی بآب رود نزدیک بود . و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند اگر بهتر ازمقام اول بر ندهد کمتر نیز نباشد ، الا انارکه آنجا نیکو نیاید و آن نیز از نیکوی آب و هواست که انار در هوای متعفن نیک آید و سعر غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد ، اما نرخ میوه در غایت ارزانی باشد و غله و صیفی [۳] نیکوآید و میوه‌های او بغایت خوب و نازک بود بتخصیص سیب و به و امرود بلخی و عثمانی وزردآلو و سرمش و ترغش نیکوی باشد وخربزه‌اش تمام شیرین

---

(۱) نزهت‌القلوب. ص ۵۰.

(۲) « ترجمهٔ محاسن اصفهان » ص ۴۷.

(۳) دربارهٔ مفهوم صیفی و شتوی به فصل سوم رجوع شود.

(جدول شمارهٔ ۳)

نواحی دولت هلاکوئیان	مالیاتهای دولتی زمان حمدالله مستوفی (بدینار ایلخانی)[1]	مالیاتهای دولتی قبل از دورهٔ مغولی (بدینار ایلخانی)[2]	ملاحظات - مربوطبه دورهٔ قبل‌از مغول (بصفحات نزهت‌القلوب میان دو ابرو اشاره شده)
عراق عرب	۳۰۰۰۰۰۰[3]	بیش از ۳۰ میلیون	طبق نسخهٔ قانون مالیات که بنظرحمدالله رسیده بوده- مربوط بزمان خلیفه ناصر ، ۱۱۸۰-۱۲۲۵م.(۲۹)
عراق عجم (شمال غربی ایران)	۲۳۵۱۶۰۰[4]	بیش از ۲۵۲۰۰۰۰۰	طبق نسخهٔ نیای حمدالله - امین‌الدین (۴۷-۴۸)
آذربایجان (و نخجوان)	۲۱۶۰۴۰۰[5]	قریب ۲۰۰۰۰۰۰۰	«درعهداتابکان» ایلدگزیان، ۱۱۳۶-۱۲۲۵م. (۷۵)
اران ومغان (آذربایجان شمالی‌ومغان)	۳۰۳۰۰۰	بیش از ۳۰۰۰۰۰۰	« در زمان اتابکان » ایلدگزیان (۸۹)
شیروان (آذربایجان شمالی)	۱۱۳۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰	« درعهد خاقان‌شیروان » شروانشاهیان‌مستقل (۹۲)
گشتاسفی (آذربایجان شمالی) (دلتای رودهای کورا(کر)و ارس)	۱۱۸۵۰۰	قریب یک میلیون	قبل از غلبهٔ مغول (۹۵)
گرجستان و ابخاز (و ارمنستان شمالی)	۱۲۰۲۰۰۰	قریب ۵ میلیون	« در عهد سلاطین آنجا بود » یعنی در زمان استقلال - گرجستان (۹۳)
روم (آسیای صغیر و دول تابع آن)	۳۳۰۰۰۰۰	بیش از ۱۰ میلیون	« در زمان سلجوقیان » (۹۴)
ارمنیةالاکبر (ناحیهٔ دریاچهٔ وان)	۳۹۰۰۰۰	قریب ۲ میلیون	« در زمان سابق » (۱۰۰)
دیار بکر ودیار ربیعه (بین‌النهرین‌علیا)	۱۹۲۵۰۰۰	ده میلیون	« درعهد اتابکان و پیش از زمان بدرالدین لولو » = ۱۲۰۹ - ۱۲۳۳ (۱۰۲)
کردستان (ایران)	۲۰۱۵۰۰	قریب ۲ میلیون	« درعهد سلیمان شاه » (؟) (۱۰۷)[6]
خوزستان	۳۲۵۰۰۰	بیش از ۳ میلیون	« زمان خلفا »[7] (۱۰۹)
فارس	۲۸۷۱۲۰۰	قریب ۱۰۵۰۰۰۰۰	« در ۳۱۰ ه. » (۱۱۳)
شبانگاره	۲۶۶۱۰۰	بیش از ۲ میلیون	« در عهد سلجوقیان » (۱۳۸)
کرمان و مکران	۶۶۷۵۰۰	۸۸۰۰۰۰	« در عهد سلجوقیان » (۱۴۹)
جمع کل	۱۹۲۰۳۸۰۰	۱۰۰۵۸۰۰۰۰[8]	

(۱) نزهت‌القلوب ، ص ۲۹ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ .

(۲) همانجا ، ص ۲۹ ، ۴۸ - ۴۷ ، ۷۵ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ .

(۳) گذشته از این حمدالله مستوفی رقم مالیات زمان عمر خلیفه را ذکرکرده = ۱۲۸۰۰۰۰۰۰ درهم = ۲۱۳۳۰۰۰۰ دینار عهد ایلخان. رقم اخیر مورد وثوق نیست.

(٤) حمدالله مستوفی جمع کل‌مالیات عراق عجم را در زمان خود ذکر نمیکند وبااعداد مالیات بلوکها را جمع کرده‌این‌رقم را بدست‌آورده‌ایم(نزهت‌القلوب - ص ۷۴-۴۷).

(٥) همین رقم در مورد آذربایجان شمالی (شوروی) (همانجا ص ۸۹ - ۷۵).

(٦) معلوم نیست منظور کدام سلیمانشاه است . شاید سلطان سلجوقی عراق باشد (۱۱۵۹ - ۱۱۶۱م.)

(٧) مقصودآخرین خلفای عباسی‌است ، بعد از سلجوقیان که مجدداً عراق‌عرب وخوزستان راصاحب شدند (۱۱۵۸-۱۲۳۲م.)

(٨) درکتاب والترهینتس (سابق‌الذکر- ص ۱۳۴ - ۱۳۳) صورت دیگری‌ازبودجهٔ درآمد (زمان ابوسعید؟) منقول‌است که مبنای آن منبع جدیدی میباشد (نسخهٔ خطی منحصر بفردکتابخانهٔ ایا صوفیا در استانبول به شمارهٔ ۲۷۰۶) بنام « رسالهٔ فلاحیه » عبدالله مازندرانی (در ۱۳۶۴م. تألیف شده). طبق مندرجات تألیف مذکورجمع بودجهٔ دخل دولت ایلخانان (یا جلاریان ؟) ۲۸۲۶۴۲۲۰ دینار بوده (بانضمام‌خراسان و مازندران وگیلان که حمدالله مستوفی اطلاعاتی دربارهٔ آنها بدست نمیدهد).

است . وازین میوه‌ها ازشیرینی شکمی بی‌آنکه آب خورندنتوان خورد ، و کثرت خوردن آن مضر نیست و میوه های آنجا تا هند و روم برند [۱] ، و علفزارهای نیکودارد وهرچهار پایی که آنجا فربه شود دو چندان توانایی داشته باشد که بجای دیگر فربه شود . و در آن ولایت مرغزارهاست بزرگترین‌شان مرغزار بلاشان ، وشکارگاههای فراوان ونیکوداردوچون گاوخانی ، وهرشکاری‌درو باشد .»[۲]

حمدالله مستوفی پس از توصیف شهر اصفهان[۳] بشرح هشت ناحیهٔ[٤] حومه واطراف آن پرداخته چنین مینویسد: «اول ناحیت‌جی درحوالی‌شهر باشد هفتادو پنج پاره دیه وطهران وماربانان وجاوان وشهرستان که آنرا شهرنو اصفهان خوانده‌اند واسکندر رومی[٥] ساخته وفیروز ساسانی[٦] تجدید عمارتش کرده ، معظم قرای آن ناحیه است ؛ دوم ناحیت ماربین پنجاه وهشت پاره دیه است خوزان وقرطان ورنان[۷] واندوان معظم قرای آن و بحقیقت این‌ناحیت همچون باغی است ازپیوستگی‌باغستان ودیهها‌ءباهم متصل ، ودرین معنی گفته‌اند : شعر

ماربینی که‌نسخهٔ ارم است آفتاب اندرو درم درم‌است

ودرین ناحیت قلعه‌یی بوده است که طهمورث دیوبند ساخته است ، آنرا

---

(۱) لی‌استرنج درترجمهٔ انگلیسی «نزهت‌القلوب» «روم» را یونان ترجمه میکند ولی این ترجمه نادرست‌است وحمدالله ومعاصران وی «روم» را به‌آسیای صغیر اطلاق‌میکرده‌اند.

(۲) نزهت‌القلوب ص۴۹-٤٨ .

(۳) همانجا ص ۵۰-۴۹ .

(٤) «ناحیه» درنوشته‌های حمدالله مطابق است بااصطلاح «رستاق» در روایت فارسی «محاسن اصفهان» .

(۵) اسکندر مقدونی .

(٦) پروز پادشاه ساسانی (٤٨٤-٤٠٩ م) .

(۷) بحدس خوانده شده.

آتشگاه گفته‌اند ودرو بهمن بن اسفندیار[1] آتش خانه ساخته بود[2] ، سیوم ناحیت کرارج سی‌وسه پاره دیه است، دشتی واشکاوند وفیزادان ازمعظم قرای این ناحیت است ونیز همچو باغی است ازپیوستگی باغستان دیه‌ها با هم ، چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دیه است و هفشویه ورازان و قهجاورستان معظم‌ترین قرای این ناحیت است وآب کاریز میخورند بدان سبب قهاب[3] میخوانند. پنجم ناحیت برخوارست سی‌و دوپاره دیه است ودیه جز معظم قرای آن ، و این ناحیت را نیز آب از کاریزست و دیگر نواحی‌را آب از زنده رود ، وبدین ناحیت بدیه جز بهمن بن اسفندیارآتش خانه ساخته بود ؛ ششم ناحیت لنجان بیست پاره دیه است گویان و قهدریجان و کلیشاد معظم قرای آن ؛ هفتم ناحیت برا آن هشتاد پاره دیه‌است واشکیشان وبرسیان ورنین‌وسمنارت وجوزدان وفساران‌و کوهان وکاج وداذنان[4] معظم قرای آن ، هشتم ناحیت رودشت شصت پاره دیه است وفارفاآن قصبهٔ[5] آن وقورطان ورزنه واشکهران و کمندان‌معظم‌قرای آن ، و این دیه‌ها راکه معظم قرای میخوانیم از آنهاست که در دیگر ولایات شهر خوانند ، زیرا که درهریک ازآن دیه‌ها کمابیش هزارخانه باشد وبازارو مساجد ومدارس‌وخانقاهات[6] وحمامات دارد حقوق دیوانی ولایت اصفهان پنجاه تومان‌است[7] .

---

(۱) پهلوان حماسه شاهنامه .

(۲) معبد زردشتی .

(۳) «قه» بلهجهٔ اصفهانی کاریز وقنات راگویند و «قه‌آب» « آب قنات » است دربارهٔ این ناحیه به «ترجمهٔ‌محاسن اصفهان» ص ٤١ رجوع شود .

(٤) حدس زده میشود که چنین باشد - درنسخه‌ای نیز «دادمان» نوشته شده .

(٥) قصبه دراینجا مرکز اداری ناحیه است .

(٦) خانقاه ، منزلگاه درویشان وهمچنین مسافرخانه .

(۷) نزهةالقلوب ص٥١-٥٠ .

وبعد چنین میگوید :

« فیروزان ـ شهری است بدو قسم بر کنار زنده رود بالای اصفهان ازاقلیم سیم[۱]. طولش ازجزایر خالدات «فویج» وعرض ازخط استوا «لب کد». اکنون داخل اصفهان است. کیومرث ساخت درآب و هوا وغله ومیوه وپنبه وغیر آن. وطبع و خوی و مذهب اهل آنجا مانند اصفهان. حقوق دیوانی آن سیزده تومان وچهارهزارو پانصد دینارست.»[۲]

درطی این اطلاعات با بیانی بی‌تکلف وضع زراعت بسیار متکامل و بویژه پیشرفت باغداری را درناحیهٔ پرثروتی شرح داده‌شده که درجوارشهری قرارداشته و حتی باوجود استفاده ازتسهیلات مالیاتی[۳]، سالی مبلغ ۶۳۴۵۰۰ دینار (ازهشت ناحیهٔ اصفهان و ناحیهٔ فیروزان ـ سوای خود شهر اصفهان که سالیانه ۳۰۰۰۰۰ دینار می پرداخته) تادیه مینموده است که معادل بوده با ۲۷/٤ درصد کل مبلغ مالیات وصولی‌ازخطهٔ پهناور عراق عجم. این ناحیه (اصفهان) بسیار پرجمعیت‌بوده وتجارتی بارونق داشته وکشاورزی آن کالائی بوده (صدور میوجات به هندوستان وروم). این مطالب را میتوان بااطلاعات مندرج در روایت فارسی کتاب « محاسن اصفهان» که مربوط به‌سال ۷۲۹ هـ . (۱۳۲۹ م) میباشد[٤] . و بتقریب همزمان با کتاب حمدالله مستوفی نوشته شده ـ تکمیل کرد.

بگفتهٔ حسین‌الاوی ـ نویسندهٔ روایت فارسی تألیف مزبور ـ ناحیهٔ اصفهان باآب چشمه ها وچاهها بحد وفور مشروب میگشته وبخشی نیزباآب کاریز وزنده‌رود آبیاری میشده. هرساله ازاول حمل تاآخر حوت (ازاول فروردین تا اول فروردین سال بعد) وبدیگرسخن درسراسرسال، درآنجا «محصولات شتوی وصیفی» وسبزیجات

---

(۱) طبق تقسیمات اقلیمی جغرافیون عرب وایرانی.

(۲) همانجا ، ص ۵۲ .

(۳) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۱۳ . ص ۳٤-۳۳ .

(٤) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤۹ .

بهاری وپائیزی و میوه‌های تازه و پر آب - از قبیل سیب و گلابی و به و غیره و گندم وبقولات وهویج (زردك - گزر) وجو[1] وزردآلو وانگور[2] فراوان بوده . بامداد هرروز از دهات اطراف قریب ۲۰۰۰ رأس گوسفند و صد گاو نر به شهر میاوردند و هنگام غروب حتی یک رأس هم نفروخته و نخورده باقی نمانده بوده . هرساله خانه‌دارهای این شهر گوشت قریب ۱۰۰۰۰ رأس گوسفند و هزار رأس گاو را قورمه ونمک سود میکردند[3] . مؤلف کتاب بایقان تمام میگوید که گویا درآنشهر هرخانه‌داری - حتی خانواده‌های بی‌چیز وفقیر هم - آذوقهٔ سال خودرا اعم‌ازشیرینی جات وخیاروبادنجان وسیب واقسام گلابی وشراب وغیره‌قبلا تهیه وذخیره‌میکردند وبرای ماههای تابستان یخ نگه میداشتند[4] . بگفتهٔ مؤلف مزبور هرخانه درزمستان بسبب وفور ذخایر میوه وشیرینی وشراب وغیره مانند باغ وبستانی بوده[5]

این بطوطه که درحدود سال ۱۳۲۸ م. (۷۲۹ ﻫ) دراصفهان بوده نیز از دهکده‌های بزرگ وپرجمعیت حومهٔ واطراف آن شهر و باغداری پررونق و فراوانی میوه وبخصوص زردآلوی قمرالدینی که برای صدور خشک میکنند وبه وانگوربسیار خوب آنجا سخن میگوید. بگفتهٔ وی زردآلو وبه اصفهان نظیر ندارد و خربزه آنجا بسیار شیرین است ودر جهان - جز خربزه بخارا وخوارزم همانندی برای‌آن نیست. ابن بطوطه میگوید که خربزهٔ اصفهان را - همچنانکه درمغرب انجیر را خشک می‌کنند - خشک کرده نگه میدارند[6] . ابن بطوطه درکلیس نزدیک اصفهان دید که ۱۰ رطل عراقی سیب را به‌یک درهم میفروختند[7] .

---

(۱) همانجا ص۴۸ .

(۲) همانجا ص ۶۴ .

(۳) همانجا ص۶۳ .

(٤) همانجا ص۶۵-۶٤ .

(۵) همانجا ص۱۰۸ .

(۶) ابن بطوطه. مجلد دوم ص٤٤-٤٣ .

(۷) همانجا ص ۵۰ (۱ رطل عراقی = ۱۳۰ درم = ۰/۵ من تبریز یاقریب ۱۵۰۰ گرم. ۱۰ رطل عراقی = اندکی بیش‌از ۲۲ کیلوگرم.

بدیهی است که این مؤلفان جانب دیگر این رونق وشکفتگی رانشان نمیدهند واز وضع پست وفقر وفاقه تولید کنندگان و روستائیان مستاجر که در اراضی متعلق بمالکان خصوصی مستقر بوده فقط بخشی از محصول خویش را دریافت میداشته‌اند سخنی نمیگویند. درناحیهٔ اصفهان بیشتر اراضی به زمین داران بزرگ متعلق بوده وایشان درآنجا کاخها واملاك داشتند[1].

اما راجع به ناحیهٔ تبریز یاقوت حتی در سال ۶۱۰ هـ. (۱۲۱۲/۱۴ م = ۶۱۰ هـ). مینویسد که جمعیت آنجا فراوان و باغداری بسیار رونق داشته. حمدالله مستوفی قزوینی نیز از شکفتگی ورونق زراعت ولایت تبریز سخن میراند[2].

تولیدات کالائی واقتصاد طبیعی در روستای ایران در قرن چهاردهم م.

درنواحی کشاورزی حومه واطراف شهرها - آنگونه که پیشتر شرح داده‌شد- اقتصاد کالائی عادی حکمفرما بوده ولی دربخش اعظم ایران و کشورهای مجاور آن که جزو قلمرو دولت هلاکوئیان بوده اقتصاد طبیعی تفوق داشته است. گذشته ازمطالب فوق‌الذکر، ارقام بزرگ مالیات وصولی ازاینگونه نواحی نیزخودحاکی ازجنبهٔ کالائی کشاورزی مضافات ونواحی حومه شهرهای بزرگ میباشد. ذیلاً، جدول تطبیقی مالیات وصولی از شهرهای بزرگ و مضافات آنها را، که از روی مندرجات کتاب حمدالله مستوفی تنظیم شده، نقل میکنیم (به جدول شمارهٔ ٤ رجوع شود)[3].

ازجدول شمارهٔ ٤ مشهود است که نواحی کشاورزی مجاور شهرهای بزرگ و مراکز تجارت ترانزیتی کاروانی و پیشه‌وری که بمنظور صادرات تولید میکرده

---

(۱) ترجمهٔ محاسن اصفهان. ص ۲۷، ٤۹، ٥۳، ٥۸.

(۲) نزهت‌القلوب. ص ۸۰-۷۷.

(۳) همانجا ص ۸۰، ۳٦، ۱۱٦، ٤۷، ٥۱-٥۰، ٥٦، ۷۲-۷۱، ۸۷، ٥۹.

مالیاتهای کلانی بدولت می‌پرداخته که گاهی حتی از رقم کل تمغای شهرهای مزبور نیز تجاوز میکرده. این ارقام کلان فقط از راه وصول بهره و مالیات کشاورزی بدست نمی‌آمده. بلکه عوایدی بوده که دولت از عوارض فروش محصولات کشاورزی در بازار شهر بزرگ ـ بدست میآورده.

متأسفانه حمدالله قزوینی فقط درمورد تعداد محدودی از ولایات سابق‌الذکر ارقام مالیاتی شهرها ومضافات را جداگانه نقل میکند. ودرمورد باقی ولایات مبلغ کل مالیات شهرها و مضافات را ذکر مینماید. ضمناً در بسیاری ازموارد باعداد کلانی برمیخوریم که نسبت بارقام مالیات ولایات مجاور فوق‌العاده‌اند واین پدیده را نیز میتوان چنین توجیه نمود که عواید خزانه از تمغای بازرگانی و پیشه‌وران و فروش محصولات کشاورزی دربازار شهرنیز درارقام مذکور منظورگردیده است.

ارقام کلانی در مورد بلوکات زیر مذکور است: درعراق عرب ـ بصره ۴۴۱۰۰۰ دینار. در دیاربکر ـ موصل ۳۲۸۰۰۰ دینار، ماردین ۲۳۶۰۰۰ دینار، میافارقین ۲۲۴۰۰۰، سنجار ۱۴۷۵۰۰ دینار. درآذربایجان ـ نخجوان ۱۱۳۰۰۰ دینار. درعراق عجم ـ یزد ۲۵۱۰۰۰ دینار[۱].

حمدالله مستوفی درچند مورد راجع به ولایتهائی که نزدیک یکدیگر بوده و تعداد قراء آنها هم کمابیش یکسان است ـ مبالغ مالیاتی بالکل متفاوت نقل کرده است. گاهی ولایتی که تعداد قراء آن بسیار فزونتر از ولایت مجاور بوده ـ از همسایه خود بمراتب کمتر مالیات می‌پرداخته. توجیه این تفاوت فقط چنین میتواند باشد که یک ولایت دارای شهر های بزرگ بوده یا درمجاورت آن بلاد بوده ویا برسر راههای کاروان‌رو قرار داشته ـ وکشاورزی آن جنبهٔ کالائی داشته وحال آنکه کشاورزی ولایت دیگر کلاً جنبهٔ طبیعی وغیرکالائی داشته و یا جنبه غیرکالائی آن تفوق داشته است. البته اهمیت مقایسهٔ اینگونه ارقام نسبی است زیرا قراء ایران درقرون وسطی ازلحاظ وسعت و اندازه بسیار متفاوت بوده‌اند: و

---

(۱) نزهة‌القلوب. ص ۳۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۵، ۸۹، ۷۴.

(جدول شمارهٔ ٤)

نام‌ولایت	مالیات(تمغا)[1] ازشهر(بدینار)	مالیات ازمضافات کشاورزی شهر (بدینار)	ملاحظات
تبریز	۸۷۵۰۰۰	۲۷۵۰۰۰	از ۷ ناحیه (درچهار ناحیه ازآن هفت ۱۲۵ دهکده وجود داشته) ۰
بغداد	۸۰۰۰۰۰	—	—
شیراز	٤۵۰۰۰۰	—	—
واسط	٤٤۸۵۰۰	—	—
اصفهان	۳۵۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰	از ٤۰۰ دهکده در هشت ناحیه . گذشته ازاین ازبلوک مجاوراصفهان یعنی فیروزان نیز ۱۳٤۵۰۰ دینار مأخوذ میگردیده
سلطانیه	از ۳۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰	—	—
همدان	۱۰۵۰۰۰	۱۳۶۰۰۰	از ۲۱۲ دهکده در ۵ ناحیه
مراغه	۷۰۰۰۰	۱۸۵۰۰۰	از ۶ ناحیه
قزوین	۵۵۰۰۰	۵۵۰۰۰	از ۳۰۰ دهکده در ۸ ناحیه[2]

(۱) تمغا (مغولی) مالیاتی که درشهرها ازمعاملات تجارتی وپیشه‌وران گرفته میشده ، حمدالله مستوفی هربارکه وصول مبلغی تمغا را ذکرمیکند ـ بادقت تمام تصریح مینماید که ازاین بابت بوده .

(۲) آ . م . بلنیتسکی نیز درمقاله‌ای تحت عنوان «موضوع روابط اجتماعی درعهد هلاکوئیان» (ص ۱۲۵) از ارقام تطبیقی مذکور در اثر حمدالله مستوفی ـ راجع به تمغای شهرها ومالیات مردم روستائی مضافات استفاده کرده است . ولی متأسفانه بسبب اشتباهاتی که در حساب ارقام مرتکب شده ازجدول وی نمیتوان استفاده کرد .

دهکده‌هائی وجود داشته که چندین هزار نفوس داشته‌اند وقراء بی اهمیت و کوچک نیز دیده میشده . ولی بزرگترین وپرجمعیت‌ترین دهکده ها غالباً در نواحی اقتصاد کالائی عادی وجود داشته ورشد ورونق قراء مذکور با وجود بازار ها و فروش محصولات کشاورزی ملازمه داشته است[1] .

ذیلاً - جدولی راکه تفاوت بارز ارقام مالیات وصولی ازبلوکاتی که کما - بیش تعداد قراء آنها یکسان بوده واز روی مطالب وارقام تألیف حمدالله مستوفی تنظیم کرده‌ایم ، نقل میکنیم (به جدول شمارهٔ ٥ رجوع شود) .

ازجدول شمارهٔ ٥ چنین استنباط میشود که ولایات واجدتعدادی قراء یکسان ویا تقریباً متساوی که (جزو ایالت واحدی بوده و) گاهی درمجاورت یکدیگر نیزقرار داشته‌اند ارقام مالیاتی که می پرداخته‌اند بالکل متفاوت بوده . مثلاً درعراق‌عجم بلوکات نهاوند وسجاس وسهرورد وزنجان وکاغذکنان و هردقان هریک ده قریه داشته ولی مبلغ مالیات وصولی ازآنها بهیچوجه یکسان نبوده وبترتیب ۳۷۰۰۰ و ۲٥۰۰۰ و ۸۰۰۰ و ٥۰۰۰ دینار بوده است . وباز درعراق عجم بلوکات نطنز و اسدآباد ودو خرقان و زواره وپشکل دره که هریک مشتمل بر ٤۰ - ۳۰ قریه بوده بترتیب ۱۰۲٥۰۰ و ۱٥۰۰۰ و ۹٥۰۰ و ۸۰۰۰ و ۳۰۰۰ مالیات می پرداختند بزرگترین ارقام مالیات وصولی ، چنانکه ازجدول شمارهٔ ٥ (که از روی اطلاعات مأخوذ ازتألیف حمدالله مستوفی تنظیم شده) برمیآید ومربوط به بلوکاتی است که درجوار شهرهای بزرگ ، که خود برسر راههای کاروانرو[2] قرار داشته‌اند، بوده و محصولات کشاورزی خویش را صادر میکرده‌اند .

تفاوت واختلاف درارقام‌مالیات وصولی ازبرخی بلوکات آذربایجان نیزمشاهده

---

(۱) رجوع شودبه : همانجا ص ٥۱ ، ٥۲ (دربارهٔ قراء بزرگ مضافات اصفهان‌وری) یاقوت . مجلد دوم ص ۸۹٤ ومجلد٤ ص ۲۰٥ (دربارهٔ قراء مضافات ری) .

(۲) رجوع شود به مسیر ومنازل جاده های کاروانرو - در تألیف حمدالله مستوفی (نزهةالقلوب ص۱۸۹-۱٦۳) .

(جدول شمارهٔ ۵)

ایالت	بلوك	تعداد قراء	مالیات دیوان (بدینار)	ملاحظات
عراق عرب[1]	نهر عیسی	۷۰	۸۷۶۵۰۰	بتوسط نهری بهمین نام مشروب میشده که فرات را بدجله منتقل مینموده. بخشی ازاین بلوك در کنار دجله - مقابل بغداد - قرارداشته.
«	طریق خراسان	۸۰	۱۶۴۰۰۰	بر سر راه کاروان روئی که از بغداد ممتد بوده.
«	قوسان	۱۰۰	۹۴۰۰۰	بر کنار رودهای زاب بزرگ و کوچك.
«	خالص	۳۰	۷۳۰۰۰	بر کنار نهر قابل کشتی رانی نهروان.
«	نهر ملك	۳۰۰	۵۰۰۰۰	—
«	دوجیل	۱۰۰	۳۵۰۰۰	—
«	حلوان	۳۰	۶۱۰۰	—
«	خانقین	۲۰	۱۲۲۰۰	شهر خانقین به دهکده‌ای مبدل شده بوده.
آذربایجان ایران[2]	اردبیل	۱۰۰	۸۵۰۰۰	شهر اردبیل مرکز وملتقائی بود برسرراههای کاروانرو.
«	سراب (سرآو)	۱۰۰	۸۱۰۰۰	بر سر راه کاروانروی اردبیل - تبریز.
«	ارومیه	۱۲۰	۷۴۰۰۰	ارومیه شهری بزرگ بوده. در اطراف آن باغداری - رونق داشته.
«	خوی	۸۰	۵۳۰۰۰	خوی برسر جاده بزرگ «غربی» کاروان روی تبریز- قونیه قرارداشته.
«	دزمار	۵۰	۴۸۱۰۰	صدور میوه به شهر تبریز.
«	خلخال	۱۰۰	۳۰۰۰۰	—
«	دار مرزین	۱۰۰	۲۹۰۰۰	—
«	مرند	۶۰	۲۴۰۰۰	مرند برسر جادهٔ بزرگ «غربی» کاروانرو قرارداشته.
«	اشنویه	۱۲۰	۱۹۳۰۰	—
«	شاهرود	۳۰	۱۰۰۰۰	—
«	انار وارجاق	۲۰	۷۰۰۰	—
عراق عجم[3]	ری	۳۶۰	۱۵۱۰۰۰	شهر وجود نداشت ولی این بلوك بر سر راه «جادهٔ بزرگ کاروانروی شرقی» قرارداشته. از ری غله بدیگر ولایات صادر میشده.
«	کاشان	۱۸	۱۱۷۰۰۰	کاشان شهر بزرگی بود برسر جادهٔ مهم «کاروانروی جنوب شرقی».

(بقیهٔ جدول شمارهٔ ۵)

ایالت	بلوک	تعداد قراء	مالیات دیوان (بدینار)	ملاحظات
عراق عجم	نطنز[4]	۳۰	۱۰۲۵۰۰	—
«	طارمین	۱۸۵	۶۴۰۰۰	باغداری آن رونق داشته. به سلطانیه و زنجان ودیگر شهرها میوه صادر میکرده.
«	ساوه	۱۲۵	۴۵۰۰۰	شهر ساوه برسر «جادهٔ بزرگ کاروانروی جنوب‌شرقی» قرارداشته. تمغای شهر ساوه ۲۰۰۰۰ دینار بوده صرفنظر از مبلغ مالیات مضافات آن.
«	جربادقان	۵۰	۴۲۰۰۰	جنس غلات آن (گندم) اعلا بوده.
«	نهاوند	۱۰۰	۳۷۰۰۰	بر سر راه کاروانروی بغداد ـ اصفهان.
«	سجاس‌وسهرورد	۱۰۰	۲۵۰۰۰	—
«	رود راورد	۷۰	۲۳۵۰۰	حاصل فراوان زعفران (محتملاً صادر میشده) این ناحیه را «زعفرانی» میخواندند.
«	اسدآباد	۳۵	۱۵۰۰۰	—
«	ابهر	۲۵	۱۴۰۰۰	—
«	دوخرقان	۴۰	۹۵۰۰	—
«	زواره	۳۰	۸۰۰۰	—
«	زنجان	۱۰۰	۸۰۰۰	تمغای شهر ـ ۱۲۰۰۰ دینار. صرف نظر ازمالیات مضافات.
«	تیرک‌ومرجمنان واندجن	۵۰	۶۰۰۰	—
«	تفرش	۱۳	۶۰۰۰	—
«	کاغذ کنان وهردقان	۱۰۵	۵۰۰۰	هردوبلوک سخت خراب‌شده. مغولان درآنجامسکن گزیدند.
«	مراودین	۲۰	۳۲۰۰	—
«	پشکل دره	۴۰	۳۰۰۰	سخت خراب شده.
«	سامان	۱	۱۲۰۰	یک «دیه بزرگ» داشته. حاصلش گندم و انگور و اندکی میوه.

حواشی جدول شمارهٔ ۵ درصفحهٔ مقابل

میگردد : مثلاً بلوکات اردبیل وسراو وخلخال ودارمرزین هریک درحدود یکصد قریه را شامل بوده‌اند ولی ماخوذی دیوان از دو بلوك اولی یعنی اردبیل و سراو بترتیب ٨٥٠٠٠ و ٨١٠٠٠ دینار واز دو بلوك آخری فقط ٣٠٠٠٠ و ٢٩٠٠٠ بوده‌است . شکی نیست که علت تفاوت فاحش آن است که دوبلوك نخستین دارای چندشهرمهم بوده، برسر راههای کاروانروقرارداشتند وبلوکهای آخری ازشاهراههای مزبور دور بوده‌اند . دردو بلوك نزدیك بیکدیگر - ارومیه واشنویه - هریك ١٢٠ قریه وجود داشته ولی اولی ٧٤٠٠٠ دینار و دومی فقط ١٩٣٠٠ دینار مالیات می‌پرداخته وسبب آن‌نیز معلوم است: دربلوك اولی شهری بزرگ وجود داشته و باغداری آن پررونق بوده و بگفتهٔ حمدالله مستوفی : « ارمیه ... باغستان فراوان دارد واز میوه‌هایش انگور خلوقی وامرود پیغمبری وآلوی زرد بغایت خوبست... وضیاعش مرتفع تمام بود . »[١] دربلوك دومی (اشنویه) نیزمحصول غلات وانگورنیکوبوده وازضیاعش هم درآمد حاصل میگشته[٢] ولی شهر بزرگی درآن بلوك نبوده وآنسرزمین درکوهستان-دوراز شاهراهها - قرارداشته‌است . بدیهی است که کشاورزی مضافات بلوك ارومیه و بخصوص باغداری آن مصرف بازار شهری بزرگ را تأمین مینموده وحال‌آنکه دراشنویه چنین مقدوراتی وجود نداشته .

حواشی مربوط به جدول ٥

(١) نزهت‌القلوب ص ٤٦، ٤٢، ٤٣، ٤١، ٤٦، ٤١، ٤٠، ٤١ . حمدالله مستوفی مالیات همه شهرها و بلوکات ومضافات کشاورزی را، باستثنای بلوك زنجان وساوه، به‌تفکیك ذکر نکرده ومبلغ کل را آورده.

(٢) همانجا ص ٨١، ٨٦، ٨٥-٨٦، ٨٥، ٨٨، ٨١، ٨٢، ٨٨، ٨٢، ٨٣ .

(٣) همانجا ص ٥٣-٥٤، ٦٨، ٦٩، ٦٥، ٦٣، ٦٨، ٧٤، ٦٤، ٧٢، ٦٠، ٧٣، ٦٩، ٦٢، ٦٦، ٦٨، ٦٦، ٦٩، ٦٧، ٧٣ .

(٤) درترجمهٔ انگلیسی «نزهةالقلوب» توسط لی استرنج (ص٧٣) ١٢٥٠٠ دینارنقل شده. اشتباه است.

---

(١) همانجا ص ٨٥.

(٢) همانجا، ص ٨٦.

در ارقام مالیات وصولی عراق عرب - یعنی ایالتی که اقتصاد کالائی‌عادی وطرق کاروان‌رو و رودخانه‌ای آن بسیار پیشرفته بوده - اختلافات بزرگتری دیده میشود. درهریک از چهار بلوک آن ایالت - نهر عیسی و طریق خراسان و قوسان و دوجیل - هفتاد الی‌صدقریه وجودداشته ولی‌تفاوت مبلغ مالیات وصولی بسیارعظیم و بترتیب ۸۷۶۵۰۰ و ۱۶۴۰۰۰ و ۹۴۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ دینار بوده است. رقم فوق‌العاده درشت اولی[1] بسهولت قابل درک وتوجیه است زیرا بلوک نهر عیسی در کنار نهری بهمان‌نام - که دو شط فرات و دجله را بیکدیگر متصل میکرده - قرار داشته است و بدین‌جهت با شهر بغداد یعنی ملتقای مهمترین جاده‌های کاروان‌رو[2] ارتباط نزدیک داشته. وبی‌شک بلوک نهرعیسی که ازلحاظ «ارتفاع» فراوان ممتاز بوده[2] محصولات کشاورزی خویش‌را دربازار بغداد بفروش میرسانیده است.

اما راجع به‌بلوک طریق خراسان... این بخش درکنارنهر بزرگ نهروان و برسر جادهٔ مهم کاروانروی خراسان قرار داشته است وظاهراً از آن جاده محصولات فراوان کشاورزی «طریق خراسان» (وبخصوص مرکبات وخرما) صادر میگردیده است. بنابقول حمدالله مستوفی، «طریق خراسان»...

«برکنار آب نهروان است‌وجویی ازآن درمیان شهر میگذردوتمامت دیهها برآن‌نهر زراعت میکنند، باغستان ونخلستان بسیار دارد ونارنج و ترنج[3] بیشمار میباشد چنانکه سیصد وچهارصد نارنج بیک درهم‌میدهند. هوای‌آن مانند بغدادست اما بسبب بسیاری‌نخلستان بعفونت‌مایلست»[4].

دراین بلوک زمین‌داری کلان رواج داشته وازآنجمله املاک رشیدالدین دراین سرزمین بوده: املاک مزروع یکصد فدان دربلوک‌طریق‌خراسان و ۵۰ فدان دربلوک نهر

---

(۱) اگر حمدالله مستوفی دراین‌مورد دچار اشتباه نشده باشد.

(۲) همانجا ص ۴۶.

(۳) دربارهٔ معنی اصلاح «ترنج» به‌باب چهارم رجوع شود.

(۴) نزهة‌القلوب ص ۴۳-۴۲.

عیسی و ۰۰۰ ۱۰ نخل خرما در بلوک طریق خراسان و همین تعداد در بلوک نهر عیسی[1].
دربارهٔ محصولات عمدهٔ کشاورزی این بلوکات از اینجا میتوان داوری کرد که رشید-الدین زمانی ازآن سرزمین برای ذخیرهٔ آذوقه زمستان خویش فرآورده های زیر را دریافت داشته: انار از بلوک «طریق خراسان» (ازبعقوبا و شهرآبان که جزو بلوک مزبور بوده) - ۱۰۰۰۰ من. از املاک بلوک نهر عیسی ۵۰۰۰ من[2]، خرما ازبلوک طریق خراسان (بعقوبا) ۱۰۰۰ من[4] واز همانجا نارنج ۷۰۰۰ دانه، ترنج ۲۰۰۰ دانه، لیمو ۱۵۰۰۰ دانه، لیموی شیرین ۵۰۰۰ دانه، آب نارنج ۵۰۰ من، عصارهٔ نارنج ۲۵۰ من، آب لیمو ۵۰۰ من والخ[5]. بی شک کشاورزی این بلوک جنبهٔ کالائی داشته ورقم بزرگ مالیات وصولی خود حاکی ازآن میباشد.

بنابمطالب تألیف حمدالله مستوفی بلوک بصره را میتوان ناحیهٔ کشت درختان باروربمنظور فروش یاخطهٔ کشاورزی کالائی شمرد. نخلستانهای آن سراسر کرانهٔ شط-العرب را درطول سی فرسنگ (قریب ۲۰۰ کیلومتر) وعرض ۲ فرسنگ (۱۳ کیلومتر) فراگرفته بودند. نخلها چنان فشرده و درپیخ هم رسته بودند که چشم بیش از ۱۰ گز نمیدید. ازبصره خرما بوسیلهٔ جهازات به هندوستان و چین صادر میشد[5]. ابن بطوطه ازارزانی خرما دربصره سخن میگوید: یک سبد بزرگ خرما را که حمل آن برای مرد دشوار بوده به ۹ درهم میدادند[6].

مؤلف «تاریخ کرمان» میگوید دربلوک بم زمین چنان حاصلخیز بوده که زمین بی حاصل دیده نمیشده وابریشم خام ازآنجا بخارج صادر میگشته واز کرمان

---

(۱) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۳۶ ص ۲۲۵، ۲۳۴-۲۳۳.
(۲) همانجا، شمارهٔ ۳۴ ص ۱۹۸.
(۳) همانجا، ص ۲۰۱
(٤) همانجا ص ۲۰۶-۲۰۵.
(٥) نزهةالقلوب ص ۳۹-۳۸.
(٦) سفرنامهٔ ابن بطوطه جلد ۲، ص ۹.

خرما به اقصی نقاط جهان میبردند[۱].

ولی چنانچه ازاین مطالب ونظایر آن چنین نتیجه گیریم که کشاورزی ایران وکشورهای مجاور آن - که جزو قلمرو هلاکوئیان بوده‌اند - جنبهٔ کالائی داشته سخت دراشتباه خواهیم بود. میتوان بجرأت گفت که تولید کالائی فقط در نواحی کشاورزی معدودی که در مجاور شهرهای بزرگ و نواحی واقع برسر شاهراههای کاروان‌رو قرارداشته حکمفرما بوده. وصرف نظر ازاین مراتب شکی نیست که پس‌از غلبهٔ مغول بموازات سقوط وانحطاط زندگی شهری تاثیر روابط کالائی در روستاهم تقلیل یافته.

درمقابل ارقام صادرات محصولات کشاورزی ازنواحی مختلف ایران که در تألیفات جغرافیون قرن دهم م. منقول است اعداد متشابه مربوط به‌قرنهای سیزدهم وچهاردهم ناچیز ومحقربنظر میرسد. حمدالله‌مستوفی تقریباً ازتولید منسوجات ابریشمی ونخی وکتانی وفرش وقالی در نواحی کشاورزی - که طبق نوشتهٔ جغرافیون قرن دهم صنایع مزبور درآنجا رونقی بسزا داشته - سخنی نمیگوید. برروی‌هم وی در جغرافیای مفصل قلمرو هلاکوئیان فقط در ده مورد از صدور محصولات کشاورزی به‌نقاط کمابیش دور یادمیکند (به‌جدول شمارهٔ ۶ رجوع شود)[۲].

اگر از مندرجات جدول ۶، بصره‌را که بیرون از حدود ایران قرارداشته ومرو را که بیشتر با آسیای میانه مربوط بوده و همچنین ارجان را که رقم صادرات کتان آنجارا (چنانکه بنظر میرسد) حمدالله مستوفی از «فارسنامهٔ» ابن البلخی اخذ کرده (مانند بسیاری دیگر از اطلاعات مربوط به‌فارس) وشاید برای آغاز قرن چهاردهم بیمورد وکهنه بوده - اگر این سه‌نقطه را ازجدول مزبور کنار بگذاریم، فقط هفت مورد مربوط بصدور محصول به ممالک دوردست است (درمورد میوهٔ اصفهان) و موارد دیگر مربوط میشود به صدور اجناس در حدود یک ایالت (مثلاً خراسان).

---

(۱) افضل‌الدین کرمانی هن 52a، 54a.

(۲) نزهةالقلوب، ص ۳۸، ۴۹، ۵۴، ۶۲، ۷۴، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۷.

(جدول شمارهٔ ٦)

از کجا ؟	محصول صادراتی	بکجا ؟
بصره	خرما	به هندوستان وچین
اصفهان	میوه	به هندوستان وآسیای صغیر (روم)
تومان ری	غلات ودیگر آذوقه ها	بولایات دیگر
ولایت طارمین	میوه	به زنجان
ازولایات مختلف	غلات ومیوه	به یزد
اقلید وسرمق	برگهٔ زردآلوی سرمقی	به بسیاری ولایات
ارجان	کتان	به دیگر ولایات
ترشیز	غلات ومیوه	به نیشابور وسبزوار ودیگرولایات خراسان
بادغیس	پسته	بهرات ودیگر ولایات خراسان
باخرز	خربزه	به همهٔ ولایات خراسان
مرو	گلابی خشک، انگور، خربزه	به بسیاری ولایات خراسان

تشدید عمومی گرایش بسوی اقتصاد طبیعی در ایران - پس ازغلبهٔ مغول از اینجا معلوم میشود که بهرهٔ فئودالی یعنی منبع وماخذ اصلی مالیاتهای دولتی (خراج و عشر و دیگر عوارض ماخوذ از مردم روستا) - که در زمان خلفا به نقد و جنس (نیمی نقد ونیمی جنس) وحتی دربسیاری از نواحی بیشتر نقداً اخذ میگردیده ، در زمان مغولان بیشتر بجنس ماخوذ میشده . دولت مالیات را از مردم روستا به جنس میگرفت وغلات[۲] وشراب (علی رغم منع آن دراسلام)[۳] وغیره دریافت میداشت . و این ترتیب نه تنها در دوران غازان خان معمول بوده بلکه پیش از عهدوی نیز مرعی

---

(۱) ابن البلخی ص ۱۵۰-۱۴۹ .

(۲) جامع التواریخ ورق ۶۲۷، ۶۵۴، ۶۷٦، ۶۷۸ .

(۳) مثلا بداستان نعیم الدین نزاری شاعر دربارهٔورود محصل مالیات بروستای بیدان درقهستان برای اخذصدمن شراب بموجب برات رجوع شود (دستورنامه نزاری . ص۶۸-۶۷) . دستورالکاتب ورق b ۲۲٦ . «... گوسفند، تغار ، شراب، پرندگان و آذوقه» .

وسجری میگشته . اینکه در تألیف جغرافیای حمدالله مستوفی مالیاتهای دولتی در همه‌جا بنقد یعنی به‌تومان ودینار نقل‌شده نباید مارا دچارگمراهی کند . البته در مورد مالیات بازرگانی وصنعتی یعنی تمغا شکی نیست که پرداخت نقدی بوده ولی مالیات بخشهای کشاورزی وروستائی صورت دیگر داشته وازدیگرمنابع معلوم است که‌مالیاتهای مزبوربجنس ماخوذ میگردیده . بظن قوی درارقامی که حمدالله‌مستوفی آورده بهای محصولات کشاورزی ازقبیل غلات وشراب وابریشم ودام وغیره که از اهالی اخذ میگردیده نیز بنقد حساب‌شده وبعبارت دیگر مالیاتهائی که بنقداحتساب میشده ـ ظاهراً ـ درعمل بجنس ماخوذ میگردیده است[1] .

ازفهرست یاقانون جدید مالیاتی که در زمان غازان‌خان در ایالت خوزستان بموقع اجرا گذاشته شده نیک معلوم است که چنین بوده وجزاین نبوده: رشیدالدین رونوشت قانون مزبور را درنامه‌ای که بفرزند خویش شهاب‌الدین حاکم خوزستان نوشته نقل کرده است. ازقانون مزبور چنین مستفاد میگردد که درزمان غازان‌خان جملهٔ بلاد خوزستان از تمغامعاف بوده‌اند ومالیات مزبور ماخوذ نمیگردیده‌است[2]. حمدالله مستوفی که دهها‌سال بعد تألیف خویش‌را تنظیم کرده نیز ـ درآنجا که از مالیات‌خوزستان سخن میگوید بهیچوجه از تمغا یادی نمیکند[3] . بنابراین مالیات خوزستان فقط ازمردم روستا اخذ میشده . از قانون مزبور چنین برمیآید که مالیات اصلی وخراج بطریق مقاسمه یعنی سهم معینی ازمحصول وآنهم فقط بصورت‌جنس‌ـ یعنی غله ـ شش عشر محصول دراراضی دیوانی ویک عشر دراراضی اربابی ـ اخذ میگردیده[4] .

رشیدالدین در نامهٔ مذکور اصرار میورزد که «بجنس بستانند تا

---

(۱) دراین‌باره مشروحتر درباب هشتم سخن‌رفته ومنابع‌نیز معرفی شده .

(۲) مکاتبات رشیدی . شمارهٔ ۲۲ ص ۱۲۳ - ۱۲۲ . اصل قانون برصفحهٔ مسین‌نقر شده بود .

(۳) نزهة‌القلوب ص ۱۰۹ (بااستناد بدفاتر) .

(٤) مکاتبات رشیدی، شمارهٔ ۲۲ . ص ۱۲۳-۱۲۲ .

موجب خرابی نباشد و مردم بزراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد»[۱].

اما راجع به مالیات جنسی . . . چنانکه ازقانون مزبور برمیآید مبلغ آن در سراسر خوزستان رقم ناچیز ۳۱۸۰۰ دینار را تشکیل میداده[۲] . و چون میزان کل کل مالیات وصولی از خوزستان را حمدالله مستوفی مبلغ ۳۲۵۰۰۰ دینار[۳] قلمداد کرده ـ چنانچه بخواهیم این رقم را با اعداد مالیاتی قانون منقول درنامهٔ رشیدالدین سازگار سازیم چاره‌ای نیست جزاینکه بگوئیم ۳۲۵۰۰۰ دینار ـ رقم کل مالیاتهای نقدی وجنسی میباشد که به‌بهای بازارحساب‌شده. وضمناً کمتر از ده‌درصد این مبلغ نقداً وبیش‌از ۹۰ درصد بجنس دریافت میگردیده است[٤].

بطوریکه ازمکاتبات رشیدالدین مستفاد میگردد ، وی عواید املاک فراوان خویش ـ یابدیگر سخن بهرهٔ فئودالی ـ رابیشتر به‌جنس دریافت میداشته . و بخش سهم و محتملاً قسمت اعظم غلات و محصول باغهای املاک رشیدالدین صرف رفع حوائج دستگاه اقتصادی‌وخانوادهٔ مالک وخدمتگزاران ومباشران بسیار ودیگر عمله واکره وی‌میگردیده‌است . درنامه‌ای که رشیدالدین بفرزند خویش مجدالدین نوشته فهرست مفصلی ازمیوه‌جاتی که می‌بایست برای زمستان فراهم‌شده ازاملاک وی (درایالات مختلف) طبق تقسیم‌بندی ویژه‌ای حمل گردد ، نقل شده است . در فهرست مزبور ضمن محصولات دیگر از ۵۰۰۰۰ من انگور و ۶۲۰۰۰ من انار و ۳۷۰۰۰ من‌سیب و ۵۹۰۰۰ من مویز و ٤۵۰۰۰من کشمش و ۹۰۰۰۰من گلابی و ۷۰۰۰۰ من به و ۵۶۰ جریب (۵۶۰۰۰ من) هندوانه و ۲۱۳۰ جریب (۲۱۳۰۰۰ من) خربزه وبیش از ۱۰۰۰۰۰من خرما و ۲۰۰۰۰۰عدد نارنج و ۲۰۰۰۰۰عدد لیمو و

---

(۱) همانجا ص ۱۲۱.

(۲) همانجا ص ۱۲۳-۱۲۲.

(۳) نزهةالقلوب ص ۱۰۹.

(٤) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۲۲. ص ۱۲۱: «مشروط آنکه بجنس بستانند».

۶۰۰۰ عدد ترنج و ۳۰۰۰ من شفتالو و ۵۰۰۰ من انجیر ودیگر میوه‌جات ومقداری عصارهٔ میوه یادشده است[1] . اینکه در مقرزمستانی رشیدالدین این میوه‌های گوناگون وفراوان درمحل خریداری نمیشده و از املاک وی که درایالات مختلف قرارداشته حمل میگشته (حتی از نقاط دوردستی مانند عراق عرب وفارس) نشان میدهد که آن وزیر ـ مورخ بهرهٔ فئودالی املاک خویش را بیشتر بجنس دریافت میداشته‌است .

از مکاتبات رشیدی پیداست که وی مواجب و مستمریات خدمتگزاران و روحانیان ودیگرکسان راهم بطور کلی بجنس (گندم وجو وبرنج) میپرداخته وفقط بخش کوچکی را نقداً ویا بصورت البسه تادیه مینموده است[2] . هدیهٔ کریمانه‌ای که رشیدالدین برای مرشد خویش شیخ صفی‌الدین اردبیلی ـ شیخ درویشان ـ ارسال داشت عبارت بود از ۱۵۰ جریب گندم و ۳۰۰ جریب برنج و ۴۰۰ من روغن گاو، و ۸۰۰ من عسل و ۱۰۰ من شیرهٔ انگور وسی شیشه گلاب و سی رأس گاو نر و ۱۳۰ راس گوسفند و ۱۹۰ غاز و ۶۰۰ ماکیان . ومی‌بایست طبق تقسیم بندی که در نامه مذکور است اجناس فوق ازاملاک رشیدالدین واقع درنقاط مختلف آذربایجان تحویل شود . اضافه براین اجناس مقداری عنبر و مشک و عود و ۱۰۰۰۰ دینار «جهت‌اخراجات» ارسال گشته بوده[3] .

از مجموع مراتب فوق ثابت میشود که درآنزمان عوامل اقتصاد طبیعی بزیان تولیدات کالائی عادی، دراقتصاد کشور ایران وبخصوص درکشاورزی تفوق داشته‌اند .

درطی قرنهای بعد کشاورزی ایران مجدداً ادوار خرابی وسقوط و انحطاط را ازسر گذرانده»مراحل اعتلائی نیز داشته است . مثلاً درنیمهٔ اول قرن پانزدهم و

---

(۱) همانجا شمارهٔ ۳۴ . ص ۲۰۷-۱۹۸ . دراین نامه تقسیم بندی مفصلی بایالات وبلوکها نقل شده. من تبریز = ۲۹۵۰ گرم . جریب واحد وزن = به‌خرواریعنی‌صد من .

(۲) همانجا، شماره‌های ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۳۱، ۴۱، ۴۲، ۵۱ . ص ۲۸-۲۷، ۳۷-۳۶، ۴۳-۴۲، ۶۹-۷۵، ۱۷۳، ۲۰۶-۲۰۴، ۲۵۹، ۳۱۹ .

(۳) همانجا شمارهٔ ۴۵ . ص ۲۷۲-۲۶۵ .

دهه‌های نخستین قرن شانزدهم وسه‌ربع اول قرن هفدهم. ولی ظاهراً تاقرن بیستم (باستثنای پرورش کرم ابریشم ونوغانداری که درقرن هفدهم باوج ترقی رسیده‌بود) هرگز بدرجهٔ رونقی که ازقرن دهم تاقرن‌سیزدهم داشته نایل نگشت.

شکست و مصیبت اقتصادی زمان غلبهٔ مغول هنوز بحران عمومی جامعهٔ فئودالی ایران نبوده. ولی امحای نیروهای تولیدی و اعظم و اهم آنها - یعنی انسانها- درقرن سیزدهم، مهمترین علت‌عقب‌ماندگی کلی اقتصادی کشورازممالک غربی - درسراسر ادوار متاخر قرون وسطی - بوده است.

فصل سوم

آبیاری ، آلات کار وفن کشاورزی

اهمیت آبیاری مصنوعی در کشاورزی مشرقزمین

در ایران نیز مانند بسیاری دیگر از کشورهای مشرقزمین بسبب قلت باران (باستثنای کرانهٔ دریای خزر وچند ناحیهٔ محدود) برای زراعت وپیشرفت آن به آبیاری مصنوعی نیازمندند .

یکی از دانشمندان علم اجتماع در این باره میگوید: «درمشرق پایهٔ زراعت بر آبیاری مصنوعی قراردارد واین کار بعهدهٔ جماعت ، ولایت و یا دولت مرکزی است». دانشمند دیگری درمورد « فرمانفرمائی انگلیس در هند » چنین مینویسد : «این ضرورت بدوی وحتمی که ازآب مجتمعاً وبارعایت صرفه‌جوئی استفاده‌شود . . . موجب مداخلهٔ حکومت مرکزی گشته . واین خود ریشهٔ وظیفهٔ اقتصادئی است که همهٔ حکومتهای آسیائی بالاجبار ایفاء مینموده‌اند - وظیفهٔ سازمان دهندهٔ کارهای عمومی» .

درکشورهای مشرقزمین جماعت روستائی ، درمرحلهٔ معینی ، شرط مهم ترقی آبیاری و بالملازمه زراعت بوده است . تحقیقات مورخان - شرقشناس شوروی باین نتیجه رسیده که درعهد باستان جماعت روستائی کشورهای مشرقزمین وسلطنت مطلقهٔ مستبدهٔ مرکزی که برآن جماعات حاکم بوده برپایهٔ سازمان «جماعتی- برده‌ای» - که نوع شرقی سازمان برده‌داری عهد عتیق بشمار میرفته - قرارداشته است[1] .

حاشیه درصفحهٔ بعد

استقرار شیوهٔ تولید فئودالی در وضع آبیاری کشورهای مشرق‌زمین چه تاثیر و انعکاسی داشته؟. دراین موضوع چندان کاوش نشده و پژوهش بعمل نیامده‌است. زمانی و. و. بارتولد این نظر را ماخذ قرارداده بوده که درقرون وسطی نسبت میان اراضی مشروب وغیر مشروب ویا مزروع وغیر مزروع (دومفهوم متشابه است) در آسیای میانه تغییر نکرده[1]. کارها و حفریات باستان‌شناسان شوروی وبخصوص م.ا. ماسون وس. ب. تالستوف وآ. یو. یاکوبوسکی و و. آ. شیشکین نادرستی استنتاج وی‌را معلوم نموده ثابت کردند که درعهد تکوین فئودالیه مساحت اراضی مشروب ومزروع بتدریج تقلیل یافته بوده. «شیوهٔ آبیاری و حاصلخیزی مصنوعی خاک که بسته بهمت دولت مرکزی بوده - بمحض اینکه دولت مزبور نسبت بامور آبیاری و خشکانیدن اراضی مسامحه روامیداشته، رو بانحطاط میرفته واین خود علت وجود بیابان‌ها و اراضی بیحاصلی‌راکه زمانی آباد ومزروع بوده‌اند - مانند پالمیر وپتره وخرابه های یمن و برخی سرزمینهای پهناور مصر وایران وهندوستان - نیک معلوم میکندوبدون این توجیه علت وجود پدیدهٔ اخیر مجهول میماند. علت اینکه یک جنگ مخرب کشوری را در طی قرنها ازسکنه خالی و تمدن آنرا معدوم میساخته نیز جز این نمیباشد».

س. پ. تالستوف پس‌از آنکه در پرتو حقایق فوق تاریخ آبیاری خوارزم‌را جزء بجزء موردمطالعه قرارداد باین نتیجه رسید که درطول دوران فئودالیته شبکهٔ

حاشیه ازصفحهٔ قبل

(۱) رجوع شود به: س. پ. تالستوف، «خوارزم باستانی» ص ۰-۵-۴۹. دیگرهم ازاو «مسائل اساسی تاریخ باستانی آسیای میانه». ک. و. ترور Trever درکتاب «تاریخ اقوام ازبکستان» مجلد اول ص ۹۴، ۱۱۱-۱۰۷، ۱۲۰، ۱۳۱. ن. و. پیگولوسکایا «روابط اجتماعی درنجران ص ۲۰۸-۲۰۶، ۲۲۶-۲۲۰، م. ا. ماسون: «شهرک نسا در قریهٔ باقر» فصل چهارم.

---

(۱) و. و. بارتولد. «درتاریخ آبیاری ترکستان» ص ۱۴-۱۳.

آبیاری بتدریج وبخصوص درقرنهای هفتم وهشتم وسیزدهم وچهاردهم (دوران غلبهٔ مغول) وقرن پانزدهم - محدودشده. مورخ مزبورمعتقد است که مقدمات این جریان «براثر انهدام سه رکن آبیاری عهد باستان - یعنی جماعات و اساس برده‌داری و سلطنت مستبده‌مطلقه متمرکز» فراهم گشته بوده[۱]. تشدید تدریجی پاشیدگی وتجزیهٔ فئودالی و مهاجمات ویران کنندهٔ بربران صحرانشین انحطاط اساس آبیاری باستانی خوارزم راکه یکی ازقدیمترین کشورهای واجد شبکهٔ آبیاری بوده - بپایان رسانیدند[۲]. م.ا. ماسون که دربارهٔ شبکهٔ آبیاری ناحیهٔ رود سرخان دریامستقلا پژوهش میکرده نیز به نتایج متشابهی رسیده[۳]. و.آ. شیشکین نیز ازمطالعاتی که درناحیهٔ مسیررود زرافشان بعمل آورده همین گونه استنتاج کرده است[٤].

استنتاج باستان‌شناسان شوروی درباره آبیاری آسیای میانه - استنتاجی که از تحقیقات صحرائی ومحلی بعمل آمده - درمورد دوران متاخر فئودالیزم در ایران نیز کاملاً صادق است. درفصل دوم این کتاب کوشیدیم نشان دهیم که هجوم مغول چه نتایج مرگباری برای آبیاری وزراعت ایران داشته: . . . پاشیدگی جماعات روستائی ورواج مزارعه وسقوط نفوذ حکومت مرکزی براثر تشدید پاشیدگی وتجزیهٔ فئودالی و فقر روستائیان در نتیجهٔ مرتجعانه‌ترین روش بهره کشی فئودالی در زمان مغولان. . . عواملی بودند که درقرن سیزدهم موجب انحطاط شدیدآبیاری درایران وآسیای میانه گشتند. کارهای پردامنه‌ای که در عهد غازان‌خان در زمینهٔ آبیاری انجام گرفت فقط تاحدی شبکهٔ آبیاری ایران را احیاء نمود. وچون عوامل فوق‌الذکر کماکان درقرن چهاردهم نیز وجود داشته‌اند (گرچه ضعیفتر) حتی اندیشهٔ آبیاری واحیای اراضئی که درآغازقرن سیزدهم مشروب میشده، محال و بیمورد بوده است.

---

(۱) تالستوف. «خوارزم باستانی» ص ۵۰.

(۲) همانجا ص ٥٤-٤٣.

(۳) م.ا. ماسون هیئت مختلط باستانشناسی ترمذ. ص ١١٤.

(٤) و.آ. شیشکین - کارهای باستانشناسی درسال ۱۹۳۷ ص ٤٣-٤٢.

در دوران مورد مطالعهٔ ما نیز همچون عصر حاضر، در ایران اراضی دیمی (بعربی «بخس»[۱] و دیمی[۲] عربی - فارسی است) را از آبی مشخص میداشته‌اند. در ایالات کرانهٔ دریای خزر که باران فراوان میبارد - گیلان و مازندران - اراضی گندم‌زارها دیمی بوده ولی برنجزارها حتی در این ناحیه نیز محتاج آبیاری مصنوعی بوده است[۳]. حمدالله مستوفی برخی از نواحی فارس را نیز جزو اراضی دیمی قلمداد میکند[٤]. بیشتر اراضی قابل زرع محتاج آبیاری مصنوعی بوده. کافی نبودن آب با وجود اراضی قابل زرع و یا بعبارت دیگر قلت اراضی مشروب، ویژگی بارز زراعت ایران در قرون وسطی بوده.

اصطلاحات فراوانی که دربارهٔ آبیاری وجود داشته اهمیت آبیاری مصنوعی را برای کشور میرساند. در دوران مورد نظر ما اصطلاحات مزبور، نسبت بدورهٔ قبل از غلبهٔ مغول، دچار تغییراتی گشتند: بخشی از اصطلاحات مربوط به آب و آبیاری که در کتاب «مفاتیح العلوم» ابوعبدالله الخوارزمی - مؤلف قرن دهم مذکور است[٥] در منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم دیده نمیشود. حمدالله مستوفی در نزهت القلوب ترعه‌های بزرگ متفرع از رود را «نهر» و مجاری کوچک منشعب از نهر را «جوی» میخواند[٦].

---

(۱) رجوع شود به فارسنامهٔ ابن البلخی. ص ۱٤۰ - دربارهٔ «کران و اعمال ایراهستان»: «وهیچ آب روان نباشد و همه غله ایشان بخس است». همانجا ص ۱٤٤ وغیره.

(۲) نزهت القلوب ص ۱۲۸، ۱۱۹.

(۳) ظهیرالدین مرعشی. ص ۳.

(٤) نزهت القلوب. ص ۱۲۷. دربارهٔ بلوك تیرمردان وجویگان: «واکثر غلهٔ ایشان دیمی باشد واندکی آبی». همانجا ص ۱۲۸ دربارهٔ بلوك خشت و کمارج: «غله‌اش هم دیمی وهم آبی باشد».

(٥) مفاتیح العلوم. متن عربی ص ۷۲-٦۸.

(٦) نزهت القلوب. دربارهٔ معنی اصطلاح «نهر» رجوع شود به ص ٤٦ و ۲۱۰ ببعد و ۲۱۳ و ۲۲۰ (نام ۹ نهر بزرگ متفرع ازهریرود. ص ۹۳-۹۲: «ونهری بزرگ از آب کراوارس بریده است وجویها برداشته و بر آن دیههای فراوان ساخته».

این اصطلاحات در قرون وسطی درایران متداول ومعمول بوده است . در شاهنامهٔ فردوسی «جوی» و«جویبار» بمعنی نهر بسیار دیده میشود[۱] . در تألیف حمدالله مستوفی باصطلاحات زیر که مربوط به‌آبیاری است برمیخوریم: چشمه[۲]، و بهمان معنی «عین» عربی (که جمع آن عیون است)[۳] وینبوع وینابیع (عربی بمعنی چشمه وچشمه ها)[٤] و«کاریز» (فارسی) ومترادف آن «قنات» (وجمع عربی آن «قنوات») بمعنی مجرای زیرزمینی ویا دقیقتر بگوئیم دالان زیر زمینی برای ظاهرساختن آبهای تحت الارضی[٥] و «چاه» (فارسی)[٦] و«حوض»[۷] و«مصانع» (مفردآن مصنع) بمعنی حوض ومخزن آب[۸] و «سردآب»[۹] - بمعنی مخزن آب زیرزمینی و «سد» و«بند»[۱۰] . که بمعنی سد کوچکی بوده - برای نگاهداشتن آب باران درمزارع وباغچه ها[۱۱] و «دولاب» - بمعنی چرخی که آب را بالا میآورده[۱۲] .

---

(۱) شاهنامهٔ فردوسی. کتاب اول . ص ۳٦ (فصل ۲ - مصرع ۱۱) ، ۳۹۲ (فصل هفتم مصرع ۱۲۹). وبسیاری جاهای دیگر. اصطلاح «جویبار» بمعنی «نهر» همانجا کتاب ۵. ص ۳۰٤ (فصل ۲۱ مصرع ٤٤۷) وغیره .

(۲) نزهت القلوب.

(۳) همانجا ص ۱۳۸ ودیگر جاها

(٤) همانجا ص ۱٤۷ ودیکر جاها.

(٥) دربارهٔ این اصطلاحات وآبیاری بوسیلهٔ کاریز به‌بخش آتی این فصل رجوع شود.

(٦) نزهت القلوب.

(۷) همانجا ص ۱۳۲ .

(۸) همانجا ص ۱۳۳

(۹) هم نجا ص ۱٤٥ (دربارهٔ قاین وقهستان) : «وچند کاریزآب در اندرون شهردارد درزیر زمین چنانچه دربیشتر خانه ها سردابها ساخته باشند». همچنین رجوع شود به‌سفرنامهٔ ناصرخسرو ص ۹۱ .

(۱۰) نزهت القلوب ص ۱۲٤،۲۲۱ والخ .

(۱۱) همانجا. ص ۱٤٤ (دربارهٔ تون وقهستان): «درگرد باغات ودر گردغله زارها بندهابسته که‌آب باران میگیرند وآب بدان غله میبرند ودرآن بندها خربزه بی‌آب زراعت‌میکنند».

درفرهنگ شمس فخری (۷۴۵ هـ = ۱۳۳۴/۴۵ م) . اصطلاحات زیر مربوط به‌آبیاری دیده میشود: جوی[1]، شمر (عربی)، بمعنی نهر کوچک[2] فرکن بمعنی «نهر جدید»[3]، فرغر بمعنی بستر خشک شدهٔ نهر[4] ، لجن (لای که درنهر وچاه جمع میشود)[5] حر مترادف لجن[6]، ژی بمعنی مخزن آب[7]، کاریز[8] وقنات[9] ، کمانه (فارسی) ، مقنی (عربی) ونقب زن (عربی-فارسی) که هردو مترادف کمانه زن میباشند[10] .

انواع شیوه‌های آبیاری وفن آن

حمدالله مستوفی قزوینی در تألیف جغرافیائی خویش ازچهار نوع آبیاری مصنوعی یاد کرده است، بدین‌شرح: دستی، از رودخانه (بکوسک نهرها وجویها و مخازن آب)، بوسیلهٔ کاریز (روآوردن آبهای زیرزمینی بوسیلهٔ دالانهای آب‌جمع کن) وآب چاه. دونوع اول روی‌زمینی ودونوع آخر زیر زمینی است[12] این‌طبقه‌بندی در

---

(۱) همانجا ص ۲۱۵ . ونیز رجوع شود به: مفاتیح العلوم . متن عربی ص ۷۰. (ترجمهٔ روسی‌ص ۲۱۸).

(۲) شمس فخری. ص ۷۰ (شمارهٔ ۱۴).

(۳) همانجا ص ٤٤ (شماره ۱۰۶).

(٤) همانجا ص ۱۰۵ (شمارهٔ ۱۱٤) .

(٥) همانجا ص ٤٤ (شمارهٔ ۱۱۱).

(٦) همانجاص ۱۰۶ (شمارهٔ ۱۲۲) «لجن-لجم یعنی گل سیاهی که ازچاه و نهرخارج میکنند» .

(۷) همانجا ص ٤٤ (شمارهٔ ۱۰٤): «حر - لای ولجم که ازآن‌نتوان گذشت» .

(۸) همانجا ص ۱۳۹ (شمارهٔ ۲۵).

(۹) همانجا ص ٥۱: «کاریز-نهرآبی که درون زمین روان است» .

(۱۰) همانجا ص ۱٤۲ (شمارهٔ ٥٥) این‌بیت‌را من‌باب‌مثال آورده است :

زفر دولت او چشمها روان گردد   بسنگلاخ درون بی‌قنات وبی‌سوری

(۱۱) هرسه اصطلاح. رجوع شود به‌همانجا ص ۱۳۲-۱۳۱ (شمارهٔ ۱۷۱).

(۱۳) به‌طبری. دورهٔ اول - مجلد دوم ص ۸۷۳ نیز رجوع شود.

درقرون وسطی موردقبول عامه بوده ومدت مدیدی متداول بوده است . شاردن سه قرن بعدازآن چنین مینویسد : «درایران چهارنوع آب وجوددارد (de quatre Sortes d'eau) ، دونوع آب روی زمینی (Sur Terre)ـ که عبارت است ازآب رودخانه (Riviére) وآب چشمه (Source) ، ودوآب زیر زمینی (Sous terre) یعنی آب چاه (Puits) وآب مجاری زیرزمینی (Conduits souterrains) که آنان (ایرانیان) کاریز (Kerises) مینامند»[۱] شاردن این سخنان را ازقول ایرانیانی که بکار آبیاری وقوف کامل داشته‌اند نوشته است واکنون نیز این چهارنوع آبیاری معمول میباشد.

ایرانیان ازعهد باستان بفنون آبیاری واقف بوده و ازروی علائم وآثاری آبهای زیرزمینی‌را جسته ومی یافتند وشیوه‌هائی‌را برای حصول این مقصود بکار می‌بستند و کسانی که دراین امور متخصص بودند وجودداشتند. در «دانشنامهٔ جهان» غیاث‌ـ الدین علی امیران الحسینی الاصفهانی فصلی درعلامت کشف آب چشمه (یعنی مظهر آب چشمه) و کاریز وچاه[۲] وجوددارد.

مؤلف میگوید بدان هربار که برروی زمین بخار فراوان پدیدآید وبسمتی متوجه شود بهنگام خروج ابخره «رطوبة» ظاهر شود واگر دیر بازی بگذرد و رطوبت بیشتر شود وزمین درجائی شکاف بردارد وآب ظاهرشود آنجا آب چشمه است[۳]. اگربخار ویا مه پدیدآید ولی زمین شکاف نخورد نشان میدهد که درآنجا آب چاه است ویاآب کاریز ـ یعنی آب زیرزمینی که دورازسطح خاك میباشد.

انداختن آب جوی ویاچشمه ویاچشمه های کوهستانی بکشت زار های علی الرسم در دره‌های جبال مرتفع و بویژه درکوههای زاگروس متداول بوده است . بگفتهٔ حمدالله قزوینی ناحیهٔ مرتفع همدان (۱۹۰۰ متر ازسطح دریا) بوسیلهٔ تعداد کثیری

---

(۱) شاردن . مجلد چهارم ص ۹۶ .

(۲) دانشنامهٔ جهان ورق b ۴۲ ببعد .

(۳) همانجا . ورق a ۴۳ .

(٤) همانجا .

چشمه های کوهستانی- بیش از ۱۶۰۰ چشمه- که از کوه الوند[۱] جاری بوده مشروب میگشته است. آب چشمه های مزبور باغستانهای حومه شهررا سیرآب کرده ومحصول عالی میوه جات آنسامان را تامین میکردند[۲]. اززمان باستان ایرانیان آب جوی را، برای حاصلخیزی زمین باغها و مزارع، کم ارزش تر ازآب رودخانه میشمرده اند. شاردن مینویسد که بهای آب رودخانه و چشمه متفاوت است و آب رود گرانتر از آب چشمه میباشد، زیرا که آب چشمه مانند آب رودلای ندارد وشیرین نیست (Elle n'estpas sil imoneuse ni Si douce)[۳]. درآغاز قرن پانزدهم درآذربایجان اصطلاح «قره-سو» (آب سیاه) که ازلحاظ کیفیت بدتربوده و «آق-سو» (آب سفید) که بهتربوده (آب چشمه) رواج داشته[۴].

درعراق عرب آبیاری بوسیلهٔ نهرهای متفرع از رود دجله ورود فرات صورت میگرفته باستثنای بلوك بیات (درمکاتبات رشیدی این بخش جزو خوزستان قلمداد شده)[۶]. بگفتهٔ استخری درخوزستان[۷] ازآب چاه بهیچوجه استفاده نمیشده زیراآب رود کارون همه جابرای مصارف جاری کافی بوده است[۸]. درایالات دیگر شیوه های مختلف آبیاری بکار بسته میشده. بدیهی است که وجود نهرهای عظیم و شبکه های وسیع آبیاری که نواحی پهناوررا دربر گیرد فقط درعراق عرب و -درسرزمینهای خاصهٔ ایران- درناحیه مسیر رود های کارون وهیلمند وتاحدی حوضهٔ هریرود ومرغاب امکان داشته است. حمدالله مستوفی درفصل «رود های بزرگ» ایران - یعنی قلمرو هلاکوئیان،

(۱) بگفتهٔ برخی مؤلفان ارتفاع مطلق الوند ۳۷۵۰ متراست.

(۲) نزهت القلوب ص ۷۱، ابن البلخی ص ۱۲۴-۱۲۳.

(۳) شاردن. مجلد چهارم. ص ۱۰۱.

(۴) رجوع شود به عبداللطیف افندی. متن آذربایجانی. ص ۳.

(۵) نزهت القلوب. ص ۴۷-۲۸ (دروصف عراق عرب).

(۶) درآنجا ازآب کاریز استفاده میشده (نزهت القلوب ص ۳۹) و ازآب رود بیات هم (همانجا ص ۲۲۸).

(۷) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۳۳ ص ۱۷۷.

(۸) استخری. ص ۹۰.

۳۰ رود بزرگ‌را که برای آبیاری مورد استفاده بوده‌اند ـ برمیشمرد[1]. از آنمیان آنچه مربوط به‌خاك اصلی ایران بوده عبارت است از: دجیل تستر (کارون)، آب دزفول، مرغاب، زنده رود (واحهٔ اصفهان‌را مشروب میکند)، سفیدرود، شاهرود، فراه رود، کرخه، کر درفارس، جرجان (گورگن)، هریرود، وهیرمند (هیلمند) که جمعاً دوازده رود میشود[2].

بنابشرح فوق درقرن چهاردهم ازآب رودهای کارون و کرخه وآب دزفول در خوزستان کاملا برای آبیاری استفاده میشده است. پائین‌تر ازشهر تستر (شوشتر) سدی درزمان شاپور اول پس از سال ۲٦۰ میلادی برپا شده بود که ایرانیان آنرا شادروان (بمعنی «پایه» ـ «اساس»)[3] میخواندند ودرقرن چهاردهم میلادی برپا و دایر بوده و بالاتر از آن سد، سد بزرگ دیگری ساخته شده بود بنام بند قیصر[4]. وحال آنکه بموجب اسناد تاریخی اسیران رومی که امپراطور والرین درراس آنان قرار داشته درساختمان سد اولی شرکت داشته‌اند. این دوسد که برای بالابردن سطح آب کارون وجاری ساختن آن بسوی اراضی سرتفعتر ساخته شده بوده ـ بارها خراب شده ومجدداً تعمیر وترمیم گشته بودند. درآغاز قرن چهاردهم رشیدالدین فضل‌الله مبلغ ۷۰ تومان (۷۰۰۰۰۰ دینار) برای برای احیای یکی ازدوبند مذکور (معلوم نیست کدام) خرج کرد تاآب را متوجه «املاك» خویش که «دربالای بند» بوده نماید[5].

ازجمله دیگر رودهای «بزرگ» که کاملا برای آبیاری مورد استفاده قرار ـ میگرفته‌اند یکی فراه رود بوده که «ولایات بسیار» را مشروب میساخته[6] و دیگر

(۱) نزهت‌القلوب ص ۲۲۰-۲۰۸.

(۲) همانجا.

(۳) همانجا ص ۲۱۵؛ استخری، ص ۸۹.

(٤) و. و. بارتولد. «بازدید تاریخی وجغرافیائی ایران» ص ۱۲٦.

(٥) مکاتبات رشیدی شماره ۳۳. ص ۱۷۹.

(٦) نزهت‌القلوب ص ۲۱۸.

هیرمند (هیلمند)[1] وهریرود . ازهریرود ۹ نهر بزرگ منشعب میشده بشرح زیر : نوجوی، آذریجان، لشکرگان، کرگ، گوسمان، کنگ، صفگر، انجیر (یاانجیل ـ که درمنابع دیگر آمده) وبرشیب . این نهرهای بزرگ مزارع «بسیاری از ولایات» را مشروب میساختند (مانند فوشنج وغیره)[2] . بنابگفته حمدالله مستوفی قزوینی زنده‌رود که واحهٔ اصفهان‌را مشروب میکرده نیز کاملاً موردِ استفاده قرارمیگرفته‌وقطره‌ای از آب‌آن هدر نمیرفته است[3] . سطح مزروع و مشروب واحهٔ اصفهان ـ که مشتمل بر قریب ۸۰ نقطهٔ مسکونی پرجمعیت وآباد بوده ـ شش فرسنگ (قریب ۳۹ کیلومتر) دراز او ۱٤ فرسنگ (قریب ۹۰ کیلومتر) و بقول منابع دیگر هشت در ۱۲ فرسنگ بوده[4] . ولی آب رودخانه‌برای زراعت کافی نبود وواحهٔ مزبور درعین حال بوسیلهٔ چاهها[5] و کاریزها(قنوات) نیزمشروب‌میشده[6] . درفارس ازرود کرنیزاستفادهٔ شایان ووسیع بعمل میآمده است وبرآن رود سه‌سد وجودداشته: ۱/ سدفخرستان در بلوك رامجرد، ۲/ سد عضدی (بند عضدی) که‌توسط عضدالدوله‌دیلمی ازخاندان بویه (۹٤۹-۹۸۳ م . =۳۳۸-۳۷۳ ه) ساخته شده بوده و کربال علیا را مشروب میکرده ، ۳/ بند قصار که کربال سفلی را آبیاری میکند . سد اولی و سومی درقرن دوازدهم م . توسط اتابک چائولی (چاولی) ترمیم‌شد ودردوران موردنظرما هرسه سد دایر بوده[7] .

---

(۱) همانجا ص ۲۲۰: «وچند نهرکه ازآنها باسب گذشتن دشوار است ازآن(هیرمند) بیرون کرده‌اند وولایات بسیار بدان کشت‌میگردد وچون به‌سیستان رسد آن ولایت‌رامشروب میکند وزایدآن به‌بحیرهٔ زره میریزد» .

(۲) همانجا ص ۲۲۰ .

(۳) همانجا ص ۲۱٦ .

(٤) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤۷ .

(٥) نزهت‌القلوب ص ٤۸

(٦) همانجا ص ٥۱ . ترجمه محاسن اصفهان ص ۳۸ .

(۷) نزهت‌القلوب ص ۲۱۸-۲۱۹ (رود کر) ؛ همانجاص ۱۲٤ (ولایت کربال) .

برای آشنائی بفن آبیاری شرح ساختمان سدی که عضدالدوله دیلمی بنا کرده وبقول حمدالله مستوفی درجهان ازلحاظ زیبائی واستحکام بی نظیر بوده است[1] بسیارجالب توجه است: مقدسی دربارهٔ سدمزبور چنین مینویسد: «عضدالدوله جریان رودرا میان شیراز واستخر، بکومک سدعظیمی، مسدودساخت وپایهٔ آن سدرا باسرب مستحکم کرده آنگاه آب رود دریاچه‌ای تشکیل داد وسطح آن بالاآمدد زان پس در دوکرانهٔ رود ده دولباب ساخت وتعبیه کردودرکنار هردولاب آسیابی بنانمود[2].

ابن البلخی درفارسنامه چنین مینویسد :

«بند عضدی هم آنست کی درجهان مانندآن نیست وصفتش آنست کی این نواحی کربال پیش ازین بندصحرا بودبی آب وعضدالدوله تقدیر کرد کی چون این بند می‌بساخت آب رود کر برآن صحرا عظیم میگرفت ، پس مقدرآنرا وصانعانرا بیاورد و مالهای بسیار بذل کرد تا مصرفهای آب بساختند ازچپ وراست رود کر[3] پس شادروانی عظیم کرد ازسنگ وصهروج در پیش وپس بند وآنگه این بند برآورد از معجون صهروج و ریگ ریز، چنانک آهن برآن کارنکند وهرگز آنرا خللی نرسد ... وجویها ساخته‌اند برآن وجملهٔ نواحی کربال بالایین آب ازین بند می یابد»[4] .

دربارهٔ ساختمان نهرهای اصلی متفرع از رودهای بزرگ، تاحدی میتوان از دونقشهٔ که به دونامهٔ رشیدالدین منضم میباشد داوری کرد: ١/ نامه‌ای خطاب به ساکنان (یعنی بزرگان) دیاربکر[5] و٢/ نامه‌ای خطاب به‌فرزند خویش جلال‌الدین

---

(١) همانجا .

(٢) مقدسی. ص ٤٤٤ .

(٣) مصرف دراینجا اسم مکان است وبمعنی مجرائی برای صرف آب.

(٤) ابن البلخی - فارسنامه. ص ١٥٢-١٥١ .

(٥) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٣٨ص ٢٤٥-٢٤٤: مکتوب که براهالی دیاربکرنوشته است درباب حفرنهر مستجدهٔ رشیدی .

حاکم روم[1]. درنامهٔ اولی - چنانکه ازنقشه استنباط میگردد - سخن ازحفرنهربزرگی بنام رشیدی - درمیان است که درنزدیکی جزیرهٔ ابن عمر ازشط دجله منشعب شود تابموازات شهر موصل. ویکصد وشصت کیلومتر درازی آن بوده (به نقشهٔ شمارهٔ ۱ رجوع شود). نهر مزبور با کار اجباری ۰۰۰۰ ۲ روستائی که از بین النهرین علیا و ارمنستان و روم گردآمده بودند ولی مزد روزانه بایشان پرداخته میشده - احداث - شده بود.

درنامهٔ دوم[2] صحبت ازحفر نهر بزرگی درمیان است منشعب ازشطفرات که نهر غازانی خوانده شده. نهر مزبور می بایست بالاتر ازشهر ملاطیه از فرات متفرع گردد. درنظربود که درسمت راست نهر هفت جوی برای انتقال آب کنده شودودر کنار هرجوی دهکدهٔ بزرگی ایجاد گردد. اما ازسمت راست نهر می بایست سه جوی حفرشود ودر کنار هریک ازآنها هم دهکده‌ای بناشود. ودیگراینکه درنظر بود پس ازآن جهت نهررا برگردانند و آبهای زایدی را که پس از سیراب کردن کشتزارها باقی مانده مجدداً متوجه شط فرات سازند. (به نقشهٔ شمارهٔ ۲ رجوع شود). در هردونقشه در آغاز نهر اصلی کلمهٔ «صدر» نوشته شده ودرپایان آن - که آبهای زاید متوجه آنجا بوده (فواصل جمع فاضل - عربی) کلمهٔ بز - عربی - دیده میشود.

بگفتهٔ حمدالله مستوفی ازآب سه رود بزرگ وپرآب ایران - جرجان (گرگان - یا گورگن ترکمنی)[3] وسفیدرود[4] وشاه‌رود - که شاخه‌ای از سفیدرود است[5] - برای

---

(۱) همانجا. شمارهٔ ۳۹. ص ۲۴۷-۲۴۶: مکتوب که برفرزند خود جلال‌الدین حاکم روم نوشته است درباب حفر نهر مستجدهٔ غازانی.

(۲) همانجا.

(۳) نزهت‌القلوب. ص ۲۱۴. «اندکی ازاین رود صرف اراضی مزروع میگردد و باقی هدر میرود».

(۴) همانجا ص ۲۱۷: «وازاین رود با اینکه ازاراضی درخور زرع میگذرد عدهٔ کمی ازآب آن برای زراعت استفاده میکنند وبیشترآب آن هدر میرود».

(۵) همانجاص ۲۱۷: «واین رود هم مانندسفیدرود هدرمیرود وفایده‌ای نمیرساندواندکی ازآن برای زراعت صرف شود».

آبیاری استفاده‌ٔ اندکی بعمل میآمده . این سخنان ازسقوط دستگاه آبیاری وبالملازمه انحطاط زراعت دربسیاری ازنواحی شمالی ایران ـ در دورانی که پس ازغلبهٔ چنگیز عدهٔ مردم صحرانشین ترک مغول افزایش یافته بوده ـ ومجاورت با ایشان در کشاورزی ساکنان زراعت پیشه همسایه تاثیر مرگباری داشته ـ حکایت میکند[1] .

استعمال چرخهای عظیم برای بالا کشیدن آب که آب رود را بیاری سلطهائی که برچرخ بسته شده بوده بالا آورده به‌مزارع و باغهای مرتفعتر از سطح آب رود میرسانده‌اند ـ درقرون وسطی متداول ومعروف بوده‌است . در دائرة المعارف ابوعبدالله محمدبن احمدالخوارزمی (قرن دهم) . شش اصطلاح برای تعریف دستگاههائی که اراضی مرتفع را مشروب میسازند ذکرشده است[2] .

درتألیف حمدالله مستوفی ازاصطلاحات مزبور کلمهٔ «دولاب» دیده میشود . جغرافی‌دان مزبور درضمن وصف سدشاپور بر رود کارون درخوزستان چنین‌میگوید:

«وبرجانب شرقی بالای‌شهر جویی درسنگ بریده‌اند ودر زیرشهر با رود رسانیده‌اند ودولابی بزرگ برآن جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالا می اندازد»[3] .

شکی نیست که درایران دولاب ، یعنی چرخ بالا دهندهٔ آب، ازقدیم متداول بوده ودراین مورد حمدالله مستوفی فقط بسبب عظمت و نیروی فوق‌العادهٔ دولاب مذکور بدان توجه کرده است .

حمدالله‌مستوفی ، گذشته ازرودهای بزرگ ده‌ها «رود کوچک» رانیز نام‌میبرد که آب‌آنها برای‌مشروب‌ساختن‌مزارع بکارمیرفته . تقریباً همهٔ رودهای‌اخیرالذکر

---

(۱) درباب اختلافات قبایل صحرانشین (یادقیقتر بگوئیم بزرگان صحرانشین) ومردم اسکان‌یافته وثابت‌مکان به‌فصل‌دوم این کتاب‌رجوع شود .

(۲) مفاتیح العلوم . متن عربی ص ۷۱ .

(۳) نزهت‌القلوب ص ۱۱۱ ، چون طول «گز» درنقاط مختلف متفاوت بوده ، ۵۰ گز ممکن است با ۳۵ تا ۴۰متر وبیشتر برابر باشد .

بجز تعداد معدودی شاخه های رودهای بزرگ ـ مجاری داخلی فلات ایران میباشند و تقریباً بالتمام صرف آبیاری نواحی کـه از آنجا میگذرند میگردند[۱] . این رودها بالنسبة مساحت محدودی را مشروب میساختند و این خود بکشاورزی داخلی فلات ایران صورتی واحه‌ای بخشیده است که اززمان قرون وسطی تا این ایام محفوظ مانده .

ازمیان رودهای مزبور که حمدالله مستوفی مختصراً وصف کرده ـ رودخانه های زیررا میتوان نام برد: جاجرود که بخش بزرگی از بلوك ری را مشروب میساخته و ٤ جوی ازآن منشعب کرده بودند[۲] . گاوماسارود که برای ناحیهٔ ساوه نقشی را که زنده رود دراصفهان داشته ـ ایفاء میکرده است . وزیرشمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی (که درسال ۱۲۸٤م-۶۸۳هـ ـ اعدام شد) سدی برآن رود احداث کرده ودر نتیجه «بحیرهٔ» ایجادشده بود و آبهای بهاری آن مزارع آوه وساوه را مشروب ساخته باقیمانده دربیابان هدرمیرفت[۳] . رودهای تاب وآب زکان وآب شیرین وآب جره خبدان وآب بشاور وآب برازه که نواحی مختلف فارس را مشروب میکرده‌اند[٤] . رود دیورود درحوالی جیرفت کرمان جاری بوده است . این رود جریان فوق العاده سریعی داشته وبیست آسیاب را بحرکت درمیآورده[۵] . شوره رود وده رودك[۶] که ناحیهٔ نیشابور را در درخراسان آبیاری میکرده[۷] . درفصل بهار هنگام زیادی آب ، برکنار شاخه‌ای از شوره رود ـ که عطش آباد نام دارد ـ بیست آسیاب دایربوده ولی تابستان عطش آباد خشک میشده است[۸] . بطورکلی آب اکثر این رودها برای شرب کشتزارها وباغها

---

(۱) همانجا . ص ۲۲۸-۲۲۰ .

(۲) همانجا . ص ۲۲۰ .

(۳) همانجا . ص ۲۲۱ .

(٤) همانجا . ص ۲۲۶-۲۲٤ .

(۵) همانجا . ص ۲۲۵ .

(۶) حمدالله مستوفی قزوینی این رودك ها را برمیشمرد و درباره هریک مختصراً سخن میگوید .

(۷) نزهت القلوب . ص ۲۲۷ .

(۸) همانجا . ص ۲۲۷-۲۲۶ .

کافی نبوده ودربیشتر واحه های فلات داخلی ایران آبیاری بوسیلهٔ رود وجوی با آب کاریز وچاه یکجا مصارف مزارع را تأمین میکرده ودرخراسان وقهستان (کوهستان) و کرمان ، چنانکه بعد خواهیم دید، بیشتر از کاریزها استفاده میشده است.

آبیاری بیاری استخراج آبهای زیرزمینی ازطریق مجاری تحت الارضی که کاریز ویا کهریز (بعربی «قنات» وجمع آن «قنوات»)[1] نامیده میشده ، در قرنهای سیزدهم و چهاردهم ، علی رغم انحطاط امر آبیاری ، بهر تقدیر ازرمان ما دایرتر ورایج تربوده است . گ. ا. گروم- گرژی مایلو فن احداث وحفر کاریزرا درواحهٔ تورفان (ترکستان شرقی - که اکنون سین تسزیان نامیده میشود) که یکی از باستانی ترین مراکز آبیاری مصنوعی بوده مورد مطالعه قرارداده ومفصلا شرح داده است. حفر کاریزدر ایران - درمقام مقایسه با شرحی که وی داده - فقط ازلحاظ برخی خصوصیات فنی که اهمیت ثانوی دارد باشیوه‌ای که وصف کرده تفاوت دارد. بدین سبب بیجانیست که شرح وی را نقل کنیم گروم گرژیمایلو چنین میگوید:

«ساختمان کاریسها[2] بسیارساده است . درمحلی که مردم میدانند قشرهای محتوی آب بالنسبة درعمق کمی قراردارد کمانهٔ اصلی یعنی چاه تنگ وعمیقی حفرمیشود که درقشرهای مزبور پایان می یابد. سپس هشت یامنتهی ۱۰ مترآنسوتر[3]، کمانهٔ دیگری - مانند اولی - زده میشود و بعد کمانهٔ سوم وچهارم وپنجم وصدم تااینکه عمق کمانه به دومتر برسد[4]. آنگاه از کمانهٔ آخری که حفر جوی (ارك)[5] از آنجا آغاز میشود - شروع کرده

---

(۱) درعربی کلمهٔ قنات درمورد نهرهای روی زمینی وزیر زمینی - هردو - بکار برده میشود ولی درایران مطلقاً بجای کاریز استعمال میشود. رجوع شود به «Kanat» M .Streck.

(۲) شکل محلی کلمهٔ «کاریز» فارسی.

(۳) درخراسان این چاه ۳-۷ متر عمق دارد . رجوع شود به کتاب «خراسان وسیستان» تالیف ا. گ. چرنیا کوسکایا. ص ۳۰-۳٤.

(٤) یعنی تازمانیکه قشر آبدارخاك بسطح زمین نزدیك شود.

(٥) یعنی مجرای روی زمینی- که بترکی ارك واریك و بعربی نهر وبفارسی جوی گویند.

همهٔ کمانه ها را بوسیلهٔ مجرائی بهم متصل میکنند[1] . بنابراین مجرای اخیرالذکر سراسر خاکهای حاوی آب را قطع میکنند . بدیهی است که همهٔ آب قشرهای مزبور بسوی آن مجرای زیرزمینی متوجه میگردد، ولی بحدی که مجری بتواند جذب کند . برای اینکه آب کاریس را زیاد کنند از مجرای زیر زمینی شاخه هائی منشعب میسازند[2] واگر برای رسیدن باین مقصود شرایط ضروری وجودنداشته باشد چند کاریس متوازی را بیکدیگر متصل کرده مبدل بیک کاریس میسازند ویاطول همان کاریس موجود را بوسیلهٔ حفر کمانه های جدید میافزایند. ولی مورداخیر بالنسبه کمتر دیده میشود، زیرا عمق چاه ها هرقدر ازمظهر کاریز دورترشوند رفته رفته بیشتر میگردد وسرانجام به حد اعلائی که ازآن تجاوزنتوان کرد میرسد . مثلاً عمق کمانهٔ اصلی یا آغاز کاریسهای خاندون[3] دربعضی موارد به ۸۰ متر میرسد ! ونگهداری کاریس درچنین عمقی بس دشواراست. تعمیر کاریس نیز ازطریق همان کمانه هائی (چاهها) صورت میگیرد که درآغاز امر برای حفر مجرای زیرزمینی کنده شده بوده. بدین سبب از ریزش جدار کمانه های مزبور بوسیلهٔ چارچوبهای تختهای جلو گیری میشود . معهذا غالباً چاه کاریزها ریزش میکند ومدام دردست تعمیر است. همهٔ ساکنان سرزمین تورفان کمابیش باساختمان واحداث کاریسها آشنا هستند ولی فقیرترین افراد به تعمیر آنها میپردازند[4] . زیرا این کاررا دراینجا بسیار خطرناك و دشوار میشمارند وحق هم دارند. درعوض قربانیهای حوادث سوءناشی از تعمیر

---

(۱) دقیقتر بگوئیم دالان زیرزمینی باچوب بست استحکام ویا بدون آن.

(۲) یعنی دالان زیرزمینی یا کاریز (کاریس) بمعنی اخص .

(۳) خاندو - یکی از واحه های ایالت تورفان .

(٤) درایران قرون وسطی تعمیر وتنقیه قنوات توسط روستائیان برسم بیغار انجام میگرفته ویا بتوسط بندگان.

ویا حفر کاریسها را بحساب عمومی دفن میکنند و گورایشان مورداحترام عامه است. اگر ازنقطهٔ مرتفعی بخطهٔ تورفان بنگرند، چنان پندارند که فارالسم های عظیم الجثه ای آنجارا کنده اند بااین تفاوت که توده های بزرگ خاك پراکنده نبوده بلکه بخطوط مستقیم ومرتب قراردارند. اینها کاریسها هستند. برروی هم کاریس (کاریز) دستگاهی است شگفتی انگیزهم، ازلحاظ عظمت وهم ازجهت جسارت فکر وطرح. این دستگاه بالتمام دراعماق زمین - در ژرفای ده‌ها متر قراردارد و بدین سبب جلب نظر جهانگرد را نمیکند. وحال آنکه اگر مجموع کاری را که مردم تورفان - نه تنها برای حفر این شبکهٔ مجاری زیرزمینی، که زندگی صدها خانواده را تامین مینمایند، بلکه برای نگهداری و ترمیم دائم آن صرف میکنند، حساب کنیم[۱] شگفتی ما را حد وسری نخواهد بود. کافی است بگوئیم که برای آبیاری زمینی بمساحت ۱۶۰ مو (یعنی ۸/۷ هکتار) در واحهٔ خاندو آب کاریزی که اقلاً سه کیلومتر طول داشته باشد ضرورت دارد. کاریزی باین درازا، کمانهٔ اصلی آن اقلا ۹ مترعمق خواهدداشت. وبادرنظر گرفتن اینکه درهر کیلومتر ازصد تا ۱۲۰ چاه باید زده شود[۲] ودرسراسر کاریز از ۳۰ تا ۳۶۰ کمانه کنده‌شود که عمق متوسط آنها درحدود ٤٥ متر ومساحت مقطع ۰٫۵ متر مربع، این نتیجه بدست میآید که برای حفر کمانه ها می بایست اقلا ۷۵ هزار مترمکعب خاك وسنگ بردارند. اگر خاك و سنگ مجرای زیرزمینی سه کیلومتری راهم باین رقم اضافه کنیم جمع رقم خاك برداری به ۸۰ هزارمتر مکعب بالغ میگردد که چند ده هزارمترمکعب ازاین مقداررا بناچار ازعمق ٤ تا ۷ متر بالا آورده اند»[۳].

---

(۱) یعنی برای تنقیه کاریز ازلای ولجن که مرتباً صورت میگرفته.

(۲) یعنی چاه هائی که روستائیان (مقنان) بوسیلهٔ طناب درون آن میروندوبه تنقیه کاریز می پردازند.

(۳) گ. ا. گروم - گرژیمایلو، «شرح مسافرت به غرب چین» ص ۲۲۸-۲۲۷.

شاردن فرانسوی (درحدود ۱۶۷۰ م.) شرح مختصری دربارهٔ کاریز نوشته. بگفتهٔوی «ایرانیان برای کشف آب زیرزمینی درپای کوه چاه‌میکنند و همینکه آب باریکی یافتند آنرا از طریق مجاری تحت الارضی (Canaux Souterrains) به هشت تا ده «لیو» و گاهی بیشتر منتقل میکنند و آبرا از نقطهٔ مرتفع به‌جاهای پست‌تر میرسانند - تا بهتر جاری‌شود. درجهان قومی وجودندارد که مانند ایرانیان درمصرف آب صرفه جوئی کنند. این مجاری زیر زمینی گاهی درعمق ۱۰ الی ۱۵ «توآز» (هر «توآز» = ۱٫۹۴۹ متر) حفرشده‌است. من کاریزهائی بااین عمق (قریب ۳۰ متر) دیدم. اندازه گرفتن عمق این مجاری آسان‌است- زیرا که درهر ۸ «توآز» (قریب ۱۵ متر) یک چاه‌نفس کش (Soupiraux) دیده میشود که قطردهانهٔآن باندازهٔچاههای خودمان است.. مسلماً درجهان قومی وجودندارد که همچون ایرانیان درنقب‌زدن وحفر مجاری زیرزمینی چنین چیره دست باشد. این مجاری علی‌الرسم از ۸ تا ۱۰ پا (Pieds) عمق و ۲ تا ۳ پاعرض دارند»[۲].

بی‌شک کاریز کنی یکی ازشیوه‌های قدیمی هنر آبیاری ایرانیان است[۳]. باب چهارم «اشیاءآلاثار» تألیف رشیدالدین که مفقود است - «درمعرفت‌ماهیت و کیفیت احوال واسباب کهریز وچشمها وتحقیقات هرعملی که بدان‌تعلق دارد» بوده‌است[٤]. درایران گذشته ازمهندسان[٥] متخصص واجد معلومات‌ریاضی شغل ویژهٔحفاران کاریز نیزوجودداشته. اینان استادان‌مجربی بودند که قشرهای واجدآب را کشف‌وچاه‌ها را

---

(۱) ۴۰-۳۲ کیلومتر.

(۲) شاردن. مجلد٤- ص ۹۷-۹۶.

(۳) دربارهٔ وصف کاریزهای ایران همچنین رجوع شود به:

J. E. Polak. Persien, das land und Seine Bewohner ص ۱۱۸-۱۱۶.

(٤) جامع‌التصانیف رشیدی. ورق ۳.

(٥) ابن‌البلخی ص ۱۳۸-۱۳۷.

درجهت لازم حفر کرده ودالانهای تحت الارضی کاریزها را احداث مینمودند. شاغلان این حرفه را بنام فارسی «کاریز کن» ویا «کهریز کن»[۱] ویا به کلمهٔ مترادف عربی آن «مقنی» میخواندند. درفرهنگ شمس فخری اصطلاح «کمارنه» که کلمه‌ای محلی است (اصفهانی) برای ادای این مفهوم آمده[۲]. این استادان کار تعمیر وتنقیه کاریزها را رهبری میکردند[۳]. وبدیهی است کارهای سخت احداث وتنقیه کاریزها را روستائیان برسبیل بیغار - وطبق فرمان - انجام میدادند. دردالان تحت الارضی غالباً تنبوشه ها یا گنگ های سفالین قرارمیدادند. وشمس فخری اصطلاح خاص «موری» را برای این تنبوشه ها بکاربرده است[٤].

دشواری احداث وتنقیهٔ کاریز، بیش ازهمه چیز، مربوط بعمق آن و چاه‌های مراقبت بوده. حمدالله مستوفی مطالبی دربارهٔ عمق آبهای تحت الارضی وبالملازمه چاهها و کاریزها - دربعضی نقاط - ذکر میکند: درناحیهٔ سلطانیه این عمق ۳-۲ تا ۱۰ گز[٥] ودرناحیهٔ قم ۱۵ گز[٦] ودرتبریز. ۳ گز ودرشنب غازان نزدیک تبریز. ۱ گز ودر ربع رشیدی - آنهم نزدیک تبریز - بیش از ۷۰ گز[۷] بوده است. بگفتهٔ یاقوت در کرمان آبهای تحت الارضی درعمق ۵۰ گز قرارداشته[۸].

بلوک گناباد (جناباد - معرب آن است) درقهستان از لحاظ کاریزهای عمیق

---

(۱) مناقب شیخ صفی الدین اردبیلی ورقهای ۷a و ۱۲۲b.

(۲) شمس فخری. ص ۱۳۲-۱۳۱ (شمارهٔ ۱۷۱). «کمانه - مقنی - یعنی نقب زن و کاریز کن».

(۳) مناقب شیخ صفی اردبیلی. ورق ۱۲۲b. هم رجوع شود به: شاهنامهٔ فردوسی جلد ٤. ص ۷۱۰ (باب ۱۵، شعر ٤۱۹٤): چاه کن.

(٤) شمس فخری، ص ۱٤۲-۱٤۱ (شمارهٔ ٥). موری - گنگ سفالین باشد که در کاریز نهند.

(٥) نزهت القلوب ص ٥٥.

(٦) همانجا. ص ٦۷.

(۷) همانجا. ص ۷۷.

(۸) یاقوت، مجلدچهارم، ص ۲٦٥. ابن الفقیه. ص ۲۰٦.

مشهور بوده است . وحتی افسانه‌ای دربارهٔ ژرفای کاریزهای آن پدید آمده بوده که ناصرخسرو شاعر وحکیم وجهانگرد (قرن یازدهم میلادی) ازقول (گویا) شاهدی عینی چنین نقل میکند :

«وچون از تون برفتم آن مرد گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون بگناباد میرفتیم دزدان بیرون آمدند برما غلبه کردند چندنفر ازبیم خود را درچاه کاریز افکندند[۱] بعد ازآن یکی را ازآن جماعت پدری مشفق بود بیامد ویکی را بمزد گرفت ودرآن چاه گذاشت تا پسر اورا بیرون آورد چندان ریسمان ورسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند هفتصد گز رسن فرورفت تاآن مرد ببن چاه رسید رسن درآن پسر بست و اورامرده بر کشیدند . . . آن کاریز چهارفرسنگ میرود» (۲۷ کیلومتر[۲]) .

درنزهت‌القلوب منقول است که در پیرامون گناباد کاریزهای عمیق وجوددارد که ازجنوب به‌شمال ممتد است ویکی ازآنها . ۷ گزعمق و ٤ فرسنگ درازادارد[۳] .

البته چنین عمقی غیر محتمل است ولی‌شاید که کاریزهای گناباد از نود تا صدمتر عمق داشته‌اندواین حدیست که‌تجاوز ازآن امکان‌پذیرنبوده . وچون درچنین عمقی تنقیهٔ کاریز محال است ـ نیک قابل درک میباشد که دربارهٔ عمق اینگونه قنوات افسانه هائی ساخته‌شده وجهانگردان نیز آن داستانهارا شنیده باور کرده‌باشند . شاردن‌نیز از پسر وزیر خراسان شنیده بود که :

«کاریزهائی دیده‌شده که چاه آنراپایان‌نبوده‌ومیگفتند که عمق آنها ۷۵۰ گز است . گز ذراع ایرانیان است وبا ٤۳ انگشت (هرانگشت ۲/۷ سانتیمتر) برابر بوده . بنابراین عمق چاه ۳۰٤ « توآز » میشده واین غیر محتمل است»[٤] .

---

(۱) «درچاه کریزا فکنند» .

(۲) سفرنامهٔ ناصر خسرو ـ چاپ برلن ص ۱٤۱ .

(۳) نزهت‌القلوب . ص ۱٤٤ .

(٤) شاردن . مجلد ٤ ، ص۹۷ .

طول کاریزها دربسیاری ازموارد، به ۵۰ ـ ۴۰ کیلومتر بالغ میگردیده وشاردن نیز در این باره سخن میگوید[1]. تعداد کاریزها دربسیاری ازنواحی ـ مثلا کرمان ـ بسیار زیاد بوده. بگفتهٔ حمدالله قزوینی ناحیهٔ تبریز توسط ۹۰۰ کاریز وتعداد کثیری چاه ونهرهای روی زمینی منشعب ازمهران رود مشروب میگشته[2]. ارقامی دربارهٔ تعداد کاریزها درقرنهای سیزدهم وچهاردهم م. دردست نیست ولی دراینکه تعداد قنوات درآن دوران به ده‌ها هزار بالغ میگشته شکی نیست واین ازداستانی که شاردن نقل میکند مستفاد میگردد. وی چنین میگوید:

«یکی از همسایگان من دراصفهان که پسر وزیرخراسان (Corasson) (یعنی باکتریان قدیم) بود بارها میگفت که پدراو در دفاتر آن ایالت مشاهده کرده بوده که زمانی ۴۲ هزار کاریز درآنسرزمین وجود داشته است»[3].

شاید این وزیر خراسان درقرن هفدهم «کتاب القنیه» (قرن نهم م.) را که اکنون مفقود است و ازدست رفته دیده بوده ورقم ۴۲۰۰۰ کاریزرا ـ فقط درخراسان ـ ازآنجا اخذ کرده باشد. پس ازهجوم مغول، بسبب انحطاط امر آبیاری، مسلماً تعداد کاریزها تقلیل یافت. ولی از گفتهٔ شاردن چنین برمیآید که حتی درآنزمان هم ده‌ها هزار کاریز وجود داشته. وی چنین مینویسد:

«تنها درخاك ساد (آذربایجان) درظرف شصت سال اخیر از تعداد مجاری زیر زمینی (Canaux Seuterrains) ۴۰۰ قنات کسر شده است»[4]

چنانکه گفتیم برای تنقیهٔ کاریزها و نهرها روستائیان را اجباراً برسبیل بیغار بکار وامیداشته‌اند. درکتاب «محاسن اصفهان» ازگماردن روستائیان به بیغار سخن رفته

---

(۱) همانجا. ص ۹۶.

(۲) نزهت‌القلوب، ص ۷۷.

(۳) شاردن، مجلد چهارم، ص۹۷.

(۴) همانجا ص ۹۷-۹۶.

است. درتذکرهٔ حیات شیخ خواجه احرار (پایان قرن یازدهم م.) خبری هست که ازهرزوج گاو (مترادف اصطلاح «جفت گاو»)[1] در املاك آن شیخ - واقع در ناحیهٔ کارشی جویبار سالیانه یکنفر برای تنقیهٔ میآمده وبرروی هم ... ۳ نفر جمع میشدند[2]. درآسیای میانه دربعضی موارد برای اینگونه کارها ازبردگان نیز استفاده میشده. در نیمهٔ اول قرن شانزدهم کوچکونجیخان درامور آبیاری - نزدیک شهرترکستان - از۹۰ بردهٔ هندی استفاده میکرده[3]. شکی نیست که این روش در ایران نیز معمول بوده. جریان تنقیهٔ قنات(کاریز) را د. د. بوکینیچ چنین شرح میدهد:

«دو-رد نیمه برهنه چرخی بدوی را که روی چاه کاریز قرار گرفته میچرخانند ودرفاصله های زمانی معین کیسه‌ای چرمیرا که پرازلای است خارج میکنند - این لای را آدمی که بوسیله طناب بدرون جوی کاریزرفته، ازآن پائین بالا میدهد (عکسی هم دراین منظره نقل کرده است)[4]».

چنانکه گفتیم درفرهنگ‌شمس‌فخری اصطلاح ویژه‌ای (لجن،لجم) برای‌ادای مفهوم لائی که ازچاه وباجوی ویاکاریز بمنظور تنقیه آن خارج میکنند ذکر شده است[5].

یک‌نوع خاص‌ولی‌نادر کاریزنیزوجود داشته‌است: باین‌معنی که آب‌ازقشرهای تحت‌الارضی‌آبدار استخراج نمیگشته بلکه ازرودخانه گرفته میشده است ودرمواردی باین شیوه متوسل میشده‌اند که وضع برجستگی زمین اجازه نمیداده که از رودخانه

---

(۱) دربارهٔ اصطلاحهای «جفت» و «زوج» به‌فصل ششم‌رجوع شود.

(۲) رشحه عین‌الحیوة ص ۲۲۸.

(۳) «بدایع الوقایع» واصفی. نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی (فرهنگستان علوم) شمارهٔ ۶۰۲ - b ورق a ۱۱۹.

(٤) ن.ن.- واویلوف و د.د. بوکینیچ، «کشاورزی افغانستان». ص ۱٤۱-۱٤۰.

(٥) شمس فخری، صفحه ۱۰۶ (شمارهٔ ۱۲۲).

مجرائی روی زمینی احداث کرده آب را بمحل منظورنظر برسانند[1] . یوزافات(جوزافا) باربارو سفیر ونیز این نوع کاریزرا درحدود سال ۸۷۵هـ =۱۴۷۰ م . میلادی در جنوب ایران مشاهده کرده بوده . وی چنین مینویسد :

«همهٔ این قسمت ایران که برسر راه‌ما بود وازآن میگذشتیم «خشک وبی‌حاصل وریگزار وسنگلاخ و کم آب است . بطوریکه هرجا آب بوده شهری پدید آمده گرچه قسمت اعظم آنها ویران است ... گندم‌زارها و تاکستانها ومیوه آنها بوسیلهٔ آن آب (کاریزها) میروید. هرجاآب‌نباشد زندگی دشوار است . معهذا ایرانیان میکوشند آبرا از زیر زمین بهرجا خواهند منتقل کنند وغالباً آب رودخانه را به‌فاصلهٔ پنج روز از راه دوراز آن انتقال میدهند. بطریق زیر: نزدیک رودخانه چاهی میکنند واز قعر چاه بادیلم بطرفی که‌آبرا خواهندمنتقل کنند مجرائی حفرمیکنندبطوریکه همیشه میتوانند آن مجری را امتداد دهند . این مجرای زیر زمینی از آن چاه عمیق‌تراست[2] وچون آنرابطول بیست قدم حفر کردند چاه دیگرمیکنند مانند اولی وباینطریق ازچاهی بچاه دیگر مجرای زیرزمینی‌را امتدادداده آبرا بوسیلهٔ آن بهر کجا خواهند میرسانند»[3] .

درقرون وسطی آبیاری بوسیلهٔ چاه نیز درایران بسیارمتداول بوده ونوشته های حمدالله مستوفی که غالباً از «چاه‌ها» سخن میگوید گواه براین است (به جدول شمارهٔ۷ رجوع شود). طرز آبیاری ازچاه را شاردن درقرن هفدهم مفصلا شرح داده وشکی‌نیست که درقرن‌چهاردهم‌نیز همان شیوه (ویابتقریب همان‌شیوه) معمول‌بوده است. وی چنین میگوید:

---

(۱) دربارهٔ این‌نوع کاریزها رجوع‌شود به گ. آ. آراندارنکو . « لحظات فراغت در ترکستان». ص ۱۶۲ .

(۲) یعنی چاه مراقبت.

(۳) باربارو، ص ۷۰ .

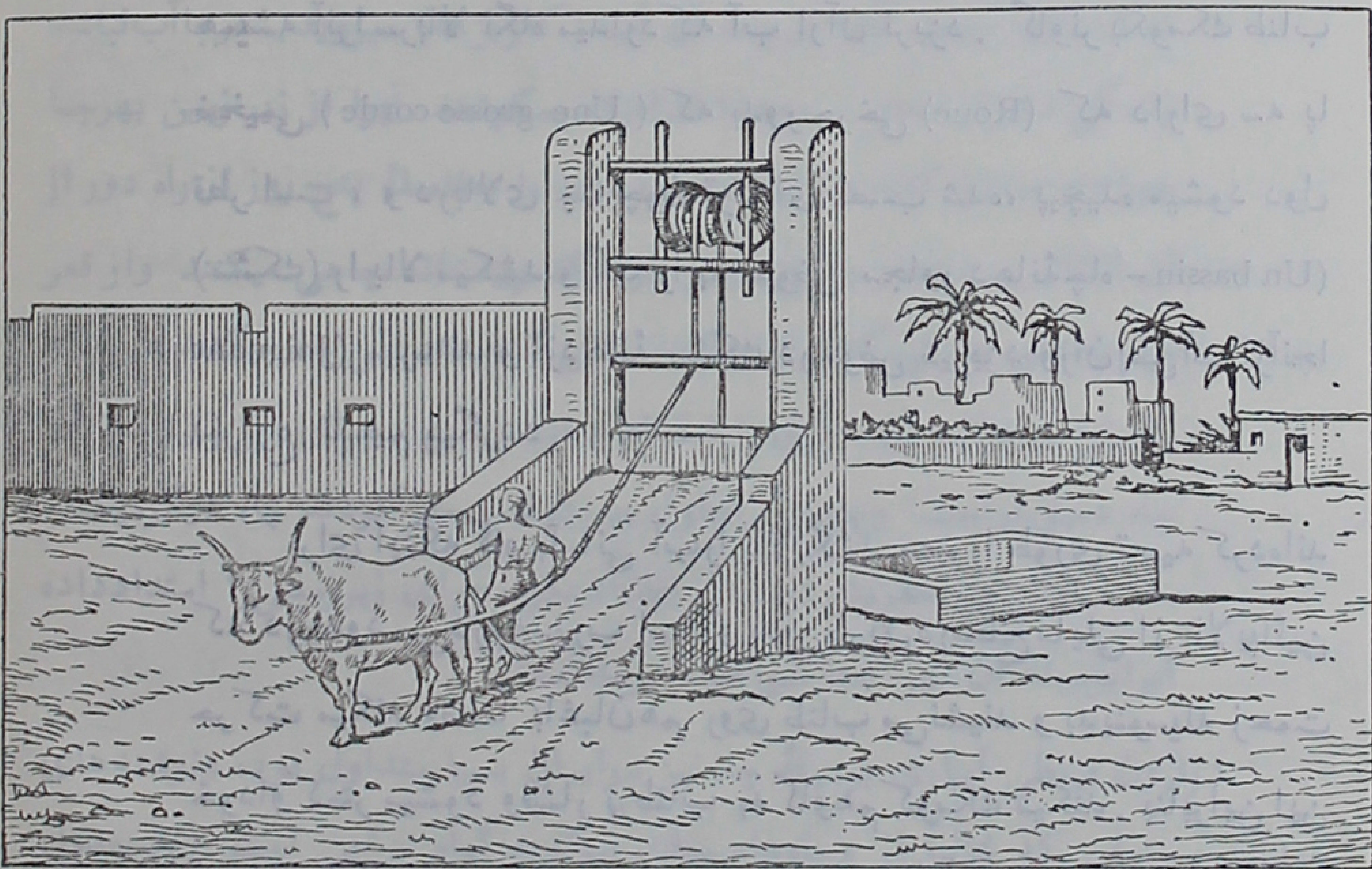
« ایرانیان گذشته ازآب رودخانه و جوی و قنات از آب چاه‌ها نیز (des puits) استفاده میکنندوتقریباً درهمه جای‌آن سرزمین چاه‌وجود دارد. آب را بکومک گاوهای نر، در دولهای بزرگ چرمی (یا « مشکهائی » (Gros sceaux de Cuir) که از ۲۰۰ تا ۲۵۰ لیور وزن رابالا میآورند، ازچاه میکشند. این دول (یامشک) از پائین دهانه‌ای (Gorge) دارد بدرازای ۲تا۳ پا وقطرنیم پا، و طنابی که بدان متصل است و به‌بالای چاه بسته همیشه آنرا سربالا نگاه میدارد که آب ازآن نریزد. گاونر بکومک طناب ضخیمی (Une grosse corde) که بدور چرخی (Roue) که دارای سه پا قطر است، و دربالای چاه چون قرقره‌ای نصب شده، پیچیده میشود دول (مشک) را بالا میکشد و آب را به حوض مجاور دهانهٔ‌چاه (Un bassin - Joignant) میرساند و ازدهانهٔ مشک درحوض میریزد وزان‌پس آب ازآنجا بمزارع تقسیم میگردد.

برای اینکه گاو بآسانی آب‌را بالابکشد معبررا طوری تعبیه کرده‌اند که درحدود سی درجه‌سورب است و بدین‌طریق درسطح مایلی از بالا بپائین حرکت میکند وضمناً باغبان‌هم روی طناب می‌نشیند و بدینوسیله زحمت خوداو کمتر میشود وفشار برطناب به گاوهم کومک میکند. بنابراین این تعبیه - هرقدرهم ساده و بدوی (Rustique) بنظرآید- هم‌راحت است‌وهم ارزان و بکاربستن‌آن فقط یک‌نفر لازم‌دارد (به‌تصویر ۳ رجوع شود)».

درایران برای کشیدن‌آب‌ازچاه بوسیله دولهای‌چرمی ازدامهای کاری استفاده میکرده‌اند. آب‌از دولها درحوضچه‌ای ریخته میشد وسپس از طریق جویهای تقسیم به باغ منتقل میگردید. ابن بطوطه‌نیز درنیمهٔ‌اول قرن چهاردهم درجنوب عربستان، درظفر (حضرموت) این شیوهٔ آبیاری باغهارا باآب چاه مشاهده کرده. فقط در آنجا بجای گاونر بردگان (مرد وبازن) آب میکشیدند. وارباب ایشان‌را بچرخ چاه بسته مجبورمیکرد ازعمق زیادی‌دول چرمی بزرگ پرآب‌را بالا بکشند وسپس آب‌ازدهانهٔ

مخصوص به‌حوض ریخته میشد و ازآنجا جاری‌شده باغ را مشروب میساخت .

دربارهٔ کار بندگان در کشاورزی ایران در قرون وسطی و قرنهای سیزدهم و چهاردهم در منابع موجود اشارات صریحی شده است. و باحتمال قوی شیوه‌ای که ابن بطوطه درعربستان جنوبی مشاهده کرده بوده درمورد آبیاری بوسیلهٔ چرخ و چاه درایران‌نیز - دردوران موردمطالعهٔ‌ما ، تاحدی معمول بوده است.



۳- چرخ‌چاه درفارس که بانیروی حیوانی میگردد (ازآلبوم سفر شاردن)

شاردن دربارهٔ ترتیب آبیاری در اراضی و باغها - ترتیبی که ظاهراً درطی قرون وسطی تغییرنکرده (یاتقریباً بلاتغییر مانده‌بوده) - جزئیات جالب‌توجهی‌رابیان میکند. درآغازقرن بیستم‌نیز شیوه‌های‌آبیاری درایران بتقریب همان بوده که‌شاردن شرح‌میدهد. وی میگوید :

«امارا‌جع به تقسیم آب رودخانه ویاچشمه، بنا برضرورت این امر را

هر هفته ویا ماهیانه انجام میدهند. بدین طریق: که کاسه‌ای مسین و گرد وبسیار نازک را که سوراخی کوچک دروسط دارد درجویی که آبرا به مزرعه میرساند قرارمیدهند. آب بتدریج از آن سوراخ وارد کاسه میشود و چون کاسه به ته‌آب رفت - اندازه پرشده‌است. آنوقت مجدداً شروع میکنند تا آنکه مقدارآب مقرر وارد مزرعه شود. کاسه درظرف دو تا سه ساعت پر میشود... صاحبان باغها سالیانه مبلغی متناسب باتعداد دفعاتی که باغ ایشان آب لازم دارد می‌پردازند. آب‌را بدون تخلف در روز معین میدهند ودرآنروز هر کسی راه آب باغ خودرا میگشاید. وچون یکباره سراسربخشی را (Canton) مشروب میکنند شخص بآسانی میتواندآب‌را ازباغ دیگر بباغ خود بیندازد. ولی این‌نوع تقلب سخت ممنوع است و بشدت مجازات میشود. برای اینکه این شیوهٔ تقسیم‌آب بهتر درك شود باید درنظر گرفت که درهرایالت کارمندی (Un officier) مأمور آبهای‌آن ایالت است‌واورا «میرآب» یعنی «امیرآب»[۱] مینامند ووی با کمال دقت موضوع تقسیم‌آب‌را اداره میکند و آدمهای او برسر هرجوی هستند تا آب آنجویها را برحسب دستور ازیک بخش به‌بخش دیگر و از یک مزرعه بمزرعه دیگر بیندازند (dc champ en champ). این‌شغلی است بسیار پر مداخل. مثلاً میراب اصفهان ازمقام‌خود سالی چهارهزارتومان که برابر باشصت هزار اکوباشد مداخل دارد - صرف‌نظر ازمبلغی که معاونان‌او برای‌خود گردمیآورند»[۲].

سپس شاردن ازوجوهی که روستائیان برای آبیاری‌میدهند وهدایای اجباری که به‌میراب بایدتقدیم کنند سخن میگوید[۳] (محل تصویر شماره ٤).

دراین ایام نیز ایرانیان باستعمال کاسهٔ مدور مسین ویامفرغی برای اندازه-

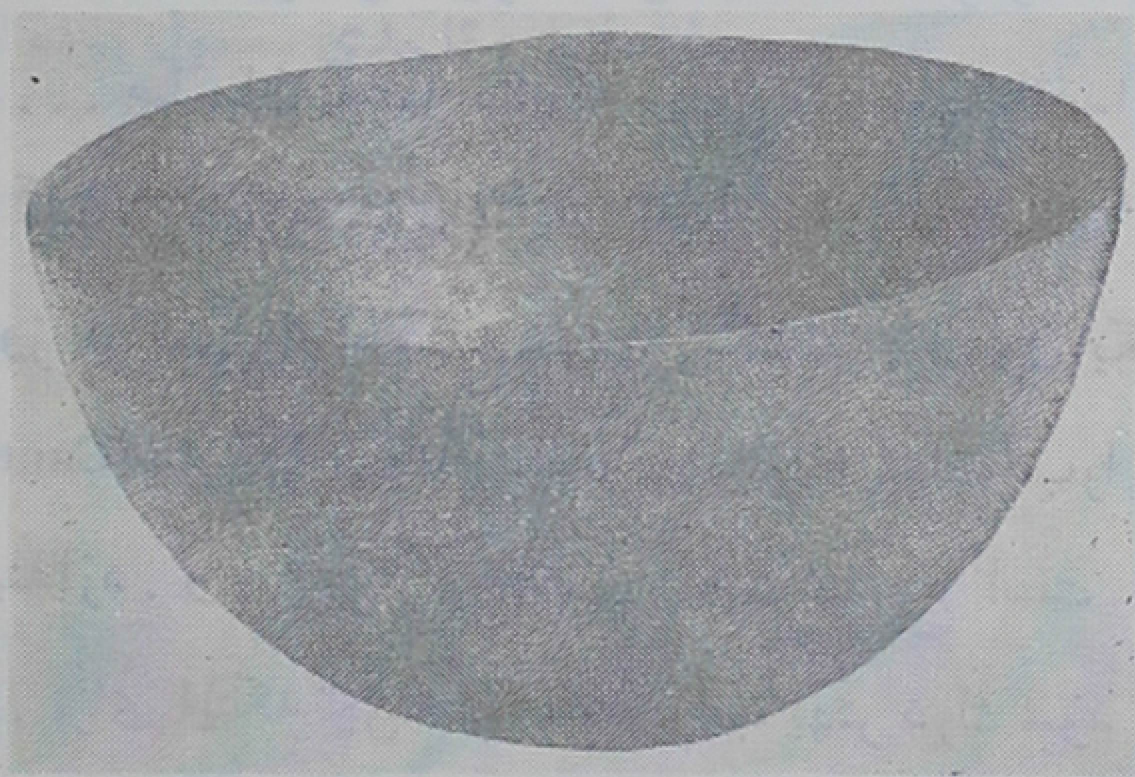
---

(۱) معنی‌تحت‌اللفظی کلمهٔ عربی-فارسی«میرآب» «رئیس مجاری آبیاری» بلوك‌است.

(۲) شاردن، مجلد چهارم ، ص ۱۰۰-۹۸.

(۳) دراین‌باره به‌فصل هفتم این کتاب رجوع شود.

گرفتن زمان و مقدار شرب مزارع و باغها بخوبی آشنا هستند . نمونه‌ای از کاسهٔ مزبور در موزهٔ مردمشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد (به تصویر شمارهٔ ٤ رجوع شود) موجود است[1] . این کیل را در زبان فارسی تنگ[2] میگویند. در قرن دهم میلادی نیز دائرة المعارف «مفاتیح العلوم» ابوعبدالله الخوارزمی در شمار اصطلاحات مربوط به آبیاری تحت عنوان «بست» ظاهراً بدان اشاره کرده میگوید :



٤ـ تنگ ـ که برای اندازه گیری زمان آبیاری زمین بکار میرود (ساعت آبی) ناحیهٔ اصفهان (ازمجموعهٔ موزهٔ مردمشناسی شوروی) شمارهٔ ۳۷۱

بست ـ کیلی است که ساکنان مرو بکار میبرند ـ ومعبری است برای آب از سوراخی که عرض و طول آن یک «شعیره میباشد» طبق . همان منبع در خراسان و خوارزم (درقرن دهم . م) ده بست کیلی برای آب بوده و فیکال نامیده میشده و یک ششم (یک دانگ) آب یک شبانه روز را «صرافه»[3] میخواندند.

---

(۱) MAE ـ شعبهٔ ایران، مجموعهٔ س. م. مار و یو. ن. مار ـ ذخیرهٔ ۱۳۳٤ شمارهٔ ۳۷۱ .

(۲) «تنگ» بفارسی معانی بسیار دارد و دراین مورد منفذی در کاسه برای عبور آب است (کیل آب) .

(۳) مفاتیح العلوم . متن عربی ص ۷۱-۷۰، همچنین رجوع شود به : و.و. بارتولد. «تاریخ آبیاری ترکستان ص ۵۵ . «شعیره» درنواحی مختلف متفاوت بوده. معهذا گمان نمیرود که دراینمورد چنانکه بارتولد می پندارد ـ سه سانتیمتر بوده ـ زیرا اگر گفتهٔ او را بپذیریم ، عبور آب ازمنفذ بسیار سریع میبوده .

راوندی درفاصلهٔ قرنهای دوازدهم و سیزدهم در مورد ظرف مزبور اصطلاح «پنگان» را بکار برده که معرب‌آن «فنجان» است[۱]. استاد محمد اقبال ناشر تألیف راوندی در لغتنامه‌ای که منضم بدان کرده لفظ مزبوررا چنین معنی میکند «پنگان کاسه وپیاله عموماً وطاس مس که سوراخ کرده باشد خصوصاً که آنرا درمیان‌آب ایستاده گذارند وساعات شبانروزیرا معلوم کنند و معرب آن فنجان است (برهان)»[۲] بنابراین تعیین‌مقدارآب درحین آبیاری بوسیلهٔظروف مسین سوراخداری که باهستگی پرمیشود شیوهٔ باستانی ایران درفن آبیاری بوده است.

آنتالمبتون اخیراً ترجمهٔ سندی‌را بنام طومار شیخ بهاءالدین مورخ ماه رجب سال ۹۲۳ هجری (از ۲ ژوئیه تا ۱۸ اوت‌سال ۱۵۱۷ م.) بزبان انگلیسی منتشر کرده که قواعد وترتیب آبیاری واحهٔ اصفهان‌را از زنده‌رود شرح میدهد. در سند مزبورنیز اصطلاحات فنجان (فنجان ـ پنگان) و«پنگ» و «پیاله» بمعنی ظرف‌اندازه‌گیری‌زمان وبالنتیجه سهم‌آبی که جهت‌شرب باغ ویا مزرعه صرف‌شده[۳] دیده‌میشود.

مقدارآبی که برای شرب مزارع وباغها داده میشده همیشه ازروی مدتی که برای آبیاری فلان ویابهمان قطعه‌زمین تعیین شده بوده ـ معین میشده وآن مدت‌هم بکومک کیلی که دربالا شرح‌آن رفت مشخص میگردیده. درسند دیگری که مربوط بآغاز قرن نوزدهم است آب قنات به هفت «قسمت» تقسیم‌شده وهر قسمت برابربوده بایک شبانه‌روز استفاده ازآب و «شبانه‌روز» نامیده میشده است. ویک‌هفتم قسمت شبانه روز را «سهم» می‌خوانده‌اند[۴].

چنانکه شاردن نیز متوجه شد درایران‌اواخر قرون وسطی، کشاورزی بشیوهٔ

---

(۱) راوندی ص ۳۰۲،۳۲۴.

(۲) همانجا ص ۴۹۶ (فرهنگ) ذیل کلمهٔ «پنگان».

(۳) A. S. Lambton, The regvlation of the Waters of the zayande Rud ص ۶۶۳-۶۷۳.

(۴) نسخ خطی اسناد نخجوان. ص ۷۴، شمارهٔ ۱۰ ـ همه نامهٔ آب سال ۱۲۲۵ ه.

واحه‌ای وقلت نسبی زمین زراعتی وبطور کلی کمی جمعیت نتیجهٔ انحطاط امرآبیاری وکافی‌نبودن آب بوده است. معهذا درنیمهٔ اول قرن چهاردهم م. - دوران اعتلای نسبی کشاورزی- تأسیسات آبیاری تاحدی احیاء شده بوده ودربعضی نقاط (بخصوص واحهٔ اصفهان وفارس وخراسان) تاحدی درسطح عالی نگاهداری میشده.

انواع شیوه‌های آبیاری درنواحی مختلف

دربارهٔ انواع شیوه‌های آبیاری که درایالات ونواحی مختلف ایران - در نیمهٔ اول قرن چهاردهم - متداول بوده از روی جدول ۷- که بااستفاده ازاطلاعات مندرج درتألیف حمدالله مستوفی تنظیم کرده‌ایم - میتوان داوری کرد[۱].

مبارزه باریگ روان

برای زراعت نواحی شرقی ایران، گذشته از آبیاری مصنوعی، مبارزه باریگ روان وممانعت ازفروگرفتن ریگ مزارع وباغهارا - نیز دارای اهمیت بوده. مؤلف «تاریخ سیستان» متذکر میگردد که: «شرایط آبادانی سیستان برسه بند بستن نهاده‌اند: بستن بند آب وبستن بندریگ و بستن بند مفسدان». بستن بندآب یعنی ایجاد سدها در بخشهای سفلای هیلمند و «فرا» رود ودیگر رودها - ناحیه‌ای که هنگام طغیان بستر برکهٔ هامون بزیر آب میرود. بند ریگ یعنی دیوار ویا حصاری که اراضی مزروع را دربرابر حملهٔ ریگ روان که باد کذائی سیستان حامل آن‌است حمایت بکند. اما «بستن بندمفسدان بمعنی حصارهای طویلی است که مردم را از هجوم صحرانشینان ودیگر دشمنان محفوظ دارد[۲]. ملک‌الشعراء بهار ناشر و مفسر «تاریخ سیستان» قسمت زیررا از کتاب «عجایب البلدان» منتسب به‌ابوالمؤید بلخی (ازروی نسخهٔ خطی خویش) نقل میکند:

---

(۱) باید گفت که درهیچ منبع دیگر این‌چنین اطلاعات کاملی وجود ندارد.

(۲) تاریخ سیستان ص ۲۱.

جدول شماره ۷

مملکت وولایت (اصطلاح قدیم)	نوع آبیاری	ملاحظات
۱-عراق عجم (۱)		
اصفهان	نهر منشعب از رود، کاریز، چاه	نهرها از زنده رود منشعب میشده؛ آب فراوان
ری	نهرهای منشعب ازرود	چهل نهر از جاجرود منشعب شده
قزوین	نهرهای منشعب ازرود ، کاریز	نهرها ازترکان رود منشعب میشده ، آب در تابستان بقزوین نمیرسیده ، ازابهر رود هم .
سلطانیه	کاریز وچاه	
ابهر	نهرهای متفرع از رود	نهرها ازابهر رود منشعب میشده . آب‌فراوان بوده
طارمین	نهرهای منشعب‌ازرود	نهرها از رود طارم و سفید رود منشعب میشده ولی بخش ناچیزی ازآب سفید رود بمصرف آبیاری مزارع وباغها میرسیده وقسمت اعظم بلا استفاده میمانده
طالش ، اشکور ، دیلمان ، خرقان ، خسته جان.	جویهای کوهستانی ،نهر های منشعب از رود	نواحی مربوط به جبال البرز .
رودبار (الموت)	نهرهای منشعب‌از رود	نهرها از شاه رود ـ که بخش کوچکی از آن برای آبیاری بکار میرفته
زنجان	نهرهای منشعب ازرود ، کاریز	نهر های منشعب از سفید رود وزنجان رود .
ساوه وآوه	نهرهای منشعب از رود، کاریز	نهرهای مزدقان‌رود و گاوماسارود. بر رود اخیرالذکر سد بزرگ صاحب دیوان وجود داشته وقسمت اعظم آب ازآن بوده.
ساوجبلاق	نهرهای منشعب ازرود ، کاریز	نهرهای کرج رود. آب فراون بوده.
سجاس و سهرورد	نهرهای منشعب ازرود	

(۱) نزهة‌القلوب ص ۷۰-۷۴،۴۷-۷۲،۲۱۷-۲۱۶،۲۲۲-۲۲۰ .

جدول شماره ۷

مملکت وولایت (اصطلاح قدیم)	انواع آبیاری	ملاحظات
کاغذ کنان	آب جوی	
قم	نهرهای منشعب ازرود و وچاه	نهرها ازقم رود منشعب شده بوده .
کاشان	نهرهای منشعب از رود و کاریز	نهرها از کاشان رود منشعب میشده . در تابستان آب آن را دهکده‌های بالادست میبردند وبشهر کاشان نمیرسیده
جربادقان	نهرهای متفرع از رود	نهرها ازقم رود منشعب شده بوده.
فراهان	کاریز	
کرج و کرخ رود	جویها و نهرهای متفرع ازرود	نهرها ازکرخ رود متفرع بوده
همدان	جویها ونهرهای منشعب ازرود	بیش از ۱۰۰۰ جوی از الوند جاری بود
اسد آباد	جویها ، کاریز (قنات)	جویها ازکوه الوند جاری بوده
خرقان	جویهای کوهستانی	«
رود راور	«	«
نهاوند	«	«
یزد	کاریز	
۲-لرستان(۱)	درسراسر ایالت جوی ونهر	نهرها از رود های آب دزفول وکارون و آب بیات منشعب میشده
۳-کردستان(۲)	درسراسرایالت جوی ونهر متفرع ازرود	نهرها از رودهای کولکورور ، آب دکوک وبخصوص رود براز البرز
٤-خوزستان(۳)	درسراسر ایالت نهرهای منشعب ازرود . کاریزفقط دربلوك بیات	نهرها ازرود های دجیل تستر وآب دزفول وکرخه و آب بیات وآب تاب .

(۱) همانجا ص ۲۱۶-۲۱۵، ۷۱ - ۷۰ (۲) همانجا ص ۱۰۹-۱۰۷، ۲۲۸

(۳) همانجا ص ۱۱۱ ، ۱۰۹-۱۱۵، ۲۲٤

جدول شماره ۷

مملکت وولایت (اصطلاح قدیم)	انواع آبیاری	ملاحظات
۵- فارس ، اردشیرخوره(۱)		
شیراز	کاریز	کاریزهای معتبر رکن‌آبادو کلات‌بندر. این کاریزها تنقیه‌وتعمیر لازم نداشته .
سیراف	آب باران‌ونهرهای‌منشعب از رود	آب باران‌را درمخازن جمع میکردند ، نهرها از رود زاکان متفرع بودند
سروستان و کوبنجان	نهرهای منشعب از رود	
سیمکان و هیرک	نهرهای منشعب ازرود	نهرها از رود آب زاکان منشعب میشده و این رود برای آبیاری از دیگر رودهای‌فارس مهمتر بوده
فیروزآباد	نهرهای منشعب ازرود	نهرها ازرود آب برازه وحنیفقان رود منشعب میشده
کارزین وقیروآبزر	نهرهای منشعب ازرود	نهرهای منشعب از رود آب زاکان
کران وایراهستان	آب باران	غلات این ناحیه دیمی است . نهر و کاریز وجود نداشته .
کوار	نهرهای منشب از رود	نهرها از رود آب زاکان منشعب میشده وسد و بندی برآن بوده
ماندستان	آب باران	نهر و کاریز بالکل وجود نداشته .
همجان و کبرین	نهرهای متفرع از رود	
۶-فارس‌استخر خوره(۲)		
استخر	جویها وچشمه‌های کوهستانی	
ابرکوه	نهر و کاریز	
اقلید ، سرمق ،	نهر منشعب ازرود	
ارجمان	»	
بوان و مروست	»	

(۱) همانجاص۱۲۰-۱۱۶،۱۱۷،۲۱۷(۲) ۲۲۶-۲۲٤

(۲) همانجا ص۱۲٤-۱۲۰،۲۱۷،۲۱۹-۲۱۸

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
بیضا	نهر منشعب از رود	
خبرز، آباده، ... روات	» »	نهرها از رود کر منشعب شده بوده
خرمه	» »	
رامجرد	» »	نهرها از رود کر منشعب شده بوده. سدی توسط اتابک چائولی (جاولی) برآن ساخته شده بوده (قرن ۱۲ م.)
قطرو	» »	
قمشه	کاریز	
کام فیروز	نهر منشعب ازرود	نهرها از رود کر منشعب میشده.
کربال	» »	» » ودوسد معتبر یکی بند عضدی در کربال علیا و دیگر بند قصار در کربال سفلی برپابوده[1].
ماپین	» »	نهرها ازرود کر منشعب میشده
۷ - فارس، دارابجرد[2]		
دارابجرد	جویهای کوهستانی	آب را درمخازن ذخیره میکرده‌اند
جهرم	نهرهای متفرع ازرودو کاریز	
جویم ابی احمد	کاریز وچاه	
فسا	کاریز	آب جاری روی زمینی بالکل وجود نداشته
۸-فارس، شاپور خوره[3]		
کازرون	کاریز	
بشاور (بشاپور)	نهر متفرع ازرود	نهرها ازرود آب بشاور منشعب شده بوده
انبوران وباشت قوطا	» »	
بلاد شاپور	» »	

(۱) رجوع شود به ابن البلخی ص ۱۵۲-۱۵۱. به ماقبل نیز رجوع شود (فصل-انواع آبیاری)

(۲) نزهت القلوب. ص ۱۲۵-۱۲۴، ۱۳۹.

(۳) همانجا. ص ۱۲۹-۱۲۵، ۲۲۶-۲۲۵.

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
تیرمردان وجویگان (خوبذان)	آب باران ونهر	بیشتر غله آن دیمی است واندکی آبی ونهرها از رود خوبذان (خوابدان) متفرع بوده
جبل جیلویه (کهگیلویه)	جویهای کوهستانی (؟)	درکوه آب بسیاراست
جره	نهر منشعب ازرود	نهرها از آب جره متفرع بوده
گنبدملغان	« «	
خلار	جویها	دراین ناحیه سنگ آسیاب میساختند ولی خود بسبب کمی آب آسیاب نداشتند
خمایجان	نهر منشعب ازرود	نهرها ازرود آب راتین منشعب بوده
چرام وبازرنگ	» »	نهرها ازرودهای آب شادکان وآب شیرین منشعب بوده
غندجان	آب باران، همچنین نهروجوی	غله آنجا دیم بوده. نهرها ازآب جره متفرع بوده است. آب چاه شور است
نوبنجان وشعب بوان	نهرمنشعب ازرود	نهرها ازرودهای آب خوبذان و کر متفرع بوده
۹-فارس، قباد-خوره[1]		
ارجان (ارگان)	» »	نهرها ازرود آب تاب منشعب میشده - ناحیه‌ای بسیار حاصلخیز بوده
ریصهر (ریشهر)	» »	» » »
جنابه (گناوه)	نهر متفرع از رود	نهرها از آب شیرین و آب بشاور منشعب میشده
جلادجان ونیوودیر	» »	آبیاری اینجا مانند ارجان بوده
سینیز	» »	نهرها ازرود آب تاب منشعب میشده
۱۰-کرمان[2]		
جیرفت	» »	نهرها ازدیورود منشعب شده بوده. براین رود ۴۰ آسیاب بوده.

(۱) همانجا. ص ۱۳۱-۱۲۹، ۲۲۵-۲۲۴.

(۲) همانجا. ص ۱۴۰-۱۳۹، ۲۲۵، حمدالله قزوینی فقط ازآبیاری این دوبلوک سخن میگوید. درتاریخ کرمان هم از انهار بلوك نرماشیر یادشده است (ص b ۵۲). دراین ایام کرمان قنوات فراوان دارد وبدیهی است که درقرون وسطی هم، علی رغم سکوت حمدالله مستوفی چنین بوده است.

(جدول شمارهٔ ۷)

ممالک وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
خبیص	نهر متفرع از رود	
۱۱ - سیستان[۱]	درسراسر این ایالت نهرهای منشعب از رود وجود داشته‌است	نهرها از رودهای هیرمند(هیلمند) وفراه‌رود منشعب میشده وفاضل آب که درآبیاری مورداستفاده قرارنگیرد به‌دریاچه زره میریزد.
۱۲ - زاول (زابلستان)[۲]	جوی وچشمه‌های کوهستانی ونهرهای منشعب ازرود	آب‌را درمخازن(مصانع) جمع وذخیره میکردداند
۱۳ - قهستان (کوهستان)[۳]		
ترشیز	کاریز	
تون	کاریز	
جناباد (گون‌آباد)	کاریز	آبیاری بالکل توسط کاریزها - که‌خیلی عمیق است - انجام میگیرد
خوسف	نهرهای‌منشعب ازرود کاریز	
شاخن وزیرکوه	کاریز	
طبس مسینان	کاریز وچاه	همهٔ دهکده‌ها باآب‌قنات(کاریز) مشروب میشود
طبس گیلکی	جویها	
قاین	کاریز	دربسیاری ازخانه‌هاسردابه‌های پرازآب‌بوده که‌بوسیلهٔ کاریزهای مجاور مملو میگردیده
۱۴- خراسان، ربع نیشابور[۴]		
نیشاپور	نهرهای منشعب ازرود - چشمه‌های کوهستانی و کاریز	ناحیهٔ نیشابور توسط شوره‌رود وشاخه‌های آن بشرح زیر مشروب میگردیده. آب دیزبر، آب خارو، آب‌فرخان، آب دهر، آت آتشباد و رودهای سختربشتکخان رود، خجنگ رود، آب بکیران، آب چارصفرود.

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۴۲، ۲۱۸، ۲۲۰. درتاریخ سیستان (ص۱۶-۱۵) از رودهای هیرمند ورخد رود وخاش رود وفراه‌رودوهروت‌رود که همه به‌دریاچهٔ زره میریزند یادشده‌است

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۴۷-۱۴۶.

(۳) همانجا ص ۱۴۶-۱۴۳. (۴) همانجا ص ۱۵۱-۱۴۷، ۲۲۸-۲۲۶.

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
		آب این رودها تقریباً بالتمام صرف آبیاری میشده. در ناحیهٔ نیشابور چهل آسیاب برروود دایربوده. نهری نیز از برکهٔ چشمهٔ سبز به نیشابور کشیده شده بوده که بیست آسیاب برآن بوده .
اسفراین	کاریزهای رودخانه‌ای و کاریزهای عادی	
بیهق[1]	کاریز	
جوین	کاریز (قنات)	هرمحل این ولایت ۲-۱ کاریز معتبرداشته
جاجرم	نهرهای منشعب ازرود	این ولایت توسط جغان رود مشروب میشده و بیست آسیاب برآن رود بوده .
طوس	» »	نهر بزرگی آب چشمهٔ سبزرابه‌طوس میرسانده. براین نهر بیش از بیست آسیاب دایر بوده.
مرسان	» »	
۱۵ - خراسان، ربع هرات[2]		
هرات	نهرهای متفرع از رود	از رود هریرود ۹ نهر بزرگ متفرع گردیده بوده نهرها از هریرود منشعب میشده.
فوشنج	» »	
بادغیس	کاریز (؟)[3] و نهرهای منشعب از رود	

(۱) درکتاب حمدالله قزوینی دربارهٔ آبیاری ناحیهٔ بیهق سخنی نرفته ولی بگفتهٔ صاحب تاریخ بیهق (ص ۲۷۷-۲۷۶) درآن ناحیه بیشتر اراضی بوسیلهٔ کاریز مشروب میشده وتنها درسبزوار وحومهٔ آن ۱۳ قنات وجودداشته .

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۵۴-۱۵۱، ۲۲۰.

(۳) وجود کاریزرا میتوان ازنام یکی از دهات که کاریز بوده حدس نو (همانجا ص ۱۵۳) . (این دلیل مقنعی نیست. زیراشاید کاریزچنان نادربوده که دهی را بدان نامیده‌اند ـ مترجم) .

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت و ولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
جام	کاریز	این شهر و ولایت بالکل ازآب کاریز مشروب میشده
زاوه	نهرهای منشعب ازرودو کاریز	
غور	نهرهای منشعب ازرود	نهرها ازهریرود منشعب میشده
۱۶- خراسان ، ربع بلخ[۱]		
بلخ	» »	توسط شاخه های جیحون (آمودریا) مشروب میشده
جوزجان	جویهای کوهستانیو کاریز	
ترمذ	نهرهای منشعب از رود	
۱۷- خراسان ربع مرو شاهجان[۲]		
مرو	نهرهای متفرع از رود	نهرها از رود مرغاب (زریک) منشعب میگردیده
تفتازان	» »	
خاوران	» »	نهرها از هریرود منشعب میشده
سرخس	» »	» » »
مرورالرود	» »	
۱۸- جرجان (گرگان)[۳]	نهرهای متفرع از رود و چشمه های کوهستانی	فقط بخش ناچیزی ازآب جرجان(گورگن) برای آبیاری بکارمیرفته وقسمت اعظم آن تلف میشده است.
۱۹ - مازندران[٤]		
دهستان	نهرهای متفرع از رود	
رستمدار	» »	نهرها ازشاهرودمنشعب میشده

(۱) همانجا ، ص ۱۵۵-۱۵٦، ۲۱۳

(۲) همانجا ص ۱۵۹-۱۵٦، ۲۱٦-۲۱۵

(۳) همانجا ، ص ۱۵۹، ۲۱٤.

(٤) همانجا ص ۱٦۰.

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
۲۰ - قومس[۱]		
دامغان	نهرهای‌متفرع از چشمه	
سمنان	نهرهای متفرع ازرود	
خرقان	» »	
۲۱ - جیلانات (گیلان)[۲]		
لاهیجان	رودها وجویهای کوهستانی	

«گرداگردسیستان ریگیست بسیار وآنجا باد باشد[۳] وآسیاهاشان بباد گردد ومردم از بیم آن باد سدها وبندها کرده‌اند تاریگ‌را باددرشهرها و دیهها نبردوبااین همه احتیاط بسیار مواضعراواودیه‌را باد (ریگ) فرو گرفته است»[٤].

حمدالله‌مستوفی‌قزوینی نیزازچنین‌سدمعتبری که بنای آن‌را به گرشاسپ‌پادشاه

(۱) همانجا ص ۱۶۱ .

(۲) همانجا ص ۱۶۳-۱۶۲ . حمدالله مستوفی دربارهٔ وضع آبیاری دیگر نقاط گیلان سخن نمیگویدولی‌بی‌شک‌درگیلان ومازندران که‌بارانهای فراوان‌می‌بارددرآنزمان هم مانندااین ایام ازآب باران استفاده میکرده‌اند. باستثنای مزارع برنج که‌آب باران تکافوی شرب‌آنها را نمیکرده واحتیاج به‌آبیاری مصنوعی داشته (رجوع شود به‌ظهیرالدین‌مرعشی. ص۴۱۳).

(۳) تاریخ سیستان ص ۲۱.

(٤) باصطلاح «باد صدوبیست روزه»، بادی‌شرقی و بسیارشدیدکه درگرمترین فصل سال میوزد.

افسانه‌ای نسبت میداده‌اند سخن میگوید[۱] .

درواحهٔ یزد که ازهرسوی آن ریگزاراست، اهالی درنیمهٔ اول قرن چهاردهم م. درخت گز کاشتند تا حرکت ریگ روان را متوقف سازند . حسین الاوی میگوید که درآن ولایت ریگ فراوان است و دائماً برسر کب باد سوار ودرصحنهٔ دشت وفضای آنسامان درحرکت میباشد و میچرخد وازسوئی بسوئی میرود . همواره چون مردم آنولایت بخواهند محلی برای بستان برگزینند ویا سلک و مزرعه‌ای احداث کنند[۲] ویا بنائی برپانمایند ویامصنعی بسازند به‌آسیبی که ازریگ روان متوجه‌ایشان‌توان شد میاندیشند و برای دفع آن درآن سامان ترفا که خود گز مینامند میکارند و دیگر ریگ - نه کم ونه زیاد - گردآن نقاط نخواهد گردید[۳] .

فن زراعت

این که درقرون وسطی مردم ایران زمین ازخواص خاکهای مختلف اطلاع داشتند خود مبین این حقیقت است که فن فلاحت درآن سرزمین بسیار عالی بوده. درکتاب «ارشاد الزراعة» - که ذکرآن رفت - یک بخش (روضة) وقف وصف خاکهای ناحیهٔ هرات وشیوه‌های کشت وزرع آن گشته و۹ نوع خاك را برشمرده[٤] . چون شرح مزبور جنبهٔ محلی دارد وگذشته ازاین بعضی ازانواع خاکهائی که نام برده با آنچه دراین ایام بما معلوم است مطابقت ندارد - ازنقل تمام آن صرف نظر میکنیم . فقط مختصراً ازآنچه درآن رساله دربارهٔ خاکهائی که درایران و ممالک

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱٤۲ : «جهان پهلوان گرشاسف ... برراه ریگ روان نزدیک بحیرهٔ زره بندی عظیم بست تا شهر ازآسیب ریگ روان ایمن باشد بعد·ازآن بهمن تجدید عمارتش کرد» .

(۲) دربارهٔ معنی اصطلاح مزرعه به‌فصل ششم رجوع شود .

(۳) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤۳ .

(٤) ارشادالزارعة. نسخهٔ خطی ا. م. پشچروا ورقهای ٥٤-٥۱ .

مجاوران بیشتر دیده میشده یاد میکنیم. ازاینگونه خاکها دونوع «ریگ بوم»[۱] را ذکر میکند:

۱/ «آنکه ریگ برخاك غالب باشد»[۲]. چنین خاکی نیازمند دوبار «شدیار» (شیار)[۳] است وآب فراوان لازم دارد ومحصول آن زود میرسد ولی پست است.

۲/ «آنکه خاك برریگ غالب باشد». این خاك سه بار شخم (شدیار - شیار) می‌طلبد ولی آب فراوان لازم ندارد زیرا که رطوبت را نگه میدارد، محصول آن زود میرسد وبسیار عالی است. سپس از «زردخاك» سخن میگوید که بی‌شک همان خاك لس Loesse است (که فسیل وقشرهای رسوبی ندارد - مترجم). بگفتهٔ نویسندهٔ رساله این خاك را باید چهار بار شخم زد و «آب کم میخورد»[٤] ولی کود (انبار) فراوان میخواهد. محصول آن بسیار عالی وبعقیدهٔ «دهاقین» در چنین خاکی هر کشتی خوب بثمر میرسد. این خاك ازدیگر خاکها بهتر و «فواید او بیشمار است»[٥] بموجب رسالهٔ مذکور «سرخ خاك» را سه بار باید شخم زد، اگر باران بیاید محصول آن خوب والا اگر آب دهند - یعنی درصورت آبیاری مصنوعی - محصول پست خواهد بود[٦]. از خاکهای «سنگ خال» (سنگلاخ ؟) نیز یاد کرده است. این خاکها دوبار شخم وآب وکود فراوان لازم دارد. محصول غلهٔ آن پست ولی اشجار بارور وتاك درچنین زمینی محصول خوب میدهند[۷].

درفرهنگ شمس فخری درتعریف انواع مختلف خاکها اصطلاحات زیرمنقول

---

(۱) همانجا. ورق ۵۰۱: «زمین ریگ بوم بردوقسم است».

(۲) همانجا، ورق ۵۰۱.

(۳) درنسخهٔ مذکور همه‌جا «شدیار» باضمه نوشته.

(٤) همانجاورق ۵۰۱.

(۵) همانجا ورق ۵۰۳.

(٦) همانجا ورق ۵۰٤.

(۷) همانجا ورق ۵۰۲.

است : زراغنگ بمعنی زمین ریگزار[1]. «سنگلاخ» بمعنی خاك پرسنگ[2]. «کویر» بمعنی خاك شوره‌زار[3]. گذشته ازاینها اصطلاح «راغ» بمعنی «خاك دامنهٔ کوه»[4]. محتملاً زمین سنگ‌ریزه‌دار دره‌های کوهستانی وخاك رسوبی آب‌آورده - بوده‌است[5].

درایران - بطوریکه دانسته است - توسعهٔ کم‌خرج زراعت و کشتزارها فقط درنقاطی مقدوراست که وفور اراضی بافراوانی آب توام باشد - مثلاً درمنطقه‌مرطوب وگرمسیری وپرجنگل ایالات کرانهٔ دریای خزر- گیلان و مازندران (که نزولات جوی به ۱۳۰۰ میلیمتر درسال میرسد). ظهیرالدین مرعشی شیوهٔ جنگل‌بری راکه اکنون‌نیز تاحدی درآن‌نواحی متداول است چنین شرح میدهد:

«درموسم بهار داب ودستور حکام مازندران بوده است ومیباشد که جهت زراعت برنج ، حکام خود سوارشده وده‌روزه کمابیش یراق کرده[6]و مردم جمع ساخته وبه‌جنگل هائی که قابل باشد بروند وآن موضع‌را ازدار ودرخت وخار وخاشاك پاك گردانند وجوی آب روان سازند[4] تا برزگران جهت خاصهٔ ایشان زرع برنج و گندم بکنند وآن مواضع‌را که‌آن‌چنان‌پاك

---

(۱) شمس‌فخری‌ص ۸۳ (شمارهٔ ۱٤): «زراغنگ زمین ریگ ناك .» همانجاص ۱۰۷ : «زراغن زمین سخت». «زراغن» بهمین‌معنی‌درشاهنامهٔ فردوسی نیزآمده.

(۲) شمس فخری. ص ۲٤ (شمارهٔ۹) .

(۳) همانجا ص ٤۳ (شمارهٔ ۸۱).

(٤) همانجا ص ٦۱ (شمارهٔ ٥).

(٥) رجوع شود به د.د.بوکی‌نیچ (ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ ،«کشاورزی افغانستان» ص ٥۳-٥۰) .

(٦) یعنی کاراجباری - این‌را درایران‌وکشورهای مجاورآن باسامی بیغار وحشروسخره مینامیدند . به‌فصل هشتم رجوع شود.

(۷) مانند عهد ما درکرانهٔ خزرازآب باران استفاده میشده - جز برنج که به‌آبیاری مصنوعی نیز احتیاج داشته ودارد.

کرده باشند بلفظ ایشان لیلم میگویند و هر که همچنان کرده باشد ازجا کم ومحکوم میگویند که فلان جای امسال لیلم بزوهٔ یعنی از دار و درخت و خاشاك فلان جارا امسال پاك گردانید»[۱].

دراین ایام توسعه کم خرج روشهای زراعت وحتی روش سه کشتی[۲] هم در بیشتر نقاط ایران که مقدار آب محدود وبالنتیجه زمین قابل زرع کم است ممکن نیست وچنانچه بخشی از زمین را به آیش اختصاص دهند و شخم نزنند وآب ندهند بسیار زیان آور خواهد بود.

درایران روش تبدیل کشت بیشتر متداول است باین معنی که دریك قطعه زمین معین سالیانه چندبار کشت میکنند - و بعداز غلات بقولات ، یونجه ویا صیفی میکارند وغالباً درسال دوبار محصول غله برمیدارند. ترتیب تبدیل کشت درمناطق مختلف، بسیار تغییر میکند. شکی نیست که در قرون وسطی هم وضع همین گونه بوده. «درکتاب الاحیاء والاثار» رشیدالدین که مفقود است وبدست ما نرسیده فصل ششم «درمعرفت تخمها وبیخها که آنرا باید نشاندن کدام کارند و کدام نشانند» بوده است[۳]. «دررسالهٔ ارشادالزراعه» نیز از تبدیل کشت سخن رفته و دربارهٔ تواتر زرع انواع مزروعات درقطعه زمین واحد گفتگو شده است[۴]. شاردن میگوید:

« در نزدیکی شهرهای بزرگ زمین را هرگز راحت نمیگذارند (En repos) . همینکه محصول را برمیدارند بجای آن چیز دیگری میکارند.

---

(۱) ظهیرالدین مرعشی - تاریخ طبرستان ... ص ۴۱۳-۴۱۲.

(۲) درروسیهٔ قدیم روستائی فقط زمین را به سه قسمت میکرد قسمتی را به کشت زمستانه (بیشتر چاودار) اختصاص میداد وقسمتی را به کشتهای تابستانه وقسمتی راهم به آیش. وبعد به تناوب هرسال این قسمتهارا میکاشت ویابه آیش اختصاص میداد و این رسم را که اکنون متروك است روش «سه کشتی» میخواندند. (مترجم)

(۳) جامع التصانیف رشیدی ورق ۳

(۴) «ارشادالزراعة». نسخهٔ خطی بانو ا. م. پشچروا ورقهای ۶۰-۵۹ وبعدازآن.

و بعد از دو سه سال - که از کود دادن زمین گذشت - بی رمق میشود (Se desséche) ولی بیدرنگ مجدداً کودش میدهند وآب می بندندونیروی آن بازمیگردد»[۱].

در بسیاری ازنقاط ایران (اعم اززمانها ویاقرون وسطی) سالیانه دومحصول برداشت‌میشده. کشت اول درپائیز یا زمستان صورت‌میگرفته وزمستانی ویا«شتوی» (عربی) نامیده میشده‌است. وروستائیان پس‌ازبرداشت محصول، دربهارویا تابستان (بسته به‌عرض‌جغرافیائی ووضع منطقه‌ای وارتفاع محل) بجای آن کشت دیگری - غلات وبا بقولات - میکردند. کشت اخیر که تابستانی یاصیفی (عربی) نامیده میشد درتابستان - ودربیشتر موارد درپائیز - بحاصل میرسید. کشت شتوی وصیفی درقطعه‌زمین واحد - طبق روش تبدیل کشت - پی‌درپی صورت میگرفت. بالنتیجه این اصطلاحات (صیفی وشتوی) بمعنی «کشت‌ومحصول زود» و «کشت ومحصول دیر»است‌وبا مفهوم کشت زمستانه‌وبهاره‌ها (مقصودمؤلف‌روسهاست-مترجم)مطابقت ندارد.

عده‌ای ازمحققان بوجود این ترتیب وتبدیل کشتها درآسیای میانه‌هم، در دوران تازه، اشاره کرده‌اند[۲]. پ. پ. ایوانوف مطالب منابع قرنهای هیجدهم و نوزدهم‌را تجزیه وتحلیل کرده‌میگوید که درآسیای‌میانه کشتهای «زمستانه»(بیشتر گندم زمستانه وجو) را «سفید» (بزبان ازبکی «آق»و به تاجیکی «سفید» یا «سفید بری») وکشتهای «تابستانه» را (بیشتر ارزن و جوغاره وبرنج) را «سبز» (به‌ازبکی «کک» و بـه تاجیکی «سبز» ویا «سبز بری») و همچنین «کبود (به تاجیکی

---

(۱) شاردن. مجلد٤، ص ۱۰۵.

(۲) رجوع شود به: م. برودوسکی، «زراعت درناحیهٔ سمرقند» ص ۲۵۹ ببعد؛ ل. ن. سوبولف، «اطلاعات‌جغرافیائی‌وآماری» ص ۲۶۱؛ آ. سیدندورف، «درهٔ فرغانه» س.پ. ب، ۱۹۸۲ ص ۲۶۹؛ پ.پ. ایوانوف، «اصطلاحات اقتصادی آسیای میانه» ص ۷۰۵-۷٤٥.

«کبود» ویا «کبود بری») میگفته‌اند[۱].

اصطلاح «سبز» رابمعنی ومفهوم فوق‌عجالةً فقط دریکی ازمنابع موجود- یعنی رسالهٔ «ارشاد الزارعه» که در آغاز قرن شانزدهم میلادی تألیف شده - مشاهده کرده‌ایم[۲]. منبع مزبور مربوط به خراسان شرقی - یعنی ناحیهٔ واقع درسرحد ایران وآسیای میانه وافغانستان- میباشد. درمنابع قرنهای سیزدهم وچهاردهم فقط اصطلاحات «شتوی» و «صیفی» وکشتهای مربوط بدانها ملاحظه شده است. مثلاً محمد بن سلیمان پروانه وزیر روم ضمن گزارش دزدیهای مغولان «جتح» به رشیدالدین مینویسد: «وآنچه شتوی مانده بود بتاراج بردند وسیفی راپایمال ثوروحمل گردانیدند»[۳] این اصطلاحات در دیگر منابع آندوران نیز دیده میشود[٤]. حمدالله مستوفی میگوید: دریکی ازنقاط بین‌النهرین استثنائاً «سه نوبت زرع کنند»[٥].

چون وضع منطقه‌ای واقلیمی وعرض جغرافیائی وآب‌وهوای نقاط مختلف ایران متفاوت است کشت و بذرافشانی و برداشت محصول نیز درقرون وسطی، مانند این ایام، درزمانهای مختلف صورت میگرفته است. بدیهی است که موسم کارهای کشاورزی نه از روی گاهنامه قمری اسلامی بلکه[٦] طبق گاهنامه شمسی ایرانی پیش

---

(۱) همانجا ص ۷٤۸ ببعد.

(۲) ارشاد الزراعه. ورق ٥٤: «وزمین آن بیشتر آنست که بذرسبز نمیکنند وآنچه بکنند چیزی حاصل نمیشود ونابوداست»... وبعد: «آنچه شدیار بهاری نباشد انباردادن وبذرنمودن مناسب است».

(۳) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٦- ص ۲۷۷.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۳۱: «زراعت شتوی وصیفی» -همانجا ٤۹ (دربارهٔ ولایت افغان): «غله وصیفی نیکوآید»؛ محاسن اصفهان ص ٤۸: «محصولات شتوی وصیفی» درجامع التواریخ هم.

(٥) نزهت‌القلوب ص ۳۹ (دربارهٔ بلوك مکریت).

(٦) چنانکه میدانیم سال قمری اسلامی ۳٥٤ روز دارد و ۱۱ روزازسال شمسی کوتاه‌تر است و بدین سبب ماههای قمری نسبت بفصول سال ثابت نیستند و ازگاهنامه مزبوربرای امورکشاورزی نمیتوان استفاده کرد.

از اسلام معین میشده ولی بجای نامهای پیشین ماههای باستانی ایران ماههای خورشیدی باسامی عربی بروج فلکی خوانده میشدند.

بگفتهٔ کتاب «ارشادالزارعه» درناحیهٔ هرات گندم «سفید» را در کوهستان آنجا دراوایل برج میزان (۲٤ سپتامبر - اول مهرماه) میکاشتند ودر اواخر ماه سرطان (۲۳ ژویه - اواخر تیرماه) میرسیده ؛ ودر صحرا همان گندم را در اوایل جدی (۲۳ دسامبر - اوایل دی ماه) میکاشتند ودرحدود بیستم سرطان (۱۲ ژویه - بیستم تیرماه) میرسیده - ودریک جریب زمین بیست من بذر میافشاندند[1]. نوع گندم کلک[2] را در دامنهٔ کوهها میکاشتند ودرهرجریب ده من بذر میافشاندند وموسم کشت آن اوایل برج جدی (۲۳ دسامبر - اوایل دیماه) بوده و در حدود بیستم برج سرطان (بیستم تیرماه) میرسید[3]. درگرمسیر ناحیهٔ هرات جو را درجدی (دیماه) ودلو (بهمن) میکاشتند ودرحدود بیستم سرطان (۱۰ تیر ماه) میرسیده. و درسردسیر (یا بعبارت دیگر درکوهستان) کشت جو در همان ماهها صورت میگرفت ولی جو درحدود ۱۰ ماه اسد (۱ مردادماه) میرسید[4]. از میان کشتهای «تابستانی» جوی «جو ترش» (Hordeum vulgare) پس از دروگندم زمستانه (درگرمسیر؟) - از دهم اسد (دهم امردادماه) کاشته میشد ودراواخر میزان (اوایل مهرماه) میرسید[5]. کشت بادنجان وفالیزکاری (پالیزکاری) ازاوایل میزان (مهرماه) صورت میگرفت ودر اوایل عقرب (آبانماه) برای نخستین بار آبیاری میکردندوازاول تا ۱۰ سرطان (تیرماه)[6] میرسید.

---

(۱) ارشادالزراعه. نسخه خطی بانو ا.م. پشچروا. ورق ۶۰.

(۲) گندم کلک (Triticum compactum Host) اکنون نیز درافغانستان معروف است. گندمی است تابستانه وکوتاه. بیشتر در ارتفاعات بین ۱۶۰۰ تا ۲۳۰۰ متر از سطح اقیانوس کاشته میشود. به کتاب سابق الذکر «کشاورزی افغانستان» رجوع شود.

(۳) ارشادالزراعه ورق ۶۱.

(٤) همانجا ورق ۶۶.

(۵) همانجا ورق ۶۷-۶۶.

(۶) همانجا ورق ۶۰.

بگفتهٔ مؤلف آن کتاب ، در گرمسیر سیستان جو درماه حوت (اسفندماه) کاشته میشده ودرحدود بیستم جوزا (. ۲ خردادماه) میرسیده. ولی در سردسیر آن ایالت جورا در ماه حوت (اسفند) کاشته ودرحدود دهم اسد (. ۱ مرداد) درومیکردند[۱] .

ناصرخسرو میگوید که روز ۸ صفر سال ٤٤۳ هـ. (۹ ژوئن سال ۱۰۵۲ م .) بهنگام برداشت محصول جو[۱] واردناحیهٔ اصفهان شد(یعنی درماه جوزا-یاخردادماه) . بنابگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی درخوزستان دروی غلات درماه ثور (اردیبهشت ماه) صورت میگرفته . وگندمی که درماه جوزا درو نشده در صحرامانده بوده براثر شدت گرما ازمیان میرفت[۳]. شاردن نقل میکند که چون از هرمز-برکنارخلیج فارس-خارج شد ماه فوریه (۸ بهمن تا ۸ اسفند) درتمام نقاط واقع بین هرمزولار یعنی دراقصای جنوب ایران - درفاصلهٔ ۲۷ و ۲۸ درجه عرض شمالی و در نقاط پست مشغول درو مزارع بوده‌اند وپس ازآنکه بیست روز بسمت شمال راه‌پیمود درناحیهٔ اصفهان یعنی ۳۲ درجه وچهل عرض شمالی درارتفاع بیش از . ۱۶۰ متر تازه مشغول کاشتن گندم بوده‌اند[٤]. بگفتهٔ وی برداشت محصول درناحیهٔ اصفهان درماه ژوئن صورت میگیرد[٥]

مارکوپولو مینویسد که درایالت کرمان :

« گندم وجو ودیگر غلات‌را درماه نوامبر (اواخر پائیز) میکارند و درمارس (اسفند) درو میکنند . دیگر محصولات‌راهم درهمان زمان - ماه مارس - برداشت میکنند و برروی زمین پرکاهی باقی نمی‌ماند وفقط خرما تاماه مه (اواسط تابستان) مقاومت میکند[٦] .

---

(۱) همانجا ، ورق ٦۷ .

(۲) سفرنامهٔ ناصرخسرو متن فارسی ص ۹۳ .

(۳)نزهت‌القلوب ص ۱۰۹ .

(٤) شاردن ، مجلد چهارم ص ۹٦-۹٥ .

(٥) همانجا ص ۹٦ - اظهارات شاردن که شش قرن بعداز ناصرخسرو بعمل آمده کاملا بامطالب سفرنامه مطابقت دارد .

(٦) مارکوپولو ص ٥٤ .

بنا بگفتهٔ چان‌چون در ایالت بلخ، گندم در ماه چهارم (ژوئن ـ ماه آخر تابستان) میرسیده است[1].

کود (انبار)

چون خاك بی رمق میگشت احتیاج به کود تازه پیدا میکرد و کتاب «ارشاد ـ الزراعة» مقدار کود (انبار) ـ ی که برای انواع مختلف خاك ضروری است معین کرده است[2].

مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت»[3] نیز از استعمال انواع کودها سخن گفته. بگفتهٔ وی بهترین کود برای تاك «زبل گاو» و «زبل گوسفند» است. ولی پربهاترین کود، بطور کلی «زبل آدمی» است، ازاین کود در ولایت اصفهان استفادهٔ فراوان میکنند و می خشکانندش وچندین بار با بیل برهمش میزنند ومقداری خاکستر ودیگر کودها باآن مخلوط میکنند[4]. گذشته ازاین در اصفهان برای رشوه دادن بزمینی که درخت گلابی نوع بلخی درآن کاشته شده باشد مردار بکار میبرند[5] وبرای رشوه ـ دادن بطور عموم ودرمورد خربزه بخصوص از «خاك دیوار کهنه» استفاده میکنند. مؤلف کتاب از «زبل سلاخ خانه» نیز برای کوددادن تمجید میکند زیرا «سرگین چارپایان درآن یافت شود». «سرگین کبوتر» راهم بسیار ارزنده می شمارد وتوصیه میکند که آنرا با کودهای دیگر مخلوط کنند[7]. ولی خاکستر وزبل اسب وخر و قاطر و

---

(۱) چان‌چون ص ۳۲۴.

(۲) ارشاد الزراعة، نسخهٔ خطی بانو ا.م. پشچروا ورق ۵۴-۵۱.

(۳) فلاحت ص ۷۷-۷۵.

(٤) همانجا، ص ۷۵.

(۵) همانجا.

(٦) همانجا.

شتررا کم ارزش میداند[1]. معهذا خاکستر چون با دیگر کودها مخلوط شود مفید است، بخصوص برای «تره‌زار» (سبزی کاری)[2]. مؤلف شخصاً مشاهده کرده بوده که در بعضی نقاط ریگ را با کود مخلوط میکرده‌اند. ودر یزد وابرقو در کوچه‌ها چاله‌هائی دیده که با بول پرشده بوده واهالی بوی گفته بودند که باغبانان از آن برای رشوه‌دادن به خاك باغ استفاده میکنند[3].

گردآوری کود درامر معیشت واقتصاد روستائی ایرانی مقام نمایانی داشته. ومنابع قرنهای سیزدهم وچهاردهم دراین باره جزئیاتی را ذکر میکنند. ولی رفائل‌ـ دومان شیوهٔ کود جمع کنی روستائیان دهات حوضهٔ اصفهان را چنین شرح میدهد:

«صبح زود عازم شهر میشوند تامحصولات غذائی خود را بفروشند و شب با بار نجاست که از کوچه‌ها وآبریزها گردآورده‌اند بازمیگردند. مخرج آبریزها علی‌الرسم، بطرف کوچه، نزدیک دروازهٔ خانه است. شما این کناسان را در کنار مخرج مستراحها می‌بینید که با بیل‌های خود مشغول جمع‌آوری این بارهستند تا بارخرهای خود کنند وبدینگونه به ده بازمیگردند تا این کود را بخاك بدهند و سال بعد مجدداً آنرا بصورت خربزهٔ و سبزی درآورده درشهر بفروشند»[4].

شاردن دربارهٔ استعمال کود انسانی وحیوانی در ایران و بخصوص در واحهٔ اصفهان مفصلاً صحبت میدارد. وی چنین میگوید:

روستائیان (Les villageois) باجد تمام نجاسات شهرهارا جمع میکنند ودر کیسه‌ها انباشته بار خر میکنند وبخانه برمیگردند. اینکار برای ایشان چندان دشوار نیست زیرا اگر چنین نمی‌بود خالی برمیگشتند. در ایران

---

(۱) همانجا ص ۷۶: «وخاکستر وزبل اسب ودرازگوش واستر وشتر».

(۲) همانجا.

(۳) همانجا.

(۴) پ. دومان ص ۲۳۳-۲۳۴.

بالکل مجاری فاضل آب و کثافات (d'égouts publics) وجود ندارد . در کنار هرخانه‌ای علی‌الرسم - چاله‌ای (un trou) بعمق یک‌پا (Pied) وجود دارد که محل کثافات وفاضل آب‌است ومستراح هم معمولاً همان‌جا است. عابران متوجه آن نمیشوند زیرا خشکی هوا بوی بدرا می‌پراکند وزایل میسازد. دیده میشود که روستائیان پس ازآنکه بارخران ویاقاطران خود را دربازار (au marché) خالی کردند، بیل بدست چاه مستراح ها را - اگر درپیششان باشد - پاک کرده محتوی‌آنهارا بارچارپایان خویش میکنند. خانه هائی که مخرج مستراحشان بطرف کوچه نباشد و در داخل باشد روستائیان قراردائمی بـا ایشان دارند و سالیانه مقداری میوه برسم هدیه بصاحبان آنخانه ها میدهند تافقط هدیه‌دهنده دسترس بچاه مستراح خانه داشته باشد. وهرهفته با کمال‌میل بخانه‌ها میآیند وبخصوص خانه‌های بزرگ‌را ترجیح میدهند. ایشان کرتهای خربزه وخیاررابا سرگین کبوتر و مدفوعات انسانی کود میدهند ، زیرا برای این محصولات کود گرم‌لازم است و روستائیان‌میگویند که میوهٔ کوتهائی که‌با کود مستراحهای‌مردمی که گوشت بسیار میخورند وشراب فراوان مینوشند رشوه داده شده با میوهٔ دیگر کرتها تفاوت‌محسوس دارد. کودرابهمان‌شکلی که بدهکده‌میآورند در زمین نمی‌پراکنند - بلکه قبلا بوسیلهٔ حرارت خورشید میسوزانند . روستائیان کود را درگودال بزرگی که در حیاط خود کنده‌اند در سراسر تابستان میافکنند ووقتی‌گودال تا نصفه پر شد بر روی آن خاك ریخته سالامال میکنند . باران و برف که برگودال میبارد محتوی آنرا مخلوط میکند ودرسال بهمان‌حال رهایش میکنند وزان پس ازآن کود استفاده مینمایند. روستائیان سه‌نوع کود دارند: ۱/ آنچه ازهمه جا بدون تفاوت بطورمخلوط‌جمع میکنند ، ۲/ آنچه بابیل ازمستراحها گردمیآورند وبالکل

با خاک مخلوط نیست . ۳/ سرگین کبوتران[۱] .

درایران برای جمع کردن سرگین کبوتران که یکی از انواع ارزندهٔ کودها شمرده میشود ازقدیم مرسوم بوده که برجهائی برای کبوتران میساخته‌اند ودراین ایام نیز احداث این برجها درآن کشور و سرزمین های مجاورآن بسیار رایج است . اصطلاح «ورده» برای ادای مفهوم «برج کبوتران» درفرهنگ شمس فخری[۲] ذکر شده است. سرگین کبوتر دراقتصاد کشاورزان واجدچنان اهمیتی بوده که غازان خان درضمن دیگر اقداماتی که برای احیای کشاورزی درنظر گرفته بوده ازحفظ وحمایت کبوتران درروستاهانیز سخن گفته است . وی بازداران ودیگر عملهٔ دولت راازاینکه کبوتران را ازروستائیان بگیرند منع کرده وغدغن کرده که هرجا برج کبوتری وجود دارد صیادان دام نگذارند[۳] . شاردن دربارهٔ علت این اقدام چنین میگوید :

« ازآنجائیکه سرگین کبوتر برای خربزه بهترین کود است درسراسر کشور عدهٔ کثیری کبوتر نگه میدارند و تکثیر میکنند . من معتقدم که در این سرزمین (ایران) بهترین کبوترخانهاساخته میشود . درصفحهٔ بعد تصویر آنهارا قرارداده‌ایم (محل تصویر شمارهٔ ٥ صفحهٔ ۲۴۶) . این برجهای کبوتران از بزرگترین کبوترخانهای ما شش بار بزرگترند و با آجر ساخته شده و روی آنهارا با گچ وآهک اندود کرده‌اند . برج ازسمت اندرون ازبالا تاپائین پوشیده ازحفره هائیست که کبوتران درآن لانه کنند . . . دراطراف اصفهان بیش ازسه هزار برج کبوتران وجود دارد و چنانکه گفتیم بیشتر نه برای تغذیه کبوتران بلکه جهت بدست آوردن سرگین آن پرندگان ساخته شده‌اند»[٤] .

---

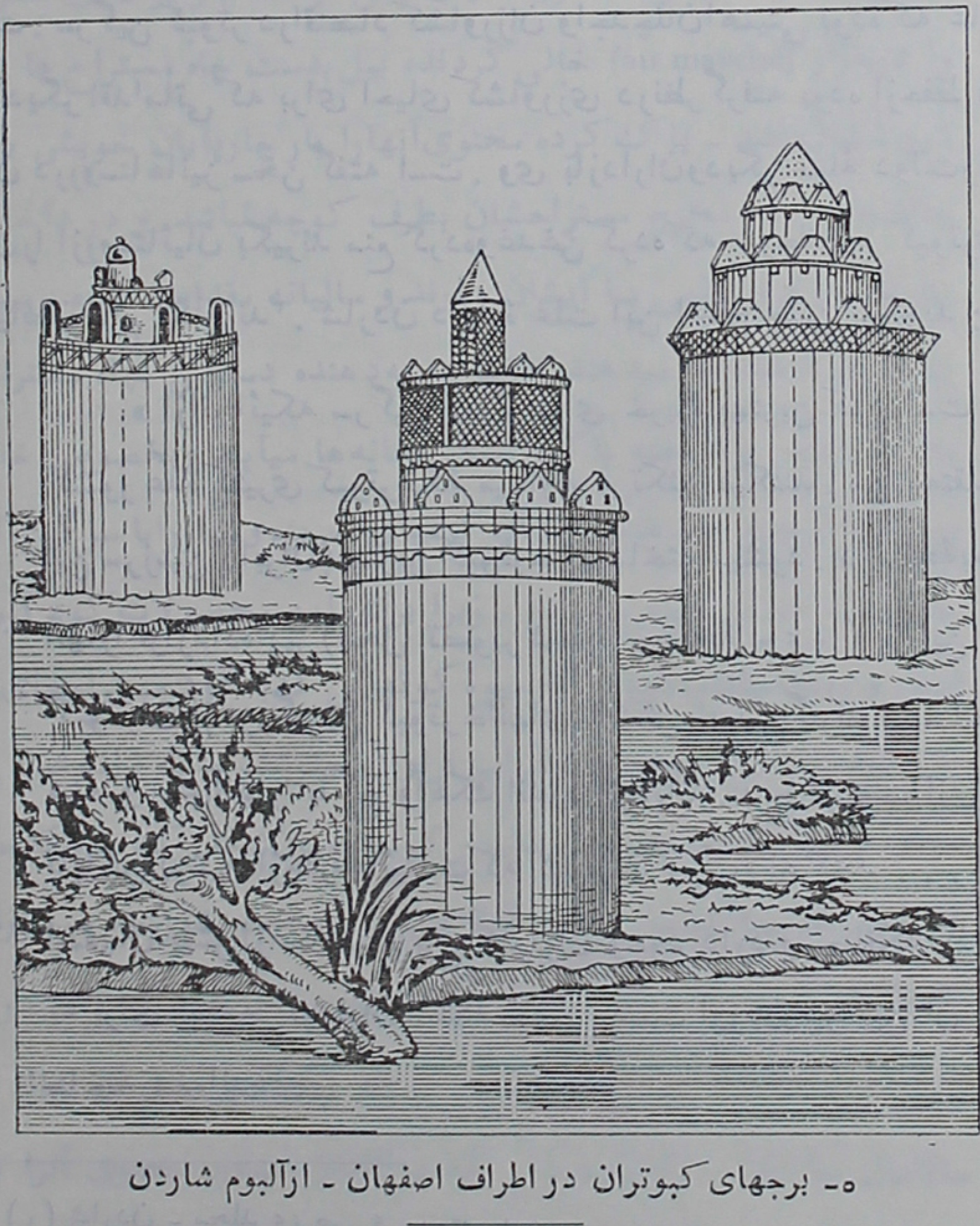
(۱) شاردن - مجلد ٤، ص ۱۰٤-۱۰۳ .

(۲) شمس فخری ص ۱۱۹ شمارهٔ ۲۳ .

(۳) جامع التواریخ ورق ۶۷۷-۶۷۶ .

(٤) شاردن. مجلد سوم ص ۳۸۶ .

بنابگفتهٔ شاردن درناحیهٔ اصفهان سرگین کبوتر را بوزن میفروختهاند وهر ۱٤ لیورآن به یک «بیست» (= ۲۰ دینار به نرخ قرن هفدهم = $\frac{۱}{۳۰}$ دینار بنرخ آغازقرن چهاردهم) فروخته میشده. وبرای کسب حق ساختن برج کبوتران، یابقول شاردن کبوترخان (Colombier)، وفروختن سرگین کبوتر عوارضی جزئی بنفع دولت مأخوذ میگردیده است[۱].



۵- برجهای کبوتران در اطراف اصفهان - ازآلبوم شاردن

تصویر برج کبوتران (درحومهٔ اصفهان)[۲] - که شاردن ذکر کرده درآلبوم

(۱) همانجا ص ۳۸۷-۳۸٦.

(۲) همانجا، آلبوم تصاویر - تابلوی XX.

تصاویر وی موجود است و ما دراینجا نقل کرده‌ایم (تصویر شمارهٔ ٥) .

دام کاری (عوامل) و آلات زراعت

برای شخم وخرمن کوبی وهمچنین درآبیاری ازچاهو ـ درموارد بسیاردر آسیابهاو حمل کود و غلات ومیوه و غیره علی الرسم گاونر ویا بطور اعم گاو بکار میبردند و اصطلاحاً آنهارا بعربی «عوامل» (جمع «عامل» ـ یعنی «گاوکاری» یا «دام کاری») میخواندند . کلمهٔ «عوامل» باین مفهوم در یرلیغهای غازان خان[1] و «مکاتبات رشیدی»[2] وتاریخ وصاف[3] و «سلسلة النسب صفویه»[4] دیده میشود . این اصطلاح بسیار معمول و متداول بوده است . اصطلاح «جفت گاو» و «جفت عوامل» در امور کشاورزی واحدی بوده که دائماً بآن اشاره میشده ـ غالباً یک جفت گاورا به گاوآهن می بستند وکمتر بدین منظور ازچند جفت استفاده میکرده‌اند (مگر درنقاط کوهستانی ونواحی که زمین سخت بوده) . این اصطلاح درتعیین مساحت زمینی که شخم زده شده نیز بکارمیرفته است (مساحت زمینی که درظرف مدت یک فصل توسط یک جفت گاونر شخم زده میشده ودرنقاط مختلف متفاوت بوده)[5] وواحدی بوده‌برای تعیین قطعه‌زمین درخور پرداخت‌مالیات . این ترتیب اززمان‌باستان درایران وجودداشته . درشاهنامهٔ فردوسی استقرار این روش به پادشاه‌افسانه‌ای ایران‌باستان‌ـ هوشنگ‌ـ نسبت داده‌شده:

جهاندار هوشنگ باهوش گفت — بداریدشان را جدا جفت جفت
بدیشان بورزید وزیشان خورید — همی باج را خویشتن پرورید[6]

---

(١) جامع التواریخ . ورق ٦٧٦ .

(٢) مکاتبات رشیدی ، شماره‌های ۳۳،۳۸،۳۹ .

(٣) تاریخ وقبان ص ٣٤٩ .

(٤) سلسلةالنسب صفویه چاپ ایرانشهر، ص ١١٤-١١٣ .

(٥) به‌فصل‌ششم رجوع شود .

(٦) شاهنامهٔ فردوسی (فصل دوم بیت ٣٨-٣٧) .

کیکاوس عنصرالمعالی قابوس وشمگیر مؤلف «قابوسنامه» بفرزند جوان خود گیلانشاه درباره مراقبت از کارهای کشاورزی چنین اندرز میدهد :

«بدان ای پسر که اگر دهقان باشی شناسندهٔ وقت باش و هرچیزی که خواهی کشت مگذار که ازوقت خویش بگذرد ، اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر که یک روز پس ازوقت کاری وآلت وجفت گاو ساخته دار وگاوان نیک خر و بعلف نیکودار وباید که جفتی گاو[1] خوب همیشه زیادتی در گلهٔ تو باشد[2] تا اگر گاوی را علتی رسد تو در وقت از کار فرونمانی و کشت تو ازوقت درنگذرد چون وقت درودن وکشتن باشد پیوسته اززمین شکافتن غافل مباش وتدبیر کشت سال دیگر امسال میکن»[3] .

دراین منابع قاعدهٔ جدانگاهداشتن گاوان نر از یکدیگر ـ دوبدو ـ و مراعات رسوم استواری که درمورد موعد وزمان کارهای زراعتی (شخم وبذرافشانی و درو) وجودداشته مرقوم رفته . ومذکور است که نه تنها گاوان بلکه گاومیشان[4] و خران ـ درازگوشان ـ رانیز درکارهای کشاورزی مورد استفاده قرار میداده‌اند و خران را هرگاه که خاک سبکتر بوده بکارمیبردند[5] .

دردوران مورد نظر اصطلاحاتی که در امر زراعت بیشتر متداول بوده بدین قرار بوده «شخم»[6] ، «شدیار»[7] ، «شیار»[8] بمعنی شخم و شکافتن زمین و همچنین

---

(۱) از مطلب چنین برمیآید که مقصود مؤلف چندجفت گاو است .

(۲) ظاهرأمقصودمؤلف این بود که گاوهارا (چنانکه درشعر فردوسی نیزآمده) جدابدارند .

(۳) قابوسنامه ص ٤۳ .

(٤) شرف‌الدین بدلیسی . مجلد اول ص ۳٥۳ .

(٥) نزهت‌القلوب ص ۱۱۰-۱۰۹ : «ازنیکوئی زمین شخم بیک درازگوش کافی بود» .

(٦) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۳٦ ، ص ۲۲٥ ؛ «ارشادالزراعه» ورق ٥۱ ببعد .

(۷) همانجاورق ٦۱-۱٥ ؛ شمس فخری ص ۳۷ (شمارهٔ ۳۲) : «شدیار زمینی باشد که شیار کرده باشند وتخم اندازند» ؛ «برهان‌قاطع» : «شدیار بروزن و معنی‌شدکار است که است که شخم کردن وشکافتن زمین باشد بجهت زراعت کردن ... وبمعنی زمینی که آنرا گاو رانده باشند تا تخم بیفشانند» .

(۸) شمس فخری ص ۳٦ (شمارهٔ ۲٥) .

« مزرعهٔ شخم زده » ، « کشت » بمعنی « بذر افشانی » و « کاشتن » و همچنین « زمین شخم زده » و « مزرعهٔ کاشته شده »[1] ، « کشت زار » و « کشته زار» بمعنی « مزرعه » و « محلی که کاشته شده [2] ، « پاسره » بمعنی « زمین شخم زده » [3] ، « خیشاوه » بمعنی زمینی که برای شخم از خار و خاشاك پاك شده باشد و همچنین « زمین شیار شده » [4] ، « غله بوم » بمعنی « غله زار » [5] ، « درود » بمعنی درو [6] . در دوران مورد مطالعه بیشتر اصطلاحات فارسئی که برای آلات زراعتی وجود داشته همان است که در این ایام نیز در ایران متداول میباشد . از قبیل : غباز [7]، خیش [8]

---

(۱) شاهنامهٔ فردوسی ـ مجلد اول ص ۳٦ (باب دوم بیت ۱۳ - ۱۰) :

چو این کرده شد چارهٔ آب ساخت — ز دریا بر آورد و هامون نواخت
بجوی و به رود آب را راه کرد — بفر کئی رنج کوتاه کرد
چو آگاه مردم بر آن بر فزود — پراکندن تخم و کشت و درود

(۲) همانجا. مجلد اول، ص ۵۲٤ (باب ۱۲ - بیت ٤۵۷) و چند جای دیگر ؛ شمس فخری ، ص ۱۲۵ (شمارهٔ ۱۱۷).

(۳) شمس فخری ص ۱۲۵ (شمارهٔ ۱۱۷) - « پاسره ـ کشتزار » . ؛ «برهان قاطع»ـ: « زمینی را گویند که صاحب زراعت در وجه اخراجات جدا کرده بمزارعان دهد تا ایشان حاصل آنرا صرف اخراجات دیوانی وغیره کنند ».

(٤) شمس فخری ص ۱۳٦ (شمارهٔ ۲۱۱) : « خیشاوه زمینی که برای کار زراعت پاك کنند » ؛ برهان قاطع : « خیشاوه... زمین شیار کرده را گویند ».

(۵) نزهت‌القلوب ص ۱۲٤ ببعد ؛ ابن‌البلخی ص ۱۲٤-۱۲۲ ، ۲۸.

(٦) مثلا رجوح شود به : شاهنامهٔ فردوسی. مجلد ششم ص ۱٦٦ (باب ٤۱«زشاهان هرآن کس که بدبیش ازوی ـ اگر کم بدش جاه اگر بیش از وی ـ بجستند بهره ز کشت ودرود .»

(۷) ثعالبی(ص. ۷۰۰) در داستانی مربوط بعهد ساسانی از روستائی ایرانی که کشتزار خویش را بیاری یك جفت گاو و خیش و گاوآهنی که بفارسی «غباز» میگفتند ـ سخن میگوید

(۸) « خیش » و « خویش » ـ در شاهنامهٔ فردوسی مجلد ۵ ص ۲۵۰ (باب ۲۰ - بیت ۱۷۹۸) و مجلد ٦ ص ۳۷۲ (باب ٤۱ - بیت ۲۵٦۹ » بصورت « خویشکار » آمده است. در برهان قاطع : ... قلبه را نیز گویند و آن چوبی است که گاوآهن را بدان محکم سازند و زمین را شیار کنند و بعضی گاوآهن را نیز گویند ».

بمعنی بخش چوبی گاوآهن و تیغهٔ فلزی یا قسمت آهنی آن ؛ اصطلاح های «گاو آهن» و «سپار». این اصطلاحات، مانند این ایام، در منابع آنزمان هم‌مترادف یکدیگر بوده و بالاخص بمعنی تیغهٔ آهنی خیش چوبی بوده‌اند [۱] ولی برسبیل بسط معنی جزء به کل (Pars pro toto) بمعنی تمام خیش هم استعمال میشده‌اند [۲]. و مفهوم خیش سبک و سنگین - هردو - را ادا میکرده‌اند. گذشته از این در منابع موجود به اصطلاحات زیر بر میخوریم: «کلنگ» [۳]؛ «بیل» [۴]، «گراز» یابیلی که برای صاف کردن زمین شخم زده بکار میرفته [۵]؛ «کنند» [۶]؛ داس ودهره [۷]؛

---

(۱) رجوع شود به شمس فخری ص ۳۶ (شمارهٔ ۲۴): «سپار - آهن باشد که بدان زمین بشکافند»؛ سپار در لغتنامهٔ شاهنامهٔ عبدالقدیر بغدادی نیز آمده شمارهٔ ۱۸۰؛ شمس فخری ص ۳۶ (شمارهٔ ۲۵): «شیار زمین برای شخم با گاوآهن»؛ برهان قاطع: «گاو آهن - آهنی باشد که بر سر قلبه نصب کنند و زمین را بدان شیار نمایند».

(۲) رجوع شود به برهان قاطع.

(۳) شمس فخری ص ۱۰۳ (شمارهٔ ۸۶) در کلمهٔ «میتین»؛ شاهنامه، مجلد ٤، ص ۲۵۰ (باب ۱۰، بیت ۱۹۱۵ وبعد) وغیره؛ ظهیرالدین مرعشی ص ٤۳۸.

(٤) شمس فخری، ص ۱۳۰ (شمارهٔ ۵۲): «بیل برزگران (ذیل کلمهٔ «بیله»)؛ ظهیرالدین مرعشی ص ٤۳۸؛ نظامی عروضی سمرقندی، متن فارسی ص ۵۷؛ دولتشاه ص ٤۳۸ (در شرح زندگی ابن حسام): «از دهقنت نان حلال حاصل کردی و گاوبستی و صباح که بصحرا رفتی اشعار خودرا بر دستهٔ بیل نوشتی»؛ ر.دو- مان، ص ۲۲۵.

(۵) شمس فخری، ص ٤۹ (شمارهٔ ۱٦): «گراز... بیلی که مزارعان زمین بدان هموار کنند»؛ برهان قاطع: «... بیلی باشد بزرگ که دوحلقهٔ آهنین بردو طرف آن تعبیه کرده باشند و ریسمانی برآن بندند و مزارعان زمین شیار کرده را بدان هموار کنند».

(٦) شمس فخری صفحه ۲۷؛ برهان قاطع: «... افزاری باشد که چاه کنان و گلکاران بدان زمین کنند و بیلیرا نیز گفته‌اند که سرآن خمیده باشد وبرزیگران کارفرمایند».

(۷) شمس فخری: «داس - آلتی که بدان گندم بدروند ودهره را هم داس مینامند». در شاهنامه نیز آمده است.

یوغ یا جوغ (به لاتینی jugum) ، یوغی که برای بستن گاوان به خیش بکار میرفته [۱].

در قرون وسطی خیش - اعم از سنگین و یا سبک - مانند این ایام از چوب بوده و فقط انتهائی آهنین داشته. خیش سبک بیشتر متداول بوده. این خیش بتدریج از چوبی که شاخهٔ کوتاهی به آن نصب بوده و زمین را با آن میخراشیدند - تکامل یافته - پدید آمده بود [۲]. د.د. بوکی نیچ اشکال مختلف خیش سبک را که در شمال غربی افغانستان - یا بدیگر سخن در سرزمینی که در قرون وسطی خراسان شرقی نامیده میشده - متداول بوده شرح میدهد [۳]. همهٔ آنها عبارتند از قطعه چوبی که گاوآهن بآن نصب شده. در فرهنگ برهان قاطع کلمهٔ قلبه (خیش) چنین معنی شده است :

« قلبه - چوبی باشد که گاوآهن را بدان نصب سازند و زمین را شیار کنند » [۴].

در بعضی نقاط غربی وشمال غربی ایران ، در دامنه های جبال زاگروس - . مانند ارمنستان - در نواحی کوهستانی و زمین های سخت - نیز خیش سنگین متداول بوده. حتی در زمان خلفا از خیش های سنگین که توسط هشت جفت گاو (= ۱۶ رأس گاو) کشیده میشدند - اطلاع داشته اند [۵]. شرفخان بدلیسی مؤلف فارسی-

---

(۱) شمس فخری بر سبیل مثال در اینجا این رباعی را شاهد آورده :

برند اهل دل از کشتزار نعمت تو — هزار خرمن بی تخم و گاو و یوغ وشیار
به یمن نام تو غله نهند بر خرمن — مزارعان امانی زمین نکرده شیار

به لغتنامهٔ شاهنامهٔ عبدالقدیر بغدادی بشمارهٔ ۲۷۶۶ نیز رجوع شود. ؛ برهان قاطع : « یوغ - چوبی که بر گردن گاو زراعت و گاو گردون گذارند ».

(۲) رجوع شود به : R. Rau. Geschichte des Pfulges.

(۳) رجوع شود به : ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی نیچ ، « کشاورزی افغانستان » ، ص ۱۸۷-۱۸۱ ، (تصاویر در ص ۱۸۲).

(٤) برهان قاطع.

(٥) رجوع شود به : ب.ن. زاخودر ، « تاریخ قرون وسطای مشرق زمین » ص ۷۱.

زبان کرد از ولایت موش- در ارمنستان غربی- سخن گفته مینویسد که درآنجا ۲۴ گاونر وگاومیش به خیش (سنگین) میبستند - یعنی ۱۲ جفت دام کاری (عوامل)[1].
اولئاریوس نیز چنین شواهدی ذکر میکند و میگوید :

« ایرانیان نیز برای شخم زمین خیش بکار میبرند. در جاهائی که زمین سخت و رس‌دار باشد- مثل اراضی ایروان و ارمنستان - خیشها چنان بزرگند که از ۱۲ تا ۲۴ گاومیش بآن میبندند و چهار نفر برای هدایت آن لازم است - شیار این خیشها یک فوت (پا) عمق و دوفوت، عرض دارد[2].

به خیش سبک یک جفت گاو میبستند. و ظاهراً در ایران بیشترچنین بوده. در قرن هفدهم رافائل دومان که چنین خیشی را در واحهٔ اصفهان دیده بوده چنین نوشت :

« اینجا (در ایران) گاوهای نر تاحدی ضعیف میباشند و از لحاظ بزرگی و نیرو بهیچوجه باگاو های ما مشابهت ندارند. گذشته از این ، ایشان (ایرانیان) نیازی باینکه چهار یا شش گاونر را به خیش ببندند ندارند زیرا که فقط زمین را میخراشند و حال آنکه در فرانسه زمین راسی شکافند و شخم میزنند. ایشان (ایرانیان) در مورد اینکه زمین را شخم بزنند و شیار بکشند و قطعات خاك را خرد کنند و خاك شخم زده‌راصاف کنند - نیز مانند ما عمل نمینمایند[3] . »

اما راجع به خیش سبک ... با اینکه در این ایام بانواع و اقسام مختلف

---

(۱) شرف خان بدلیسی - مجلد اول ص ۳۰۳ : « رعایای آنجا گاو و گاومیش و گوسفند بسیار نگاه میدارند چنانچه هرجفت گاو که عبارت ازکوتانست بیست و چهارگاو و گاومیش می‌بندند ». کوتان = خیش سنگین .

(۲) اولئاریوس ص ۷۳۷.

(۳) ر. دومان - ص ۲۳۳ .

درآمده ، همیشه از سه قسمت مرکب است :

۱- مال بند.

۲- بدنهٔ چوبی قلابی شکل (بیشتر میله‌ای میخی شکل) که دسته‌ای دارد و باشکال مختلف موجود است و کلّی را تشکیل میدهد.

۳- گاوآهن یا تیغهٔ که بانتهای میلهٔ میخی شکل شیار کننده نصب میشود.

در دوران مورد مطالعهٔ ما خیشهای سبک در ایران چگونه بوده‌اند ؟ از آندوران آلات مزبور و یا تصاویر آنها بما نرسیده و یا ، دقیقتر بگوئیم ، هنوز کشف نشده است. ولی از آنجائیکه از زمان باستان تا آغاز قرن بیستم در سر زمینهای مجاور دریای متوسط (مدیترانه) و آسیای مقدم و میانه تغییر شکل و تکامل خیش بسیار بطی بوده ، بقول بوکی‌نیچ [۱] اگر بگوئیم که خیش ایرانی در قرون وسطی فقط از لحاظ جزئیات بی‌اهمیتی با خیش کنونی تفاوت داشته ، راه خطا نرفته‌ایم. دریکی از مینیاتور های نقاش معروف هراتی که بتاریخ سال ۱۵۷۸ م. =۹۸۶ ه. مورخ است [۲] تصویر خیش سبک ایرانی که یک جفت گاو بآن بسته شده دیده‌می شود و محققان ایرانشناس از آن اطلاع دارند . نقاشی مزبور صحنه‌ای از زندگی روستائی را نشان میدهد : روستائی سالمند و ریش سیاهی که دستاری سفید بسر و قبائی بتن دارد و دامنهای آنرا بالا زده و شلوار سفید نخی تا زانو پوشیده و کفش بپاهای برهنه دارد ، با یک جفت گاو که به خیشی سبک بسته مشغول شخم زمین میباشد. روستائی دیگری که جوانتر بنظر میرسد با کارد باغبانی شاخه های بوتهٔ

---

(۱) رجوع شود به ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ. «کشاورزی افغانستان» ص ۲۸۰-۲۸۲. تصاویر انواع خیش که درآنجا نقل شده با نقوش خیشهای عهد باستان که «رائو» نشان میدهد مقایسه شود.

(R. Rau. geschichte des pfulges – C Nr.18 , B Nr. 8 نقشهٔ)

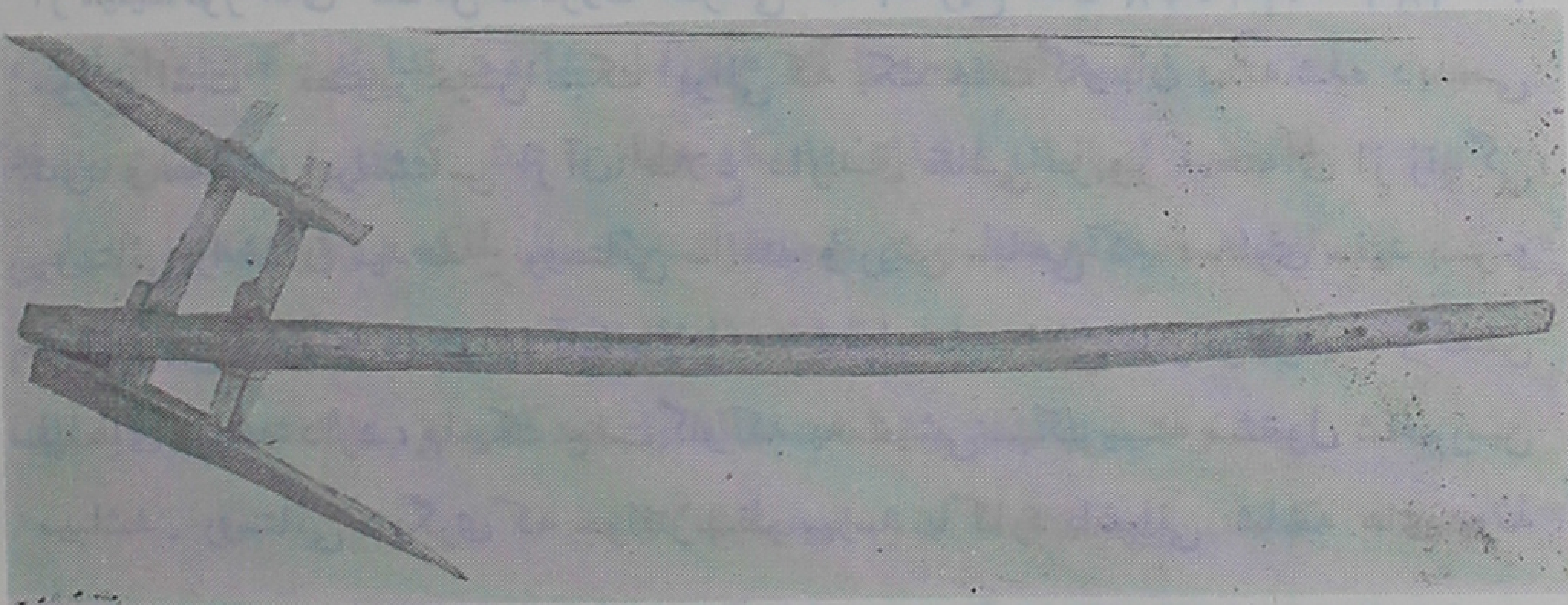
(۲) اصل مینیاتور در موزهٔ لوور پاریس است. عکس آن درکتاب ب. دنیکه بنام « نقاشی ایران » شمارهٔ ٤٥ چاپ شده است.

جوانی را میبرد. پائین تر جوانی با کوزه‌ای از جوی آب بر میدارد و در دو خیمه هیکلهای زنان دیده میشود. در کناری شبانی پیر سر گرم چراندن گلهٔ گوسفند است.

خیشی که در این مینیاتور قرن شانزدهم دیده میشود با شکل خیش چوبی سبک گاوآهن داری که در مینیاتور بیزانتی قرن یازدهم [۱] و همچنین انواع گوناگون خیشهای خراسانی از نواحی فراه و کلاته ـ که د. د. بوکی‌نیچ تصاویر آنهارا نقل کرده [۲] ـ مشابهت کامل دارد.

شاردن نیز از آلات شخم در ایران سخن میگوید :

« شخم بوسیلهٔ خیش سبک (un Soc) که توسط گاو های لاغر کشیده‌میشود صورت میگیرد زیرا که گاوهارادر ایران چاق‌نمیکنندوغذای زیاد نمیدهند ـ برخلاف گاوهای ما. وبوسیلهٔ یوغ (un arceau) وتسمهٔ سینه به گاو آهن میبندند. این خیش بسیار کوچک است و گاو آهن یا تیغهٔ آن ، میتوان گفت ، فقط زمین را میخراشد ، بطوریکه چون شیارها



٦ـ خیش سبک با تیغهٔ آهنی ـ ناحیهٔ اصفهان
(از مجموعهٔ موزهٔ مردمشناسی شوروی)

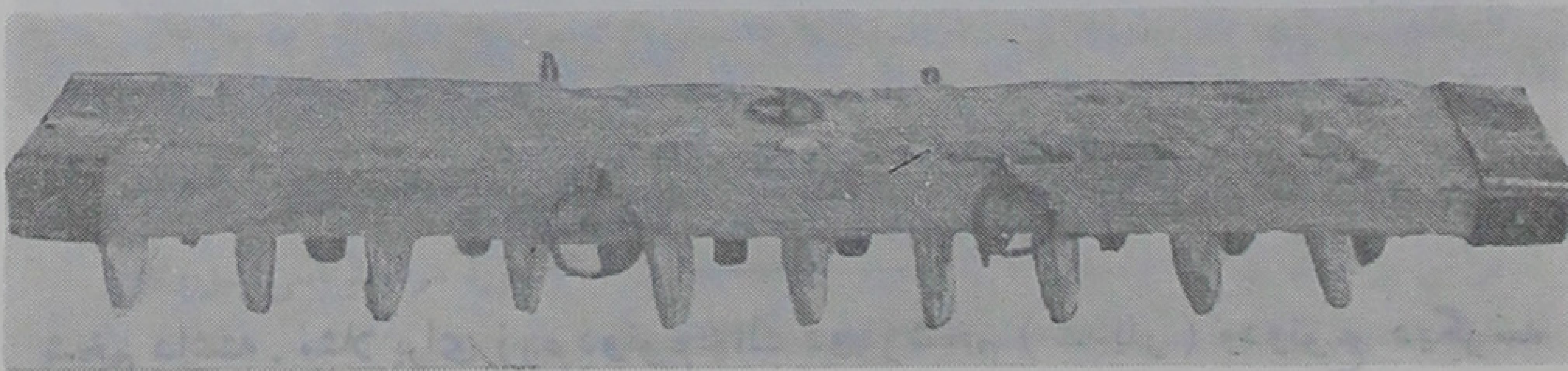
---

(۱) رجوع شود به : ا.ا. لیوشیتس ، « روستائیان بیزانت و استعمار اسلاو (ص ۱۰۸-۱۰۷ ـ عکس مینیاتور در ص ۱۰۸).

(۲) ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ ، « کشاورزی‌افغانستان» ، ص ۱۸۲ تصاویر ۳ ، ٤ و ۷.

کشیده شد، زارعان خاك را با تخته وماله سیخی (La herse) کوچکی[۱] که دندانه‌های ریز دارد خرد میکنند وسپس با بیل (La beche) زمین را صاف کرده به کرتهای چهار گوش (Carrés) همچون باغچهٔ گل (Parterre) تقسیم مینمایند و به نسبت آبی که مورد احتیاج هر کرت است لبه‌ای میسازند. ارتفاع آبی که باید باین کرتهای مربع انداخت باید بحدی باشد که اردك در آن شناور گردد. در باغها هم هر هفته بهمین منوال آب میاندازند [۲] ».

برای مقایسه نقوش خیشها و دیگر آلات کشاورزی مربوط بآغاز قرن بیستم ناحیهٔ اصفهان را دراینجا نقل میکنیم (نقوش ۶ ، ۷ ، ۸ و ۹) [۳].



۷- دنده یا ماله بادندانه‌های چوبی-ناحیهٔ اصفهان
(از مجموعهٔ موزهٔ مردمشناسی شوروی)

---

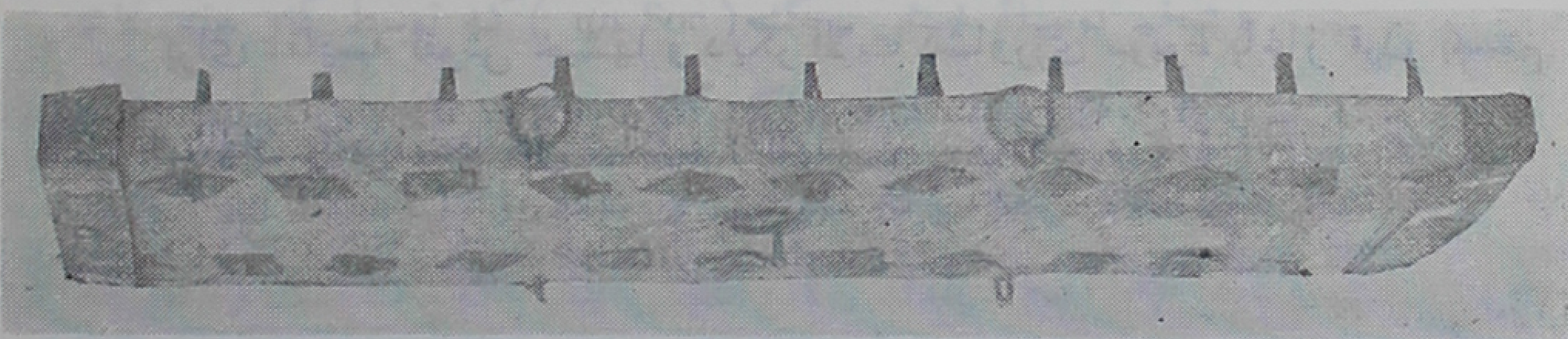
(۱) ظاهراً همان ماله - یعنی تخته‌ایست که بر آن سنگهای تیز نشانده و در ایران زمین را پس از شخم بدان هموار کنند. (این ماله با دندانهٔ چوبی ویا فلزی هم‌وجوددارد و به تاجیکی آنرا ماله سیخی میگویند - مترجم) ؛ برهان قاطع : « ماله بر وزن خاله تختهٔ را گویند که برزیگران بزمین شیار کرده بکشند تا کلوخهای آنرا نرم کنند و زمین را هموار سازد » ؛ همچنین رجوع شود بد کتاب « کشاورزی افغانستان» ص ۱۹۰-۱۸۸.

(۲) شاردن - مجلد ۴ ، ص ۱۰۱

(۳) موزهٔ مردمشناسی فرهنگستان علوم شوروی (لنینگراد)، مجموعهٔ شمارهٔ ۳۳۴۱ از س.م.مار و یو.ن. مار شماره‌های ۳۶۸-۳۶۷ - همانجا شمارهٔ ۳۷ - یوغ برای گاو.

این دستگاه کامل با عوامل (گاو کاری)[1] و یوغ (جوغ) و روستائیان راننده چنانکه پیش گفتیم - «جفت گاو» نامیده میشده[2]. بدیهی است که خیش سابق‌الذکر آلتی بسیار ناقص بوده وهست. و نقیصهٔ بزرگ آن این بوده (و در این ایام نیز همان نقیصه باقی است) که عمق شیار آن بسیار کم است و در واقع زمین را میخراشیده.

بدین سبب ناچار چندین بار شخم زمین را تکرار میکرده‌اند. از نه قسم خاك ناحیهٔ هرات که در کتاب «ارشاد الزراعه» ذکر شده برخی از انواع نیاز به چند کرت



۸- رنده یا مالهٔ سیخ دار - ناحیهٔ اصفهان
(از مجموعهٔ موزهٔ مردمشناسی شوروی)

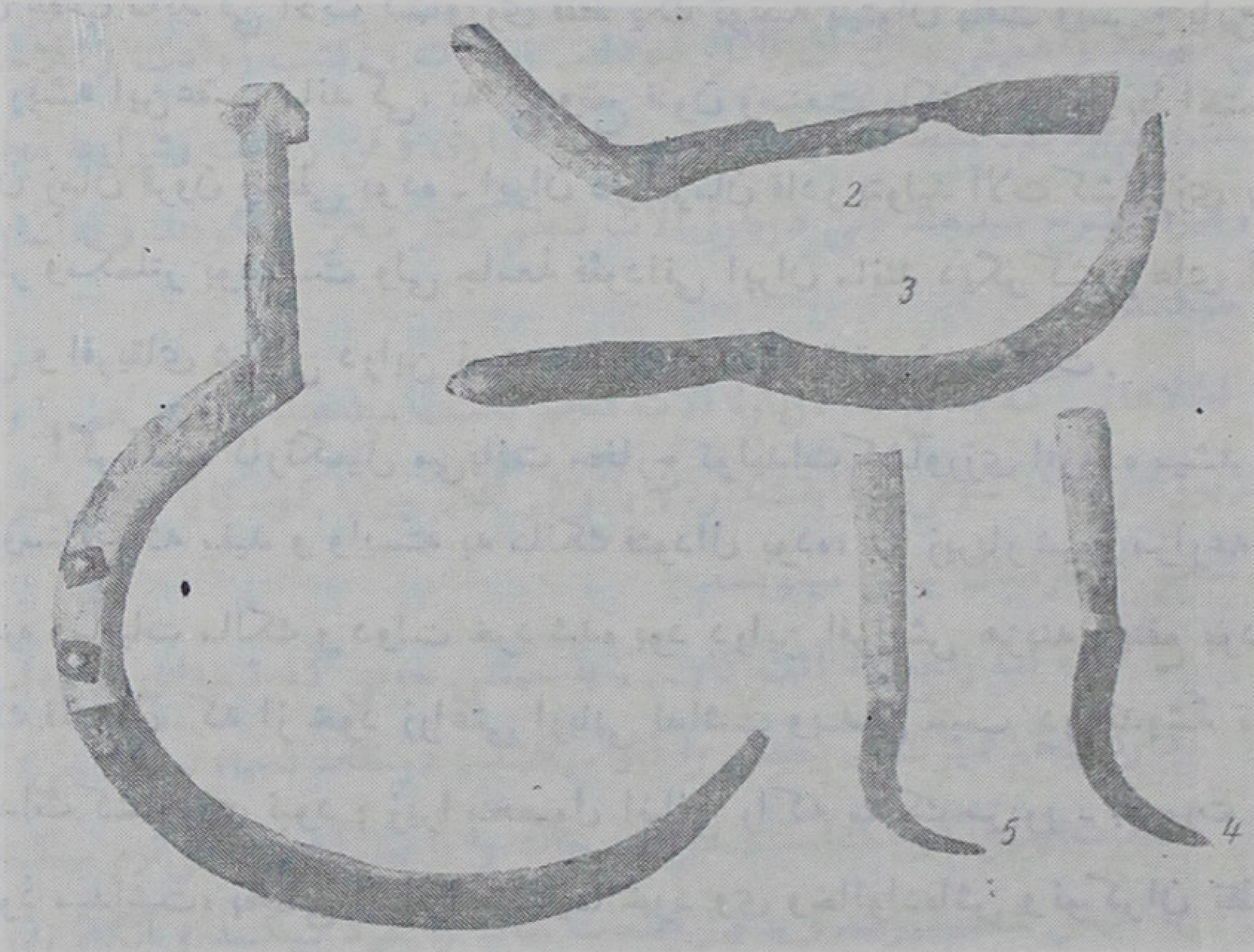
شخم داشته. مثلاً برای زرع دو نوع خاك دو بار شخم (شدیار) و دو نوع دیگر سه بار و چهار نوع دیگر چهار بار و یک نوع آخر پنج بار شخم ضرورت داشته‌است[3].

---

(۱) دربارهٔ این اصطلاح رجوع شود به: جامع التواریخ. ورق ٦٧١، ٦٧٦؛ و مکاتبات رشیدی ص ۲٤٦ (شمارهٔ ۳۹): «و بر آن نهر ده قریه معتبر بنیاد فرمایی و رعایا از بلاد و ممالک روم و قنسرین و عواصم جمع کرده در آنجا ساکن گردانی و همه را تخم و عوامل و تقاوی و مواکله بدهی».

(۲) دربارهٔ «جفت گاو» و «جفت عوامل» در فصل ششم این کتاب مشروحتر سخن رفته. از اصطلاح جفت (بمعنی خیش و گاو کاری وغیره) اصطلاح «جفت کردن» بمعنی «زراعت کردن» پدید آمده. رجوع شود به شمس فخری ص ۱٤٥ (بیت ۱٤). در همان صفحه ك. زالمان در حاشیه تذکر داده که «جفت کردن» از کلمات تاجیکی است؛ دربارهٔ این اصطلاحات به کتاب ای. پ. پطروشفسکی بنام «اقتصاد فئودالی رشیدالدین» ص ۹٤-۹۰ نیز رجوع شود.

(۳) ارشاد الزراعه. نسخه خطی پشچروا. ورق ٥٤ - ٥۱.



۹- ۱ ، داس ۲ ، بیلچهٔ علف کنی ۳ ، داسغاله برای تراش درخت ، ٤ و ٥ ، کارد تراش برای نهالها و درختچه های باغ - ناحیهٔ اصفهان (از موزهٔ مردمشناسی شوروی)

مطالب فوق میرساند که آلات شخم در ایران فوق‌العاده به کندی تکامل یافته ودر طی چندین قرن تقریباً تغییری حاصل نکرده است. ودرعین حال بحدی بدوی است که بیننده را متعجب میسازد. تضادواختلاف شدیدی که درمیان بدوی بودن و عدم پیشرفت آلات شخم از یکسو وشیوه‌های متکامل فن فلاحت وزراعت ایران و انواع پیچ درپیچ دستگاهها و مؤسسات آبیاری - بخصوص مجاری زیر زمینی - از دیگرسو، وجوددارد در بادی نظرهربیننده‌ای را درشگفتی میافکند. وچون شخص فقدان پیشرفت (تقریباً کامل) آلات شخم‌را باسطح عالی وموفقیتهای فنی صنعتگران وپیشه‌های هنری ایران درقرون وسطی مقایسه کند بیشتر مایهٔ تعجب میگردد[1].

---

(۱) دراین باره رجوع شود به : « صنایع ایران بعد از اسلام » تألیف محمد حسن زکی - بخصوص ص ۹۸ - ۹٦ و ۱۸۸ ببعد و ۲۳۷ - ۲۳٤ و ۲٦٤ - ۲٦۲ .

برای عقب ماندگی آلات کشاورزی فقط یک توجیه میتوان یافت وبس : باین معنی که ریشه این عقب ماندگی، نه در وضع فنون وصنعت بلکه ، در روابط اجتماعی ایران زمان قرون وسطی بوده - ایران در آنزمان قادر بتولید آلات کشاورزی بهتر و عالیتر ومکملتر بوده‌است ولی جامعهٔ فئودالی ایران مانند دیگر کشور های آسیای غربی و افریقای شمالی دراین زمینه مشوق ومحرك ترقی نبوده است.

اگر آلات کارتکمیل می‌یافت مخارج تولیدات کشاورزی افزوده میشد. ولی نه روستائی که مقید و وابسته به مالك فئودال بوده، در زیربار شیوهٔ مزارعه‌وبیغار و بهره ومالیات مالك و دولت خرد شده بود دراین افزایش هزینه ذینفع بود و نه مالك فئودال که از خود زراعتی اربابی نداشت وبدین سبب در اندیشهٔ توسیع تولیدات کشاورزی نبود : زیرا محصول اضافی راکه مالك مزبور - بصورت بهره - مأخوذ میداشت، بخشی از آنرا مستقیماً خود وی وخانواده‌اش ونوکران نظامی و آدمهایش مصرف میکردند و قسمتی راهم در رباخواری و بازرگانی بکار میانداخت و چیزی صرف تکمیل کشاورزی نمیکرد[1]. باضافه ، هزینه ، تولیدات کشاورزی - از قبیل خرید عوامل (گاو کاری) و بذر - خود گزاف بود. مثلاً در املاك خاص غازان خان مخارج هرجفت گاو زمین (بزبان عربی «فدّان» یعنی «جفت») - ازقبیل خرید یك‌جفت گاونر وبذر وغیره به ۱۸۰ دینارسرمیزد که میبایست بیکبارپرداخته شود[2]. روستائی میبایست این هزینه ها را بعهده گیرد ویا - چناچه مالك متعهد مخارج مزبور میشد - میزان بهره اضافه میگشت . ودر هردو مورد این مخارج را روستائی از سهم محصول خویش میپرداخت. و بدیهی است که روستائی مایل نبود بجای آلات شخم قدیمی که از نیاکان خویش به ارث برده بود و نوع آن در طی قرنهای متمادی متناسب خاك و شرایط هرمحل، بتدریج پدیده آمده بود - آلات مکمّل تر و بالضروره گران قیمت‌تری ابتیاع کند . بدین سبب به آلت کار چندان

---

(۱) دراین‌باره به فصل ششم رجوع شود.

(۲) تاریخ وصّاف ص ۳۴۹.

توجهی نمیشد و اهمیتی برای آن قائل نبودند. رسالات و کتب زراعت و فلاحت - که پیشتر نام بردیم- مفصلاً قواعد وشیوه‌های آبیاری و فن زراعت وشرایط مختلف خاك وغیره‌را شرح میدهند ولی دربارهٔ آلات شخم کمتر سخن میگویند و به‌اشاره‌ای اکتفا میکنند.

اطلاعاتی که منابع ما دربارهٔ آلات شخم بدست میدهند برروی هم با وضع آلات‌مزبور درایران کنونی مطابقت‌دارد. بانو ا. گ. چرنیا کوسکایا محقق‌شوروی دربارهٔ شخم درخراسان چنین مینویسد:

«اما راجع به آلت کار... با خیشی چوبی که تیغه‌ای بنام«اماچ» دارد شخم میزنند[1]. خیش راگاو میکشد. در نقاط بسیار سنگلاخی که قطعات زمین کوچك‌است(خواف) خاك را با بیل آهنی‌دستی‌نرم میکنند[2]. با خیش شخم‌میزنند و با بیل‌قطعات خاك را خرد میکنند و آنگاه بذرمی افشانند. وبعد کشت را با تخته‌ای که مقداری سنگ برآن نهاده‌اندصاف میکنند[3] ویا اینکه غالباً این مقصود بوسیلهٔ نخستین آبیاری زمین حاصل میشود[4].

خرمن کوبی

کلمهٔ «خِرمن» و «خَرمن» بمعنی «درو» یعنی برداشت محصول از صحرا و گردآوردن آن در خرمنگاه - که بیشتر درصحراقرارداشته - وهمچنین بمعنی «محل انبارکردن» محصول و «جای خرمن کوبی» آمده است[5]. خرمن کوبی بیشتر در

---

(۱) آماج، اماچ. «گاوآهن» و«خیش» رجوع شود به برهان قاطع. درمنابع قرنهای سیزدهم وچهاردهم.این اصطلاح دیده نشده. دربرهان‌قاطع آمده: «آلتی را نیز گویند از آهن که برزیگران زمین را بدان‌شیار کنند».

(۲) بیل - بماقبل رجوع شود.

(۳) بماقبل دربارهٔ کلمهٔ «گراز» رجوع شود.

(٤) درشاهد مثال‌شعری که قبلا از شمس فخری‌نقل‌شده هردومعنی‌یافت میشود.

(٥) شاردن، مجلد ٤ ص ۱۰۷-۱۰۵.

«خرمنگاه» یا «خرمن» و در صحرا بیاری گاوان نر یا «گاو خرمن» که در دایره‌ای حرکت کرده وغله را لگدکوب میکردند صورت میگرفته . در بعضی نقاط دستگاه خرمن کوب بدوئی بکاربرده میشده . قدیمترین شرحی که دربارهٔ دستگاه مزبور در دست است بقلم شاردن میباشد . وی چنین میگوید :

« آنان (ایرانیان) برخلاف ما گندم را بازنجیر نمیکوبند و از علف جدا نمیکنند بلکه درصحرا این عمل را انجام میدهند ، بطریق زیر : گندم را بشکل توده هائی که ۳۰ تا ۴۰ فوت (پا) قطر دارد گرد میآورند و باز برخلاف ما - نه‌از دزدان بیم‌دارند و نه از طوفان . سپس بخشی‌ازآن‌توده را با چنگک فرومیکشند و آنگاه بروی آن عرابه گونهٔ کوچکی راکه‌چرخ های آهنین دارد وحاشیه‌ای بعرض‌سه تا چهارفوت(پا) را میپوشاند،روان میکنند . این عرابه قریب سه فوت طول و دو فوت عرض دارد. قسمت بالای آن باریکتر از پائین است و نشیمن راننده (La charretier) می باشد. قسمت پائین که‌از چهارقطعه چوب بشکل‌مربع (en carré)ساخته شده حامل سه و گاهی چهار چوب گرد استوانه‌ای شکل است که بمنزلهٔ میلهٔ چرخ هستند. این چوبهای گرد یا استوانه ها شبیه وردنهٔ قنادان خودمان هستند و ازمیان چرخهای دندانه‌دار آهنی میگذرند -

(Passant dans des pignons de fer) و این چرخهای‌دندانه‌دار تقریباً مانند چرخهای کباب گردانی (nos roues de torune-Broche) ماهستند بااین تفاوت که دندانه های تیزی - تقریباً مثل دندانه های ارّه - دارند. هر گونه دامی را اعم از اسب وگاو وخر وقاطر باین دستگاه میبندندولی نه دوبدو بلکه تک. و روی آن پسرکی را مینشانند که حیوان‌رابسرعت میراند ومیدواند. چرخها کاه را (La paille) خرد میکنند و میبرند و دانه را از خوشه جدا میسازند ولی بآن زیانی نمیرسانند زیرا که از میان دندانه ها لغزیده خارج میشود. کسانی که در اطراف ایستاده‌اند کاه را از

زیر عرابه بخارج پرتاب میکنند ودانه که سنگین تر است - بطوریکه متوجه شدم - همیشه بقعر میرود . به تناسب اندازهٔ خرمن، ۷ تا هشت عرابه بدور آن میچرخانند وهرچارپائی از سه تا چهار ساعت حرکت میکند و پس از آن بازش میکنند بدون آنکه بپوشانندش (با اینکه غرق درعرق است) . چشم بندرا از برابر چشمانش دور میکنند وخوراکش میدهند و بجایش چارپای دیگری را بعرابه میبندند. کاهی که باینطریق خرد شده برای خوراك همه دامهای باری بکار میرود ... و این کاه از بهترین نوع وتازه است. در بعضی نقاط اسب ویا گاو ویا قاطر را بدور خرمن میچرخانند که گندم را لگدمال کرده دانه را از کاه جدا سازند ۱» .

چنین بنظرمیرسد که رافائل دومان نیز از چنین دستگاه خرمنکوب و یا یکی از انواع آن سخن میگوید و نام محلی آن را که «شون» است ذکر میکند : ما در منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم باین اصطلاح برنخوردیم . ولی شکی نیست که خرمن کوب مورد توصیف سیاح قرن هفدهم در دوران مورد نظرما هم درایران وجود داشته . رافائل دومان چنین میگوید :

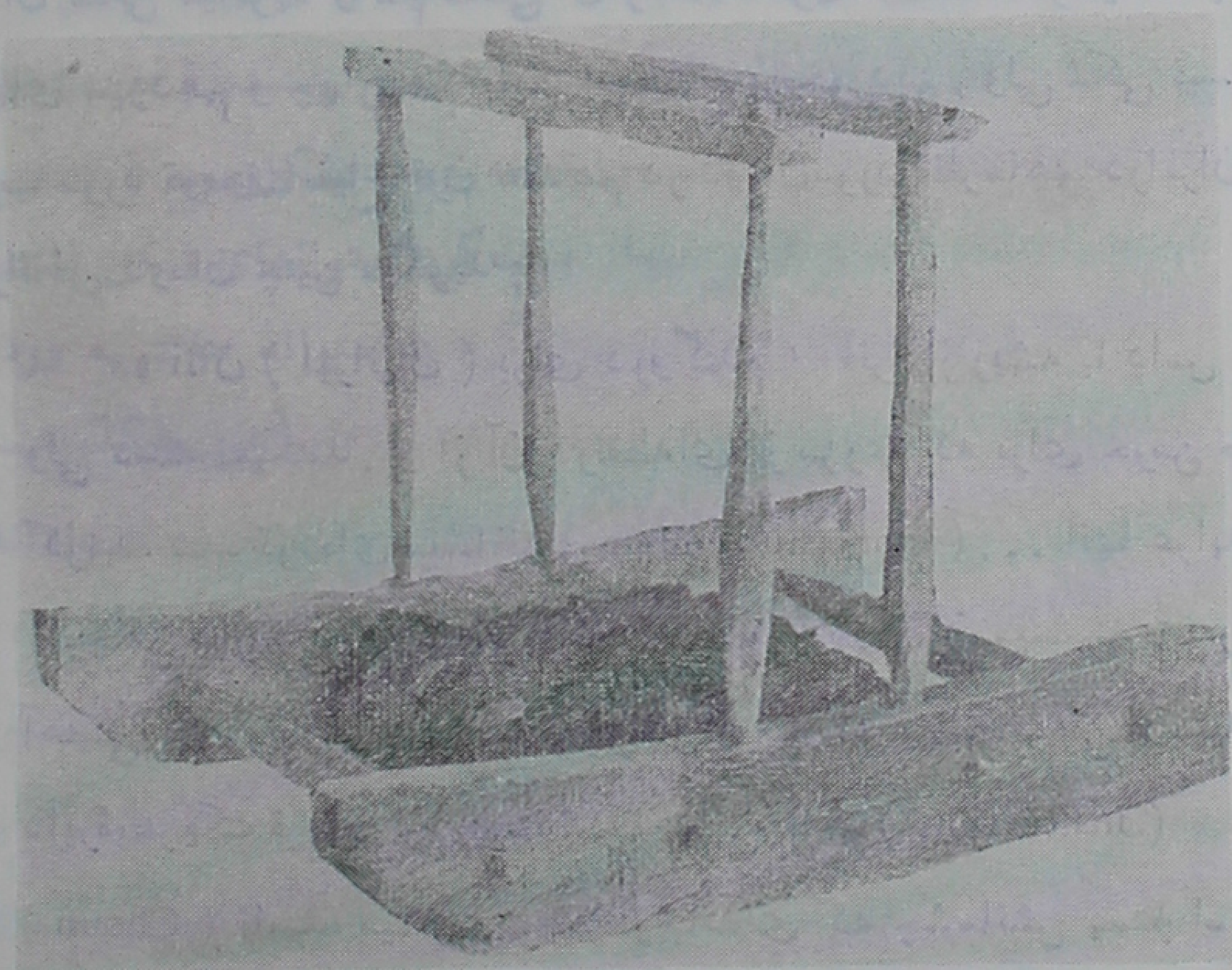
« آنان (ایرانیان) برای دروگندم ، آنرا از ریشه با داس میبرند ولی دسته نمیکنند. و از آن درنقطه‌ای از مزرعه که برای خرمن صاف و کوبیده شده توده‌ای میسازند (monceau - embar) ... آنها عرابه گونهٔ کوچکی دارند که روستائی (Villageois) روی آن مینشیند . چرخهای آهنینی که عرابه بیاری آنها میچرخد گاه بتعداد بیست - سی هستند و قطر دایرهٔ هریک قریب نیم فوت است . این آلت (instrument) « شؤن » (Choun) نامیده میشود . و قاطر ماده‌ای که چشمانش بسته است آنرا میکشد و دائماً بدور آن تودهٔ گندم میچرخد . این آلت کاه را (La paille) خرد میکند و دانه را از خوشه ها جدا میسازد . کاهی را که بدین طریق

---

(۱) شاردن . مجلدچهارم ص ۱۰۵-۱۰۷ (این خرمن کوب رادریزد « گرزین» گویند . م .)

خردشده در اینجا باسب میدهند ودانه های گندم دست نخورده بجامیماند.
و اسبانی که ساعتی چرخیده‌اند استراحت میکنند و از همان کاه بایشان میدهند وبی‌شک این رسمی باستانی است که در کتاب مقدس نیزآمده که:
os bovi trituranti, non alligabis, Commistum migma comedent.
و ظاهراً این کلمات مقدس مربوط بهمین شیوهٔ عمل است[1].»

بگفتهٔ شاردن پاك کردن برنج در هاونی‌چوبی وبوسیلهٔ دست صورت میگرفته ویا درگودالی که چهارفوت عمق وطول‌داشته وجدار آن از آجر بوده بوسیلهٔ‌میله‌ای که حلقهٔ آهنی‌داشته انجام‌میشده. کسانی که بندگان بسیار داشتند[2] یعنی زمین داران کلان بپاك کردن برنج با وسایل دستی متوسل میشدند. برای مقایسهٔ نقش خرمن کوب متداول درناحیهٔ اصفهان را ـ درآغاز قرن بیستم نقل میکنیم (به‌تصویر شمارهٔ ۱۰ رجوع شود).



۱۰- خرمن کوب. ناحیهٔ اصفهان ـ (ازمجموعه موزهٔ مردمشناسی فرهنگستان علوم شوروی)

---

(۱) ر. دومان ص ۲۳۴.

(۲) شاردن، مجلد ٤، ص ۱۰۷. دربارهٔ استفاده ازکاربندگان در امورکشاورزی به فصل ششم این کتاب رجوع شود.

آسیاها

از دیرباز آسیاهائی که بیاری چارپایان کاری ـ گاو و خر ـ بحرکت درمیآمده ویا بوسیلهٔ دست میچرخیده در ایران وجود داشته‌اند[1]. در قرن نهم و دهم آسیاب آبی درایران بسیار متداول گشت[2]. بگفتهٔ ابن البلخی در قرن دوازدهم ساختن سنگ آسیاب صنعت پرمداخلی بوده و از « دیه خلار » فارس به بیشتر ولایت پارس سنگ آسیا صادر میکرده‌اند. وی چنین میگوید:

« خلار دیهی بزرگ است کی سنگ آسیا آنجا کنند وبیشترین ولایت پارس را سنگ آسیا از آنجا برند کی معتدلست و عجب آنست کی همه پارس بسنگ آسیای این دیه آس کنند وچون ایشانرا غله آس باید کرد بدیهی دیگر روند بآسیا کردن از بهر آنک آنجا آب روان نیست وچشمهٔ آب کوچک دارند چنانک خوردن را باشد[3] ».

حمدالله مستوفی قزوینی نیز در قرن چهاردهم م. همین مطالب را منتهی بعبارتی دیگر دربارهٔ دهکدهٔ خلار تکرار کرده چنین میافزاید:

« ... وایشانرا غیراز آن حاصلی دیگر نبود. عجب آنکه ایشان را ازکم آبی آسیا نیست وبجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند[4].»

بنابراین درفارس مسلماً آسیابهای آبی بیشتر متداول بوده. و آنجا که آب جاری نبوده آسیاب هم وجودنداشته.

حمدالله مستوفی گاه وبیگاه از آسیاهائی که بآب میگردد وگذشته از فارس، در عراق عجم وگرگان وکرمان و خراسان وجود داشته یاد میکند[5]. بریکی از رودخانه

---

(۱) به‌تاریخ سیستان ص ۱۲ رجوع شود.

(۲) رجوع شود به کتاب «تاریخ قرون وسطای مشرق‌زمین» تألیف ب.ن.زاخودر.

(۳) ابن البلخی ـ فارسنامه ص ۱۴۵-۱۴۴.

(۴) نزهت‌القلوب ص ۱۲۸.

(۵) همانجا ص ۶۴، ۱۵۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸. همه‌جا کلمهٔ «آسیا» استعمال‌شده و لفظ «طاحونه» (عربی) را مؤلف درمورد آسیاهای هرات بکاربرده (همانجا ص ۱۵۲).

های کوچک واحهٔ نیشابور در طول دوفرسنگ (۱۲-۱۳ کیلومتر) چهل آسیاب دایر بوده. وبگفتهٔ وی درماه دلو (بهمن ماه) جریان رود بحدی سریع بوده که:

«... یک خروار گندم در دلو آسیا میکنند بمقدار سر دو جوال دوختن آن یک خروار آرد شده میباشد، چنانکه درازگوش در دنبالهٔ هم میرسد[1]».

در گرگان دوسنگ آسیا راکه «هریکرا بیست گز قطر و دوگز ضخم» بوده همچون عجایب آنجا نشان میدادند[2]. در «تاریخ سیستان» آمده است که درآنجا[3]:

«آسیاء چرخ کنند تاباد بگرداندو آرد کند و به دیگر شهرها ستور باید یا آسیاء آب یا بدست آسیا کنند[4]».

در بلوك فوشنج خراسان، بنابگفتهٔ حمدالله قزوینی همهٔ آسیاها بباد بوده‌اند[5].

در فرهنگ شمس فخری کلمهٔ «آس» بمعنی آسیا بطور اعم[6] و «خرآس» بمعنی آسیائی که بمدد نیروی حیوانی بحرکت درآید آمده است[7].

در منابع قرنهای سیزدهم وچهاردهم مطلبی دربارهٔ آسیاها دیده نمیشود. ولی رافائل دومان که در قرن هفدهم میزیسته شرحی دربارهٔ آسیابهای آبی آن زمان ایران نوشته که در دست است[9]. چون محافظه کاری کلی و بطوء تکامل و تغییر آلات فنی کشاورزی را در ایران در نظر گیریم شکی باقی نمیماند که تعریف مذکور در مورد آسیابهای آبی قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی نیز مصداق

---

(۱) همانجا ص ۱٤۸.

(۲) همانجا ص ۱۵۹.

(۳) بادهای سیستان مشهور است. بخصوص بادشمال‌شرقی که «باد صدوبیست‌روزه» نامیده میشود.

(٤) تاریخ سیستان ص ۱۲.

(۵) نزهت‌القلوب ص ۱۵۹.

(٦) شمس فخری ص ۵۱ (شمارهٔ ۱).

(۷) همانجا ص ۵۵ (شمارهٔ ۱۰): «خرآس آسیائی باشد که بچهارپایان گردد».

(۸) «آسیاب» بمعنی «آسیای آبی» است.

داشته است. رافائل دومان چنین میگوید :

« این ماشینها (machines) دارای چرخهای کوچک مضاعف هستند تا بیشتر از آبی که مستقیماً بروی پره‌ها میریزد استفاده شود - نه آبی که از طریق مجرای خاص میریزد بلکه آبی که بسرعت از رود یا جوی سرازیر میشود . . . سنگ آسیاب - سنگی یک تکه است که با تیشه مدورش کرده‌اند - سه فوت قطر آن است و بروی سنگ ساکنی میگردد که قطر دایرهٔ آن هم تقریباً همان است. این ماشین بسبب سبکی، خیلی بسرعت میگردد و آردی که بقدر کفایت نرم است (assez subtile) بیرون میدهد - ولی بااینحال مانند آرد مانیست[١] . »

توضیحات چندی دربارهٔ آسیای آبی ناحیهٔ هرات در این ایام ، و بخصوص راجع به ساختمان محفظهٔ چرخ آن در تألیف د. د. بوکی‌نیچ داده شده است[٢] . شرح آسیای بادی (در خراسان) که بالکل با آسیای بادی روسی فرق دارد (خیلی قدیمی و مهجور است) در کتاب بانو ا. گ. چرنیاکوسکایا منقول است[٣] . آسیای دستی (در سیستان) در اثر ن. آ. زارودنی[٤] وصف شده است. بگفتهٔ ا. گ. چرنیاکوسکایا در این ایام آسیائی که با نیروی چارپایان بحرکت درمیاید مرکب است از سنگ آسیا های بزرگ و گرد که بوسیلهٔ گاونر میگردد[٥] . واگر کهنگی و قدمت شیوه ساختمان این آسیاها را درنظر گیریم مسلم خواهد شد که در قرون وسطی نیز آسیاها از همین نوع بوده‌اند.

---

(١) ر. دومان، ص٢٤٣ .

(٢) رجوع شود به کتاب « کشاورزی افغانستان » تألیف ن. ای. واویلوف و د. د. بوکی‌نیچ ص٢٠٦-٢٠٤ . همانجا نقشهٔ آسیاب هم نقل شده.

(٣) ا. گ. چرنیاکوسکایا، « خراسان وسیستان» ص ٣٨-٣٧ (بادوعکس).

(٤) ن. آ. زارودنی، « سومین سیاحت در شرق ایران» ص ١٢٧ .

(٥) ا. گ. چرنیاکوسکایا، «خراسان وسیستان» ص١١١ .

انبار ها

غلات فئودالها و بزرگان و دهقانان ثروتمند در انبارها نگهداری میشده (کلمهٔ «امبار» ambar روسی از ریشهٔ «انبار» فارسی است). در یرلیغ غازان خان راجع به ترتیب پرداخت مالیات گفته‌شده است که باید روستائیان گندم وجوودیگر غلات را ـ درجاهائی که مالیات بجنس پرداخته میشود ، درموعدی که برای هر ناحیه معین شده ـ در ظرف مدت بیست روز بوسیلهٔ چارپایان خود در انبار دیوانی که تعیین گردیده به تحویلدار تحویل دهند[۱]. در عهد غازان خان ذخیرهٔ غلات یکساله در انبارهای دیوانی نگهداری میشده. و این غله برسم مالیات و خراج از روستائیان اخذ شده بوده[۲]. در «مکاتبات رشیدی» از «انبار خاصه» یادشده‌است[۳] که برای نگهداری غله و دیگر آذوقه‌هائی که از املاك آن وزیر میرسیده بکارمی رفته‌است. در تذکرهٔ حیات شیخ عبدالله خواجه احرار شیخ درویشان ومردروحانی و فئودال بسیار توانگر که در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی میزیسته نیز از انبار های غلات سخن رفته‌است[٤].

روستائیان و مستمندان علی‌الرسم غله را درظروف مخصوص ویا درگودالی زیرخاك نگه میداشتند. درفرهنگ شمس فخری برای‌اصطلاحات مربوط به‌نگهداری غلات توضیحات ومعانی زیر ذکرشده است: کنور ـ ظرف (کندوله) ظرف‌بزرگی که غله‌در آن کنند و با گل و تاپالهٔ خشك سازند[٥]؛ خنبه (خم) ـ ظرفی‌سفالین که درآن غله کنند[٦]؛ پوك ـ غله‌ای که در زمین پنهان کنند و خاشاك و خاك

(۱) جامع التواریخ، ورق ٦۳٦.

(۲) همانجا، ورق٦۲۷.

(۳) مکاتبات رشیدی، شمارهٔ ٤٥، ص ۲۷۲.

(٤) رشحة عین‌الحیوة ، چاپ سنگی ص ۲۲۷: «انبار غلات حضرت» ، همانجا: «در انبارخانه غله بسیار باقی بود».

(٥) شمس فخری، ص. ٤ (شمارهٔ ٥٦).

(٦) همانجا ص ۱۱۷ (شمارهٔ ۲٦).

بر روی آن ریزند (وشاید آشغال ، ای.پ) تا مردم آنرا نبینند[1] . غله را از بیم تحصیلداران مالیات و متغلبان (فئودالهای ـ راهزن) در خاک پنهان میکردند .

در فرهنگ شمس فخری راجع به پنبه کاری به اصطلاحات زیر برمیخوریم : « پنبه‌زار »[2] ، « پاغند » ـ بمعنی « پنبهٔ پاک کرده » (پنبه دانه) (گلولهٔ پنبهٔ حلاجی کرده ـ برهان)[3] ؛ « فلخید » (پنبه زن ـ حلاج)[4] ؛ « فلخود » (پنبه دانه)[5] .

در فرهنگ مزبور اصطلاحاتی مربوط به تهیهٔ روغن نباتی از کنجد و کتان و پنبه‌دانه و گردو و بادام و غیره نیز منقول است ، بدین شرح : « غنگ » ، چوبی محکم و بلند که روغنگران به سنگها (آلت فشار ـ آلت عصاری) بندند تا روغن خارج شود[6] . یعنی هاونی برای استخراج روغن نباتی ؛ کنجال (وکنجاله) ـ نخاله کنجد و هر تخم روغن گرفته باشد[7] . « مالامال » ظرفی که از روغن و غیره پرشده باشد[8] « غن » ـ (تنگ عصاران) ـ یعنی آلت فشار برای روغنگیری[9] .

باغداری و تاک کاری

وفور اصطلاحات مربوط به باغداری و تاک کاری توجه هر پژوهنده‌ای را جلب میکند . این اصطلاحات در درجهٔ اول راجع به باغداری است ـ از قبیل :

---

(۱) همانجا ص ۷۲ (شمارهٔ ۲٦) .

(۲) همانجا ص ۳٤ سطر ۱۷ .

(۳) همانجا ص ۲۹ (۳٥) .

(٤) همانجا ص ۳٤ (شمارهٔ ٤) .

(٥) همانجا ص ۳۳ (شمارهٔ ۲٦) .

(٦) همانجا ص ۸۰ ، اصطلاح «عصاران» ویژهٔ تهیه کنندگان روغن نباتی بوده .

(۷) همانجا ص ۸٥ (شمارهٔ ۱۳) .

(۸) همانجا ص۸٦ (شمارهٔ ۲٤) .

(۹) همانجا ص ۱۰٦ (شمارهٔ ۱۱۷) : غن ـ تنگ عصاران .

«باغستان» بمعنی عرصه‌ای که باغهای متصل بیکدیگر در آن باشد [۱]؛ «درختستان»- تقریباً بهمان معنی، زمینی که درختان بارور در آن بسیار باشد [۲]؛ «نخلستان» زمینی که فقط نخل خرما در آن کاشته شده باشد [۳]؛ «خرماستان» بیشهٔ خرما [۴]؛ «انارستان» [۵]: «رزبوم» زمینی که فقط رز انگور باشد [۶]؛ «تاکستان» [۷] بمعنی «رزبوم» [۸].

آنگاه اصطلاحات مربوط بکار های باغداری و تاک کاری نقل شده است، بدین شرح: «بیل» «کلوخ کوب» [۹]، «پشنگ» بمعنی کلنگ (میلی که باآن دیوار سوراخ کنند - برهان، دیلم) [۱۰]، «تاش» بمعنی تبر برای بریدن درخت [۱۱]، «اسکنه» که مانند «کارد» در پیوند درختان بکار میرفته [۱۲]، «درنگ» «بندی

---

(۱) نزهت‌القلوب. بخصوص در ص ۳۸، ۵۰، ۵۸، ۷۹، ۱۴۶، ۱۵۲، ۲۲۴، ۲۲۸. واینکه مفهوم لفظ باغستان باغهای متصل بهم بوده از توضیح زیر برمیآید (ص ۷۹ دربارهٔ ناحیهٔ سرد رود): «اکثر باغستان آن مواضع باهم پیوسته‌است چنانکه فرق نتوان کردن که از توابع کدام دیه است».

(۲) همانجا ص ۱۲۷، ۱۲۹. همچنین ابن‌البلخی ص ۱۴۷ (دربارهٔ درهٔ شعب‌بوان): «از سر دره تا پایان‌دره طول وعرض همه درختستان میوه‌است چنانکه آفتاب برزمین نیفتد».

(۳) نزهت‌القلوب، بویژه ص ۴۲، ۴۶، ۱۴۰.

(٤) شاهنامه فردوسی. مجلد ٤، ص ۱۶۶ (باب ٤۱، بیت ۷۵).

(۵) ظهیرالدین مرعشی ص ۵۱۱.

(٦) ابن‌البلخی ص ۹۳.

(۷) ارشادالزراعه، ورق ۷٦.

(۸) شمس فخری ص ۷۰ (شماره ۱۳): «تاك - درخت انگور».

(۹) ر. دومان ص ۲۳۳: «باغها را با بیل شخم میزنند و همچنین بیاری چکش بزرگ چوبی که کلوخ کوب مینامند کلوخهای خاك را خرد میکنند».

(۱۰) ارشادالزراعه ورق ۷۷-۷٦.

(۱۱) شمس فخری ص ٦۱ (شمارهٔ ۳٤) «تاش تیشهٔ بزرگ که شاخ درختان بدان برند».

(۱۲) فلاحت ص ۷۳-۷۱.

کوچک» (بر جوی در باغ و یا تاکستان برای گرفتن جلوی آب) [۱] ؛ چرخشت (بعربی : معصره) ، جائی که انگور را با پا میفشرند تا « شیره » حاصل کنند [۲] ؛ «شجام» بمعنی سرما و یخ بندان سختی که درختان بارور را نابود کند [۳] ؛ «پاشنگ»، خوشهٔ چوچک انگور را گویند [۴] ؛ « سپریغ » بمعنی خوشهٔ انگور بسیار دانه [۵] ؛ « سبد چین » بمعنی بقیهٔ میوه و انگوری بود که در آخرهای فصل میوه در باغها و درختها جابجا مانده باشد (پس از چیدن میوه ویا ضایع شدن آن) [۶] . «غوره» بمعنی انگور نارس [۷] ؛ « کاناز » خوشهٔ خرمای رسیده (بعربی: رطب) - (چوب بن خوشهٔ خرما را گویند یعنی جائیکه به نخل چسبیده باشد - برهان) [۸] . « دوشاب » - شیرهٔ غلیظ انگور (وتوت) و مترادفات آن : « کوزاب » و « کوشاب» [۹] ؛ و دیگر وفور نامهائی که برای شراب آمده جالب توجه است. بدین شرح : گذشته از نامهای متداول در قرون وسطی و زمان ما ، مثل « شراب » (عربی) و « باده » (فارسی) و «می» (فارسی) در فرهنگ شمس فخری، به کلمات زیر هم که برای ادای مفهوم «شراب » است - برمیخوریم: «بگماز» [۱۰]، « غارجی » [۱۱] ، « مدام » [۱۲] .

---

(۱) ارشادالزراعه، ورق ۷۶ . (۲) شمس فخری، ص ۱۵ (شمارهٔ ۴۱) .

(۳) ص ۹۰ : « شجام - سرمای سختی که درختان رامیخشکاند» .

(۴) همانجا . ص ۹۰ (۱۲۴) .

(۵) همانجا ص ۶۶ (شمارهٔ ۲۵) .

(۶) همانجا ص ۱۰۵ (شمارهٔ ۹۶) : « سبد چین » این بیت را شاهد مثال آورده .

« حسود شاه را در باغ امید نماند است از ثمر غیر از سبد چین »

(۷) شمس فخری ص ۱۲۴ (شمارهٔ ۱۰۶) غوره که بعربی حصرم گویند . مکاتبات رشیدی ص ۲۰۷ - شمارهٔ ۳۴ .

(۸) شمس فخری ص ۴۹ (شمارهٔ ۱۳) .

(۹) همانجا ص ۹ (۱۴) .

(۱۰) همانجا ص ۴۹ (شمارهٔ ۱۰): «بگماز شراب را گویند» . در این ایام در آذربایجان به دوشاب « بکمز» گویند .

(۱۱) همانجا ص ۱۸ (شمارهٔ ۲۶) : غارج - شرابی که صبوحی نوشند .

(۱۲) همانجا ص ۹۰ (شمارهٔ ۲۱) : « مدام - شراب) .

شرایط و رسوم و عادات مربوط بشخم و کشت باغ و تاکستان تنوع بسیار دارد. از میان منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم کتاب علم فلاحت و زراعت [۱] جزئیات فراوانی در این زمینه نقل میکند. فی‌المثل شرحی دربارهٔ تربیت رز انگور در آن کتاب مندرج است و مؤلف توصیه میکند که قلمهٔ انگور را در خاک «ریگ بوم» و «سیاه ریگ» که بر نقاط مرتفع باشد بنشانند. ولی در این گونه زمینها انگور ترش میشود. خاطر نشان شده که در یک جریب تاکستان هشت‌جوی برای آبیاری باید احداث کرد؛ و عمق و عرض جویها و ترتیب آبیاری وموعد آن وساختمان بند و غیره نیز قید شده [۲]. در سال سوم شاخه ها را از زیر میبرند و در سال پنجم هم مجدداً قطع میکنند (در ماه حوت - اسفند و حمل - فروردین) [۳]. دوسه سال یکبار زمین تاکستان را باید با کود گاو (انبارگاوی) رشوه داد [٤]. بگفتهٔ نویسندهٔ رساله مزبور در واحهٔ هرات از اول سرطان (تیرماه) تا آخر سنبله (شهریور) بتدریج انواع مختلف انگور میرسد [٥]. و صد نوع انگور بر میشمرد [٦]. سیاحانی که بعد از آنتاریخ بایران سفر کرده‌اند - از قبیل اولئاریوس و شاردن و کمپفر [۷] نیز اطلاعات چندی درباره تاک کاری و انواع انگور نقل میکنند.

در نزهت‌نامهٔ علائی [۸] توصیه ها و قواعدی که تاک داران را بکار آیدمندرج است و برخی اعتقادات و اوهام خلق - مربوط به رزبانی - نقل شده‌است. دراینجا قطعهٔ مزبور را بالتمام میآوریم (به‌عکس متن اصلی - شمارهٔ ۱۱ رجوع شود):

---

(۱) فلاحت.

(۲) ارشادالزراعه ورق ۷٦-۷٥.

(۳) همانجا ورق ۷۸-۷۷.

(٤) همانجا، ورق ۷۹.

(٥) همانجا، ورق ۸۰.

(٦) همانجا، ورق ۸۳.

(۷) اولئاریوس ص ۷٥۳ ببعد؛ شاردن، مجلد سوم ص ۷۳۷-۷۳٥، کمپفر، ص ۳۷٦ - ۳۷٤.

(۸) نزهت‌نامهٔ علائی ورق ٦۲b - ٦۲a.

« رزانگور - چون شاخ و غرس درخواهی نشاندن باید کی از رز کهن کشته و از رز نوخاسته باز نبرند ، جوان باید کی بر بسیار آورده باشد و آن شاخ کی بخواهند نشاندن ، آنکس باید کزان و برهر شاخی ده دوازده چشمه باشد و نه ازسر ببرند و نه از بن ، میان باید. آنگاه باید نشاندن کی از ماه نو چهار روزگذشته باشد یا چهاردهم ماه وهر دو شاخ بسرگین گاو در باید گرفتن تا آفت نرسد [۱] ، از آنچ سرگین خاصیتی دارد و قدری بلوط کوفته یا نانخواه [۲] در بن هرشاخی باید فشاندن تاقوی گردد و اندکی کاه باقلی در بن نهال فکندن کی بنشانند زود در برآید. غورهٔ انگور سیاه خشک کرده در بن شاخ انگور سپید فکنی و غورهٔ سپید خشک کرده در بن انگور سیاه مخالف چون برآرد خوش طعم باشد والبته در رز کبریت [۳] و نخود نکارند و نباید کاشتن و کمتر از دو گز نباید کی بزمین فروبرند کی شاخ دراز نهند. ارخواهی کی بر درخت تابد سروبن در زیر آن درخت در زمین نشانی چنانک مقدار دو انگشت سر برداشته باشد و آب در او ایستد بر بسیار گیرد و همه بپرورد و اگر درخت مورد در بن نشانی تا بوقت نشاندن زیت بر شاخ اندای ، انگور خوش شود و شاخ چون بخواهی نشاندن بدوبار شکاف چنانک پوست ازو جدا نشودو آب خور کی در میان باشد مانند بشم ازو بگیری و بر هم نهی راست و بپوست بید ببندی و رها کنی تا محکم شود و پرورده ، چون روید انگور کی بیارد استخوان ندارد و اگر در میانش قدری سقمونیا در نهی چون برآرد انگور آن شکم براند. سه شاخ انگور (سیاه) [٤] و سپید و سرخ

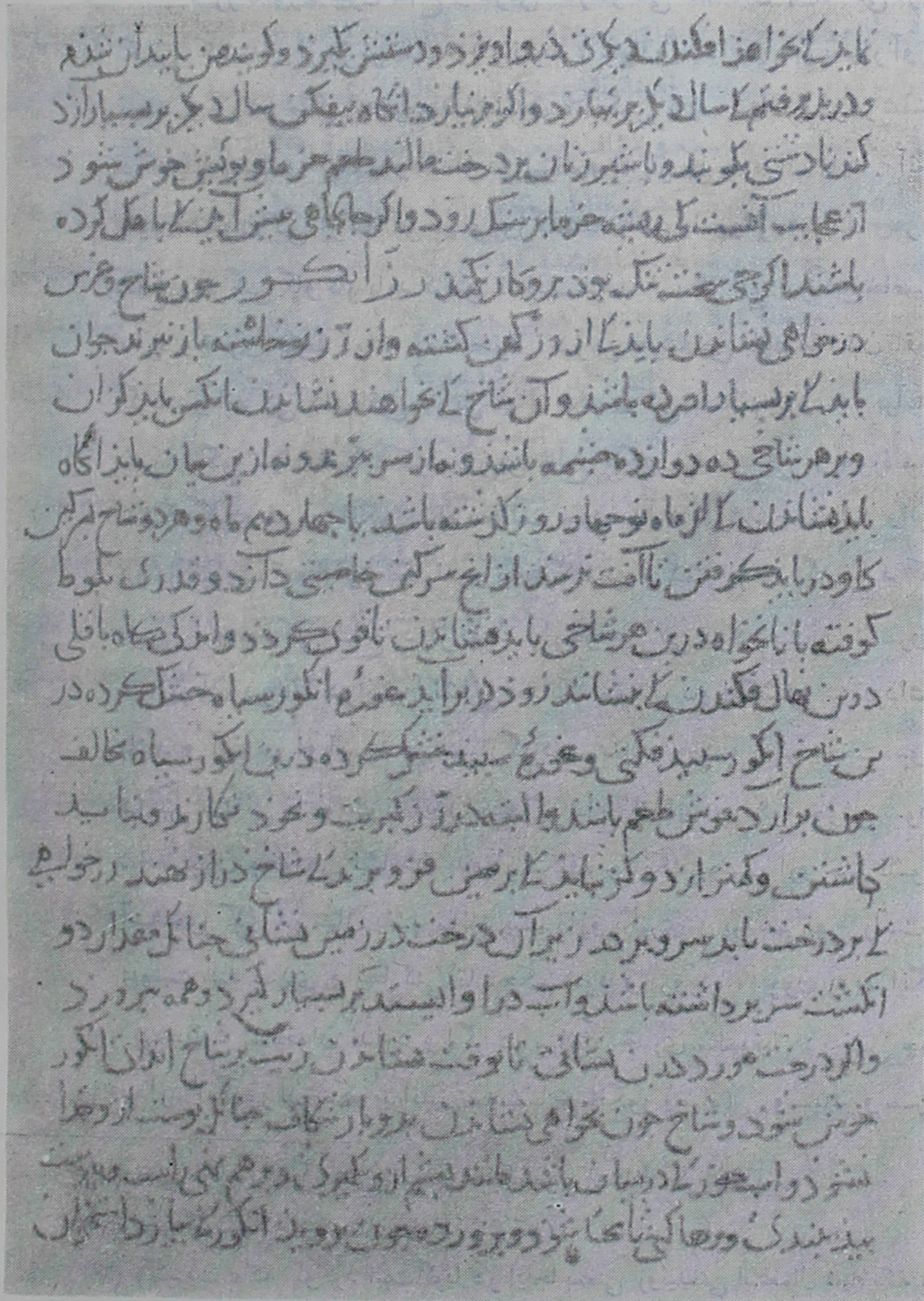
---

(۱) یعنی محل بریدگی شاخ قدیم وشاخهٔ جنبی که ازآن گرفته شده.

(۲) تخم خوشبوکه بروی نان پاشند (مترجم).

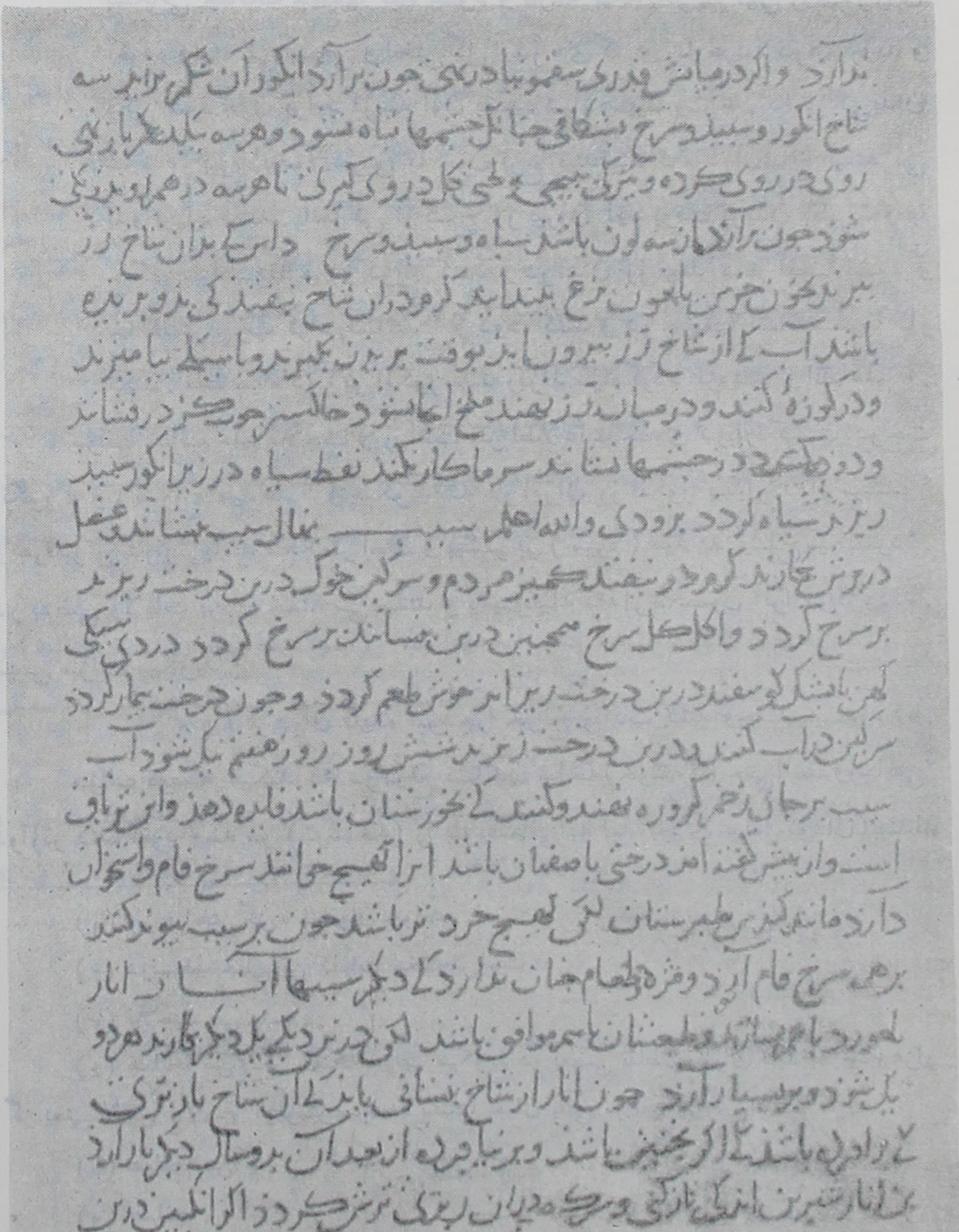
(۳) « کبریت » که گوگرد است گویا در اینجا بمعنی روئیدنئی استعمال شده که در فرهنگها نیافتیم.

(٤) از روال مطلب پیداست که کلمهٔ سیاه دراینجا افتاده.



بایدکه نخواهند افکند که از آن [illegible] و دستش بگیرد و گویند چون باید آن [illegible]
و درین [illegible] سالی دیگر بر بار آرد و اگر هم بار آرد آنگاه بیفکنی سال دیگر بر بسیار آرد
کند باد شبی بگویند و با شیر زنان بر درخت مالند طعم خرما و بوی نیکی خوش شود
از عجایب آنست که بیشه خرما بر سنگ رود و اگر جایی که همی [illegible] آید که با گل کرده
باشند اگر چه بعضی تنگ بود بر وی کار نکنند رز انگور چون شاخ [illegible]
درخواهی نشاندن باید که از رز کهن گشته و از رز نو حاصل شده باز نبرند جوان
باید که بر بسیار داشته باشند و آن شاخ که نخواهند نشاندن انگشت باید که آن
و بر هر شاخی ده دوازده چشمه باشند و نه از سر بیخ و نه از میان باید آنگاه
باید نشاندن که از ماه نو چهار روز گذشته باشند یا چهار دهم ماه و هر دو شاخ سرگین
گاو در باید کوفتن تا آفت نرسد از آنچه سرگین خاصیتی دارد و قدری [illegible]
کوفته با آنچه در بن هر شاخی باید نشاندن تا قوی گردد و اگر گیاه باقلی
در بن نهال افکنند که نشانند زود در بار آید و اگر خواهی انگور سیاه حنظل کرده در
بن شاخ انگور سپید افکنی و اگر خواهی سپید حنظل کرده در بن انگور سیاه مخالف
چون بر آرد خوش طعم باشند و [illegible] و نخود [illegible] باید
کاشتن و کم بار آرد و اگر نباید که بر زمین فرو برند که شاخ دراز نهند [illegible]
که بر درخت باید سر و بر بند زیرا آن درخت در زمین نشانی چنانکه مقدار دو
انگشت سر بر داشته باشند و آب در [illegible] بر بسیار گیرد و همه بیرون برد
و اگر درخت [illegible] در بن نشانی تا وقت نشاندن [illegible] بر شاخ اول انگور
خوش شود و شاخ چون خواهی نشاندن [illegible] چنانکه پوست [illegible]
شود و [illegible] در میان باشند [illegible]
[illegible] انگور [illegible]

۱۱ - الف - برگ a ٦٢ نسخهٔ خطی نزهت نامهٔ علائی - گوتا



بر آرد و اگر در میانش قدری سقمونیا دهی چون بر آرد انگوران شکم براند سه
شاخ انگور و سپید و سرخ بشکافی چنانکه چشمها تباه نشود و هر سه بیک دیگر باز نهی
روی در روی کرده و بر گل بپیچی و طینی نگار دروی گیری تا هر سه در هم پیوسته
شود چون بر آید از سه لون باشد سیاه و سپید و سرخ   داروی که بدان شاخ رز
بیرون آید چون خواهی با عون مرغ بینداید کردوان شاخ بشکافند کی بزو بریده
باشد آب که از شاخ رز بیرون آید بوقت بریدن بگیرند و با سیکی بیامیزند
و در کوزه کنند و در میان رز بنهند ملخ ابا نشود و خاکستر چوب کرز در فشانند
و دو یک صد و چشمها نشانند سرما کار نکند نقطه سیاه در زیر انگور سپید
ریزند سیاه گردد بزودی والله اعلم سیب بنهال سیب نشانند عسل
در بن شاخ زنند کوه و بنهند کمیز مردم و سرگین خوک در بن درخت ریزند
بر سرخ گردد و اگر گل سرخ مضمض در بن نشانند بر سرخ گردد در دی سیکی
لعل با شیر کو بنهند در بن درخت ریزند خوش طعم گردد و چون درخت بیمار گردد
سرگین در آب کنند و در بن درخت ریزند شش روز و روز هفتم نیک شود آب
سیب بر جای زخم کورره بنهند و کنند که بخورستان باشد فایده دهد و این نوع
است و از بیشتر تعفنه امد درختی با صفهان باشد اسرا نفیح خوانند سرخ فام و استخوان
دارد مانند کنار طبرستان لکن نفیح خرد تر باشد چون بر سیب پیوند کنند
بر همه سرخ فام آرد و مزه طعام همان ندارد که دیگر سیبها آرد انار
... طعم شان با هم موافق باشند لکن چون بر دیگر پیوند کنند بار هر دو
نیک شود و بر بسیار آرد چون انار از شاخ بنشانی باید که آن شاخ بار بتری
که بر آورده باشد که اگر چنین باشد و بر با برده از بعد آن بر و سال دیگر بار آرد
بن انار شیرین انگشت نازکی و سرکه ... ریک ترش گردد و اگر انگبین در بن

۱۱ ب - برگ b ۶۲ نسخهٔ خطی « نزهت نامهٔ علائی » گوتا

بشکافی چنانک چشمها تباه نشود و هرسه بیکدیگر باز نهی روی در روی کرده ونیز کی بپیچی و لختی گل[1] در وی گیری تا هرسه درهم روید و یکی شود چون برآرد از سه لون باشد، سیاه وسپید وسرخ. داس کی بدان شاخ رز ببرند بخون خرس یا خون بزغ بیندایند کرم درآن شاخ نیفتد کی بدو بریده باشد. آب کی از شاخ رز بیرون آید بوقت بریدن بگیرند و با سبکی بیامیزند و در کوزهٔ کنند و در سیان رز نهند ملخ آنجا نشود و خاکستر چوب گز درفشانند[2] و دوده کنند و در چشمها نشانند سرما کار نکند. نفط سیاه در زیر انگور سپید ریزند سیاه گردد بزودی و الله اعلم».

مؤلف کتاب علم فلاحت و زراعت نیز اطلاعات چندی دربارهٔ کشت«درخت انگور» ویا «رز» میدهد[3] و میگوید که در ایران رز انگور بسیار دراز میشده[4] و هرقدر رز درازتر باشد محکمتر است و بیشتر بر (میوه) میدهد وشاخ میگسترد[5]. در بعضی ولایات بر آن چفته می‌بستند و بدینوسیله مقدار محصول آنرا میافزودند.

سپس مؤلف میگوید:

«و اگر درآن فایده نبودچرا خراج زیادت کنند وچفته میبندند[6]».

مؤلف توصیه میکند که در موقع نشاندن شاخه(خوشه؟) حتی المقدورچاهی[7] درازتر کنده شود وسه مو (سرشاخه) را باریسمانی به لبهٔ بالای چاه(گودال) ببندند

---

(۱) جز «لختی گل» نمیتوان خواند.

(۲) درنسخهٔ خطی این کلمات مغشوش است.

(۳) فلاحت ص ۷-۳.

(٤) همانجا ص٤-۳. اینکه مؤلف میگوید در بعضی نقاط در ازای تاك به ۳-۲ هزار گز یعنی لااقل ۱/٥-۱ کیلومتر میرسیده مسلماً خیال بافی مبالغه آمیزی است.

(٥) همانجا ص ٤.

(٦) همانجا.

(۷) همانجا: «و هرچند چاه آن در وقت نشاندن درازتر باشد بهتر بود». بگفتهٔ مؤلف در اسدآباد و ولایت همدان چاه رابطول سه تاجهل گز میکنده‌اند.

و اطراف ساق آن را با آجر پخته وآهک بگیرند وچون شاخه از چاه برخاسته تابام خانه رسید باید چفته (داربست) بست [۱].

بنابگفتهٔ مؤلف همین کتاب اگر خواهند که رز انگور شیرین دهد باید در اراضی مرتفع ریگزار و صخری نشاندش [۲] و چنین رزی انگورشیرین بر دهد و زبل (کود) هم کمتر لازم دارد. و اگر بهتر خواهند زمین آن ریگ نرم [۳] مخلوط به خاك [٤] و سنگ باشد. و الا گرچه انگور شیرین شود ولی رز چندان محکم نباشد [٥].

دیگر میگوید که برای کاشتن و پرورش رزانگور آب و هوای گرم معتدل و خشک بهتر است وچنانچه « بخارات زیاده » باشد زیان آورد. و در « زمین بلند » انگور بهتر وشیرین تر از زمین دره‌های تنگ و « زمین مغاك » بدست میآید. وانگور « زمین مغاك » ترشتر است زیرا که در زمین بلند روزهای سردوگرم به تناوب ودر پی‌هم منظماً قرارگرفته‌اند و حال آنکه دراراضی پست سرما و گرما مدت مدیدی طول میکشد [٦].

نویسندهٔ کتاب توصیه میکند که چنانچه رز خواهند نشاندن شاخ (قلمه) را از تاك ۳-۲ ساله‌تا سی‌ساله برگزینند. تاك پیرتر مناسب نیست وجوانتر زیادضعیف میباشد [۷].

باغبانان ایران درعمل پیوند درختان میوه و رز بسیار چیره دست و هنرمند بوده رسوم مستحسن فراوان داشتند. در مجموعهٔ «دستورالکاتب» از پیوند نخل خرما سخن رفته است [۸].

---

(۱) همانجا.

(۲) همانجا : « در زمینهای بلند و ریگ بوم و صخری باید نشاندن ».

(۳) ریگ بمعنی « سنگ ریزه » هم هست.

(٤) یعنی قشر اصلی زیرین آن خاك باشد.

(٥) همانجا ص ٤.   (٦) همانجا ص ٥.

(۷) همانجا.

(۸) « دستورالکاتب » ورق b ۱۱۷ : « جون خواهند که نخل خرما بارور گردد از درخت دیگر شاخ بیاورند و برنخل ببندند و آنرا لقاح گویند ».

بنا بدستور « کتاب علم فلاحت وزراعت » برای پیوند تاك باید تاکی ٤-۳ ساله یا ٦-٥ ساله‌را بر گزید . و به بن‌شاخی‌پیوندپذیر پیوند زنند [۱] . وچون‌خواهند بر خوب بدست آید باید شاخه هارا زد . و چنانچه برای پیوند تاك وحشی‌ویاجنگلی ویا صحرائی را انتخاب کنند نیز بخوبی پیوند می‌پذیرد و بزودی انگور میدهد [۲] .

درکتاب « ارشادالزراعه » درباره تاك نشاندن و تربیت وپیوند آن مفصلاً بحث کرده کارهائی راکه در تاکستان باید انجام شود شرح داده است [۳] .

در « کتاب علم‌فلاحت‌و زراعت » بخش‌ویژه‌ای به قواعد کلی پیوند‌درختان وگیاهان بارور و بی بر (تزئینی) اختصاص داده شده [٤] . گذشته از این در فصول مربوط به درختان میوه‌دار مختلف ویژگیهای شیوهٔ پیوند هریک‌از آنها علیحده‌شرح داده شده است [٥] .

مؤلف بیست موردرا برمیشمرد که پیوند به‌درخت فایده میرساند ، بشرح زیر: مزهٔ میوهٔ درخت را نیکو تر کند ؛ مقدار محصول را زیاد تر کند ؛ درختانی را که میوهٔ کوچک میدهند به درختان میوه درشت تبدیل میکنند ؛ خواص یک‌نوع درخت را بدرخت دیگر منتقل میکنند ؛ انواع درختان آب و هوائی‌را با آب وهوای دیگر سازگار میسازد (با سرما یاگرما) ؛ در نقاطی که آب کم است بانواع درختانی که نیازمند آب فراوانند از انواعی که آب زیاد لازم ندارند پیوند میکنند ؛ طول عمر درخت و مدت باروری آنرا درازتر میکنند ؛ انواع درختان یک ولایت بوسیلهٔ

---

(۱) فلاحت ص ٦ - ٥ .

(۲) همانجا ص ٦ : «واگر در بیشه[ای] یاصحرائی که خود رسته باشد پیوند کنند نیکو آید و زودتر بر دهد » .

(۳) ارشادالزراعه . نسخهٔ سابق‌الذکر ورق ۸۰-۷٥ .

(٤) «فلاحت» ص ۷٥-٦۲ : « درمعرفت احوال پیوند کردن انواع درختهای مثمر و غیر مثمر » .

(٥) رجوع شود به فصل چهارم این کتاب .

پیوند در ولایات دیگر متداول میشوند و انتشار می‌یابند و الخ [۱].

مؤلف پنج نوع پیوند کلی را شرح میدهد و میگوید که هریک از آن انواع وجوه گوناگون دارند. چون شرح مزبور بسیار پیچ در پیچ است در اینجا بطور کلی بدان اشاره‌ای کرده میگذریم. نوع اول: درخت ٤-٣ ساله (پیوندپذیر) را نزدیک ریشه قطع کرده با اسکنه میشکافند (مقطع را) و شاخ درخت پیوند دهنده را به آن پیوند میکنند [۲]. نوع دیگر: به درختی ۳-۲ ساله شاخه جوان (پیوند دهنده) را پس از آنکه مقطع را با اسکنه شکافتند - پیوند میکنند [۳]. بعقیدهٔ مؤلف این نوع فقط بدان سبب مناسب است که پیوندهای گوناگون با بکار بستن آن میتوان زد [٤].

مؤلف نوع سوم را پیوند برگی [٥] میخواند - زیرا ظاهراً جوانه را برای پیوند بکار می برده‌اند و روی «شاخ پیوند» جائی را که جوانه‌ای زده باشد - با کارد قطع میکنند و پس از قطع در «کاسه‌ای آب» میافکنند، آنگاه روی درخت ۳-۲ ساله که «ساق جوان» داشته باشد با کارد شکافی در «پوست بالائین» میدهند بطوریکه «پوست زیرین» زیان نبیند و در جای شکافته «پستان» را از کاسهٔ آب برداشته میگذارند، بنا بگفتهٔ مؤلف، این شیوه را باید فقط در «موسم» «آخر رسیدن زردآلو» بکار بست زیرا که در آن فصل «پوست بالائین» بآسانی از «پوست اندرونی» جدا میشود [٦].

مؤلف معتقد است که بهترین شیوهٔ پیوند همان است که به یاری اسکنه [۷] صورت

---

(۱) فلاحت ص ٦٧-٦٤.

(۲) همانجا ص ۷۱ - ۷۰.

(۳) همانجا ص ۷۳ - ۷۲.

(٤) همانجا ص ۷۲: «باین شیوه پیوند تنها آنرا لایق باشد که انواع پیوند توان کرد.» (محتملا ترجمهٔ مؤلف محترم دراینمورد دقیق نیست - مترجم).

(٥) همانجا: «نوع سیم آن که پیوند به برگ کنند».

(٦) همانجا ص ۷۳ - ۷۲.

(۷) همانجا، ص ۷۳.

گیرد ولی اسکنه را در همهٔ انواع پیوند نمیتوان بکاربرد [۱].

نوغانداری (پرورش کرم ابریشم)

غرس و تربیت درخت توت یا درخت کرم ابریشم باپرورش آن کرم ونوغان‌داری رابطهٔ نزدیک دارد. در بوندهشن از میوهٔ درخت توت سخن رفته است[۲]. نخست درخت توت را درایران بخاطر میوهٔ آن ـ از عهد باستان ـ می شناختند وآن نوعی از morus alba و یا توت سفید و محتملاً بومی ایران بوده است. نوع دیگر یعنی توت سیاه یا morus nigra با نوع سفید اختلاف محسوس دارد و ظاهراً،مدتها بعد، و بیشتر درشمال ایران، منتشر ومتداول شد [۳].

نویسندهٔ «کتاب علم فلاحت وزراعت» نیز از وجود دوگروه اصلی و یا دو نوع درخت توت اطلاع دارد: توت سیاه و توت سفید. وی خاطرنشان میکند که هر یک ازاین دونوع انواعی فرعی داشته [٤] وازآنجمله بوده‌اند: نوع سفید مایل بسرخی [٥] و نوع درشت سیاه (خرتوت) و «توت شراب» که برای انداختن شراب (یاعرق؟) میکاشتند و دیگر نوعی توت بسیار شیرین بی‌دانه که درایران نادر و درولایت کمخ (کماخ) آسیای صغیر فراوان بوده و ازآنجا خشک کردهٔ آن صادر میگشته. همهٔ انواع توت سفید شیرین بودند وبرخی از انواع برای تهیهٔ دوشاب ـ مانند دوشاب انگور ـ بکار میرفته‌اند [٦]. ازگفته های مؤلف کتاب چنین بر میآید که کشت و پرورش درخت توت، بخاطر میوهٔ آن، درسراسر ایران متداول بوده ولی فقط دربعضی نقاط، باختصاص، برای نوغانداری بغرس و تربیت آن درخت

---

(۱) همانجا.

(۲) دراین باره به فصل چهارم این کتاب رجوع شود.

(۳) صفحه ۱۲۲-۱۱۹ «A. de Candolle. «L'origine des plantes.

(٤) فلاحت ص۲۱.

(٥) همانجا.

(٦) همانجا.

می‌پرداخته‌اند[۱]. در این ایام نیز تقریباً در همه‌جای ایران درخت توت کاشته میشود ولی فقط در ایالات کرانهٔ خزر و برخی نقاط معدود نوغانداری وجود دارد[۲].

هنوز کما هو حقه معلوم نیست که پرورش کرم ابریشم در چه زمانی در ایران معمول گشته. در ایالات شرقی امپراطوری روم (مصر و سوریه) از قرن چهارم میلادی و در ایران لااقل از زمان شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م.)[۳] تولید پارچه‌های ابریشمی وجود داشته است. بظن اقوی - بطوریکه بانو ن. و. پیگولوسکایا نیز معتقد است[۴] - این صنعت در ایران قبل از شاپور دوم هم متداول بوده. ولی در هر دو کشور روم و ایران صنعت تولید پارچه‌های ابریشمی با ابریشم خامی که از خارج وارد میشده کار میکرده‌است و ابریشم خام هم نخست از چین وارد میشده است و از قرن ۵ م. ببعد از ختن واقع در ترکستان شرقی (سین تسزیان). در کتب تاریخ نوغانداری آمده است که در سال ۴۱۹ م. شاهزاده خانمی چینی که با امیر ختن ازدواج کرده بود طرز پرورش کرم ابریشم را بمردم ختن آموخت و از آنجا نوغانداری نخست به یارکند و فرغانه و سرانجام در قرن ششم میلادی بایران نفوذ کرد[۵]. نظر م. ا. ماسون اندکی با عقیدهٔ بالا اختلاف دارد. وی معتقد است که نوغانداری در قرن چهارم ویا پنجم در ترکستان شرقی پدید آمد و حتی پیش از قرن ششم میلادی در واحهٔ مرو و از آنجا به گرگان - واقع بر کرانهٔ جنوب شرقی دریای خزر - نفوذ کرد[۶].

---

(۱) همانجا.

(۲) رجوع شود به نقشهٔ نواحی کشت درخت توت و مناطق نوغانداری در ایران در حدود سال ۱۹۱۰ - در «گنج شایگان» جمال‌زاده ص ۲۸.

(۳) J. Strzygowski. Seidenstoffe aus Aegypten - Jahrbuch der Königlichen preussischen Kunstsammlungen, B d, 24, Berlin, 1903, ص ۱۵۳.

(۴) ن. و. پیگولوسکایا، «دیپلوماسی بیزینته»، ص ۱۸۹-۱۹۲.

(۵) F. Spiegel. Eranische altertumskunde, T. I, ص ۲۵۶

B. Laufer. Sino - Iranica ص ۵۳۷

(۶) م. ا. ماسون، «قطعه‌ای از تاریخ رواج حریر بافی در دوران باستان» ص ۴۷-۵۱.

بنا بقول مورخان بیزینته درقرن ششم میلادی (پروکوپی قیصری و تئوفات بیزنتی) نخستین بار تخم نوغان درسال ۵۵۲-۵۵۳ م. در بیزینته پیدا شد. محققان مختلف معتقدند که راهبان پنهانی تخم نوغان راز ختن و یا چین و یا هندوستان به بیزنت آوردند. ن.و. پیگولوسکایا، باتکای عقیدهٔ هنینگ، معتقد است کلمهٔ «سریندا» که در منابع بیزنتی ذکر شده ـ همان آسیای میانه است [۱].

معهذا عقیدهٔ دیگری هم در این باره وجود دارد. دکتر تقی بهرامی بااستناد بگفته های پاریزه (Pariset) مورخ نوغانداری و لافون و رابینو ـ مؤلفان کتابی دربارهٔ پرورش کرم ابریشم در ایران ـ باین عقیده است که کرم ابریشم از ایران است و ایران و ترکستان (آسیای میانه) زادگاه کرمی که پیلهٔ زرد میدهد بوده و چین وطن کرمی است که پیلهٔ سفید میدهد [۲]. این عقیده که کرم ابریشم بومی ایران و آسیای میانه بوده شاید چندان بی پایه نباشد. با اینحال پیش از قرن پنجم وششم میلادی اطلاعات روشنی دربارهٔ پرورش کرم مزبور در آن سرزمین بمنظور تحصیل تخم نوغان و ابریشم خام ـ در دست نیست [۳]. ب. لائوفر میگوید که منشأ اصطلاحات مربوط بمفهوم ابریشم خام ویا غیر خام در زبانهای ایرانی و برخی السنهٔ ممالک همسایهٔ ایران (« اپه رشم » در زبان پهلوی، «ابریشم» در فارسی جدید، «ورشم» در افغانی، « ورشوم » و « ورژم » در زبانهای پامیری، « اپرسم » در زبان ارمنی، « ابریسم » بعربی) هنوز درست روشن نشده است و بهر تقدیر این کلمات منشاء چینی ندارند [۴] وشاید این خود دلیلی بر بومی بودن کرم ابریشم در ایران باشد.

در فاصلهٔ قرن ششم و دهم م. نوغانداری بتانی از مرو و گرگان به طبرستان

---

(۱) ن.و. پیگولوسکایا. منابع سریانی. ص ۷۴-۷۳؛ ن.و. پیگولوسکایا «دیپلوماسی بیزینته» ص ۲۰۶ - ۲۰۵ (فهرست کتب نیز نقل شده است).

(۲) تقی بهرامی. « تاریخ کشاورزی ایران » ص ۱۰۰-۹۹.

(۳) این گفتهٔ دکتر تقی بهرامی (همانجا) که نه تنها پرورش کرم ابریشم بلکه بافتن پارچه های ابریشمی نیزدرایران قبل از هخامنشیان وجود داشته فوق العاده محل تردید است.

(۴) ص ۵۳۹ - ۵۳۷ « B. Laufer, « Siuo - Iranica

(مازندران) و دیلم ودیگر سرزمینهای کرانهٔ خزر نفوذ و رواج یافت[۱] . خبر موسی کلن کتوئی دربارهٔ وجود نوغانداری در آلبانی قفقاز (آذربایجان کنونی شوروی) ، باحتمال قوی مربوط به قرن دهم میباشد[۲] . در قرن دهم کارگاههای تولید پارچهٔ ابریشمی خوزستان ابریشم‌خام بردع و ارّان (آلبانی، اکنون آذربایجان شوروی) را مصرف میکردند[۳] . در قرن دهم میلادی جغرافیون در مورد رواج نوغان داری درخوزستان و فارس خموشی اختیار کرده‌اند واین میرساند که پرورش کرم‌ابریشم در آن ایالات متداول نبوده. ولی در همان قرن در بلوك خبیص کرمان از برگ درخت توت برای نوغان‌داری استفاده میشده است[٤] . با اینحال در قرن‌دهم‌نواحی اصلی نوغانداری واحهٔ مرو و گرگان و جلگهٔ بردع و شیروان بوده است. درفاصلهٔ قرن ششم ودهم در ناحیهٔ مرو از نژادهای تازهٔ کرم ابریشم که محتملاً بومی‌بوده و پیلهٔ زرد میداده‌اند استفاده‌بعمل آمد. م.ا.ماسون‌به داستانی که السمعانی‌مؤلف عربی زبان قرن دوازدهم نقل کرده توجه کرده است . سمعانی میگوید که در مرو دانشمندان متخصص در محل مخصوصی که دیوك کش نام داشته سرگرم مطالعهٔ تجربی جریان نوغانداری بوده‌اند ، زیرا که در آن مؤسسه پوسایلی دیوه (دیوك)را خارج کرده در آفتاب ـ نابود میکردند[۵] . (میمیراندند) .

قبل از قرن سیزدهم ابریشم خام گرگان و طبرستان (مازندران) بهتر از ابریشم گیلان‌شمرده میشده . وحتی درآغاز قرن سیزدهم ابریشم‌خام لاهیجان گیلان جنس پست محسوب میگشته[٦] . ولی در طی قرن سیزدهم جنس ابریشم گیلان

---

(۱) « حدودالعالم » متن فارسی ورق ۲۹٦ ؛ استخری، ص ۲۱۳ .

(۲) موسی کلن کتوئی ص ٥ ؛ دربارهٔ نوغانداری در ناحیهٔ بردع رجوع شود به « حدودالعالم ». بمتن‌فارسی ورق ۳۳a .

(۳) ابن حوقل ص ۲٤۱ .

(٤) مقدسی ص ٤٦۳ .

(٥) م.ا. ماسون، « قطعه‌ای ازتاریخ رواج‌نوغانداری در زمان باستان» ص٤۹-٤۸ .

(٦) یاقوت . مجلد ٤ ص ۳٤٤ . همچنین رجوع شود به : و.و.بارتولد ، بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران ص ۱٥۷ .

بحدی بهبود حاصل کرد (شاید نژاد جدیدی از کرم ابریشم را پرورش میداده‌اند) که در پایان آن قرن - بگفتهٔ مارکوپولو :

« اخیراً بازرگانان ژن مخصوصاً باینجا (گیلان) میآیند تا ابریشم خام (ghelle گله - گیله) خریداری کرده صادر نمایند »[۱].

در منابع ایتالیائی قرن سیزدهم و چهاردهم م . - از قبیل دفاتر تجارتی پگولوتی و اوتسانو (اهالی فلورانس) و اساسنامه های «پیزا» و غیره - که مورد استفادهٔ ویلهلم هید قرار گرفته ، نام‌های انواع ابریشم خام رسیده از ایران که در شهرهای ایتالیا عمل میآورده‌اند - بشرح زیر منقول است :

Seta ghella - ابریشم گیلان ، Seta masan droni - ابریشم مازندرانی ، Seta Stravatina ، یا Seta stravai - ابریشم استرآبادی از گرگان[۲] ، Seta talani ابریشم دیلمی (؟) و یا شاید ابریشم طالشی، که با Seta mamutava (ابریشم محمود آباد) یکی بوده - محمود آباد نزدیک مصب رود کورا (کر) بوده است ، Seta canare یا Seta chaunaruia - ابریشم « کنارا » یا « کناره»(؟) در قره باغ ، Seta siechi یا Sacchi - ابریشم‌شکی ، درشمال آذربایجان ، Seta gangia - ابریشم گنجه ، Seta merdacascia - ابریشم مرو شاهجان ، یعنی واحهٔ مرو[۳].

این فهرست خود نشان میدهد که میزان صادرات ابریشم از شمال ایران و سرزمینهای مجاور آن به ایتالیا تاچه حد اهمیت داشته است.

«کتاب فلاحت و زراعت» دربارهٔ نوغانداری در ایران اطلاعات شایان توجهی میدهد.

---

(۱) مارکوپولو ص ۳۱ .

(۲) Strava علی‌الرسم در مؤلفات ایتالیائیان قرن سیزدهم تا پانزدهم به استرآباد اطلاق میشده.

(۳) صفحه ۶۵۳ - ۶۵۰ .

W. Heyd. Geschichte des Levantehandels, T. II,

همانجابمنابع اولی اشاره شده است.

مؤلف میگوید که درختان توت مخصوص نوغانداری نمی بایست میوهٔ زیاد داشته باشند بلکه می‌بایست برگ فراوان بدهند[۱] و سپس میگوید :

« و معهود آنست یک درم تخم کرم پانصد من برگ بخورد و یک من ابریشم بدهد[۲] » .

بنا بگفتهٔ وی برگ درخت توت سفید مسلماً از برگ توت سیاه برای کرم ابریشم بهتر است[۳] . و برگ خرتوت بسیار خشن و سخت است و برای نوغانداری بکار نمی‌آید[٤] . برای بهبود جنس برگ و افزایش مقدار آن کود فراوان لازم بود و بدرخت پیوند میزدند[٥] . درخت توت را بدو شیوه غرس میکردند : یکی اینکه « بچهٔ درخت » را کنده درجای دیگر میکاشتند و یا اینکه از درخت جوان ۳-۱ ساله « شاخ تازه » - ای را گرفته می‌نشاندند . ودیگر اینکه تخم توت رامیکاشتند[٦] . مؤلف میگوید که ابریشم(خام) و طرز بدست‌آوردن آن درهر ولایتی با ولایت‌دیگر تفاوت دارد و معتقد است که در زمان او در امر نوغانداری در ولایت یزد بهتر از جاهای دیگر دقت و مراقبت میشده و یک درخت توت درآن ولایت بیش از ده درخت - در ولایات دیگر - برگ میداده . دریزداز یک درخت توت تا حدود ۵۰۰ من برگ و یک من ابریشم بدست میآمده است و محصولات (ارتفاعات) ابریشم درآنجا ازلحاظ جنس بهتر از دیگر نقاط بوده و از یک‌درم «تخم کرم»معادل‌مقدار ابریشم‌خامی که درجاهای‌دیگر از ٥-٤ درم بدست میآمده کسب‌میکرده‌اند[۷] .

---

(۱) فلاحت - ص ۲۱ .

(۲) همانجا ص ۲۳ .

(۳) همانجا ، ص ۲٤ .

(٤) همانجا .

(٥) همانجا ص ۲٤ - ۲۳ .

(٦) همانجا ص ۲۲ .

(۷) همانجا ص ۲۳ . « بیک درم تخم کرم ابریشم چندان‌حاصل میکنند که در دیگر مواضع بجهار و پنج درم نتوانند کردن » .

بعقیدهٔ مؤلف مزبور :

« ابریشم ایشان بهترین ابریشم دیگر مواضع میباشد [۱] ».

برای حمایت و دفاع از کرم ابریشم در مقابل سرما « خانه ها » میساختند بطول یک گز و بیشتر ، و آنرا به نمد میپوشانندند [۲] . و برای « دفع مار و مورچه و موش که عدو مهلک کرم اند » اقداماتی بعمل میآوردند [۳] . شرحی که در این کتاب راجع به کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم داده شده [٤] تاحدی باوصفی که اولئاریوس در قرن هفدهم کرده نزدیک است

اولئاریوس چنین میگوید :

« پرورش کرم و تولید ابریشم بطریق زیر صورت میگیرد : هنگام بهار چون درخت توت با برگ پوشیده شود ایرانیان تخم کرم ابریشم را در کیسه های کوچک ریخته و (نصف روز در) زیر بغل نگه میدارند و گاهی هم یک روز. کرمکها براثر حرارت بجنبش درآمده بیرون میآیند . آنگاه آنهارا بروی برگهای توت که در دیس گونه‌ای چوبی قرارداده‌شده میگذارند. وهر روز برگ تازه اضافه میکنند و ضمناً باید بسیار بر حذر باشند که برگها خیس نشود وهیچگونه رطوبتی برآنها ننشیند . کرمکها پنج روز روی برگها نشسته تغذیه میکنند و بعد سه روز میخوابند و برگ نمیخورند . درآنموقع به بزرگی کرمکهای پنیر هستند . پس از خواب کرمکهارا به انبارك و یا محل تمیزی که مخصوصاً برای آنها ساخته باشند وعلی‌الرسم طویل است منتقل میکنند . در گیلان ایرانیان بدینمنظور خانکهای ویژه‌ای میسازند شبیه انبارهای آجری ما . . . بروی کف آن که

---

(۱) همانجا.

(۲) همانجا ص ۲۵ .

(۳) همانجا.

(٤) همانجا ص ۲۷-۲۱ .

از تیرهای چوبی تشکیل شده شاخه های پربرگ (توت) را میافکنند و کرمهای ابریشم را بروی آنها رها میکنند و هر روز شاخه های تازه می افزایند. وچون کرمها کاملاً بزرگ شدند و بخوراك بسیار احتیاج پیدا کردند روزی دو و حتی سه بار برگ میدهند. سرانجام کرمکها بحد رشد کامل میرسند و آنگاه تمام منافذ و مدخل انبارکی راکه محل پرورش است میگیرند که پرندگان کرمها را نخورند. در این موقع کرمها قبل از آنکه کاملاً بالغ شوند و بتوانند بتنند مجدداً ۸ روز میخوابند. در این دوران باید مراقب باشند که آدم کثیف و یا زن ناپاك بآنها دست نزندو الا میترکند و مثل اینکه در رطوبت خویش غرق وذوب میشوند ومی‌میرند[1]. پس از هفت هفته خوراك خوردن موقع تنیدن ایشان میرسد و دیگر قادر بخوردن نیستند واز منفذ علیایشان ـ یعنی ازگلویشان نخی نمایان میشود[2] که بجائی بند میکنند و با آن بدور خویش لانه‌ای (پیله) می‌تنند[3]. درآنزمان انبار ویا کاشانه‌ای که قرارگاه آنهاست سخت مسدود میگردد و نگهبانی میشود تا دست بیگانه بآنها نرسد. و پس از ۱۲ روز مجدداً آنرا میگشایند و بعدهٔ کرمهائی که درآنجا بوده‌اند پیله بدست میآید که ازلحاظ شکل و درشتی مانند آلو هستند. آنچه درشت تر است جدا میکنند و برای تخم گیری کنار میگذارند و هزاران پیلهٔ دیگر را در دیگی آهنین پر از آب داغ میافکنند و بدین سبب آن آب بصورت آب خورش ویا آشی درمیآید. و در آن آش گونه پیله ها را با چوبی

---

(۱) ظاهراً اولئاریوس معتقدات واوهام مردم محل را آنچنان که برای وی نقل کرده بودند یادداشت کرده .

(۲) شمس فخری. ص ۶۵ (شمارهٔ ۱۱) : کناغ ـ تار ابریشم (کرم ابریشم ـ برهان) .

(۳) رجوع شود به همانجا ص ۱۲۹ (شمارهٔ ۱۰۲) : « پیله ابریشم معروف » ؛ همانجا ص ۱۳۰ : « کرم قز » و « پیله » .

(ترکه‌ای) ویا جاروب کوچکی که بدین منظور ساخته شده ، میزنند و بالنتیجه نخها به ریشه‌های جاروب بند میشود و بعد آن نخها را جمع و ازپیله ها باز میکنند. کرمها یا پیله هائیکه کنار گذاشته شده و در پوست نازکی قرارداشته بودند خارج میشوند : و آنهائی که برای تخم گیری تخصیص داده شده بودند بروی میزی گذاشته میشوند و کمتر از چهارده روز بعد پروانه‌های سفیدی از آنها خارج میشوند و نر و ماده با یکدیگر بسرعت حرکت میکنند و بعد هرماده‌ای بیش ازصد تخم میگذارد که باندازهٔ دانه خشخاشند و بعد از آن هردو میمیرند. تخم هارا در جائیکه نه گرم باشد ونه سرد نگه میدارند ، تا بهار آینده برسد و بروال پیشین با آنها عمل میکنند... تجارت ابریشم(خام) درآمد فراوانی برای ایرانیان دارد و بسیاری از ایشان و بخصوص کسانی که چند باب از انبار های مذکور را مالک باشند از ثمرهٔ کار این کرمها ثروتمند میشوند [۱]».

حمدالله قزوینی نواحی زیر را درایران ذکرمیکند که در آنجا به نوغانداری می‌پرداخته‌اند :

واحهٔ یزد [۲] ، درفارس ـ بشاپور [۳] ، درقهستان ـ ترشیز [٤] و جناباد (گون- آباد ـ گناباد) [٥] و زرکوه [٦] ، در خراسان ـ خواف و زاوه [۷] وسراسر جرجان (گرگان) و بخصوص استر آباد [۸] ، و در مازندران ـ کبود جامه [۹] ، در گیلان ـ رشت و

---

(۱) اولئاریوس ص ۷٦۰-۷٥۸.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۷٤.

(۳) همانجا ص ۱۲٦ ؛ ابن‌البلخی ص۱٤۲.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱٤۳.

(٥) همانجا ص ۱٤٤.: « ابریشم خوب وفراوان است ».

(٦) همانجا ص ۱٤٥.

(۷) همانجا ، ص ۱٥٤.

(۸) همانجا ، ص ۱٦۰ - ۱٥۹.

(۹) همانجا ص ۱٦۰.

لاهیجان[۱] و بخصوص فوسن[۲]» اما در مورد برخی دیگر نواحی گیلان مانند شفت و نمسار وغیره گفته شده است که از لحاظ محصولات مانند دیگر ولایات گیلان هستند. و ازاینجا چنین برمیآید که در آن نقاط نیز ابریشم خام تولید میشده است[۳]. حمدالله مستوفی از دیگر نواحی نوغانداری کشور هلاکوئیان فقط « قبلهٔ » شیروان را ذکر میکند[٤]. در تمام موارد مذکور صحبت بر سر محصول ابریشم یعنی ابریشم خام است نه تولید پارچه های ابریشمی که حمدالله مستوفی فقط در مورد یزد از آن سخن میگوید. در مکاتبات رشیدی هم از صنعت ابریشم بافی یزد (که از ابریشم خام محلی و وارداتی درآن استفاده میشده) یاد شده است[٥].

اما راجع باینکه نوغانداری در خراسان تنها منحصر به نواحی خواف و زاوه نبوده بلکه در دیگر نقاط آن ایالت و ازآنجمله سبزوار و نیشابور نیز متداول بوده است. . . ازاینجا میتوان داوری کرد که در دولت سربداران[٦] (از ۱۳۳٦ تا ۱۳۸۱ م. = ۷۳۷ تا ۷۸۳ ه.) مستمری و مواجب خدمتگزاران را با ابریشم خام می‌پرداخته‌اند[۷]. درآغاز قرن پانزدهم ، بنابگفتهٔ کلاویخو ، بخش اعظم ابریشم گیلان برای فروش به سلیمانیه صادر میشده وقسمتی نیز به‌سوریه و دمشق و ترکیه عثمانی و زافا (کافا در کریمه ؟) و دیگر نقاط حمل میگشته[۸]. در « تاریخ کرمان » (قرن هیجدهم میلادی) آمده است که ابریشم خام بلوك های بم و

---

(۱) همانجا ، ص ۱٦۳ .

(۲) همانجا : « و ابریشم بسیار است » .

(۳) همانجا .

(٤) همانجا ص ۹۲ .

(٥) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۳٤، ص ۱۹۰ (اسامی اقسام منسوجات ابریشمی یزدرا برشمرده) . همانجا ، شمارهٔ ٤۱ ص ۲٥٦ .

(٦) دراین باره درفصل نهم این کتاب مشروحترسخن گفته شده .

(۷) دولتشاه ، ص ۲۸۲ ، ۲۸٥ (درشرح حال ابن یمین شاعر) .

(۸) کلاویخو، ص ۱۷۷ .

نرماشیر و کرمان فراوان بوده [۱].

افزایش دائم صادرات ابریشم خام ایران به سوریه و آسیای صغیر و کریمه و ایتالیا از قرن سیزدهم تا هفدهم میلادی [۲]، و همچنین ترقی ورشد صنعت ابریشم بافی ایران در قرنهای مزبور ما را باین نتیجه میرساند که نوغانداری یکی از رشته های معدود کشاورزی ایران بوده که در عهدسلطهٔ مغول نه‌تنها دچار انحطاط نشده بلکه حتی به ترقیاتی نیز نایل گردیده [۳].

دربارهٔ میزان مالیات ابریشم خام در منابع دورهٔ مورد نظر هیچ رقمی ذکر نشده است. ولی در منابع ادوار بعد کما بیش ارقامی دیده میشود. بگفتهٔ ظهیرالدین مرعشی از ۸۲۲ هجری (= ۱۴۱۹ م.) ایالت مازندران سالیانه چهل خروار ابریشم (خام) سرخ وسفید بوزن استرآباد (چهل من درخروار) به سلطان شاهرخ تیموری کارسازی میکرده. و گذشته ازاین هربار که سلطان به لشکرکشی میپرداخته ششصد لشکری و ششصد بار شتر غله برسم علوفه باردوی سلطان گسیل میشده [۴]. بنابراین سالیانه ۱۶۰۰ من استرآباد ابریشم از مازندران مالیات مأخوذ میگردیده. و چون من استرآباد را ۱۴۴۰ مثقال یا ۲٫۲۵ من تبریز حساب کنیم (یک من تبریز = ۶۴۰ مثقال یا ۲۹۵۰ گرم) [۵] مالیات ویا خراج مزبور به ۱۰۶۰۵ کیلوگرم بالغ میگشته

---

(۱) افضل‌الدین کرمانی - ص ۵۲ a، (دربارهٔ بم): « و از آنجا ابریشم آید »، ص ۵۲۶ (دربارهٔ نرماشیر): « درآن میوه‌های سردسیری وگرمسیری وابریشم بسیار است».

(۲) و. هید، اثر سابق‌الذکر. مجلد ۲ - ص ۱۱۲، ۱۷۹، ۱۹۱، ۴۵۸، ۵۰۴، ۶۴۳ ببعد و ۶۹۸.

(۳) مثلا رجوع شود به: باربارو ص ۷۴-۷۳ (شرح صنعت ابریشم بافی در یزد. بگفتهٔ باربارو دریزد گاهی روزی .... ۱ قواره پارچه ابریشمی ببازار میآمده). همانجا ص ۷۲ (دربارهٔ کاشان - وی میگوید که دراین شهر درظرف یک روز میتوان ده‌هزار دوکا - دوکا = پول قدیم طلا - پارچهٔ ابریشمی خرید ». همانجا ص ۸۳ (دربارهٔ استرآباد).

(۴) ظهیرالدین مرعشی، ص ۴۷۲.

(۵) جمال‌زاده: گنج شایگان، ص ۱۶۷.

است . و چنانچه علی الرسم میزان خراج را عشر مقدار کل محصول احتساب نمائیم (باقی خراج می بایست عاید اسرای محل شود) رقم سالیانۀ محصول ابریشم خام مازندران در ربع اول قرن پانزدهم به ۱۰۶۰۴۸ کیلوگرم سرمیزده .

ظهیرالدین مرعشی میگوید که درسال ۸۷۸ هجری (۱۴۷۳/۷۴ م .) خراج سالیانه مازندران که به فرمانفرمای آنروزی آن ناحیه یعنی سلطان اوزون حسن آق‌قویونلو پرداخته میشده ۱۲۰ خروار ابریشم خام بوده است[۱] . اگر خراج مزبور بوزن استرآباد (یعنی خروار چهل منی) دریافت میشده بالغ به ۴۸۰۰ من استرآبادی و یا ۱۸۱۴۳ کیلوگرم بوده ، و اگر بوزن تبریز - که در دولت آق‌قویونلو رایج بوده - وصول میگشته (خروار صدمنی) می بایست ۱۲۰۰۰ من تبریز و یا ۳۰۴۰۰ کیلوگرم باشد . از محاسبۀ بالا چنین بر میآید که جمع محصول سالیانۀ ابریشم خام درمازندران ، در پایان ربع چهارم قرن پانزدهم در حدود ۳۰۴۰۰۰ کیلوگرم بوده است . اما در آنزمان محصول ابریشم گیلان چه مقدار بوده معلوم نیست .

ارقام مربوط به قرن هفدهم را برای مقایسه نقل میکنیم . در آن زمان گیلان از لحاظ کیفیت و کمیت ابریشم مقام اول را داشته . (به جدول شمارۀ ۸ بنگرید) .

جدول شمارۀ ۸ مجموع مقدار ابریشم خامی را که در قلمرو دولت صفویه بدست میآمده نشان میدهد .

اما راجع به ارقامی که شاردن در بارۀ ایالات ایران نقل کرده - طبق حسابی که جمال زاده بعمل آورده می بایست به ۶۳۳۰۰۰ من تبریز و یاقریب ۱۹۰۰۰۰۰ کیلوگرم بالغ گردد واز آنجمله گیلان درحدود ۴۲۲۰۰۰ من (۱۲۴۵۰۰۰ کیلوگرم[۲]) محصول ابریشم داشته . جمال زاده معتقد است که نوغانداری ایران در زمان

---

(۱) ظهیرین مرعشی ، ص ۵۳۸ .

(۲) جمال زاده ، «گنج شایگان» ص ۲۵-۲۴ .

(جدول شمارهٔ ۸)

ایالت	طبق نوشتهٔ اولئاریوس، ۱۶۳۸ م.[1]			طبق نوشتهٔ شاردن، ۱۶۷۱ م.[2]	
	عدل	فونت	من تبریز	عدل	لیور
گیلان	۸۰۰۰	۱۷۲۸۰۰۰	۲۸۸۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۷۶۰۰۰۰
مازندران	۲۰۰۰	۴۳۲۰۰۰	۷۲۰۰۰	۲۰۰۰	۵۵۲۰۰۰
باکتریانا (خراسان)	۳۰۰۰	۶۴۸۰۰۰	۱۰۸۰۰۰	۳۰۰۰	۸۲۸۰۰۰
ماد (آذربایجان)	—	—	—	۳۰۰۰	۸۲۸۰۰۰
قره باغ	۲۰۰۰	۴۳۲۰۰۰	۷۲۰۰۰	۲۰۰۰	۵۵۲۰۰۰
شیروان	۳۰۰۰	۶۴۸۰۰۰	۱۰۸۰۰۰	—	—
گرجستان و ارمنستان	—	—	—	۲۰۰۰	۵۵۲۰۰۰
جمع کل در قلمرو دولت صفویه	۱۸۰۰۰	۳۸۸۸۰۰۰	۶۴۸۰۰۰	۲۲۰۰۰	۶۰۷۲۰۰۰[3]

شاردن باوج ترقی خویش نایل گشته بوده[4] . و واقعاً در آغاز قرن هیجدهم م . نوغانداری ایران دچار چنان انحطاطی گشت که بگفته هانوی محصول ابریشم‌خام گیلان به ۳۲۳۳۰ من تبریز (= ۹۵۳۷۴ کیلوگرم) رسید . زان پس در قرن

---

(۱) اولئاریوس . ص ۷۹۱ . بگفتهٔ اولئاریوس هرعدل ۲۱۶ فونت وزن داشته و ۶ فونت = یک من تبریز.

(۲) شاردن ، مجلد ٤ ، ص ۱۶۳-۱۶۲ . بگفتهٔ شاردن هرعدل ۲۷۶ لیور وزن داشته .

(۳) اولئاریوس وشاردن فقط تعداد عدل را ذکر کرده‌اند و ما آنرا به فونت و من تبریز و لیور بر گرداندیم .

(٤) همانجا ص ۲۵ .

نوزدهم اندکی ترقی کرد: و در سال ۱۸۵۰/۱ = ۱۲۶۷ ه. محصول ابریشم خام سراسر ایران به ۳۴۰۰۰ من تبریز بالغ شد و باز پس از سالیان انحطاط و اعتلای نسبی مجدد از سال ۱۸۹۰/۹۱ محصول ابریشم خام ایران به ۱۸۰۰۰-۱۹۰۰۰ من تبریز رسید که نه عشر این مقدار از گیلان بدست میآمده[۱].

بنا بر این میتوان گفت که از نیمهٔ دوم قرن سیزدهم تا پایان قرن هفدهم نوغانداری ایران مدام طریق ترقی را میپیموده و در حدود ربع آخر قرن هفدهم م. باوج اعتلای خویش نایل گشته بوده.

پرورش قرمزدانه - یعنی حشرهایکه از آن رنگ قرمز بدست میآید - کمتر از نوغانداری رواج داشته است. قرمز دانهای که در منابع قرون وسطی یادشده است (« قرمز » عربی و « کرمس » اروپائیان غربی و چروتس روسی) بظن قوی نوعی از « قرمزدانه ارمنی » یا « پورفیروفورا- هاملی » (Porphyrophora Hamelii) بوده که در بعضی روئیدنیها و از آنجمله در شاخههای بلوط سرخ زندگی میکنند. این حشرات را جمع میکردند ومیکشتند و از آن رنگ قرمز بدست میاوردند. بنا بگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی جمع آوری قرمزدانه در تابستان و در ظرف مدت یکهفته بعمل میآمده است[۲]. بروایت منابع موجود پرورش قرمز دانه در ارمنستان درناحیهٔ دابیل (دوین) - و در آذربایجان - ناحیهٔ بردع متمرکز بوده و از آنجا در قرنهای نهم و دهم قرمز دانه را بکشورهای مختلف - وحتی هندوستان - میبردند[۳]. حمدالله مستوفی از پرورش قرمزدانه در نزدیک شهر مرند - آذربایجان - سخن میگوید[۴]. کلاویخو از استخراج رنگ قرمز از قرمزدانه صحبت میدارد (Cresmin , و Kermesin اروپائیان غربی و کارمازین روسی) و میگوید که در جنوب دامنهٔ آرارات با آن

---

(۱) همانجا.

(۲) نزهت القلوب ص ۸۸.

(۳) استخری ص ۱۸۸ ؛ ابن حوقل ص ۲۴۴ ؛ ابن الفقیه ص ۲۹۷، وهمچنین رجوع شود به : A. Von Kremer, Culturgeschichte des orients, T. II, ص ۳۲۵

(۴) نزهت القلوب ص ۸۸.

ابریشم را رنگ میکرده‌اند [۱]. میدانیم که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم قرمزدانه برای رنگ کردن پارچه‌های ابریشمی بمقدار زیاد از پلوپونس و جزیره کرت وارد ایتالیا میشده است [۲]. ولی معلوم نیست که از قلمرو هلاکوئیان نیز واردات این جنس به ایتالیا معتنابه بوده یا نه. و اظهار نظر دربارهٔ اینکه پرورش قرمز دانه در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی نسبت به قرن نهم و دهم م. تقلیل یافته بوده یا نه نیز دشوار میباشد.

مبارزه با آفات کشاورزی

«نزهت نامهٔ علائی» [۳] و «کتاب علم فلاحت و زراعت» [۴] از مبارزه با آفات غله و نباتات و میوه‌ها نیز صحبت میدارند. ولی رسالهٔ مختصری که تحت عنوان «کتاب علم فلاحت و زراعت ایرانیان» در فن فلاحت در قرن شانزدهم توسط عبدالغفار نجم‌الدوله منتشر شده در این موضوع مشروحتر سخن میگوید [۵]. در آن رساله آفات زیر را که به گیاه و میوه و غله زیان میرسانند نام برده است [۶]: ملخ، غنچه (یا «کرم سبز») [۷]، حیوانات (پرندگان و جانوران و کرمان وغیره)، مور، موش (موش خانگی و صحرائی)، زنبور (انواع زنبور) کژدم، پشه، کیک،

---

(۱) کلاویخو، ص ۴۵۶.

(۲) رجوع شود به: W. Heyd ـ کتاب سابق الذکر مجلد ۲ ص ۶۱۰ - ۶۰۹.

(۳) نزهت نامهٔ علائی، ورق ۷۱۶-۷۰۶: «باب هفتم بازداشتن آفتها از غله واز راندن ملخ وکشتن موش وهوام ویرقان که بر غله افتد».

(۴) فلاحت.

(۵) دربارهٔ این رساله به مقدمه رجوع شود.

(۶) «کتاب علم فلاحت و زراعت ایرانیان» ص ۵۵ - ۴۹.

(۷) همانجا، ص ۵۰، طبق شرحی که داده شده این «کرم سبز» آفت انگور و درختان میوه و کشتزارهاست.

مگس ، عرضه [۱] سوس [۲] ، موش پرنده (شب پره) ، راسو . دربارهٔ مبارزه با آفات کرم ابریشم پیشتر سخن رفت.

رسالهٔ مزبور برای برطرف ساختن و یا امحای آفات توصیه‌های فراوان میکند که مبنای آنها تجربه ویا معتقدات و خرافات عامه است. مثلاً مؤلف رساله توصیه میکند که حنظل را کوبیده درظرف یک شبانه روز درآب بخیسانند و آن را سپس بر نهالها و درختان و بذری که خواهند افشاند بپاشند و در اینصورت غنچه و دیگر کرمهای سبز بآن روئیدنیها حمله نخواهند کرد [۳] . اما برای دفع ملخ [٤] میگوید که گندنا یاافسنتین یاقنطوریون را کوبیده در آب بخیسانند و آن آب را بر کشتزار ها ودرختان پاشند تا ملخ بآنها حمله نکنند [٥] . و برای دفع مورچگان توصیه میکنند که بر ریشه های (اصول) «درختها وتاکها» مخلوطی از « افیون » و سرکهٔ بسیار ترش [٦] بپاشند و الخ .

***

از مجموع مراتب فوق میتوان استنتاج کلی زیر را بعمل آورد :

در قرون وسطی امر آبیاری و شیوه های فنی فلاحت وچیره دستی زارعان در امر زراعت ایران و بخصوص در نوغانداری و باغداری و تاک کاری درسطحی عالی قرارداشته است.

پس از شکست و ادباری که بر اثر هجوم لشکریان چنگیزخان گریبان ایران

---

(۱) همانجا ، ص ٥٥ : « کرمیست که چوب وکاغذ خورد » .

(۲) همانجا : « کرمیست که پشمینه خورد » .

(۳) همانجا ص ٥٠ .

(٤) همانجا ص ٥٠ - ٤٩ : « معرفت دفع کردن ملخ » .

(٥) همانجا ص ٥٠ .

(٦) همانجا ص ٥١ .

را گرفت نیز وبویژه در نتیجهٔ اقدامات و اصلاحات غازان‌خان کما کان راه تکامل را پیمودند. ولی برعکس در استعمال آلات کار ترقئی محسوس نیست و سبب این وقفه نیز تفوق اشکال بهره‌برداری فئودالی از کار روستائیان (شیوهٔ مزارعه) و بالا بودن میزان بهره بوده است و برااثر آن تکمیل آلات کار ـ نه برای روستائی سود بخش بوده و نه صاحب زمین.

فصل چهارم

نباتات مزروع ایران و مناطق انتشار آنها

اطلاعات کلی دربارهٔ نباتات مزروع ایران

پیش از قرن سیزدهم

فلات ایران یکی از باستانی‌ترین مناطق کشاورزی میباشد. درضمن حفریات و پژوهشهای باستانشناسئی که‌اخیراً در تخت جمشید و دامغان و دیگر نقاط بعمل آمده ، دانه‌های گندم و جو که پنج الی ششهزار سال عمر دارد دیده شده‌است [۱]. استناد به کشفیات مزبور میتوان گفت که درهزارهٔ چهارم قبل ازمیلاد کشاورزی در فلات ایران رواج داشته. بگفتهٔ هرودوت درزمان هخامنشیان زراعت عمده واصلی ایرانیان گندمکاری بوده است [۲]. هرودوت از کشت کنجد در هیرکانیه (گرگان) سخن میگوید [۳]. درقرن اول قبل از میلاد استرابون از زرع جو و گندم و یونجه و درخت انجیر و درختان میوهٔ گوناگون و تاك در نقاط مختلف ایران یاد میکند [۴]. آرّیان از وجود نخل خرما درکارمانی و پرسید (کرمان و پارس) صحبت میدارد و

---

(۱) رجوع شود به : تقی بهرامی: « تاریخ کشاورزی ایران » ص ٤-۳ ، ۹-۸،۸٤ (دربارهٔ حفریات کون Coon) استاد دانشگاه پنسیلوانیا ودیگر دانشمندان). ودیگر رجوع به کتاب ا.ف. اشمیدت ، « حفریات تپه حصار دامغان » چاپ فیلادلفی سال۱۹۳۷.

(۲) هرودوت ، کتاب III ، فصل ۲۲ .

(۳) همانجا ، فصل۱۱۷ .

(٤) استرابون، کتاب XI فصل ۷ ، ۱۰ ، ۱۲ وکتاب XV فصل ۲ و۳ .

میگوید که ایرانیان جملهٔ درختان میوه‌ایرا که‌در یونان وجود دارد پرورش میدهند بجز درخت زیتون[۱].

در قرن چهارم میلادی آمیان مارتسلین مورخ لاتینی از رواج کشت گندم و جو و انگور و انجیر و دیگر میوه‌ها در ایران عهد ساسانیان خبر میدهد[۲]. ایسوس استولپنیک (یشوع استیلیت) وقایع نگار سوریه‌ای ازکشت جو و گندم و نخود و بقولات و عدس و شلغم و پنیرك و علفهای تلخ و انگور و زیتون در ناحیهٔ مرزی ایران و بیزنتیه در بین‌النهرین علیا یاد میکند[۳].

قطعه‌ای عجیب از تألیفی بزبان پهلوی در نجوم در دست است که از منابع عهد ساسانیان- بوندهشن - اخذ شده و اطلاعاتی دربارهٔ گیاهان صحرائی‌وسبزیکاری و نباتات صنعتی و درختان میوه در ایران زمان ساسانیان در دسترس میگذارد و چنین مینویسد:

«انواع گیاهان بسیار است: از دار و درخت و درختان بارور و غلات و گلها و علفهای معطر و کاهوها و ادویه‌وعلوفه و گیاههای‌وحشی و گیاههای داروئی و نباتات صمغی و دهنی و رنگی و نسجی. و دیگر گیاهانی که میوهٔ آن بدرد غذای آدمی نمیخورد و چندین سال عمرمیکند مانند سرو و چنار و سفیدار وشمشاد و از این‌قبیل. اینهارا «داروردخت» میخوانند. و محصولات جملهٔ درختان چند ساله که در غذای آدمی بکار آیند چون خرما و مورد(؟) و کنار[۴] و انگور و به و سیب ولیمو و انار و

---

(۱) رجوع شود به: بخش اول، مجلد ۲، ص۷۳ Ch. Joret. Les plantes

(۲) آمیان مارتسلین، ص ۳۰۵ - ۲۸۹ (فصل XXIII کتاب ۶).

(۳) رجوع شود به: ن.و. پیگولوسکایا، «بین‌النهرین در فاصلهٔ قرنهای پنجم و ششم» ص ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵ - ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳.

(٤) بگفتهٔ شاردن (مجلد ۳ ص ۲۹۳). ایرانیان «Le cornouillier» را «کنار» میخوانند. بعقیده لائوفر Sino - Iranica ص ۱۹۲) «کنار» «عناب» است (Zizyphus Vulgaris (؟)

هلو و انجیر وفندق و بادام و دیگر از این قبیل را که «میوك» (میوه) میخوانند. وهرچه کار بیل خواهد که « درخت » نامیده میشود و هرچه کار خواهد تا حاصل دهد و ریشهٔ آن پژمرده و تباه شود مانند گندم و جو و دیگر غلات و انواع نباتات حقه‌ای (سیلیکو) و ماش ودیگرامثال آن « جردك - جوردك » (غلات) نامیده میشوند. (شاید جوردك باشد که بصورت « جودره » - بمعنی « غلهٔ خودرو » در برهان آمده - مترجم) . هرگیاهی که برگ خوشبو دارد و پرورش آن مستلزم کار آدمی است و چندسال عمر میکند « سپرم » (سپرغم) نامیده میشود . . . هرچه در اوقات مختلف سال در نتیجهٔ کار آدمی گلهای خوشبو دهد ویا ریشهٔ چندساله دارد و درهمان اوقات سال گل دهد و باشاخه‌ها وجوش های تازه و گلهای خوشبو، مانندگل سوری و نرگس و یاسمن ونسترون (نسترن) و لاله و کوستگ و کاذی و کمبه[1] (شاید قنب باشد که بمعنی گیاه شاه‌دانه است - مترجم) و خری (خیری - همیشه بهار، - مترجم) و زرده و بنفشه و کرده[2] (شاید کرته دشتی باشد که گیاهی است خوشبو- مترجم) و دیگر گیاههای ازاین نوع « گل » نامیده میشوند. همه‌آنچه‌بی رنج دست آدمی میوه و یاگل خوشبو - در همان اوقات سال - دهد گیاه وحشی « بهاریا نهال » خوانند. هرآنچه خوراك دام ویا چارپایان رابکار آید «گیاه» نامیده میشود. هرآنچه در طبخ بکار آید (پاس - پارکها) «اوزاریها» نامیده میشودوهرآنچه خوردنش بانان خوش باشدمانند« گشنیز» و« ککیج» (ترتیزک) و تره یا گندنا ودیگر ازاینگونه«ترك» خوانده‌می شود. هرآنچه مانند پنبه و غیره برای بافتن بکارآید گیاه «جامک»نامیده میشود. هر « مچگ » روغنداری (مچگ = عدس ، بادام کوهی

---

(۱) معنی این کلمه معلوم نشد.

(۲) معنی این کلمه معلوم نشد.

روغندار - مترجم) - مانند کنجد و « دوشدانگ »(؟)[1] و «وندك»(وندك در «برهان» ترتیزك معنی شده)[2] و دیگر از اینگونه گیاه «روغنو»نامیده میشود. هرآنچه برای رنگ کردن جامهٔ بکار رود مانند زعفران و«سپن» و «زچوه» و «وخه»[3] و مانند اینها گیاه « رگ - رنگ » خوانده‌میشود. هر آنچه ریشه‌اش صمغی (توف) و یا چوبش خوشبو است مانند کندر (« کندری» پازند بجای « کندر» پهلوی) و « وراست»[4] و « کست»[5] و و درخت سندل وقرداسن (به پازند : «ککوره») وکافورو نعناومانند اینها خوش بو «باد» نامیده میشوند. اگر صمغ ازگیاهی جاری شود-آن گیاهها‌را «ودك» نامند. چوبی که از درختان - بصورت خشك ویا تر- بدست آید هیزم «چیبا» نامیده‌میشود. هریك‌ازگیاههای یاد شده که‌برای مداوا بکار رود «داروك» خوانند. سی گونه میوهٔ عمده وجود دارد و ده جنس از آنها درون و بیرونشان بکار خوردن آید مانند انجیر و سیب و به و لیمو و انگور و توت وگلابی و مانند اینها. و ده گونه نیز بخش بیرونشان بکار خوردن آید و درونشان نه. مانند خرما و شفتالو وزردآلو و مانند اینها. و برخی میوه‌ها هم درونشان را میتوان خورد و بیرونشان را نه ، مانند گردو و فندق و بادام و نارگیل و فندق وحشی وشاه‌بلوط و پسته و «ورگان»[6] وهرآنچه غیر ازاینها وشایان توجه باشد.»[7].

---

(۱) معنی معلوم نشد.

(۲) بعقیدهٔ‌ژوستی وآنکیل کلمهٔ «وندك» که بطور مشروط موردقبول لائوفر قرار گرفته مترادف « زیتو » - ی پهلوی و « زیته » - ی آرامی و « زیتون » عربی است.

(۳) معنی این کلمات معلوم نشد.

(٤) «ورست» پهلوی برابر است با «برگست» فارسی جدید «برگست» نوعی اسپناج.

(٥) درفارسی جدید «کوست» (بعربی حنظل).

(٦) معنی این کلمه معلوم نشده.

(۷) « بوندهشن » - ترجمهٔ متن پهلوی : بخش اول ص ۱۰۰ ببعد E. W. west. « Pahlavi texts » و دیگر : ص ۱۹۲ ببعد B. Laufer, Sino - Iranica

آنگاه از سی نوع گل در «بوندهشن» یاد شده است که هریک صفت و مظهر یکی از فرشتگان بلند جاه است که سی روز هرماه گاهنامهٔ زرتشتی پارسیان بنام ایشان خوانده شده. و از آنجائیکه معنی بیشتر نامهای پهلوی گلهای مزبور معلوم نیست- ما نیزهمهٔ آنهارا دراینجا برنمی‌شمریم و فقط یادآور میشویم که ، یاسمن و مورد و مرزنگوش معطر و ریحان و گل مشک وسوسن و نعنا و گل همیشه بهار و یاس آبی و بنفشه وداودی سرخ و زرد و نسترن‌وتاج خروس و گل‌سرخ (سوری) و گل زعفران و گلهای صحرائی - در شمار آنها آمده‌اند. بی‌شک این گلها در آن زمان نیز- مانند ادوار متاخرتر برای چاشنی غذا و دارو وتولید عطریات بکار میرفته‌اند.

از قطعهٔ منقول «بوندهشن» چنین بر می آید که در زمان ساسانیان نیز زرع بیشتر (ولی‌نه همه) نباتاتی که در دورهٔ متأخر قرون وسطی در ایران کشت میشده- متداول بوده است. این نکته‌شایان توجه‌است که «بوندهشن» از طبقه‌بندی‌شگفت- انگیزی که ظاهراً در دوران‌متأخر ساسانی نیز معمول بوده - ولی رساله های‌فلاحت قرنهای چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم از آن بی‌خبرند - یاد میکند. مبنای طبقه بندی مزبور اصل استفاده از فلان یا بهمان روئیدنی در زندگی و معشیت آدمی بوده است.

گذشته از «بوندهشن» متون دیگری که در مزروعات ایران درعهد آخرین پادشاهان ساسانی درآنها یاد شده است در دست میباشد که بمناسبت‌شرح برگزاری جشن بهاری نوروز- آغازسال نوی خورشیدی - در دربار شاهان ساسانی - اسامی روئیدنیهای معمول ذکر شده. زیرا در تشریفات‌دینی آن جشن - غلات و میوه هاو گلها را استعمال میکرده‌اند. شرح این جشن نوروز را مؤلفانی چون کسروی (قرن نهم میلادی) و بیرونی (قرن یازدهم میلادی) و زکریای قزوینی (قرن سیزدهم) و دمشقی (قرن چهاردهم میلادی) بزبان عربی نوشته‌اند ولی مأخذ اصلی ایشان منابع پهلوی پیش از اسلام بوده است. درمیان شرحهای مزبور قدیمتر از همه در «کتاب‌المحاسن و الاضداد» موسی‌بن عیسی کسروی (اواسط قرن نهم م.) - که

توسط ك.آ. اینوسترانتسف ترجمه شده و مورد پژوهش قرار گرفته[1] - منقول است. در شرح مزبور ضمن گیاههائی که در تشریفات دینی بکار میرفته[2] از گندم و جو و ماش و زیتون و به و انار و سداب[3] و خرما و نارگیل (گوز ویا جوز هندی)[4] و ترنج[5] یادشده است.

در شاهنامهٔ فردوسی دلیریهای پهلوانان و شاهان ایران باستان زمینهٔ تاریخئی بوده است که - شاعر با استفاده از «خوادای‌نامک» (خدای نامه، بفارسی‌جدید) عهد ساسانیان - برای تصویر و نشاندادن روابط اجتماعی و شیوهٔ زندگی زمان خویش از آن استفاده کرده است و ضمناً بسیاری از گیاههای مزروع در ایران و میوهٔ آنهارا نام برده. از آن جمله است:

گندم[6]، جو[7]، ارزن[8]، برنج - گرنج[9]، شنبلید[10]، پنبه[11]، کتان[12]،

---

(۱) ك.آ. اینوسترانتسف. «مطالعات ساسانی» ص ۱۰۹-۸۲ (جشن بهار در زمان ساسانیان). متن عربی ابوموسی‌الکسروی، را وان نلوتن منتشر کرده است:

« Le livre des beautés et des antithéses .» texte arabe, Leide, 1898.

ص ۳۶٤ - ۳۵۹.

(۲) ترجمهٔ متن توسط ك.آ. اینوسترانتسف («مطالعات ساسانی» ص ۹۱-۸۷).

(۳) این‌حدس وان‌فلوتن ناشر متن‌عربی‌است.

(٤) درمتن: «النارجیل» = فارسی «جوزهندی»

(٥) درمتن «اترجه» نوشته شده که فارسی آن «ترنج» یا «لیموی ترش» است. (ترجمهٔ ا.ك. اینوسترانتسف). «ترنج» در آن دوران میبایست‌مفهوم «لیموی شیرین» را برساند. رجوع شود به کتاب «سینو - ایرانیکا» - ی و.لائوفر ص ۳۰۱ - حاشیه ٦.

(٦) شاهنامه مجلد ٦ ص ۷۸ و ص ١٤٤ وجاهای دیگر.

(۷) همانجا، مجلد اول ص ٤۲.

(۸) همانجا مجلد ٥ ص ٦٥۰ و جاهای دیگر.

(۹) همانجا، مجلد ٥ ص ۳۱۲.

(۱۰) همانجا مجلد ٤، ص ۳۱۲.

(۱۱) همانجا، مجلد ٥ ص ۳۰۸.

(۱۲) همانجا مجلد ۱، ص٤۸.

زعفران[1] ، نیل[2] ، کدو[3] ، تره[4] ، خیار ـ بادرنگ[5] ، درخت سیب و سیب[6] ، به[7] ، سنجد[8] ، تود ـ توت[9]، جوز ـ گردو[10] ، پسته[11] ، نار[12] ، زیتون[13] ، ترنج ـ لیموی شیرین[14] ، پرتقال ـ نارنگ[15] ، خرما[16] ، رز[17] .

کاملترین فهرست اساسی مزروعات ایران را (که همه را بمثابهٔ گیاههای داروئی نیز استعمال میکردهاند) ـ که نسبت بدیگر منابع مشروحتر است ابومنصور موفق الهروی مؤلف نیمهٔ دوم قرن دهم م. در کتاب « الابنیه عن حقایق الادویه » بدست میدهد.

در تألیف اساسی مذکور وی راجع بمبانی داروشناسی ، از غلات و گیاههای

---

(۱) همانجا مجلد ۱ ص ۶۲ .

(۲) همانجا مجلد ۱ ص ۱۷۰ .

(۳) همانجا مجلد ۷ ، ص ۱۷۴ .

(۴) همانجا مجلد ۷ ، ص ۲۶ .

(۵) همانجا مجلد ٤ ، ص ۶۶٤ .

(۶) همانجا مجلد ٤ ص ۷۰۶ .

(۷) همانجا مجلد ۵ ، ص ۳۵۲ .

(۸) همانجا مجلد ۵ ، ص ۶۱۲ .

(۹) مجلد ۶ ص ۲۱۶ .

(۱۰) همانجا مجلد ۲، ص ۳۲۰ .

(۱۱) همانجا مجلد ۷ ، ص ٤۶۲ .

(۱۲) همانجا مجلد ۳ ص ۳۹۲ .

(۱۳) همانجا مجلد ۶ ، ص ۱۶۶ .

(۱٤) همانجا مجلد ۲ ص ۷۲ وغیره.

(۱۵) عبدالقادر بغدادی... (شمارهٔ ۱۰۳۶) .

(۱۶) شاهنامهٔ فردوسی مجلد ۶ ص ۶۷۸ .

(۱۷) همانجا مجلد اول ص ۲۷۰ (تقریباً همهٔ اصطلاحات و نامهای گیاهها و میوهها در شاهنامه فارسی است مگر معدودی ـ مانند جوز و زعفران ـ که عربی میباشد .

صنعتی و بقولات و سبزیها و چاشنی‌های زیر یاد شده است[۱] :

	اسم علمی لاتینی
برنج - « اروز » بعربی	Oriza Sativa [۱]
اسپناج - اسفناج فارسی - عربی	Spinacia Oleracea [۳]
انیسون (قسمی بادیان رومی) یونانی - عربی	Pimpinella anisum [٤]
باقلا	Vicia faba [٥]
خربزه - بعربی « بطیخ »	Cucumis melo [٦]
هندوانه - بعربی « بطیخ الهندی »	Melo indicus [۷]
بادنجان	Solanum melangena [۸]
ریحان سفید - بعربی بادروج	Ocimum basilicum [۹]
بادروج - بویه (فارسی - عربی)	Melissa [۱۰]
ریحان معطر	Melissa officinalis
پیاز - بعربی « بصل »	Allium cepa [۱۱]
سیر - بعربی « ثوم »	Allium Sativum [۱۲]

(۱) ابومنصور موفق - اسامی گیاهها بترتیب حروف الفبا نوشته شده.

(۲) همانجا ص ۱.

(۳) همانجا ص ۸ (اسپناج).

(٤) همانجا ص ۱۲.

(٥) همانجا ص ۳۲ : « باقلی - باقلا ».

(٦) همانجا ص ۳٦.

(۷) همانجا ص ۳۸.

(۸) همانجا ص ۳۸.

(۹) همانجا ص ٤۱.

(۱۰) همانجا ص ٤۱.

(۱۱) همانجا ص ٤۳ ، مؤلف پنج جور پیاز نام میبرد : شامی ، نبطی ، وزیری، فرع و بلبوس (پیاز صحرائی ؟).

(۱۲) همانجا ص ۷۱.

ارزن - یا گاورس که معرب آن «جاورس» است	Panicum miliaceum [۱]
نخود - بعربی «جلبان»	Pisum Sativum [۲]
گزر (هویج) - بعربی «جزر»	Daucus Carota [۳]
گندم - بعربی «حنطه»	Triticum [۴]
شنبلید - بعربی «حلبت»	Trigonella phoenum graecum [۵]
ترتیزك - بعربی «حرف»	Lepidum Sativum [۶]
نخود (گوسفندی) - بعربی «حمس، حمیس»	Cicer arietinum [۷]
سداب - بعربی «حرمل»	Peganum harmala [۸]
حنا	Lausonia alba [۹]
کاهو - بعربی «خاس»	Lactuca Sativa [۱۰]
خردل - بعربی «خردل» وفارسی «سپندین» ، «سپندان» (؟)	Sinapis nigra [۱۱]
قوزه ویا گیاه خشخاش	Papaver Somniferum [۱۲]

---

(۱) همانجا ص ۷۶.

(۲) همانجا ص ۷۶.

(۳) همانجا ص ۷۶ (زردك).

(٤) همانجا ص ۸۶ - ۸۵.

(٥) همانجا ص ۸۶.

(٦) همانجا ص ۸۷. مؤلف کلمات «حب‌الرشاد» و «تَوَن‌تره» را نیز آورده.

(۷) همانجاص ۸۷؛ آخوندوف (تفسیر آخوندوف ص ٦۲) نخودرا Cicer arietinum میداند؛ رجوع شود به: ن. ای. واویلوف و د. د. بوکی‌نیچ. کشاورزی افغانستان، ص ۳٤۱ ببعد.

(۸) ابومنصور موفق ص ۸۹.

(۹) همانجا ص ۹۰.

(۱۰) همانجا ص ۱۰۵. وی کاهو رابهترین سبزی‌میشمارد. کاهو زودتر از دیگر سبزیها میرسید وحاصل فراوان میداد.

(۱۱) همانجا ص ۱۰٦.

(۱۲) همانجا ص ۱۰۷.

گیاه بیدنجیر (کرچک) - بعربی «خروع»	Ricinus Communis [١]
اسپست - بعربی «رطبه»	Medicago Sativa [٢]
زنجبیل (عربی)	Zingiber officinale [٣]
زعفران	Safran [٤]
چغندر- بعربی «سلق»	Beta vulgaris [٥]
سداب - فیجن	Ruta graveolens [٦]
کنجد - بعربی « سمسم »	Sesamum indicum [٧]
جو- بعربی «شعیر»	Hordeum [٨]
شلغم - بعربی « شلجم »	Brassica campestris [٩]
شبد - شود - شوید - شوت	Anethum graveolens [١٠]
سیاه دانه - بعربی «شنیز»	Nigella Sativa [١١]
شاه دانه - بعربی قنب	Cannabis indica [١٢]
شاه اسپرغم - شاسپرم - ریحان (فارسی - عربی)	Ocimum minimum [١٣]
ترخون - بعربی «طرخون»	Artemisia dracuncula [١٤]

---

(١) همانجا ص ١٠٩ .

(٢) همانجا ص ١٣٣ .

(٣) همانجا ص ١٣٧ .

(٤) همانجا .

(٥) همانجا ص ١٤٥ .

(٦) همانجا .

(٧) همانجا ص ١٤٦ .

(٨) همانجا ص ١٥٥ . ابومنصور از ساختن ماءالشعیر نیز یاد میکند .

(٩) همانجا ص ١٥٦ .

(١٠) همانجا ص ١٥٧ .

(١١) همانجا . بفارسی : سیاه دانه .

(١٢) همانجا .

(١٣) همانجا ، ص١٦٢ . بفرهنگ شمس‌فخری ص ١١٢ : « شاسپرم ، شاه‌سپرغم » .

(١٤) ابومنصور موفق ص ١٦٩ .

عدس	[1] Ervium Lens
ترب - بعربی «فجل»	[2] Raphanus Sativus
نعنا - بعربی « فوتنج » بفارسی پودینه - پودینه - پودنه از خانوادهٔ	[3] Labiatae
فلفل	[4] Caspicum annuum
رناس - روناس - بعربی «فوت‌الصبغ»	[5] Rubia Tinctoria
کدو - بعربی « قرعه »	[6] Cucurbita
گاوجیله - بعربی « قرطم »	[7] Carthamus tinctorius
خیار - بعربی « غثا »	[8] Cucumis Sativus
پنبه - بعربی « قطن »	[9] Gossipium herbaceum
کرفس - عربی - فارسی	[10] Petroselinum Sativum
کلم - کرنب	[11] Brassica oleracea
زیره - بعربی « کمون »	[12] Cuminum cyminum

---

(۱) همانجا ص ۱۷۲ .

(۲) همانجا ص ۱۸۳ - « تُرب و تُرُب » .

(۳) همانجا ص ۱۸٤ . مؤلف میگوید نعنا « سه جنس است : کوهی و جویباری و بستانی » .

(٤) همانجا ص ۱۸٦ . مؤلف دونوع فلفل ذکر میکند « سفید » و « سیاه » .

(٥) همانجا ص ۱۸۷ - ۱۸٦ .

(٦) همانجا ص ۱۸۹ .

(۷) همانجا ص ۱۹۰ .

(۸) همانجا ص ۱۹۰ .

(۹) همانجا ص ۱۹۷ .

(۱۰) همانجا ص ۱۹۹ . به تشخیص مفسر کتاب آ. آخوندوف (ص ۹۷) اصطلاح لاتین این کلمه Opium Petroselinum است .

(۱۱) ابومنصور موفق ص ۱۹۹ . مؤلف اقسام کلم را چنین برمیشمرد : بری ، بحری ، قنبیط (کلم گل ؟) وموصلی . و در ص ۲۰۰ جنس «همدانی» نیز ذکرشده .

(۱۲) همانجا ص ۲۰۱ .

گشنیز - بعربی کزبرت [1] Coriandrum Sativum

تره ، گندنا - بعربی «کراث» [2] Allium porrum

کتان [3] Linum usitatissimum

لوبیا [4] Phaseolus vulgaris [5]

ماش [6] Phaseolus mungo [7]

کاسنی - عربی «هندوبه» (؟) [8] Cichorium intylus

مارچوبه [9] Asparagus officinalis

نانخواه [10] Apium graveolens

نیل - لیله [11] Indigofera tinctoria

در تألیف داروشناسی « الابنیه عن حقایق الادویه » ابومنصور موفق هروی اسامی درختان میوه‌داری که در ایران میروید نیز ذکر شده ولی چون مؤلف فقط خاصیت غذائی و داروئی میوه‌ها علاقه داشته ، دربارهٔ طرز کشت وپرورش درختان

---

(۱) همانجا ص ۲۰۲

(۲) همانجا ص ۲۰۳.

(۳) همانجا .

(٤) همانجا ص ۲۳۳.

(٥) به تشخیص آخوندوف (مفسر - ص ۱۰۱). بگفتهٔ ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ (ص ۳٤۷) : Vigna Catjang , Vigna Sinensis ؛ بگفتهٔ پ.م. ژوکوسکی (کشاورزی ترکیه ص ٤۰٤) : Vigna Sesquipedalis .

(٦) ابومنصور موفق ص ۲٤٦.

(۷) بگفتهٔ آخوندوف (مفسر ص ۱۰۲) . بگفتهٔ ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ (ص ۳٤٥) Phaseolus aureus piper .

(۸) ابومنصور موفق ص ۲٦٦.

(۹) همانجا ص ۲٦۷ : « و تازه خورند و بگوشت پخته و بزیت و مری پخته».

(۱۰) همانجا ص ۲٦۰.

(۱۱) همانجا ص ۲٦۳.

مزبور چیزی نمیگوید. درکتاب وی درختان بارور زیر برشمرده شده [۱]:

آلو - بعربی «اجاص» [۲]

زرشک - بعربی - یونانی = بربریس [۳]

ترنج - بعربی اترج - لیمو؟ [۴]

شاه بلوط [۵]

فندق - یونانی - عربی بندق [۶]

هلیلج [۷]

سیب - بعربی تفاح [۸]

توت - تود.

انجیر - بعربی = تین [۹]

نخل خرما - بعربی «تمر» [۱۰]

---

(۱) نامهای لاتین درختان میوه ذیلا در بخش گیاههای بارور منقول است.

(۲) ابومنصور موفق ص۸.

(۳) همانجا ص ۹.

(٤) همانجا ص ۹. معنی «ترنج» دراین تألیف، بهتشخیص آخوندوف (ص ٤۵) «لیمو» میباشد. ولی احتمالا ابومنصور «مرکبات» رابطور اعم منظور نظرداشته - زیرا «پرتقال» را جداگانه نام برده است.

(۵) ابومنصور موفق ص ۳۵ (ذیل کلمهٔ «بلوط»).

(٦) همانجا ص ۳٦.

(۷) همانجا ص ۵٤. آخوندوف این میوه را myrobalanus bellerica میداند (آخوندوف ص ۵۵) - مترادف فارسی آن «بلیله» و «هلیله» است.

(۸) ابومنصور موفق ص ٦۲.

(۹) همانجا ص ٦۳.

(۱۰) همانجا ص ٦٦.

جوز - گردو - عربی «جوز» [۱]

خرنوب [۲]

شفتالو ، هلو - بعربی «خخ» [۳]

انار - بعربی « رمان » [٤]

زیتون [٥]

ذغال اخته [٦]

به - بعربی «سفرجل» [۷]

نیشکر - بعربی «شکر» [۸].

انگور - بعربی « عنب » [۹].

رزانگور - بعربی « کرم الشراب» [۱۰]

عناب [۱۱]

پسته - فارسی - عربی فستق [۱۲]

---

(۱) همانجا ص ۷۷ ، مترادف فارسی آن یعنی « گردکان » و « گردو» را ابومنصور نقل نمیکند.

(۲) همانجا ص ۱۰۵.

(۳) همانجا ص ۱۰۷.

(٤) همانجا ص ۱۳۰.

(٥) همانجا ص ۱٤۲.

(٦) همانجا ص ۱٤۲ . آخوندوف این میوه را ذغال اخته یا (Cornus mas Cornelkirsche) میداند (تفسیر آخوندوف بکتاب ابومنصور ص ۱٤٤).

(۷) ابو منصور موفق ص ۱٤٤.

(۸) همانجا ۱۳٦.

(۹) همانجا ص ۱۷۳.

(۱۰) همانجا ص ۲۱۱.

(۱۱) همانجا ص ۱۷٥.

(۱۲) همانجا ص ۱۸۳.

گیلاس یا آلبالو یا هردو - یونانی - عربی «قراسیا» [1]

گلابی - بعربی «قمطرا» (بفارسی «امرود» و «آبی» نیز گویند.) [2]

بادام - بعربی «لوز» [3]

زردآلو - بعربی «مشمش» از مشمشه «مشمس» [4]

محلب - آلبالوی محلب (عربی؟) [5]

نارگیل - نارجیل (عربی - فارسی: «جوزهندی») [6]

گذشته از اینها ابومنصور نام چند میوه را برده که تشخیص آن متعسراست، از قبیل:

زعرور (عربی) که کلمهٔ مترادف فارسی آن «ازدف» است - و شاید ولیک آناطولی (Crataegus azorulus) ویا ازگیل Mespilus germanica باشد[7] (درفرهنگ

---

(۱) همانجا ص ۱۹۳ آخوندوف این اصطلاح را مفهوم Prunus Cerasus یا گیلاس میداند. ظاهراً ابومنصور آلبالو و گیلاس راانواع یک میوه میداند. ابومنصور کلمات فارسی گیلاس و آلبالو را ذکر نمیکند و فقط ازکراسیا که شبیه زعرور است سخن میگوید. دربارهٔ «زعرور» به بعد رجوع شود.

(۲) ابومنصور موفق ص ۱۹۸.

(۳) همانجا ص ۲۳۲.

(٤) همانجا ص ۲٤٦. کلمهٔ فارسی «زردآلو» را مؤلف ذکر نکرده.

(۵) همانجا ص ۲۵۷. آخوندوف این میوه را Prunus mahalab (ص ۱۰۵) میداند. پ.م. ژوکوسکی در «کشاورزی ترکیه» ص۶۶۵ تعریف دقیق این میوه رابدست داده .Cerasus mahaleb L آلوبالوی وحشی که در آناطولی فراوان است. بگفتهٔ ژوکوسکی «در ولایات کوجا-الی و بولو وکستمونو درباغها آلبالوی محلب فراوان است و فقط به ٤-۳ ساله آن پیوند میزنند.

(٦) ابو منصور موفق ص ۲۰۰. نارگیل فقط دربعضی نقاط خلیج فارس دیده‌میشود.

(۷) همانجاص ۱۳۸. آخوندوف (ص ۸۰) این میوه را Mispel-Mespilus azorulus

بقیهٔ حاشیهٔ ۷ در صفحهٔ بعد

ناظم‌الاطباء نفیسی « زعرور » را درخت زالزالک معرفی کرده ـ مترجم) .

سنجسفویه ـ معرب « سنگسبویه) فارسی-شاید «سنجد» فارسی و«جده» ازیکی باشد . (به لاتین Eleagnus orientalis) . (در فرهنگ نفیسی سنگسبویه را «پنج انگشت » و یا عین‌السراطین عربی معنی کرده که گیاه اخیررا در سرکه کرده جهة رفع جذام بکاربرند ـ مترجم) [1] .

در دائرة‌المعارف (آغاز قرن دوازدهم) « نزهت نامهٔ علائی » شاهمردان ابن‌ابوالخیر [2] نباتات پالیزی و چاشنئی وبستانی زیرکه در ایران کشت میشده نام برده شده است :

خربزه [3] ، خیار [4] ، کدو [5] ، بادنجان [6] ، ترب [7] ، پیاز [8] ، سیر [9] ، کلم

بقیهٔ حاشیهٔ ۷ صفحهٔ قبل

میداند . بگفتهٔ پ.م.ژوکوسکی (ص ٦٦٧ « کشاورزی ترکیه»)در باغهای آناطولی درخت ازگیل را تربیت میکنند و غرس مینمایند و میوهٔ آن درشت است. وی درهمان کتاب (ص ٦٦٦) مینویسد که ولیک آناطولی (Cratagus azorulus) در آناطولی بشکل وحشی نیز بسیار دیده میشود و درباغها هم غرس و پرورش می‌شود . میوهٔ آن بزرگ و گرد و بیضی و سرخ ویا زرد است و کاملاً مأکول میباشد . مردم محل این میوه را در غذای خود بکار میبرند . این جزئیات نشان میدهد که چرا ابومنصور ازگیل و ولیک را به‌آلبالو یاگیلاس تشبیه کرده است . وی غالباً از روی تشابه ظاهر چنین تشبیهاتی کرده است. مثلا در مورد ذغال اخته (ذغال) بینویسد : «ذغال‌جنسی آلوی سرخ رنگ است». « زعرور » در کامفیروز فارس کشت میشده . رجوع شود به : ابن‌البلخی ص ١٢٤ .

(١) ابومنصور موفق ص ١٥٥ . آخوندوف ص ٣٨ .

(٢) در نزهت نامهٔ علائی تقریباً همهٔ اصطلاحات فارسی است .

(٣) همانجا ورق a ٦٦ .

(٤) همانجا ورق a ٦٦ و b ٦٦ .

(٥) همانجا ورق b ٦٦ .

(٦) همانجا .

(٧) همانجا ورق b ٦٦ و a ٦٧ .

(٨) همانجا ورق b ٦٦ .

(٩) ورق a ٦٧ .

(کرنب)[۱]، چغندر[۲]، سارچوبه[۳]، بادروج[۴]، گندنا - تره[۵]، کاهو[۶]، سداب[۷]، کرفس[۸]، کاسنی[۹]، شلغم[۱۰]، شبد - شبت - شوید - شود[۱۱].

در تالیف مزبور نام درختان بارور و گیاههای زیر که در ایران کشت میشوند نیز بدون نظم و طبقه بندی ذکر شده است:

درخت خرما[۱۲]، رزانگور[۱۳]، سیب[۱۴]، انار - نار[۱۵]، امرود (آبی)[۱۶]، آلو[۱۷]، شفتالو[۱۸]، زیتون[۱۹]، گوز هندی - جوز هندی یا نارجیل - نارگیل[۲۰]،

---

(۱) همانجا.

(۲) همانجا ورق b ۶۷ - a ۶۷.

(۳) همانجا ورق b ۶۷.

(٤) همانجا ورقهای a ۶۸ - b ۶۷.

(٥) همانجا ورق a ۶۸.

(۶) همانجا.

(۷) همانجا ورق b ۶۸.

(۸) همانجا.

(۹) همانجا.

(۱۰) همانجا ورق b ۶۷.

(۱۱) همانجا ورق b ۶۸.

(۱۲) همانجا ورقهای a۶۲ - a۶۱.

(۱۳) همانجا. ورقهای b ۶۲ - a ۶۲.

(۱٤) همانجا وری b ۶۲.

(۱٥) همانجا ورقهای a ۶۳ - b ۶۲.

(۱۶) همانجا ورق a ۶۳.

(۱۷) همانجا.

(۱۸) همانجا ورقهای b ۶۳ - a ۶۳.

(۱۹) همانجا ورق b ۶۳.

(۲۰) همانجا ورق a ۶٤.

گوز یا جوز ـ گردو [۱] ، سیاه آلو ، انجیر [۲] ، بندق ـ فندق ، بادام ، ترنج (لیمو) و نارنج (پرتقال) [۳] .

میدانیم که تطور شرایط اقلیمی (آب وهوا) و بالملازمه امکان کشت فلان و ویا بهمان گیاه در ایران تنها بسته به عرض جغرافیائی محل نبوده بلکه بیشتر بوضع منطقه‌ای نقطه منظور و ارتفاع آن از سطح اقیانوس مربوط میباشد. بدین سبب امکان کشت و شرایط فنی زراعتی برای پروردن مزروعات صحرائی و یا میوه دار و موسم و وقت رسیدن آنها حتی درحدود یک ایالت و یا بلوك هم بسیار متفاوت است [٤] . جغرافیون ایرانی نقاط ونواحی مختلف را از روی وضع منطقه‌ای و ارتفاع آنها و همچنین نباتاتی که در نواحی مزبور کشت میشده به « سردسیر » و « گرمسیر » تقسیم کرده‌اند (مؤلفان عرب و از آنجمله یاقوت حموی اصطلاحهای «صرود» و «جروم» را در اینمورد بکار برده‌اند) (که از «سرد» و «گرم» فارسی مأخوذ است ـ مترجم) [٥] . اراضی مرتفع کوهستانی که میان ۱۰۰۰ و ۲۵۰۰ متر ارتفاع و بیشتر قرار داشته و در تابستان بالنسبه خنک بوده و زمستانی کمابیش سرد داشتند سردسیر خوانده می شدند. تقریباً سراسر فلات ایران که آب و هوائی سخت بری دارد جزو « سردسیر » شمرده میشده. مناطق (بتقریب) پست‌تر از ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ متر که زمستانهائی گرم و تابستانهائی بسیار گرم دارند گرمسیر نامیده میشدند. جلگه های پست کرانهٔ بحر خزر و سواحل خلیج فارس و بعضی نقاط گود افتاده فلات ایران بخصوص در

---

(۱۳) همانجا ورق b ٦۳ .

(۱٤) همانجا ورق a ٦٤ .

(۱٥) همانجا.

(۱٦) رجوع شود به : نزهت‌القلوب ص ٥٥ . درباره سلطانیه میگوید : « ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راهست » .

(۱) دراین باره رجوع شود به : و.و.بارتولد ، « بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران » ص ۹٤ ـ و همچنین « احیاء‌الاثار » رشیدالدین (جامع التصانیف رشیدی) ورق ۳ : « در معرفت آب و زمین در سردسیر و گرمسیر وخاصیت هریک از آن » .

بخش پست شرقی آن ـ ازقبیل سیستان ویاواحهٔ بلخ ـ جزو گرمسیر و یابدیگر سخن «سوب تروپیک» محسوب میشدند. و طبق این تقسیم بندی گیاهان مزروع نیز به سردسیری ـ یعنی نباتاتی که بین ۲۰۰۰ و ۳۰۰۰ متر، ویا در برخی موارد مرتفع تر نیز کشت میشدند ـ و گرمسیری که پائین تر از ۱۰۰۰-۸۰۰ متر پرورش می یافتند منقسم میگشتند.

حمدالله قزوینی وبعضی جغرافیون دیگر گذشته از مناطق سردسیری و گرمسیری بوجود منطقهٔ معتدل ویا «وسط» نیز قائل بوده اند یعنی منطقه ای که گذشته ازنباتات سردسیری بعضی روئیدنیهای گرمسیری نیز درآن کشت میشده . این تقسیم بندی مناطق و اقالیم (آب وهواها) بویژه درموردفارس تثبیت شده بوده [۱] ودر آن ایالت منطقهٔ معتدله بتقریب بین ۹۰۰ و ۱۳۰۰ متر ارتفاع بطور ثابت وجودداشته.

مناطق بالای نقاط سردسیری واجد مراتع کوهستانی بسیار عالی و چراگاه تابستانی قبایل صحرانشین بودند و گرمسیر مرتع زمستانی ایشان بوده. بدین سبب اصطلاحهای «سردسیر» و «گرمسیر» یک معنی و مفهوم فنی دیگر هم داشتند که همانجا محل کوچ تابستانی («ییلاق» ترکی) و محل کوچ زمستانی («قشلاق» ترکی) بوده است.

غلات ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی

در دوران مورد نظرما ـ و پیش ازآن ـ غلات عمده ای که در ایران کشت میشدعبارت بوداز گندم (بعربی: حنطه) و جو (بعربی: شعیر) که ذرع آنهادرسراسر قلمرو هلاکوئیان متداول بوده و درمنابع موجود ازآنها همه جا یادشده است [۲].

---

(۱) رجوع شود به: و.و. بارتولد. اثرسابق الذکر ص ۱۰۱.

(۲) «کتاب علم فلاحت وزراعت» ص ۸۴ - ۷۷. جامع التواریخ رشیدی ورقهای ۶۳۶-۶۳۴ (یرلیغ غازان خان دربارهٔ اخذ مالیات). مکاتبات رشیدی شماره های ۲۲، ۳۳، ۳۴ - ص ۱۲۳ - ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۳۴. نزهت القلوب. تألیف جغرافیائی حافظ ابرو. مارکوپولو ص ۴۷.

رشیدالدین هربار که عطیه ویا مستمرئی بصورت حصه‌ای از بهره فئودالی (ادرار) برای روحانیان و تابعان و خدمتگزاران و معتمدان خویش معین میکرد نیمی ازآنرا گندم و نیمی دیگر را بجو حواله مینمود[1] . در قرن چهاردهم نان سفید گندم را « پهنانه » و « کولچه » میناسیدند[2] . وگندم قبل و بعداز دوران مورد مطالعهٔ ما در ایر ن از غلات عادی و رایج بوده است.

مؤلف « کتاب علم فلاحت و زراعت » اجناس گندم را به سه گروه تقسیم می کند : آنچه در اراضی «آبی» کشت میشود و آنچه در اراضی «دیم» کشت میشودو آنچه بهنگام فراوانی آب رودخانه‌ها در اراضی دره ها و « زمین مغاك » کشت می گردد [3] . درآن کتاب منقول است که جو برچند قسم است: سفید و سرخ ومتوسط. و «لاغر» و «فربه» و «هم‌مخلوط» و «جوبرهنه» . قسم اخیر در عراق عجم و قم و شیروان فراوان بوده [4] .

حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب ازگندم و جو و ارزن ، تحت عنوان کلی «غله» یاد میکندولی برنج را جزواین گروه‌نمی‌آورد و از آن علیحده نام میبرد. مؤلف مزبور در شرح همهٔ نقاط ایران ـ بدون اینکه نواحی گرمسیری گرگان و مازندران وگیلان [5] را مستثنی سازد ـ نخست از کشت گندم یاد میکند و حال آنکه در این ایام گندم وجو در زراعت نواحی‌اخیرالذکر جای ناچیزی‌دارند ودربرابر کشت‌برنج که تقریباً مزروعات مزبور را بر کنار کرده ـ حایز اهمیت نمی‌باشند [6] .

---

(١) مکاتبات رشیدی شماره‌های ٣٧، ٤١، ٤٥، ٥٠ - ص ٢٤٢ - ٢٤٠ ، ٢٥٦ - ٢٥٢ ، ٢٧٢ - ٢٦٥، ٣١٤ - ٣١٢ . ارشادالزراعه ، ورقهای ٦٨ - ٥٨ : « دربیان‌زراعت نمودن غله و اجناس گندم ». چاپ سنگی، ص ٤٩ - ٣٠ .

(٢) شمس فخری ص ١٣٣ : « پهنانه ـ کولیچه ـ نان سفید ».

(٣) فلاحت ص ٧٧.

(٤) همانجا ص ٨٢.

(٥) نزهت‌القلوب ص ١٦٢ - ١٥٩.

(٦) رجوع شود به مجموعهٔ گزارشهای قنسولهای شوروی در شمال ایران ص ٣١ ، ٥٢ - ٤٩.

جو و اقسام گندم زمستانه در ایران - از لحاظ کشت در مناطق اقلیمی - تا حدود ارتفاع ۲۳۰۰ - ۲۵۰۰ متر بالاتر از سطح دریا کاشته میشوند و اقسام گندم بهاره تا ارتفاع ۲۵۰۰ متر زرع میگردند. بدیهی‌است که نوسان این حدود درعین حال بسته به‌عرض جغرافیائی فلان و یا بهمان محل نیز میباشد. محتملاً در قرون وسطی نیز وضع چنین بوده :

مطالب منابع موجود با مدارك و اطلاعات کنونی ما موافق است. حمدالله قزوینی در شرح ناحیهٔ کوهستانی کردستان تقریباً از باغداری و درختکاری یادنمی کند[۱] زیراکه در نقاط مرتفع کوهستانی فقط زراعت غلات ممکن بوده است. وی ضمن سخن از بلوك زنجان میگوید که کشت عمدهٔ آنجا غلات (یعنی جو و گندم و ارزن) است و درآن شهر و ولایت میوه وجودندارد و میوه را از بلوك طارمین میآورند و فقط در درهٔ رود (« زنجان رود » که از ارتفاع ۱۷۰۰ - ۱۵۰۰ متر پائین‌ترقرار دارد) باغ و بستان و مزارع برنج وجود داشته[۲]. بنا بگفته همان مؤلف بلوك کوهستانی اردبیل (درسی‌وهشت درجه وده دقیقه عرض شمالی و ۲۰۰۰-۱۵۰۰ متر ارتفاع از سطح دریا) :

« هوایش در غایت سردیست ، چنانکه غله درآن سال که بدروند بتمام خرد نتوانند کرد[۳] و بعضی با سال دیگر بماند و آنجا خلاف غله حاصل دیگر نباشد.»[٤]

و در بلوك همدان که درارتفاع ۲۲۰۰ - ۱۹۵۰ متر قراردارد ولی جنوبی‌تر است (′۳٤°۵۰ عرض شمالی) علی‌رغم زمستان بسیار سخت[۵] باغستانهای میوه و

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۰۹ - ۱۰۷.

(۲) همانجا ص ٦۲.

(۳) چون غلات دیر میرسیده.

(٤) همانجا ص ۸۱.

(۵) یاقوت سخنان « عبدالقاهربن حمزه‌الواسطی » را دربارهٔ سختی‌زمستان همدان نقل میکند (یاقوت ، مجلد ٤ . ص ۹۸٤).

غلات فراوان بوده ولی جنس غله پست و « نانش نیکو نبود » ١ .

حمدالله قزوینی از میان نواحی عراق عجم که حاصل غلات آنجا فراوان و نان ارزان بوده بلوك ری و قزوین (ولی نان آن نیکو نبوده) و رودبار وساوجبلاغ و سزدقان و قم و اردستان و جربادقان و دلیجان و فراهان و در فارس خنیفقان و استخر و ابرقوه و بیضا و کمین و فاروق و ایگ و زرکان ٣ و در قهستان - بلوك ترشیز ٤ و در قومس - بلوك کوهستانی فیروزکوه٥ رانام میبرد. در بلوکات کاشان (درعراق عجم) ٦ و شیراز (درفارس) حاصل همواره متوسط بوده است. درشیراز همیشه آذوقه گران بوده ٧ است و شاید گرانی خواربار بسبب جمعیت زیاد آنشهر بوده ٨. در اصفهان قیمت غلات دائماً در حد وسط بوده و بهای میوه بسیار ارزان بوده است٩. خوزستان درآن زمان از لحاظ حاصل فراوان غله و ارزانی اجناس مشهور بوده است ١٠.

---

(١) نزهت القلوب ص ٧١.

(٢) همانجا ص ٥٤، ٥٨، ٦١، ٦٣، ٦٦، ٦٩ - ٦٨.

(٣) همانجا ص ١١٨، ١٢٤، ١٢١، ١٣٨.

(٤) همانجا ص ١٤٣.

(٥) همانجا ص ١٦١.

(٦) همانجا ص ٦٧.

(٧) همانجا ص ١١٥.

(٨) شیراز مرکز و ملتقای جاده های کاروانروی بازرگانی بود و از آنجمله تجارت عمدهٔ ایران و آسیای میانه با هندوستان از طریق آنشهر صورت میگرفت (رجوع شود به: باربارو HS مجلد ٤٩ بخش اول ص ٧٤). باربارو ساکنان شیراز را در ربع آخر قرن پانزدهم به ٢٠٠٠٠ خانوار یعنی افلا ٩٠٠٠٠ نفر تخمین میزند که محتملا رقمی آمیخته بمبالغه است. آنجلو معاصر باربارو جمعیت شیراز را ٢٠٠٠٠ نفر میداند (HS ، مجلد ٤٩ . بخش II ، ص ٩٥).

(٩) نزهت القلوب ص ٤٩.

(١٠) همانجا ص ١١٠ - ١٠٩.

کشت ارزن در ایران ، ظاهراً ، دیرتر از زرع جو و گندم متداول گشته . منابع چینی مینویسند که (در زمان ساسانیان) در کشور بو-سی (bo - si) (ایران - پارس) ارزن وجود نداشته [۱] . در « بوندهشن » نامی از ارزن نیست ولی موسی بن عیسی الکسروی» در شرح مراسم نوروز و گیاههائی که در تشریفات مذهبی مربوط بدان استعمال میشده از ارزن سخن میگوید [۲] ، از دیگرسو ارزن یکی از مزروعات باستانی آسیای مقدم بوده و ممکن نبود که در ایران از آن بی خبر بوده باشند . به احتمال قوی در زمان ساسانیان در ایران ارزن کشت میشده ولی زرع آن زیاد متداول نبوده است . جغرافیون عرب در قرن دهم میلادی ضمن سخن از مالیاتهائی که تازیان در فارس وضع کردند - در شمار موضوعهای مالیات و خراج ، از گندم و جو ولوبیا و یونجه و پنبه و انگور یاد کرده ولی از ارزن ذکری نمیکنند [۳] . ظاهراً کشت ارزن (Panicum miliaceum) بعد از غلبهٔ عرب در ایران متداول گشت . در دوران متأخر قرون وسطی از « ارزن » (بزبان فارسی : ارزن ، گاورس ، گاورز که معرب آن « جاورس » باشد) غالباً در منابع و مآخذ ما یاد شده است . جزئیات کشت ارزن در ایران در « کتاب علم فلاحت و زراعت » شرح داده شده است [٤] . «ارشادالزراعه» کلمهٔ «غال» را بمعنی ارزن [٥] نقل میکند . این کلمه اکنون در زبان افغانی (پشتو) برای رساندن مفهوم ارزن ایتالیائی Panicum italicum [٦] بکار میرود .

در دوران متأخر قرون وسطی نان ارزن و جو - بصورت خالص ویا مخلوط با مواد دیگری که جای یکی از آنها را گیرد - خوراك بی‌نوایان بوده . در پایان قرن

---

(۱) رجوع شود به : بیچورین (یا کینف) مجموعهٔ اطلاعات مربوط به اقوام ساکن آسیای میانه درگذشته . ص ۲۶۱ .

(۲) رجوع شود به ماقبل .

(۳) استخری ص ۱۵٦ ؛ ابن‌حوقل ص ۲۱٦ .

(٤) فلاحت ص ۸٦ - ۸۵ .

(٥) « ارشادالزراعه » ورق ۷۱ . چاپ سنگی ص ٤۳ .

(٦) ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ ، «کشاورزی افغانستان» ص ۳۱٦ .

دهم جغرافی‌دان مجهول ایرانی در (حدودالعالم) راجع به ساکنان کرمان مینویسد که « طعامشان گاورس است » [۱]. باباطاهر عریان شاعر خلق (آغاز قرن یازدهم میلادی) در دوبیتی‌های خویش از « قرص جو » یانان بینوایان که باخون جگر عجین شده سخن میگوید. سعدی گوید : « ای سیر تورا نان جوین خوش ننماید [۲]». در فرهنگ شمس فخری اسامی بسیار که خود از رواج نان جوین و نان ارزن مخلوط با دیگر مواد حکایت میکند ـ منقول است مانند : « زغاره » یا نان آرد ارزن [۳] و « کشکین » ـ نانی که با مخلوطی از ارزن [٤] و جو و بقولات پخته شده و همچنین کشکینه ـ نانی که از جو و بقولات پزند [٥]. در قرن چهاردهم میلادی ابن بطوطه از نان آرد شاه بلوط که در لرستان میخورند صحبت میدارد [٦] (ابن بطوطه از نان بلوط سخن گفته نه « شاه بلوط » مترجم) حمدالله قزوینی از استعمال آرد حب‌البلوط در قباد خوره ـ جنوب غربی فارس ـ سخن میگوید [۷].

شاردن چنین مینویسد :

« غلهٔ متداول در ایران گندم است که بسیار نیکو و پاك است و دیگر جو و برنج و ارزن . در برخی نقاط ، مثلاً کردستان ، چون غله

---

(۱) حدودالعالم ص ۲٦ b .

(۲) کلیات سعدی ـ گلستان. باب اول حکایت ۷.

(۳) شمس فخری ص ۱۲٤.

(٤) همانجا ص ۱۰۳.

(٥) همانجا ص ۱۳٤. در آنجا این بیت را شاهد مثال آورده :

کند هرگز ضمیرش التفاتی بدنیا و بدین کشکینهٔ او ؟

(٦) ابن بطوطه ، مجلد دوم ص ۳۲.

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۳۰. توضیح مترجم : در ترجمهٔ متن نزهت‌القلوب. برای مؤلف اشتباهی روی داده. در نزهت‌القلوب چنین آمده : « اهل آنجا آرد حب‌البلوط بندند و الا ازکثرت عرق مجروح گردند ». و در فارسنامهٔ ابن‌البلخی که در این مورد مأخذ حمدالله مستوفی میباشد چنین آمده : « هوای آن گرمسیری است بغایت چنانک مردم آنجا بتابستان خصیه در جفت بلوط گیرند و اگرنه ریش شود از عظیمی عرق و گرمی ».

پیش از بدست آمدن حاصل تازه تمام شود ـ نان ارزن میخورند »[۱].

موضوع قدمت کشت برنج (فارسی : برنج ، شلتوك . عربی: ارز) در ایران هنوز حل نشده است . دربارهٔ کشت برنج در ایران ، نه در اوستا و نه در تاریخ هرودوت و نه کتاب استرابون و نه آمیان مارتسلین یادی نشده است. منابع چینی صریحاً میگویند که در کشور بو ـ سی bo - si (ایران ـ پارس و لااقل در غرب ایران) برنج نمی کاشته‌اند[۲] ب. لائوفر با توجه باین موضوع باین نتیجه رسیده است که فقط بعد از غلبهٔ اعراب برنج در ایران پدید آمده[۳]. میتوان باحتمال نزدیک بیقین گفت که در عهد هخامنشیان و اشکانیان و نخستین شاهان ساسانی کشت برنج در ایران وجود نداشته ، مگر ، شاید ، در اقصی نقطهٔ شرقی آن کشور (مثلاً گرگان) زیرا در آنزمان در نزدیکیهای آن نقاط (بطرف شرق) در فرغانه، کشت برنج متداول بوده است[٤].

موضوع کشت برنج در ایران در عهد آخرین پادشاهان ساسانی پیچیده تر است و در گفته های مؤلفان تناقض فراوان وجود دارد. فقدان تذکری از برنج در فهرست مزروعات مندرج در «بوندهشن» بچشم میخورد[٥] و آنرا نمیتوان به تصادف صرف حمل کرد. از دیگرسو، بطوریکه پیشتر گفته شد ، برنج در شمار محصولات ارضی که در تشریفات دینی نوروز مصرف میشده آمده است (در کتاب موسی بن عیسی الکسروی) . قانون مالیاتی خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م.)، شاهنشاه ساسانی، در تألیفات بعدی که بزبان عربی انشاء شده بدست است. وآنچنانکه طبری (آغاز قرن دهم میلادی) قانون مزبور را نقل میکند از یک جریب جوزار و گندم زار

---

(۱) شاردن مجلد ۳ ص ۱۰۲.

(۲) بیچورین . مجموعهٔ ... آسیای میانه.

(۳) و. لائوفر - سینو - ایرانیکا ص ۳۷۳ - ۳۷۲.

(٤) و.و. بارتولد « تاریخ حیات فرهنگی ترکستان » ص ٦.

(٥) رجوع شود به ماقبل.

(غله بوم) یک درهم و از یک جریب یونجه‌زار ۷ درهم و از یک جریب رزبوم ۸ درهم میگرفته‌اند. ولی دربارهٔ مالیات برنج‌زار چیزی گفته نشده و حال آنکه از وجود برنج‌زار یاد شده است[۲]. ولی از آنجائیکه در همان قانون مالیاتی بنقل مقدسی (پایان قرن دهم م.) گفته شده که از یک‌جریب برنج‌زار ۵/۶ درهم اخذ میگردیده[۳] نلد که تصور میکند که فقدان میزان مالیات برنج‌زار در تألیف طبری نتیجهٔ افتادگی است که گناه ناسخ میباشد. لائوفر - برخلاف - میگوید که کشت برنج در زمان ساسانیان وجود نداشته و ذکری که از مالیات برنج‌زار در نسخ عربی متأخر قانون مالیاتی خسرو اول انوشیروان رفته الحاقی بیش نیست[۵].

این توجیه بسیار به حقیقت نزدیک است: امنای دیوان و مستوفیان زمان خاندان بویه و سامانیان و دیگر سلاله‌های قرن دهم اساس وقانون مالیاتی عهد ساسانیان را نمونه‌ای کامل وغایت‌مقصود میشمردند. وفقدان مالیات برنج درقانون مالیاتی انوشیروان در نظر ایشان سخت عجیب بوده و بدین سبب بعد ها الحاق کنندگان لازم دانستند این افتادگی را خود جبران کنند.

در «کتاب علم‌فلاحت و زراعت» - همچون حقیقت معلوم و مشهوری منقول است که برنج را نخستین‌بار در زمان خسرو اول‌انوشیروان بایران آوردند. درکتاب مزبور چنین نوشته شده.

« و مشهور است که برنج در ولایت ایران نبوده آنرا از هندوستان آوردند درزمان انوشیروان برزوه طبیب با کلیله و دمنه بدست آورده[۶].»

---

(۱) طبری - مجلد دوم ص ۹۶۲ ؛ نولدکه ص ۲۴٤.

(۲) ممکن است الحاق باشد.

(۳) مقدسی - ص ٤۵۱ ببعد.

(٤) نولدکه ص ۲٤۵ - حاشیه ۳.

(۵) حتی لائوفر حدس میزند که درنسخ عربی - که فاقد اشکال واعراب میباشند بجای «برنج» باید ترنج (نارنج) خواند. B. Laufer. Sino - Iranica (ص ۳۷۲)

(٦) فلاحت ص ۸٦.

بنابراین چنین معلوم میشود که کشت برنج در ایران بالنسبة متاخر است. ظاهراً در زمان آخرین شاهان‌ساسانی زرع آن درایران معمول گشت، ولی درمقیاسی بسیار محدود. و فقطدرحدود قرن‌دهم‌میلادی انتشار وسیع یافت. مثلاً درخوزستان در قرن دهم میلادی کشت برنج در میان غلات مقام سوم را ـ بعد از گندم وجو ـ داشته بود [۱]. در ربع آخر قرن دهم‌م. درایران نیک باکشت برنج آشنا بودند [۲]. در قرن دوازدهم م. کشت برنج در فارس متداول بوده [۳]. ولی در دوران مورد مطالعهٔ ما در تمام نواحئی که در این ایام برنج کشت میشود ـ زرع آن معمول نبوده است.

حمدالله مستوفی‌ازکشت برنج درایران فقط در نواحی زیر یاد میکند: زنجان درعراق عجم. داذین و دوان درفارس، سراسر گیلان بویژه رشت ولاهیجان [۴]. دیگر مؤلفان نیز ازکشت برنج در گیلان در قرنهای سیزدهم و چهاردهم سخن‌می گویند [۵]. درشرح زندگی شیخ صفی‌الدین اسحق‌اردبیلی گفته شده است که‌ازاردبیل جو به گیلان صادر میکردند تا بابرنج‌مبادله کنند [۶]. دربارهٔ کشت برنج درمازندران نیز اطلاعات روشنی دردست است [۷]. دانسته است که در املاک رشیدالدین در بلوك کربال و فیروزآباد فارس برنج کاری میشده است [۸]. یاقوت [۹] و زکریای

---

(۱) استخری ص ۹۱.

(۲) ابومنصور سوفق ص ۸ - ۶ ؛ ص ۳۷۳ B. Laufer. Sino - Iranica.

(۳) ابن‌البلخی ص ۱۴۲.

(٤) نزهت‌القلوب ص ٦٢، ۱۱۷، ۱۶۳.

(٥) «مکاتبات رشیدی» شمارهٔ ٤٠ ص ۲۷۱.

(٦) «مناقب شیخ صفی اردبیلی» ورق b ۱٤۹.

(۷) ظهیرالدین سرعشی ص ٤۱۳.

(۸) «مکاتبات رشیدی» شماره ٤۱ ص ۲۰۵ - ۲۰٤.

(۹) یاقوت. مجلد ۲ ص ٤۹٦.

قزوینی[1] از کشت برنج - در ردیف گندم و جو - در خوزستان قرن سیزدهم میلادی صحبت میدارند.

مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت» به کشت برنج فصل ویژه‌ای اختصاص داده است و[2] میگوید که در هندوستان و ختن وچین (وماچین) چند قسم برنج وجوددارد «که دراین مملکت کسی ندیده‌است»[3] و در زمان غازان خان برنج اعلای هندی راکه از لحاظ طعم و بو بهتر از «برنج معهود بود» و بهتر هضم میشد و «اکابر» هندوستان میخوردند برسم تجربه در ایران کاشته ولی کشت این برنج در ایران حاصل نداده[4]. بگفته مؤلف کتاب مزبور در هر ولایت ایران کشت برنج بنحوی که خاص آنجابوده صورت میگرفته. در گیلان و مازندران «چون بکارندنشای آنرا دیگر باره یک‌یک باز می‌نشانند»[5] تا برنج بیشتر بدست آید وحاصل استوارتر باشد. پس از شخم بهار بزمین آب می‌بستند، بطوریکه آب ازکرت‌خارج نشود وتخم را در بهار پس ازگذشت سرما وچند روزی پیش از کاشتن پنبه میکاشتند. ولی «در بعضی‌ولایات بدست نمی‌نشانند[6]. [حاصل] ازیک من‌صدمن بیشتر شود (یک تخم صد تخم)»[7].

بهترین برنج ایران برنج گیلان بود و بعد از آن برنج مازندران. در مازندران وگرگان و استرآباد هرسال برنج کاشته میشد[8].

---

(۱) زکریای قزوینی. مجلد دوم ص ۱۰۲.

(۲) فلاحت ص ۸۸ - ۸۶.

(۳) همانجا ص ۸۶.

(٤) مینویسد: «کشتیم تخم جهت امتحان. چند دفعه پختیم» چنین بر میاید که مؤلف شخصاً دراین آزمایشها شرکت داشته.

(٥) همانجا ص ۸۷.

(٦) همانجا.

(۷) همانجا.

(۸) همانجا ص ۸۸ - ۸۷. باکشت برنج درارشادالزراعه مقایسه شود. ورق ۷۱.

در شمال آذربایجان ـ بلوکات بیاقان و گشتاسفی ـ و در آذربایجان جنوبی ـ بلوکات خیاو و گیلان فصلون و نوذر و گرمرود و میانج (میانه) [۱] نیز برنج کاشته میشد. در «مکاتبات رشیدی» از کشت برنج در بلوك آستارا (سرزمین طالشان) سخن رفته است [۲].

در منابع قرون وسطی کوچکترین اشاره‌ای به کشت جودار و دوسر در ایران نشده است. جهانگردان اروپای غربی در قرن هفدهم م. بصراحت میگویند که در هیچ نقطهٔ ایران جودار و دوسر کشت نمیشود [۳] ـ گرچه در قرون وسطی در ایران از جودار که بصورت وحشی و علف هرزه در مزارع میروئیده اطلاع داشتند.

اولئاریوس مینویسد:

ایرانیان از غلات و مزروعات زمین بیشتر برنج و گندم و جو را کشت میکنند. جودار را بچیزی نمیگیرند و نمیکارند. و اگر گاهی دانهٔ جودار در گندم‌زار بروید (و جودار واقعاً از گندم است) بدان همچنان نگرند که ما به علفهای هرزه مینگریم. دربارهٔ دوسر بالکل اطلاعی ندارند» [۴].

از آنچه گفته شد چنین برمیآید که در قرن هفدهم (ومسلماً قبل از آن نیز) در ایران جودار را چون علف هرزه‌ای که در گندم زار روید میشمردند و بس. وبرای علوفهٔ اسب ـ چنانکه میدانیم ـ یونجه و برای تغذیهٔ دامها جو و کاه (بترکی «صمان») را بکار میبردند ودر گیلان از کاه برنج استفاده میکردند [۵].

منابع موجود درخراسان ـ از کشت جوگاره (Andropogon Sorghum) که در جمهوریهای شوروی آسیای میانه بنام «جوواری» معروف است یاد میکنند [۶].

---

(۱) نزهت‌القلوب. ص ۹۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶.

(۲) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٥ ص ۲۷۰.

(۳) شاردن مجلد ٤ ص ۳۹ ببعد.

(٤) اولئاریوس ص ۷۳۷.

(٥) دراین باره به اولئاریوس بنگرید ص ۷۳۸.

(٦) ارشادالزراعه ص ٤٧.

ظاهراً مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» از «جوواری» بنام ذُرت یاد میکند و حال آنکه دراین ایام «ذرت» مفهوم دیگری دارد. بگفتهٔ وی ذرت بر دوقسم است: یکی زودرس که چهل روز پس از کشت تخم میرسد و باید درنقاط گرمسیر زرع شود و دیگر دیررس. در ولایتهای کاشان و اصفهان کشت ذرت بسیار متداول بوده. «و از یک من سیصد من حاصل شود»[۱].

مؤلف کتاب چندین بار کوشیده تا ذرت را در ولایات تبریز و همدان وسلطانیه (سردسیر)[۲] کشت کند ودر مواردیکه قواعد کشت آن مراعات شده بوده حاصل نیکو بوده است[۳].

بقولات و علوفه

در قرنهای سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم - بنابگفتهٔ منابع موجود- ازبقولات آنچه کشت آن در ایران بیشتر متداول بوده نخست باقلا بود (vicia faba) که تا منطقهٔ سه هزار متر ارتفاع کاشته میشده[٤] و دیگر نخود معمولی (بعربی «جلبان» و بپارسی مشنگ و مشنج؟[٥] و بلاتینی Pisum Sativum, Subsj - asiaticum که در

---

(۱) فلاحت ص ۸۸. این اصطلاح را در دیگر منابع ندیدیم. از آنجائیکه عبدالغفار نجم‌الدوله ناشر کتب فلاحت (چنانکه از مقابله چاپ «ارشادالزراعهٔ» او با نسخهٔ خطی پشچروا برمیآید) گاهی اصطلاحات نسخهٔ اصلی را تبدیل بکلمات مانوس‌تر و متداول‌درعصر خود میکرده حدس زده میشود که در نسخهٔ اصلی «فلاحت» کلمهٔ دیگری (مثلا جوواری) بجای «ذرت» بوده.

(۲) همانجا.

(۳) همانجا ص ۹۰ - ۸۸.

(٤) ارشادالزراعه، نسخهٔ خطی پشچروا ورق ٦۷. اقسام «رسمی» و «بغدادی» آن یاد شده؛ شمس فخری ص ۱۰۳ و ۱۳٤.

(٥) رجوع شود به ابومنصور موفق ص ۷٦. مؤلف سه قسم نخود نام میبرد وقسم «کرسنه» را مفصلتر شرح میدهد. بگفتهٔ او درآذربایجان نخود را «کلول» و در قزوین «خلار» و در خراسان «ملک» میگفته‌اند. وی از «آرد نخود» نیز ذکری میکند. به تفسیر آخوندوف ص ٥۹ رجوع شود.

بعضی نقاط تا ارتفاع ۳۰۰۰ متر میکاشتند. و دیگر نخود «گوسفندی» («حمص» عربی و Cicer arietinum لاتینی)[۱] که تا ارتفاع ۲۴۰۰ متر بعمل میآید. کشت این جنس نخود در کشور های آسیای مقدم بمراتب بیش از کشت نخود معمولی متداول است[۲].

طبق مندرجات «کتاب علم فلاحت و زراعت» نخود در اراضی آبی و دیمی هردو - کشت میشده و بخصوص در «ریگ بوم» کشت آن معمول بوده وبدین سبب در ولایت قزوین بسیار زرع میکردند و نیک میروئیده[۳]. عدس (بفارسی: «نسک» و به لاتینی Ervium Lens) وماش (به لاتینی Phaseolus aureus)[٤] - که تامنطقهٔ ۲۰۰۰ متر ارتفاع در این ایام نیز درایران و آسیای میانه زرع میشود و بصورت خالص ویا با برنج طبخ میگردد - کشت میشده[۵]. کشت لوبیا (Vigna Sinensis) نیز متداول بوده است[٦]. در ایران از علوفه، کشت یونجه (Medicago Sativa) یا «علف مادی» که در تألیفات یونانیان باستانی آمده و در اوستا بنام «آسپو» و «آسته» و در پهلوی «اسپست» و «آسپست» خوانده شده و معرب آن بشکل «اسفست» و «فسفسه» و در سریانی بصورت «پسپسته» وبعربی «رطبه» آمده - معمول بوده است.

استرابون - ضمن شرح اوضاع ماد - از فراوانی یونجه در آنجا سخن گفته است. در آن زمان یونجه در سرزمین ماد - مانند قرون وسطی - خوراك اصلی اسبان بوده

---

(۱) ابومنصور موفق ص ۸۷.

(۲) پ.ای.ژوکوسکی، «کشاورزی افغانستان» ص ۳٦۵.

(۳) «فلاحت» ص ۹۰.

(٤) همانجا ص ۹۲. (ماش وعدس)؛ ارشادالزراعه - نسخهٔ پشچروا. ورقهای ۷۰-٦۹.

(۵) شمس فخری ص۷٦. دربارهٔ عدس و بقولات درایران رجوع شود به «فلاحت» ص ۸۵-۸٤ و ۹۲. به اولئاریوس ص ۷۳۷ نیز بنگرید.

(٦) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۷۲.

و نام آن از آن سرزمین مأخوذ گردیده. دیرباز پیش از استرابون نیز یونجه در ایران شناخته شده بوده[1] بعقیدهٔ دوکاندول، یونجه وحشی و صحرائی از عهد عتیق در آناطولی وجنوب قفقاز و بسیاری از بخشهای ایران و افغانستان و بلوچستان و کشمیر بومی بوده و سپس به گیاه اهلی و پرورش یافته مبدل گشته بوده[2]. لائوفر با این نظر موافق نیست و معتقد است که قدیمترین کانون کشت یونجه سرزمین ماد بوده ویونانیان آشنائی با مزروع مزبور را مرهون آن کشور میباشند[3].

چنانکه پیش گفتیم نام یونجه در زمان خسرو اول انوشیروان وهمچنین پس از غلبهٔ اعراب (در فارس) جزو مزروعاتی که مالیات و خراج بدان تعلق میگرفته آمده است[4]. و بنا بشهادت ابومنصور موفق در قرن دهم همچون دارو ازآن استفاده میشده[5]. حمدالله مستوفی قزوینی که در تألیف جغرافیائی خویش بارها مشروحاً از مراتع و مرغزارها سخن میگوید از جنس علفهای آن یادی نمیکند. در ارشادالزراعه از یونجه درشمار گیاههای ناحیهٔ هرات بنام ترکی آن یعنی «یرنجکه»[6] که همان «یورنجه» است وبصورت «یونجه» وارد فارسی جدید شده - ذکر کرده است.

یونجه کبود دراین ایام نیز درخطهٔ هرات بسیار متداول است و بهمان نام «یورنجه»[7] خوانده میشود. بی شک در دوران مورد مطالعهٔ ما نیز یونجه برای تغذیه اسب و دام درایران متداول بوده است. در قرن هفدهم اولئاریوس تحت عنوان - گنچه غنچه (Contscheh) - ظاهراً یونجه چند ساله Medica Sativa[8] را

---

(١) استرابون XI، ١٣.

(٢) A. de Candolle. L'origine des Plantes ص ١٠٣.

(٣) ب. لائوفر. «سینو - ایرانیکا» ص ٢٠٩.

(٤) بماقبل رجوع شود و همچنین: نولدکه ص ٢٤٤. حاشیه ١.

(٥) تفسیر آخوندوف به الابنیه... ابومنصور ص ٧٣.

(٦) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشجروا ورق ١١١.

(٧) ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی نیچ، «کشاورزی افغانستان» ص ٣٥٢.

(٨) دربارهٔ شرح و تعریف آن رجوع شود به: پ.م. ژوکوسکی: «کشاورزی ترکیه» ص ٤٠٩ ببعد.

چنین تعریف میکنند :

« ایرانیان یک جنس علف دارند که خود « گنجه » میخوانند و بوسیله کشتن تخم آن زرع میکنند. ارتفاع آن به بیش از یک‌ونیم زراع میرسد و برگهایش مانند شبدر است ، گلهای آبی دارد (اولین باری که گل میدهد) و درآنزمان برای اولین بار درو میکنند. وشش هفته بعد باری دیگر میبرند. و در ظرف مدت شش سال بدین منوال از آن علف می‌چینند. ودرسال هفتم زمین آنرا شخم میزنند و مجدداً میکارند ومزرعه یا مرتع مزبور باید مانند مزارع غلات آبیاری شود. ازاین علف. ایرانیان بهترین علوفه را بدست میآورند و برای خوراك اسبان اکابر و اعیان بکار میبرند »[1]

بطوریکه میدانیم یونجهٔ چندسالهٔ کبود تاهشت سال عمر دارد ودرآیش بندی ویا تغییر کشت بحساب نمیآید وکشتی است آبی‌مانند غلات و بهترین علوفهٔ‌اسب شمرده میشود وبنابراین با شرحی که اولئاریوس میدهد مطابقت دارد . مشابهت یونجه و شبدر راهم که اولئاریوس بدان توجه کرده درست است و غالباً درسرزمین های آسیای مقدم این دوگیاه رابا یکدیگر اشتباه میکنند. حتی‌دراین ایام نیز کلمهٔ «یونجه» در ترکیه برای هردو مفهوم استعمال میشود - برای یونجه [2] وشبدر[3].

شبدر یونانی (Trigonella foenum graecum) راابومنصور موفق تحت‌عنوان عربی « حلبت » ذکرکرده. و دردوران مورد مطالعهٔ ما از شبدر مزبوردرفرهنگ شمس فخری بنام « شنبلید » یاد شده است[4]. لائوفر ازوجود فرهنگ شمس فخری اطلاع نداشته و ، بدون اشارهٔ بدان ، مینویسد که شنبلید اصطلاح محلی اصفهان

---

(۱) اولئاریوس ص ۷۹۸.

(۲) لغتنامهٔ ترکی - روسی د.ماگازانیک چاپ مسکو سال ۱۹۴۰ ص ۶۷۹.

(۳) ابومنصور موفق ص ۹۶.

(٤) شمس فخری ص ۳۳.

است و مفهوم شبدر یونانی را ادا میکنه و اصطلاح محلی شیراز برای همان معنی « شملینر » میباشد [۱]. اولئاریوس نیز از شبدر یونانی سخن میگوید (و آنرا علوفهٔ یونانی یا (foenum graecum) میخواند و میگوید بفارسی آنرا «شنبلله» میخوانند که همان شنبلید است). بگفتهٔ او ایرانیان این علف را به اسب میدادهاند و در روغن سرخ کرده چاشنی غذای آدمی نیز میساختهاند [۲]. شاردن نیز از این شنبلیله صحبت میدارد و آنرا « foenum graecum » میخواند. بنابگفتهٔ شاردن شنبلیله یا شبدر یونانی را « کمبلک » (Kam ba lec) یعنی خان بالیغ (ترك و مغولی) نیز میخواندهاند [۳].

نباتات صنعتی

ازگیاههای رنگ کننده - از زمان قدیم - زعفران که رنگی زرد - نارنجی میدهد و روناس که برنگ سرخ ملون میسازد و نیل که رنگ آبی میدهد وهمچنین حنا [٤] اهمیت بسیار داشتند. زعفران (Crocus Sativus) از عهد عتیق در فلات ایران شناخته شده است. منابع چینی نیز از کشت زعفران در کشور بو - سی Bo-si - (پارس یا ایران زمان ساسانیان) خبر میدهند [٥]. چنانکه پیش گفتیم « بوندهشن » نیز از زعفران - که برای رنگ کردن بکار میرفته - یاد میکند. ابومنصور موفق نیز در پایان قرن دهم میلادی از زعفران سخن میگوید [٦]. جغرافیای مجهول المؤلف « حدودالعالم » - پایان قرن دهم م. - جبل (عراق عجم) و قم وزمین داور (در شرق سیستان) را همچون نواحئی که زعفران در آن فراوان است نام می برد [۷].

---

(۱) ص ٤٤٧ B. Laufer, (Sino-Iranica).

(۲) اولئاریوس ص ۷۳۹ - ۷۳۸.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۲۹۸.

(٤) دربارهٔ حنا به بعد رجوع شود.

(٥) رجوع شود به : ص ۳۲۰ B. Laufer. Sino-Iranica.

(٦) ابومنصور موفق ص ۱۳۸.

(۷) حدودالعالم - ورقهای ۲۹ a ، ۲۹b ، ۲۲a.

جغرافیون عرب قرن دهم م. رودآور واقع در نزدیک همدان را (واقع در جبل - عراق عجم) تولید کنندهٔ بهترین زعفران جهان میدانند و میگویند که بازرگانان از نهاوند وهمدان برای خرید زعفران به آنجا میآمده‌اند[1]. در آغاز قرن سیزدهم یاقوت نیز از وفور زعفران در رودآور و صادرات فراوان آن از آنجا، سخن میگوید[2]. طبق مندرجات «کتاب علم فلاحت وزراعت» زعفران درچند ولایت معدود کاشته میشده و در ولایات سردسیر بهتر بعمل میآمده. مؤلف کتاب مزبور بهترین زعفران را ازآن قهستان میداند و پس از آن از زعفران قم وهمدان تمجید میکند[3]. حمدالله‌قزوینی از سه ناحیهٔ ایران که بیش از دیگر نواحی زعفران تولید میکرده‌اند یاد می کند: بروجرد در لر کوچک و رودراور (رود آور) در عراق عجم و بیرجند و قاین در قهستان[4]. وی بویژه دربارهٔ رودآور چنین میگوید:

«و در آنجا زعفران بسیار کارند و بدین سبب آن زمین را زعفرانی خوانند[5]».

وی از دیگر نواحئی که جزو قلمرو هلاکوئیان بوده و زعفران بسیار تولید میکرده نام‌قوادیان (قبادیان) را (که‌اکنون در تاجیکستان واقع‌شده) ذکرمیکند[6]. برای رشیدالدین از همدان وناحیهٔ کوه دماوند زعفران ارسال میداشته‌اند[7].

رناس (فارسی: رودنگ، روناس، روناس. بلاتینی Rubia tincloria) در ایران و سرزمینهای مجاور آن - مثلاً در بردع - کشت میشده است[8]. حمدالله

(۱) استخری ص ۱۹۹؛ ابن حوقل ص ۲۰۶، ۲۵۸.

(۲) یاقوت، مجلد ۲. ص ۸۳۲.

(۳) «فلاحت» ص ۱۱۲.

(۴) نزهت‌القلوب ص ۷۰، ۷۳، ۱۴۴، ۱۴۶. دربارهٔ زعفران بروجرد به استخری ص ۱۹۹ نیز رجوع شود.

(۵) نزهت‌القلوب ص ۷۳.

(۶) همانجا ص ۱۵۶.

(۷) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۷.

(۸) حدودالعالم ورق a ۳۳.

قزوینی فقط یکی از نواحی خراسان - خواف هرات- را که روناس بسیار تولید میکرده نام میبرد[۱]. در فرهنگ شمس فخری روناس بنام « روئین » خوبنده شده است[۲]. روناس در دیگر نواحی ایران نیز تولید میشده و کشت آن پس از غلبهٔ مغول موقوف نگردید. بگفتهٔ مؤلف « کتاب علم فلاحت وزراعت » « روینانس » در زمین شوره - که دیگر مزروعات حاصلی نمیدهند - حاصل نیکو دهد. وی تخم روناس را از یزد ونائین به تبریز آورد و در « زمین شوره‌زار » کاشت وحاصل نیکو داد و کشت روناس درآنجا متداول گشت[۳].

نیل (بعربی نیلاج- از نیلا-ی سانسکریت. به‌لاتینی indigofera tinctoria) گیاهیست که منشاء آن هندوستان میباشد[۴]. نیل را در زمان خسرو اول انوشیروان در قرن ششم میلادی از هندوستان به ایران آوردند. در پایان قرن دهم میلادی ابومنصور موفق از وجود نیل در ایران سخن میگوید[۵]. بدیهی است که نیل فقط در نقاط گرمسیری جنوبی ایران که مجاور خلیج فارس بوده کشت میشده است. در جغرافیای مجهول المؤلف فارسی قرن دهم « حدود العالم من المشرق الی المغرب» از کشت نیل در نواحی مغون و ولش گرد و کومین و بهروگان و منوگان و ایالت کرمان سخن رفته است[۶]. در فارس وخوزستان ظاهراً کشت نیل معمول نبوده. در آغاز قرن سیزدهم - پیش از حملهٔ مغول - یاقوت به‌انحطاط اقتصادی کرمان توجه کرده‌بوده[۷]. ونه‌او ونه حمدالله قزوینی اشاره‌ای به کشت‌نیل در کرمان نمی کنند[۸].

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۵۱.

(۲) شمس فخری ص ۱۰۶.

(۳) فلاحت ص ۹۴ : « واکثون زرع کنند ».

(۴) رجوع شود به : ص ۳۷۰ B. Laufer, Sino - Iranica.

(۵) ابومنصور موفق. ص ۲۶۳.

(۶) حدود العالم، متن فارسی ورق 26 b.

(۷) یاقوت. مجلد ٤ ص ۲٦٤.

(۸) به بخش کرمان در «نزهت‌القلوب» ص ۱٤۱-۱۳۹ رجوع شود.

محتملاً بسبب انحطاط عمومی اقتصاد ایران در قرن سیزدهم و تقلیل بازرگانی، کشت نیل در ایالت مزبور متروک گشته بوده. دراین باره ازگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» دائر براینکه قریب به عهد او درسراسر مملکت ایران نیل بعمل نمیآمده و از هندوستان وارد میکردند، میتوان استنتاج بعمل آورده داوری کرد. در عهد سلطنت غازان خان تخم نیل را از هندوستان از طریق بصره ـ به تبریز آوردند. و مؤلف کتاب مزبور آن بذر را کاشت و بخوبی روئید و وی اظهار امیدواری کرده که چنانچه نیل را نیک کشت و توجه کنند مملکت از ضرورت وارد کردن آن از هندوستان رهائی خواهد یافت[۱].

از گیاههای روغنی، در قرون وسطی مقام اول را کنجد (Sesamum indicum) داشته. دکاندول منشاء کنجد را از هندوستان میداند ولی نظراو فقط وفقط برمدارک زبانشناسی مبتنی میباشد[۲]. گ.وات که تألیف علیحده‌ای دربارهٔ روغن کنجد دارد ایران و آسیای میانه را کانون عتیق کشت کنجد میداند[۳]. هرودوت از کشت این گیاه در خوارزم و پارت وهیرکانیه (گرگان) یاد میکند[٤]. در زمان آخرین شاهان هخامنشی مردم ایران ازکنجد اطلاع داشتند[٥]. چنانکه گفتیم در «بوندهشن» نیز ازکنجد نام برده شده. ابو منصور موفق از کنجد (بعربی=سمسم)[٦] و روغن کنجد (دهن السمسم) یاد میکند[۷]. در «کتاب علم فلاحت و زراعت» گفته‌شده که کنجد

---

(۱) فلاحت ص ۹۳-۹۲.

(۲) آ. د کاندول. «منشاء نباتات» ص ٤۲۲.

(۳) رجوع شود به: ب. لائوفر. «سینو ـ ایرانیکا» ص ۲۹۱ - ۲۹۰.

(٤) هرودوت. کتاب III فصل ۱۱۷.

(٥) ب. لائوفر. «سینو ـ ایرانیکا» ص ۲۹۰ (با اشاره به کتاب اول هرودوت فصل ۱۹۳).

(٦) ابومنصور موفق ص ۱٤٦.

(۷) همانجا ص ۱۱٤.

را با پنبه در یک زمان میکارند و پس از ۱۰۰ روز حاصل میدهد [۱]. در «ارشاد-الزراعه» نیز از کشت کنجد سخن در میان است [۲]. شاردن نیز میگوید که متداول ترین روغن نباتی در ایران روغن کنجد (Gongeth) است [۳]. درایران روغن کنجد بتدریج تقریباً مصرف روغن زیتون را متروک گردانید.

منابع موجود از دیگر روغنهای نباتی بندرت یادمیکنند. ابومنصور موفق تحت عنوان عربی خروع و فارسی بیدنجیر از روغن کرچک (Ricinus Communis) صحبت میدارد [۴] و در ارشادالزراعه نیز آمده [۵]. ظاهراً کشت بیدنجیر در قرون وسطی نیز-مانند این ایام - در کشاورزی ایران مقام ناچیزی داشته است. گاوچیله (Cartamus tnictorius) - فارسی را که عربی آن «قرطم» است نیز ابومنصور موفق ذکر کرده است [۶]. کشت گاوچیله نیز جای ناچیزی را اشغال میکرده - همچنانکه در این ایام است.

ابومنصور از دو قسم خشخاش یادمیکند («سفید» و «سیاه»)، قسم اخیر، بی شک، همان خشخاشی است که از آن افیون استخراج میگردد (Papaver Somniferum) و بطوریکه ابومنصور میگوید از شیرهٔ منعقد قوزه‌های نارس آن تریاك ساخته میشود (بعربی «افیون» مأخوذ از Opion یونانی) [۷]. در منابع دوران مورد مطالعهٔ مطلب دیگری دربارهٔ خشخاش تریاك دیده نمیشود.

کشت خشخاش تا قرن دوازدهم در آسیای میانه (روم) تمرکز یافته بوده

---

(۱) فلاحت ص ۹۲ - ۹۱.

(۲) ارشادالزراعه، نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۷٤.

(۳) شاردن، مجلد ٤ ص ۸۵.

(٤) ابومنصور موفق ص ۱۰۹ همانجا ص ۱۱۵. دهن الخروع. همچنین رجوع شود به: آخوندوف «تفسیر» ص ٦۸ - ٦۷ (دربارهٔ ذکر بیدنجیر درباجور - ودا).

(۵) ارشادالزراعه، نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۱٤ : بیدنجیر.

(٦) ابومنصور موفق ص ۱۹۰ - همانجا ص ۱۱۵: «دهن القرطم».

(۷) همانجا ص ۳۲ : «افیون عصارهٔ خشخاش سیاهست».

فقط پس از تسخیر آن ، سرزمین بدست سلجوقیان ازآنجا بکشورهای اسلامی آسیای مقدم انتشار یافت[۱] ولی از قلت اطلاعات منابع چنین برمی‌آید که - رواج آن کشت در ایران مربوط بدوران متأخرتری میباشد[۲].

کتان (Linum usitatissimum) یکی از باستانی‌ترین کشتهای ایران است[۳] و از زمان قدیم برای پارچه‌بافی وهمچنین روغن گیری مورد استفاده قرار میگرفته. استاد ب.ن. زاخودر خاطرنشان میسازد که :

« قلمروخلافت از لحاظ تولید نباتات صنعتی بدو بخش تا حدی مشخص، تقسیم میشده است . مشرق آن ناحیه‌ای بود که در آن بیشتر پنبه کاشته میشد. و در مغرب آن - که مصر و عربستان و جنوب غربی ایران راهم شامل میگردیده - بیشتر کتان کاری رواج داشت[٤] ».

در قرن دهم میلادی ، و بعد از آن ، مراکز بزرگ کتان بافی وجود داشت که ازمواد خام محلی استفاده میکردند - مانند دربند بر کنارهٔ دریای خزر[۵] و کازرون در فارس[٦]. فقط بر اثر انتشار و رواج پنبه از سوی مشرق متدرجاً اهمیت کتان و مقام آن در صنعت نساجی بالکل ناچیز گشت. در قرن چهاردهم میلادی کازرون تنها نقطهٔ ایران بود - که بگفتهٔ جغرافیون - مقدار کمی منسوج کتانی در آنجا تولید میشده[۷]. ولی حتی درآن شهر هم کتان درمقابل پیشرفت تولید پارچه

---

(۱) رجوع شود به « ارشادالزراعه ورق ۱۱٤ . ابن‌العوام. ترجمهٔ فرانسه مجلد ۲ ص ۱۲۸ ببعد.

(۲) رجوع شود به ارشادالزراعه چاپ سنگی ص ۱۳۸ و همچنین شاردن مجلد ۳ ص ۲۹۳ ببعد.

(۳) ص ۲۹۳ ببعد ب.لائوفر. « سینو - ایرانیکا ». ص ۱۳۰.
A. de Candolle, (L'origine des plantes)

(٤) ب.ن.زاخودر « تاریخ شرق در قرون وسطی » ص ۷۰.

(۵) استخری ص ۱۸٤.

(٦) مقدسی ص ٤۳۳ ببعد.

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۲٦ ؛ حفظ ابرو (جغرافیا) ورق a ۱۰۸.

پارچه های پنبه‌ای (کرباس) بتدریج عرصه را خالی میکرد[١]. حمدالله مستوفی، گذشته از کازرون - فقط از دوناحیهٔ دیگر که درآن کتان تولید میشده یاد میکند - یکی ریشهر و دیگی سینیز[٢] (که هردو در قباد خوزهٔ فارس بوده‌اند). و حتی در این نواحی نیز از کتان بیشتر برای استخراج روغن و کمتر جهت نسج پارچه استفاده میگردیده و این از سخنان حمدالله مستوفی نیک مستفاد میگردد. وی درشرح اوضاع سینیز میگوید :

«حاصلش کتان وروغن چراغ باشد اما کتانش راداشتی نباشد»[٣].

در «احیاءالآثار» رشیدالدین[٤] نیز دربارهٔ کشت کتان سخن رفته است. در «ارشادالزراعه» از کتان، همچون گیاه روغنی یادمیکنند و از «زغیر» (تخم کتان) نیز سخن گفته است[٥]. بنابگفتهٔ اولئاریوس در قرن هفدهم در گیلان کتان می کاشتند و پارچه‌ای کتانی می‌بافتند و از آن پیراهن میدوختند[٦].

ازگیاه شاه دانه (Cannabis indica) در اوستا بنام بنگه (Banga) یاد شده است[٧]. ابومنصور موفق نیز از شاه دانه (بعربی - قنب) سخن گفته[٨]. در ایران قرون وسطی کشت شاه دانه بیشتر بخاطر تهیهٔ مادهٔ مخدر بنگ (یا حشیش) بوده است که اسماعیلیان و برخی از عرفای ایرانی برای ایجاد وجد و جذبه استعمال میکردند. وبرای نسج پارچه کمتر از آن استفاده میشده[٩]. در «احیاءالآثار» نیز

---

(١) نزهت‌القلوب ص ١٢٦. (٢) همانجا ص ١٣٠، ١٣١.

(٣) همانجا ص ١٣١، دربارهٔ کتان ریشهر به ابن‌البلخی ص٧٧ نیز رجوع شود.

(٤) «جامع التصانیف رشیدی» ورق ٤ : «باب سیزدهم در معرفت احوال زرع شکر و پنبه وکنجد وکتان و نیل و قنب و امثال آن».

(٥) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ٧٤.

(٦) اولئاریوس ص ٧٣٨.

(٧) ب. لائوفر - «سینو - ایرانیکا» ص ٢٩٤.

(٨) ابو منصور موفق ص ١٥٧.

(٩) رجوع شود به : Huart. assassins ; Huart. Beng - همانجا فهرست کتب نیز منقول است.

از کشت شاه دانه سخن رفته است [۱].

از اینکه در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی کشت و رواج شاه دانه در ایران دستخوش تغییراتی گشته بوده یا نه ـ اطلاعی در دست نیست. مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» و حمدالله مستوفی و حافظ ابرو از کشت شاه دانه سخنی نمیگویند. با اینحال از گفته های مؤلف «ارشادالزراعه» [۲] و سیاحان اروپای غربی در قرن هفدهم چنین برمیآید که زراعت شاه دانه که از عهد باستان در ایران معمول بوده در سراسر قرون وسطی نیز کماکان وجود داشته. شاردن از طرز ساختن حشیش از شاه‌دانه سخن میگوید [۳]. شاه‌دانه در لرستان و نواحی کازرون و شیراز کشت میشده [۴].

پنبه (بعربی «قطن» و به پهلوی «پنبک» وبفارسی جدید «پنبه» که «پمبه» تلفظ میشود و بزبان ارمنی «بمبک» و به ترکی ـ پخته Gossypium herbaceum) بعقیدهٔ آ. دکاندول از هند به ایران آمده. و آثار منشاء هندی این گیاه بسختی در لغات فارسی نیز منعکس شده: و «کرباس» که در زبان فارسی جدید به نوعی پارچهٔ خشن پنبه‌ای گفته میشود از «کرپسی Karpassi» سانسکریت که بمعنی پنبه است مشتق میگردد. در زمان لشکرکشی اسکندر مقدونی مردم باکتریا با پنبه آشنا بودند و «تئوفراست» باینموضوع اشاره کرده است.

مؤلف مزبور از وجود گیاهی در جزیرهٔ «تیلوس» ـ در خلیج فارس ـ خبر داده بشرح آن میپردازد و بآسانی میتوان دریافت که آن گیاه پنبه است [۵]. در عهد ساسانیان پنبه در ایران معروف بوده ـ و دراین باره در «بوندهشن» نیز سخن رفته

(۱) جامع التصانیف رشیدی ورق ٤ فصل ۱۳.

(۲) ارشادالزراعه نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۱۰ «شادانه».

(۳) شاردن مجلد ٤ ص ۸۱ - ۷۹.

(٤) کمپفر ص ٦٤٧ - ٦٤٥.

(٥) ص ۳۲٥ - ۳۲٤ A. de candolle. L'origine des plantes.

و پیشتر بدان اشاره کردیم. ولی انتشار وسیع پنبه از مشرق بمغرب مربوط بدوران متأخرتری میباشد (قرن دهم و بعد از آن). در قرن دهم کشت پنبه در فارس [۱] و خوزستان [۲] و دیگر نواحی متداول بوده. در جغرافیای مجهول‌المؤلف «حدود ـ العالم» دربارهٔ نواحی ایران که پارچه پنبه‌ای تولید میکنند مشروحاً سخن رفته ولی معلوم نیست که کدام یک پنبهٔ بومی را مصرف میکرده و کدام وارد میکرده است. در «احیاء والآثار» یا ابواب تألیفات رشیدالدین که در دست‌است‌از کشت پنبه یاد شده است [۳].

مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» ضمن سخن از رواج پنبه کاری‌میگوید شرایط کشت آن در ولایتهای‌مختلف متفاوت است. دو گونه پنبه شناخته شده‌بود. یکی «نرم» و دیگر «زبر». بگفتهٔ مؤلف پنبه ولایتهای سردسیر ایران بخوبی پنبهٔ گرمسیر نبوده است. و وی توصیه میکند که در سردسیر پنبه در «ریگ بوم» که از سرماهای سخت و یخ بندان بالنسبة‌مصون باشد بکارند. و یادآور میشود که پنبهٔ هندی برتر از پنبهٔ ایرانی است [٤].

طبق نوشته حمدالله مستوفی قزوینی کشت پنبه در ایران ـ درقرن چهاردهم میلادی نیز ـ مانند این ایام در منطقه واقع بین ۱۰۰۰ و ۱۵۰۰ متر ارتفاع بسیار متداول‌بوده است و از جدول‌شمارهٔ ۹ [٥] که طبق اطلاعات مندرج در نزهت‌القلوب تنظیم شده است نیز این نکته مستفاد میگردد.

---

(۱) استخری ص ۱۰٦.

(۲) همانجا ص ۹۱.

(۳) جامع‌التصانیف رشیدی ورق ٤.

(٤) فلاحت ص ۸٤ - ۹۳.

(٥) نزهت‌القلوب ص ٥٤ ، ٦۰، ٦۱، ٦۹-٦٦، ۷۳، ۷٤ ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱٦، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲٥، ۱۲٦، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱٤۱، ۱٤٥، ۱٥۰، ۱٥٤، ۱٥۹، ۱٦۱، ۱٦۳.

(جدول شمارهٔ ۹)

ایالت	ولایت	ملاحظات
عراق عجم	ری	—
«	ابهر	پنبه اندك است
«	اشکور، دیلمان، طوالش خرقان و خستجان	پنبه اندك است
«	آوه و ساوه	درهردو بلوك پنبه بسیاراست
«	رودبار	پنبه بسیار است
«	کاغذکنان	قبل‌از هجوم‌مغول کاغذمی‌ساختند
«	قم	پنبه بسیار اسث
«	تفرش	—
«	فراهان	—
«	خرقانین	پنبه اندك است
«	درگزین	—
«	نهاوند	پنبه اندك است
«	یزد	—
خوزستان	سراسر ایالت بخصوص حویزه‌ورامز	حاصل پنبه خوب است
فارس	شیراز	—
«	لاغر و کهرجان	—
«	ابرقو (ابرکوه)	حاصل پنبه نیک است
«	کازرون	پنبه بسیار است
شبانگار	ایگ وزرکان	—
«	لار	—
«	دارابجرد	—
کرمان	سیرجان	—
کرمان	شهربابك	—

بقیه جدول شمارهٔ ۹

ایالت	ولایت	ملاحظات
قهستان	زیرکوه	پنبه بسیار است
خراسان	خبوشان	—
«	زاوه	—
گرگان	سراسر ناحیه	—
مازندران	ساری	—
قومس	خوار	—
گیلان	رشت	—
«	شفت	—

ظاهراً فهرست نواحی پنبه کاری از روی مطالبی که حمدالله قزوینی نقل کرده کامل نیست زیرا برخی از مؤلفان از نواحی دیگری نیز سخن گفته‌اند. مثلاً سیفی از کشت پنبه در واحهٔ هرات (خراسان) حکایت میکند[۱]. دولتشاه میگوید که در بلوك نائین - میان اصفهان ویزد[۲] - بهترین اقسام پنبه بدست میآید. در مازندران نیز پنبه کشت میشده[۳]. در ارشادالزراعه از غوزهٔ پنبه سخن رفته است[٤]. درفرهنگ شمس فخری اصطلاح «پنبه زار»[٥] منقول است.

اما در دیگر نقاط قلمرو هلاکوئیان، بناهگفتهٔ حمدالله قزوینی، در سرزمین های زیر پنبه کشت میشده: در عراق عرب (بغداد، حله)، در آذربایجان جنوبی

(۱) سیفی ص ۱۱۱.

(۲) دولتشاه ص ۱۸۸ - ۱۸۷.

(۳) ظهیرالدین سرعشی ص ۳٤۸.

(٤) ارشادالزراعه، نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۱۰: «جوزقه».

(٥) شمس فخری ص ۳٤ (شمارهٔ ٤۰).

(بلوکهای خیاو ، کهران ، گیلان فضلون ، نوذر ، گرمرود ، میانج ، مراغه ، سرند ، دزمار) ، درآذربایجان شمالی (بلوکهای نخجوان، آزاد ، بیلقان، گشتاسفی)، درختلان (در تاجیکستان کنونی) ، درآسیای صغیر (بلوکهای سیواس ،ارزنجان، قونیه ، ملاطیه) ، در بین النهرین علیا (بلوکهای اربیل ، با صبده (باز بدی)، برطلی(؟) وراس العین) [۱].

از مجموع اطلاعات مندرج در منابع موجود نیک مشهود است که درقرنهای سیزدهم وچهاردهم م. بی شک، پنبه کاری در ایران و اطراف آن از کشت دیگر نباتات صنعتی متداول تر بوده است. و ظاهراً کشت پنبه در قرن هفدهم میلادی ـ بسبب اعتلای عمومی اقتصاد ایران بیش از پیش رایج شده بوده.

بنابگفتهٔ اولئاریوس :

« پارچهٔ پنبه‌ای تقریباً در تمام ایالات بافته میشود و پنبه درسراسر کشور کشت میگردد [۲]».

بنابگفتهٔ شاردن پنبه (le coton) در همه جای ایران میروید و همه‌جا پنبه‌زار ها دیده میشده است [۳].

کشت پالیزی و سبزیجات وچاشنیها

در دوران مورد مطالعهٔ ما پالیزکاری در ایران رونق بسیار داشت. مفهوم دو اصطلاح «جالیز» [۴] و «پالیز» [۵] به بستان نیز بسط می یافت.

---

(۱) نزهت لقلوب. ص ۳۶، ۴۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶-۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴. جالب توجه است که در گشتاسفی (ملتقای ارس و کر) بیشتر غلات و برنج کاشته میشده و پنبه کاری اندك بوده.

(۲) اولئاریوس ص ۷۳۸ - ۷۳۷.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۳۱۶ - ۳۱۵.

(۴) شمس فخری ص ۵۱.

(۵) درنامهٔ رشیدالدین بفرزندش مجدالدین (مکاتبات رشیدی ص ۲۰۱) از ۲۱۳۰ جریب (۶۲۸۵۰۰ کیلوگرم) خربزه از «پالیزهای خاصه» سخن رفته.

خربزه (Cueumis melo) [1] در میان گیاهان پالیزی بلا منازع مقام اول را حایز بوده. حمدالله قزوینی بهترین خربزه های مشهور ایران را - که مقداری نیز صادر میشده - از آن نواحی اصفهان و قم و کاشان (در عراق عجم) و تون (در قهستان) و فوشنج و با خرز و بلخ و سرخس (درخراسان) میداند[2] و ازدیگر بخش های قلمروهلاکوئیان خربزهٔ مرو[3] و تبریز و آذربایجان جنوبی (خربزهٔ مجدالدینی و یاقوتی وملکی) را می‌ستاید[4].

ابن بطوطه دربارهٔ خربزهٔ اصفهان میگوید که پوست آن سبز است و درونش سرخ . ویادآورمیشود که نظیرخربزه اصفهان در تمام‌جهان - جزدربخارا وخوارزم- یافت‌نشود[5] و خربزهٔ اصفهان راهم مانندانجیر مغرب خشک میکردهاندوفوق‌العاده شیرین بوده[6]. برای رشیدالدین از بستانهای شخصی وی واقع در هرات و اصفهان و تبریزخربزه ارسال میکردند[7]. مارکوپولو دربارهٔ خربزه شبورغان در ناحیهٔ بلخ چنین مینویسد :

« اینراهم برای شما بگویم که اینجا بهترین خربزهٔ جهان‌دیده می شود و بسیار است. آنرا بطریق زیر خشک میکنند : بصورت قاچهای نازک میبرندودر آفتاب گذارده خشک میکنند و از عسل‌شیرین ترمیگردد .

---

(۱) این کلمهٔ فارسی به بسیاری زبانهائی دیگر منتقل شده و تغییر مفهوم داده‌است مثلا در زبان روس « اربوز » به هندوانه میگویند و در زبان اوکرائینی « کدو » را « گربوز» مینامند .

(۲) نزهت‌القلوب ص ٤۹ ، ٦۷ ، ۱٤٤ ، ۱٥۲ ، ۱٥۳ ، ۱٥٥.

(۳) همانجا ص ۱٥۷.

(٤) همانجا ص ۷۷.

(٥) دراین ایام این خربزه‌هارا « چارجوی » میخوانند.

(٦) ابن بطوطه مجلد ۲ ص ٤۳.

(۷) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۱.

آنرا خرید وفروش میکنند و بکشورهای مجاور حمل مینمایند[١]».

در قرون وسطی انواع خربزه مزروع در ایران و سرزمینهای مجاورآن فراوان بوده است. مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» مینویسد که در ایران خربزه را در ولایات سردسیر و گرمسیر کشت میکنند وانواع آن بسیاراست وهرولایتی انواعی مخصوص بخود دارد. بعضی از آنها زودرس و بعضی دیر رس هستند - بعضی در آغاز تابستان میرسند و برخی در اواسط پائیز و انواعی نیز زمستانی میباشند[٢]. بگفتهٔ مؤلف:

«در هر ولایت ایران و بلکه در هرباغی انواع آن میباشد[٣]».

مؤلف بهترین خاك را برای کشت خربزه «ریگ بوم» میداند و میافزاید که در بعضی ولایات از تخم خربزه روغن میگرفته‌اند و آنرا بجای روغن کنجد مصرف میکرده‌اند[٤].

در «ارشادالزراعه» گفته شده که در باغهای «مخدوم نقابت پناه»[٥] مردی روحانی فئودال از نقیبان - نزدیک هرات پنجاه نوع خربزه بعمل میآورده‌اند[٦]. شاردن از وجود بیش از بیست نوع خربزه اطلاع داشته[٧]. وی نوع گرمک زود رس را بسیار میستاید. اولئاریوس نیز از نوع مزبور یاد می کند[٨] وآنرا بهترین نوع خربزه اصفهان میشمارد[٩].

---

(١) مارکوپولو ص ٦١.

(٢) فلاحت ص ٩٥ - ٩٤.

(٣) همانجا ص ٩٦.

(٤) همانجا ص ٩٠.

(٥) این شخص درچند جای این کتاب بلقب خوانده شده نه بنام و این در قرون وسطی رسم بوده.

(٦) ارشادالزراعه نسخهٔ پشچروا ورق ٨.

(٧) شاردن مجلد ٣ ص ٣٣٠.

(٨) اولئاریوس ص ٧٥١.

(٩) همانجا ص ٧٥٨.

هندوانه (Citrullus Vulgaris) را بعضی از مؤلفان باستناد نام آن- در زبان فارسی و افغانی - از واردات هندوستان بایران و افغانستان میدانند [۱]. دکاندول جنوب آسیا را زادگاه هندوانه میشمرد [۲] ولی لائوفر معتقد است که هندوانه‌ازافریقا آمده [۳]. چنانکه گفتیم کوستک - یعنی هندوانهٔ تلخ ووحشی (Citrullus colocynthis که بعضیها هندوانهٔ ابوجهلش‌میگویند) که نزدیکترین خویشاوند هندوانهٔ‌مزروع اهلی است در « بوندهشن » نام برده شده [٤]. در دوران مورد مطالعهٔ ما - وقبل از آن - باحتمال قوی ، کشت هندوانه از خربزه کمتر در ایران متداول بوده است زیرا منابع آن زمان کمتر از هندوانه سخن میگویند. مؤلف کتاب «علم‌فلاحت وزراعت» از هندوانه یادی نمیکند. حمدالله مستوفی فقط بر سبیل استثناء از هندوانه که در ناحیهٔ قزوین با خربزه کشت میشده صحبت میدارد [٥]. سیفی اشاره به هندوانه‌ای‌می کند که در مقر خان مغول ، شمس‌الدین کرت اکبر ملک هرات را در ماه‌شعبان ۶۷۸ هجری بوسیلهٔ آن‌زهر خوراندند [٦]. سیاحان چینی که در زمان فرمانروائی‌مغولان بایران سفر کرده‌اند نیز از وجود هندوانه در ایران و آسیای میانه سخن میگویند [٧]. اولئاریوس نیز از هندوانه‌های بسیار بزرگ ایران یاد میکند [٨]. در مکاتبات‌رشیدی

---

(۱) Spiegel. Eranische Altertumskunde مجلد ۱ . ص ۲۵۹ ؛ ن. ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ « کشاورزی افغانستان » ص ٤۲۰.

(۲) آ. دکاندول، « منشاه نباتات » ص ۲۰۹.

(۳) ب. لائوفر. « سینو- ایرانیکا » ص ٤۳۸.

(٤) در دستورنامهٔ نزاری از « حنظل » یاد شده است.

(٥) نزهت‌القلوب ص ٥۸.

(٦) سیفی ص ۳۵۷.

(۷) ب. لائوفر. « سینو- ایرانیکا » ص ٤٤۲ ؛ نوشتهٔ چان چون (ببعد رجوع شود) دربارهٔ هندوانه‌های بزرگ و درجهٔ اول ماوراءالنهر . ۱ هندوانه ۱۲۰ گین (٦٤ کیلوگرم وزن داشته) .

(۸) اولئاریوس ص ۷۵۲.

فقط به هندوانهٔ قره باغ اشاره شده است [۱].

انواع کدو (Cucurbita maxima, Cncurbita pepo, cucnrbita moschata) از زمان قدیم در ایران تا منطقهٔ ۲۰۰۰ متر ارتفاع بعمل میآمده و کشت میشده . مؤلف « کتاب علم فلاحت و زراعت » از فراوانی کدو در ولایات بغداد و دیار بکر سخن میگوید وتخم کدوی اصفهان ویزد را میستاید[۲] . کدو در « نزهت نامهٔ علائی » و « ارشادالزراعه » شرح داده شده[۳] . اولئاریوس چندین نوع کدو در ایران مشاهده کرده بوده . و در میان آنها کدوئی بوده که وی (Cucurbita lagenaria) میخواند و میگوید :

« کدوئی بزرگ است بقدر سر آدمی ، حتی بزرگتر که گردنی دراز مانند گردن غاز دارد و سری بر فراز آن [٤] » .

خیار (بادرنگ - خیار Cucumis Sativus) ظاهراً در ایران زمان قرون وسطی بسیار فراوان بوده . بگفتهٔ د کاندول در هزارهٔ اول قبل از میلاد در خاور نزدیک و میانه با کشت خیار آشنا بوده اند[٥] . ابو منصور موفق نیز بنام قسا (عربی) و خیار (فارسی) از آن یادمیکند[٦] . استخری ازوفور خیار در اطراف شیراز صحبت میدارد[۷] . در یکی از حکایات مربوط بمناقب شیخ ابوسعید فضل الله مهنوی (قرن یازدهم) از خیار سخن رفته است[۸] . در روایت فارسی « محاسن اصفهان » به فراوانی خیار در

---

(۱) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۱ .

(۲) فلاحت ص ۱۰۵ .

(۳) نزهت نامهٔ علائی ورق ٦۰ b ؛ ارشادالزراعه . نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۰۰ .

(٤) اولئاریوس ص ۷۵۲ .

(٥) A. de Candolle. « l'origine des plantes » ص ۲۱۱ .

(٦) ابومنصور موفق ص ۱۹۰ . میگوید که «آنراقسا و قسادمیخوانند و خیارهم مینامند و بزبان خراسانیان قسا را « کنده » گویند .

(۷) استخری ص ۱۵٦ .

(۸) حالات و سخنان ... ص ٤٥ .

بازارهای اصفهان - در حدود سال ١٣٢٩ م. = ٧٣٠ ه. اشاره شده است [١]. بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت» در ولایات بغداد و اصفهان وشیراز ومازندران و گیلان خیار فراوان بوده [٢]. در کتاب مزبور و «ارشادالزراعه» هردو لغت فارسی «خیار» و «بادرنگ» نقل شده است [٣]. باحتمال قوی این دو اصطلاح مربوط به دو گروه از انواع خیار که در ممالک آسیای مقدم معروف بوده اطلاق میشده که یک گروه میوه‌های درشت و دراز وکم تخم داشته ولی از لحاظ طعم عالی نبوده‌وگروه دیگر کوتاه و بیضی شکل و بسیار خوش طعم بوده است [٤]. اما در اینکه لفظ «بادرنگ» به گروه دوم اطلاق میشده... از روی نوشتهٔ فرهنگ شمس فخری میتوان داوری کرد. در فرهنگ مزبور بادرنگ - با تغییر مفهوم - به میوهٔ دیگری که ظاهراً شبیه‌خیارهای گروه دوم‌است‌یعنی «لیمو» (؟) اطلاق شده است [٥]. فرهنگ شمس فخری چندین کلمهٔ مترادف برای «خیار» ذکر کرده ، مانند : «غاوشو» یا «غاوش» - بمعنی: خیار زرد و بزرگی که از برای تخم نگهدارند [٦] و «پاشنگ» - خیاری که از برای تخم نگهدارند [٧]. و «کاویجک» یا خیار سبز و پر آب [٨]. وفور الفاظی که مفهوم «خیار» رامیرساندخود دلیل انتشار آن در ایرانِ قرنهای‌سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم م. میباشد.

---

(١) محاسن اصفهان ص ٦٤. (٢) فلاحت ص ١٠٠.

(٣) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورقهای ٩٣ ، ٩٢.

(٤) پ.م. ژوکوسکی ، «کشاورزی ترکیه» ص ٥٣١.

(٥) شمس فخری ص ٨٣ : «بادرنگ - ترنج». این لفظ ممکن است بمعنی «نارنج» و «لیمو» هردو بوده است. (در برهان آمده : «بادرنگ نوعی از خیار باشد و ترنج را نیز گویند که پوست آنرا مرباسازند». آنچه «پوست آنرا مرباسازند» نوعی ازمرکبات است‌بسیار درشت و با پوست ناهموارکه اکنون نیز ما «بادرنگ» میناميم و بالیمو و نارنج فرق‌بسیار دارد. در یزد آنچه را ما «خیار سبز» میگوئیم «خیار بالنگ» مینامند. مترجم).

(٦) شمس فخری ص ١١٢ و ٦١.

(٧) همانجا ص ٨٠.

(٨) همانجا ص ٧٤.

ازگیاههای پالیزی درمنابع دوران مورد مطالعهٔ ما ندرتاً یاد شده است. حمدالله قزوینی در تألیف جغرافیائی خود در چند مورد معدود و آنهم باشاره وبدون شرح وبسط از « جالیز » و « پالیز » [1] و بقولات[2] سخن میگوید و حال آنکه دربارهٔ میوه‌ها و انگور مطالب بسیار دارد. در « مکاتبات رشیدی » فقط در یک مورد از «پالیزهای خاصه» در نامه‌ای که بفرزند خود مجدالدین نوشته ، ذکری شده‌است[3] و حال آنکه از باغهای میوه و تاکستانهای خاصه بارها و بسیار سخن رفته است. در نامهٔ مزبور اسامی بسیاری از میوه‌های گوناگون تر و خشک و عصارهٔ میوه که برای ذخیرهٔ زمستان تهیه میشده و از نواحی مختلف کشور هلاکوئیان - (ظاهراً از املاك رشیدالدین که در آن نقاط بوده) میرسیده - بر شمرده شده است ولی از سبزیجات پالیزی بهیچوجه یادی نشده - مگراینکه لفظ « دنبلی » که در آن نامه آمده بمعنی«بادنجان» باشد[4]. ظاهراً در دوران مورد نظر ما بستان‌داری وپالیزکاری در امر معیشت روستائی و مالک فئودال در مقام مقایسه با باغداری (باغ میوه) و تاك پروری مقام ثانوی داشته و بیشتر در حومهٔ نزدیک شهرهای بزرگ وپرجمعیت و تجاری متداول بوده است. زیرا بازار شهر بزرگ سبزیجات رسیده از دهات مجاور را بالتمام جذب میکرده وبمصرف میرسانده است. در روایت فارسی«محاسن اصفهان» از فراوانی گندم وگزر (هویج) و بقولات و جو[5] و بسیاری خیار و بادنجان و دیگر سبزیجات در بازارهای اصفهان سخن رفته است[6]. در یکی از مقامات شیخ ابوسعید

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ٦٢ (زنجان) ، ٦٥ (سرجهان).

(۲) همانجا ص ٧٧ (تبریز) ٨٠ (اوجان).

(۳) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ٣٤ ص ٢٠١.

(٤) همانجا ص ٢٠٦ ، حاشیه ١.

(٥) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤٦: اصطلاح «زرد» در اینجا فقط ممکن است بمعنی «زردك» (گزر - هویج) باشد.

(٧) همانجا ص ٦٤.

فضل‌الله مهنوی از « شلغم جوشیده » سفید وپاك که در بازار نیشابور سی فروختند سخن رفته[١]. در « ارشادالزراعه » از گیاههای پالیزی که درا ملاك فئودالها (نقیب سابق‌الذکر و دیگران) کشت میشده و ظاهراً به بازار شهر بزرگ هرات عرضه می گردیده اشاره شده است.

« کتاب علم فلاحت و زراعت » نباتات پالیزی و چاشنئی زیر را که در قرن چهاردهم در ایران کشت میشده برمیشمرد :

فلفل[٢]، زیره[٣]، گشنیز[٤]، خربزه[٥]، خیار[٦]، بادنجان[٧]، ریحان[٨]، کدو و سداب[٩]، کاسنی و کرفس[١٠]، کاهو[١١]، کرّاث : گندنا - تره[١٢]، کلم - کرنب و قنبیت[١٣]، پیاز[١٤]، سیر[١٥]، گزر - جزر - (هویج)[١٦]، چغندر[١٧]، ترب[١٨]، شلغم[١٩].

کتاب ارشادالزراعه فهرست کاملتری ازسبزیجات پالیزی وچاشنئی نقل میکند. این گیاهها در واحهٔ هرات بعمل میآمده‌اند : خیار (بادرنگ)، ریواس، کاهو، حنظل، ترب، پیاز، سیر، کلم (کرم بیخی، کرنب)، بادام تره، ترتیزك، اسفناج (اسپناج)، گشنیز، چغندر (سلق)، کدو، بادنجان، پودنهٔ باغی، طرخون، ریحان، یک نوع دیگر از ریحان بنام «عاشق‌تره» یا «ناز بوی سبز»، بادرنگ‌بویه، (بادرنج‌ویه)، گندنا(تره)، شلغم، جزر - گزر (هویج)، شود یا شبد[٢٠]، و سیاه دانه[٢١] و فلفل[٢٢].

---

(١) حالات و سخنان...ص ٦٩.

(٢) فلاحت ص ٥٠.

(٣) همانجا ص ٩٢.

(٤) همانجا.

(٥) همانجا ص ٩٩ - ٩٤.

(٦تا١٩) همانجا.

(٢٠) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشجروا ورقهای ١٠٨ - ٩٥.

(٢١) همانجا ورق ٧٤.

(٢٢) همانجا ورق ١٢٦.

ظاهراً از نباتات بستان بیشتر کشت کلم و هویج (گزر) و ترب و پیاز و سیر و سُداب و چغندر دام و ریحان متداول بوده‌است.

بگفتهٔ مؤلف کتاب «علم فلاحت و زراعت» همه جا - هر جائیکه خاک مناسب بوده کلم میکاشتند[۱]. در «نزهت نامهٔ علائی» توصیه هائی دربارهٔ طرز کشت کلم منقول است بدین مضمون که: اگر کلم را در «جایها وزمین شوره» بکارند برگهای آن بزرگ شود و نیک باشد و در «دیگ» زود پزد. و اگر خاک نیکو و شوره و نرم باشد و در آن کلم کاشته‌شود درشت گردد و کرم برآن نیفتد. برگ کلم ازسیکی استواری خود از دست دهد و بدین سبب کلم را در رزبوم نباید کاشت[۲].

گزر (بعربی جزر وفارسی کنونی تهرانی: «هویج» وبه لاتینی Daucus carota) بنا بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» در تمام نقاط ایران هرجاکه خاک خوب بوده کشت میشده و انواع آن بسیار بوده - چون گزر سرخ و زرد و بنفش و سفید و سبز[۳]. کشت ترب(ترب Raphanus Sativus) بسیار رواج داشته و بنا بگفتهٔ مولف کتاب، انواع آن بسیار بوده. در بعضی ولایات ترب سیاه و دراز و فربه میروئیده و در برخی جاها سفیدو دراز و لاغر - مثلاً در بغداد و دیاربکر، ودرچند نقطه دیگر ترب سفید و گرد و شیرین بعمل میآمده - مثلاً در اصفهان ویزدوبیشتر محال عراق عجم و فارس و خراسان و در بعضی ولایتها هم ترب سبز که ریشه های باریک داشته کشت میشده است[۴].

چغندر دام (Beta vulgaris) بگفتهٔ مولف کتاب مزبور - در خاکها و آب وهوای مختلف بطرق متفاوت - برخی ازانواع آن برای «بن» و بعضی برای «ساق» ویا «برگ» کشت میشده[۵].

---

(۱) فلاحت ص ۱۰۷ - ۱۰۶.

(۲) نزهت نامهٔ علائی ورق a ۶۷.

(۳) فلاحت ص ۱۰۸.

(۴) همانجا ص ۱۰۹.

(۵) همانجا ص ۱۰۹ - ۱۰۸.

سداب (Ruta graveolens) در همه ولایات کشت میشده [۱] و ریحان وشاسپرغم نیز همه جا بعمل میآمده [۲].

پیاز (Allium cepa) در همه جای ایران کشت میشده وبعمل میآمده است. و طبق مندرجات آن کتاب سه نوع پیاز وجود داشته ؛ بهترین پیاز در طارم ومازندران بعمل میآمده [۳]. مارکوپولو از کشت پیاز در کرمان یاد میکند [٤].

استخری از صدور فلفل (Caspicum annuum) از بندر ایرانی سیراف - بر خلیج فارس - در قرن دهم م. سخن می گوید [٥]. در قرنهای سیزدهم و چهاردهم کشت فلفل درایران بر اثر انحطاط عمومی اقتصادی اهمیت خودرا از لحاظ صادراتی از دست داد. و سخنان مولف «کتاب فلاحت و زراعت» دایر بر اینکه در زمان وی فلفل (سیاه) بیشتر در هندوستان و سیلان (سرانديب) و جاوه و فلفل سفید در چین بعمل میآمده موید نظر اخیر است. فلفل سیاه وارداتی گرانتر از فلفل سفید بفروش می رسیده. در ایران مقدار قلیلی فلفل سفید برای « تریاق و معاجین » تولید میشده [٦].

اما راجع به زیره (Cuminum cyminum) ، بنا بگفتهٔ ابومنصور موفق زیرهٔ کرمان از آن نقاط دیگر بهتر بوده [۷]. در جغرافیای مجهول المولف پایان قرن دهم « حدود العالم من المشرق الی المغرب » - از زیرهٔ کرمان وبخصوص زیره بلوکات آن از قبیل مغون، ولاشگرد و کومین و بهروگان و منوگان سخن رفته است [۸].

---

(۱) همانجا ص ۱۰۵ : « در هر ولایت هست ».

(۲) همانجا ص ۱۰۵ - ۱۰٤. مؤلف نوع بغدادی آنرا میستاید.

(۳) همانجا ص ۱۰۷.

(٤) مارکوپولو ص ٥۳.

(٥) استخری ص ۱٥٤.

(٦) فلاحت ص ٥۰.

(۷) ابومنصور موفق ص ۲۰۱.

(۸) حدود العالم. متن فارسی ورق b ۲٦.

نام سیر (Allium Sativum) در منابع بندرت دیده شده است. مولف «کتاب علم فلاحت و زراعت» میگوید که کشت سیر رنج فراوان طلب میکند و باید زمین آنرا بدقت با بیل شخم زد و زبل (کود) فراوان داد و توصیه میکند که سیر را در پائیز بکارند [۱].

در کتاب مجهول المولف «تاریخ سیستان» نوشته شده است که:

«در چهاردهم جمادی الاولی بسال ششصد وسی ودو و درین مدت که در بندان بود (بسبب هجوم مغول به سیستان) بقدر صد هزار آدمی بیش یا کم از دردپای و دهان و دندان هلاك شدند... نرخ سیرخشک یکمن [۲] بیست و پنج دینار (طلا) بوده [۳]».

در تاریخ مذکور منقول است که در آنزمان بسبب شیوع بیماری مزبور حنا (Lausonia alba) رابجای دارو بکار می‌برده‌اند و بهای یک سیر حنا [٤] به هفت دینار (طلا) رسیده بود [٥]. حنا [٦] همچون مادهٔ ملون و وسیلهٔ زیبائی در سراسر ایران و کشور های مجاور معروف و متداول است. مسلمانان ایران گرد نارنجی رنگی را که از برگ خشک حنا حاصل می‌شود برای رنگ کردن ریش و سبیل (سالمندان) وناخنها (بخصوص زنان) بکار میبرده‌اند.

شاردن چنین مینویسد:

«میان گیاهان شایان توجه ایران که اکنون بسیار مشهورند حنا را باید نام برد این تخم بر درختچهٔ مانندی دسته دسته میروید مانندفلفل

---

(۱) فلاحت ص ۱۰۸-۱۰۷.

(۲) من سیستان = ۵۹۰۰ گرم.

(۳) تاریخ سیستان ص ۳۹۶.

(٤) سیر = ۷۵ گرم.

(٥) تاریخ سیستان ص ۳۹۶.

(٦) به ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۱۵-۱۱٤ رجوع شود.

یا تخم عرعر. حنا در ایالت کرمان و سیستان فراوان است au pays de Kirmon et à Siston)[1]

روئیدنیهائی که در سالاد بکار میروند - مانند کاهو و اسپناج و ترتیزک و گشنیز و گندنا(تره) و ریحان وفلفل و زعفران برای چاشنی در پخت غذا[2] وهمچنین دارو نیز استعمال میشوند.

درختان میوه و انتشار آنها

چنانکه گفتیم از زمان قدیم در جلگه های پست کنار دریای خزر که با باران فراوان سیرآب میشود وواحه های داخلی فلات ایران که ازآبیاری مصنوعی استفاده میکنند و در دره‌های رسوبی و حاصلخیز رودهای کارون و هیلمند و غیره باغداری و پرورش درختان میوه مقام برجسته‌ای درکشاورزی ایران داشته. نباتات‌ودرختان سردسیری - یعنی آنهائیکه در منطقهٔ سردسیر بعمل میآمدند عبارت بودند از :

سیب	Pyrus malus
گلابی	Pyrus communis
توت - تود سفید و سیاه	Morus alba , morus nigra
به	Pyrus Gdonia
زرد آلو	Prunus armeniaca
هلو	Prunus persica vulgaris
آلو	Prunus domestica
گوجه (آلوچه)	Prunus divaricata
آلبالو	Cerasus vulgaris
گیلاس	Cerasus avium
سنجد (ازبکی - جده)	Eleagnus orientalis

(۱) شاردن ، مجلد سوم ص ۳۱۵ - ۳۱۳.

(۲) درشرح زندگی شیخ صفی‌الدین اردبیلی از«پلوی مزعفران(مزعفر)» یادشده‌است.

Zysyphus vulgaris	عناب
Corylus avellana	فندق
Juglans regia	گردو
Pistacia vera	پسته
Amygdalus communis	بادام
Punica granatum	انار
Vitia vinifera	رز انگور
Cornus mas	ذغال اخته
Crataegus azorulus	ولیک آناطولی
Mespilus germanica	ازگیل
Berberis orientalis	زرشک
[1] Ficus carica	درخت انجیر

بطوریکه پیش گفتیم این درختان سردسیری ـ بطور کلی در منطقهٔ بین ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ متر ارتفاع بعمل میآمده ـ گرچه درخت سیب تا ارتفاع ۲۵۰۰ متر و زرد آلو و هلو وتوت تا ارتفاع ۲۳۰۰ متر ورزانگور تا ۲۲۰۰ متر میوه میداده‌اند.

میوه‌های گرمسیری بشرح زیر بودند:

Castanea sativa	شاه بلوط
Ceratonia silqua	خرنوب
Olea europea	درخت زیتون
Citrus sponginus	ترنج ـ نارنج (؟)
Citrus aurantium	پرتقال
Citrus limonum	لیمو
Phoenix dactylifera	نخل خرما

---

(۱) انواع انجیر سردسیری و گرمسیری، وجود داشته (به بعد رجوع شود).

نخل نارگیل Cocos nucifera

نی شکر Saccharum officinarum را هم جغرافیون جزو گیاههای بارور گرمسیری می‌شمرده‌اند. بدیهی است که در مناطق گرمسیر میوه‌های سردسیری نیز پرورش می‌یافته ولی در باغداری مقام دوم راداشته‌اند.

در «کتاب علم فلاحت و زراعت» گیاههای بارور زیر که در ایران وجود داشته شرح داده شده است:

انگور[۱]، انجیر[۲]، انار[۳]، سیب[۴]، به[۵]، شفتالو ـ هلو[۹]، آلو[۷]، زرد آلو و گیلاس ـ گیراس[۸]، آلبالو ـ عالی‌بعالی[۹]، بادام[۱۰]، جوز ـ گردو[۱۱]، پسته ـ فستق[۱۲]، فندق[۱۳]، توت ـ تود[۱۴]، عناب[۱۵]، شاه بلوط[۱۶]، جده ـ سنجد[۱۷]، زرشک[۱۸]، ذغال اخته[۱۹]، زعرور (زالزالک؟)[۲۰]، ترنج[۲۱]، نارنج ـ پرتقال![۲۲]، لیمو[۲۳]، زیتون[۲۴]، جوز نارگیل[۲۵]، حایله، بلیله، کابلی[۲۶]. گذشته از اینها مولف چند گیاه را شرح داده که تشخیص آنها برای ما مقدور نبود. از آنجمله است درخت سپستان که بگفتهٔ وی در شوشتر میروئیده و مانند نارنج بوده[۲۷] (درخت سپستان به لاتینی Cordia mixa نامیده میشود و در اغلب نقاط ساحلی خلیج فارس وجود دارد. مترجم)

اگر از روی این فهرست داوری کنیم معلوم میشود که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم م. نیز همان درختان میوه‌ای که پیش از آن در ایران می‌پروریدند بعمل میآمده. پس از شکست و ادباری که در نتیجه غلبهٔ مغول پدید آمد باغداری در

(۱ تا ۲۴) کتاب فلاحت ص ۳ تا ۴۶.

(۲۵) همانجا ص۴۶ ـ ۴۴: «در ولایت واسط وهرمز نیزهست واین ضعیف‌دیده، بارمیدهد».

(۲۶) همانجا ص ۵۱.

(۲۷) مؤلف خواست این درخت را در تبریز پرورش دهد ولی چنین نتیجه گرفت که‌در سردسیر بعمل نمیآید. ناشرکتاب درحاشیه نوشته است که این درخت اکنون در شوشتر وجود ندارد. ولی چند نوع مرکبات یافت میشود.

ایران بتدریج احیاء شد - (گرچه در همهٔ نواحئی که پیشتر به باغداری اشتغال داشتند این تجدید حیات دیده نمیشده).

حمدالله مستوفی دربارهٔ باغداری بطور اعم و کشت درختان بارور در حوسه بلاد - که باغداری در آنجا جنبهٔ کالائی داشته و مالیات معتنابهی از آن عاید خزانهٔ دولت میگردیده - مفصلاً صحبت میدارد. بگفتهٔ وی کشت درختان میوه در ایران در نقاط زیر که انواع میوه در آنجاها فراوان بوده متداول بوده است : در عراق عجم - بلوکهای اصفهان وفیروزان و ری و قزوین و ابهر و رودبار و ساوه وساوجبلاغ و طارمین و تیرك وسرجهنان و پشکل دره و قم و کاشان و اردستان و فراهان و لُر بزرگ (لرستان) وهمدان و اسدآباد ر خرقانین و یزد[1] . در کردستان - دزبیل[2] . در خوزستان - اهواز[3] . در فارس - بلوك شیراز و خبر ورمزوان و کوار و میمندواقلید و سرمق و بوان و مروست و خبرز و خرمه و صاهك و هرات و قطره و قمشه ومایین و جهرم و فسا و کازرون و بشاور و تیرسردان و جویگان و که گیلویه و نوبنجان و شعب بوان[4] و گنبد ملغان، ارّجان. در شبانگاره - بلوك ایگ وزرکان[5] واصطهبانات و دارابگرد[6] ، و در سراسر سیستان[7] و زابل (زابلستان)[8] . در قهستان - بلوك ترشیز و تون و جناباد و طبس گیلکی و قاین[9] . در خراسان - بلوك اسفراین و جاجرم و

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۳ - ۶۱ ، ۷۴ - ۶۵.

(۲) همانجا ص ۱۰۷.

(۳) همانجا ص ۱۱۰.

(٤) درهٔ مشهوری در غرب شیراز که باغهای میوهٔ آن سه فرسنگ طول داشته وبرخی از جغرافیون آنرا از « عجایب دنیا » شمرده‌اند.

(۵) نزهت‌القلوب ص ۱۱۷ - ۱۱۵ ، ۱۱۹ ، ۱۳۰ - ۱۲۲.

(٦) همانجا ص ۱۳۸ ، ۱۳۹.

(۷) همانجا ص ۱٤۳ - ۱٤۲.

(۸) همانجا ص ۱٤٦ : زابلستان در قرون وسطی ناحیهٔ مسیر علیای هیلمند رامیگفته‌اند.

(۹) همانجا ص ۱٤٦ - ۱٤۳.

خبوشان و طوس و کلات و فراوه و هرات و اسفزار و فوشنج (بوشنج) و باخرز وجام و چشت و زاوه و بلخ و سمنجان و طالقان و تفتازان و خاوران و سرخس[١] ودرتمام جرجان (گرگان) و استرآباد[٢]. در مازندران ـ بلوك آمل وساری[٣]. درقومس ـ بلوك دامغان وسمنان و بسطام[٤]. درگیلان ـ بلوك تولم ولاهیجان[٥].

بگفتهٔ حمدالله مستوفی در نواحی زیره سیو اندك بوده و بدیگرسخن باغداری و پرورش درختان بارور رونقی نداشته : در عراق عجم ـ دیلم و طوالش واشکور و خرقان و خستجان[٦] و سجاس و سهرورد و طالقان و سزدقان و سامان[٧]. درفارس ـ بلوك همجان وکبرین و حنبرك و قالی و انبوران و سیمسخت[٨]. درخراسان ـ بیهق و بیار وجوین و پنجهیر و جوزجان[٩]. در دهستان (ناحیهٔ شمال گرگان ـ کرانهٔ شرقی دریای خزر)[١٠]. در گیلان ـ اصفهبد[١١].

در اینجا موارد بسیار از انحطاط باغداری و پرورش اشجار بارور پس ازغلبهٔ مغول مشاهده میگردد. یکی از شواهد بارز و مقنع این انحطاط را در بلوك بیهق (سبزوار) می یابیم. بگفته ابوالحسن علی معروف به ابن فندق مؤلف «تاریخ بیهق» در قرن دوازدهم م. دربلوك مزبور باغداری و کشت درختان بارور بسیار رونق

---

(١) همانجا ص ١٥٨ ـ ١٤٩.

(٢) همانجا ص ١٥٩، ١٦٠.

(٣) همانجا ص ١٦٠.

(٤) همانجا ص ١٦١.

(٥) همانجا ص ١٦٢، ١٦٣.

(٦) نواحی کوهستانی واقع در دامنه‌های جنوب غربی جبال طالش والبرز.

(٧) همانجا ص ٦٠، ٦٦ ـ ٦٤، ٧٣.

(٨) همانجا ص ١٢٠، ١٢٣، ١٢٧، ١٢٨.

(٩) همانجا ص ١٥٠، ١٥٣، ١٥٥.

(١٠) همانجا ص ١٦٠.

(١١) همانجا ص ١٦٢

داشته. و از آنجمله زردآلو و گلابی و دیگر میوه‌ها و بهترین انگورها (مؤلف ۱۸ نوع انگور را برمیشمرد) و انجیر بسیار خوب سرخ و زرد (درقصبهٔ فریومد) وخربزه های عالی (انواع آن را مؤلف برشمرده)[۱] کشت میشده. و درحدودسال ۱۳۳۰ م. (۷۳۱ ه.) حمدالله قزوینی مینویسد که دربلوک بیهق غله و اندکی میوه وانگوربعمل میآید[۲]. ظاهراً پس از ویرانی‌هائی که بدست چنگیزیان صورت گرفت، باغداری و پرورش اشجار میوه دیگر در آن ناحیه احیاء نشد. گفتهٔ حمدالله مستوفی در این مورد با مطلب دیگری که در تألیف وی منقول است - دایر براینکه در زمان اودر سراسر بلوک بیهق بجای ۱۲۲۱ دهکده که پیش از حملهٔ چنگیز وجودداشته فقط ٤ دهکده باقی مانده بوده - کاملاً مطابقت دارد[۳].

در نواحی باغدارئی که حمدالله قزوینی برشمرده میوه‌های گرمسیری- گذشته از گرگان و مازندران و گیلان و خوزستان - در بلوکهای زیر فارس و شبانگاره نیز بر سردسیری تفوق داشته‌اند: کازرون، بشاور، دارابگرد. در بلوکات زیر ایالات مذکور- میمند[٤] و اقلید و سرمق و فسا (پسا) و نوبنجان و شعب بوان و ارّجان و اصطهبانات میوه‌های سردسیری و گرمسیری - هردو - بعمل میآمده و کشت میشده است. در دیگر قسمتها وبلوکات فلات ایران میوه‌های سردسیری بیشترزرع میشده و فقط در بعضی نقاط پست برخی اشجار بارور گرمسیری نیز (درجنوب قهستان نخل خرما) کشت میشده. مارکوپولو از فراوانی میوه در کرمان سخن میگوید[۵].

ارشادالزراعه کامل ترین فهرست میوه‌ها و گیاههائی را که در آغاز قرن ۱٦

---

(۱) تاریخ بیهق. چاپ طهران ص ۳۷٦ - ۲۷۰.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۵۰ - ۱٤۹.

(۳) دراین باره بماقبل-فصل دوم- رجوع شود.

(٤) ابن بطوطه نیز میگوید که در بلوک میمن (میمند) - در درهٔ جمکان نیمی از آن سرزمین جزو منطقهٔ سردسیر و نیمی دیگر جزو گرمسیر بوده (ابن بطوطه. مجلددوم ص ٦۱).

(۵) مارکوپولو ص ۵۵ - ٤۹.

در واحهٔ هرات بدست میآمده نقل میکند واز مندرجات دیگر منابع نیز چنین برمیآید که درقرن چهاردهم نیزهمان کشت ها در آن واحه مرسوم بوده. اینک آن فهرست: زردآلو، زیتون، بادام، شفتالو ـ هلو (یا شلیر و شفتالانگ ـ که هر دو انواع شفتالو و یا پیوند شفتالو و آلو بوده است)[۱]، انار، به، امرود (گلابی)، سیب، آلو[۲]، آلوبالو، آلوی بخارا (که نوعی گوجه بوده)، شربتی (که گل وطعم آن شبیه گیلاس است)، مویول «شکل وطعم آن مانند شربتی است»، یکی از انواع توت سیاه ـ مرنجان که شاه توت استرآبادی نیز نامیده میشده، زرشک ـ زرک، انجیر، گردو (چهارمغز)[۳]، سنجد، عناب[۴]، خرما، توت، پسته (فستق)، فندق، ولیک («دولانه» بافغانی[۵])، گیلاس[۶]، شاه توت[۷].

اما راجع باینکه فلان یا بهمان میوه و بهترین نوع آن در کدام ناحیهٔ ایران بعمل میآمده... از روی مطالب منابع مختلف میتوان برخی نواحی رامشخص کرده نام برد.

نواحی زیراز لحاظ کشت درخت سیب معروف بوده: اصفهان[۸]، رودبار[۹]،

---

(۱) ارشادالزراعه نسخهٔ خطی پشچروا. درچاپ سنگی «شلیل» نوشته شده.

(۲) همانجا نسخه پشچروا ـ ده نوع را برشمرده.

(۳) همانجا درچاپ سنگی: «جوز».

(٤) همانجا. در چاپ سنگی: «عناب» آمده. دربارهٔ یکی بودن «جیلان» و «عناب» به شمس فخری ص ۹۷ رجوع شود.

(٥) ارشادالزراعه نسخه خطی پشچروا ورق ۱۲٦-۱۱۱ (جملهٔ درختان سابق الذکر).

(٦) همانجا ورق ۱۵۱.

(۷) همانجا ورق ۱٤۹.

(۸) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤۸. نزهت القلوب ص ٤۹. سیاست نامه چاپ خلخالی ص ٤۸.

(۹) نزهت القلوب ص ٦۱.

ساوه [۱]، استخر [۲]، چشت [۳] - سیب درشت وسفید، کلیل میان راه اصفهان وشیراز. بشهادت ابن بطوطه در کلیل ۱۰ رطل بغدادی سیب را به یک درهم میفروختند [۴]. در «کتاب علم فلاحت و زراعت» از سیب اصفهان یادشده است [۵]. بگفتهٔ مارکوپولو درکرمان سیب «بهشتی» ریز فراوان بوده است [۶]. ظاهراً کشت درخت سیب درآن زمان بیش از این ایام در ایران رواج داشته.

کتاب نزهت نامه علائی، که پیشتر از آن سخن رفت، فصلی دربارهٔ درخت سیب دارد و میگوید نهال سیب را می‌نشانند و در برآن (کنار ریشه‌اش) عنصل (پیاز صحرائی) میکارند تا کرم بدان راه‌نبرد. و مدفوع آدمی (کامیز) [۷] وسرگین خوک در بن درخت می‌ریزند ومیوه آن سرخ شود. تخم گل سرخ را هم درپای ریشه بکارند میوه سرخ شود. دُرد میکی کهنه‌با سرگین گوسفندمخلوط کرده پای درخت بریزند - میوهٔ آن طعم خوش یابد. اگر درخت بیمار شود سرگین را درآب کنند و شش روز در پای درخت ریزند روز هفتم بهبود یابد. شیرهٔ سیب را بر زخم مالند - همچنانکه در خوزستان کنند - و فایده برند و این تریاق باشد. پیشتر میگفتند که در اصفهان گیاهی باشد بنام کاحیج [۸] مایل بسرخ استخوان دار (هسته‌دار) مانند

---

(۱) همانجا ص ۶۲.

(۲) همانجا ص ۱۲۱.

(۳) همانجا ص ۱۰٤.

(٤) ابن بطوطه مجلد ۲ ص ۵۰.

(۵) فلاحت ص ۱۲.

(۶) مارکوپولو ص ٤۹.

(۷) کامیز ممکن است بمعنی «بول» هم باشد.

(۸) درلغتنامهٔ جونسون «کخج» بمعنی «توت فرنگی» معمولی یاوحشی آمده و «کُخج» «توت فرنگی» درشت. ص ۱۰۳۲

Fr. Johnson. Dictionary persian, arabic and English. London. 1852

کندوس[۱] در طبرستان ـ اما کاهیج خردتر است. چون آنرا به‌سیب پیوند کنند همهٔ میوه آن سرخ فام شود و طعم آن سوای دیگر سیب ها باشد[۲].

امرود (گلابی) نواحی زیر معروف بوده است:

اصفهان (امرود نوع عثمانی و بلخی وملخی)[۳]، ری (نوع عباسی)[۴]، ابهر[۵]، رودبار[۶]، داسغان[۷]، دماوند (نوع عباسی)[۸]. بنابگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» گلابی در همه جای ایران کشت میشده وانواع آن بسیار ودرهرولایتی متفاوت بوده. وی میگوید که درخت گلابی در زمینهای مختلف نیک میروئیده و حتی در نقاطی که دیگر درختان نمو نمی کرده بعمل می‌آمده‌است. دیگر می گوید که بهترین کود برای گلابی مدفوع آدمی و لاشهٔ حیوانات و خون گوسفند است. گلابی را به گلابی وحشی جنگلی و درخت زعرور (زالزالک) پیوند میزده‌اند[۹].

بهترین به ها از نواحی اصفهان[۱۰] و ساوه[۱۱] بدست می آمده است. بابر

---

(۱) گیاه داروئی از Rhizocarpée ها ـ بظاهر سفید و درون زرد ـ عطسه‌آور. شرح مختصری از «کندوس» در «فلاحت» ص ۳۲ داده شده. بگفتهٔ آخوندوف لاتینی آن Gypsophilia Struthium (؟) است.

(۲) نزهت نامهٔ علائی ورق ۶۳a.

(۳) نزهت‌القلوب. ص۴۹. ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ۴۸، ۶۵. «مکاتبات‌رشیدی» ص ۲۰۰.

(٤) نزهت‌القلوب ص ٥٤.

(٥) همانجا ص ٥٩.

(٦) همانجا ص ٦١.

(۷) همانجا ص ۱۶۱.

(۸) همانجا ص ۱۶۲.

(۹) «فلاحت» ص ۱٤. دربارهٔ «زعرور» بماقبل رجوع شود.

(۱۰) نزهت‌القلوب ص ٤۹. ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤۸. «مکاتبات رشیدی» ص ۲۰۰. فلاحت ص ۱۲.

(۱۱) نزهت‌القلوب ص ٦۲.

از به اعلا و زیبای کابل یاد می کند [۱].

شفتالوهای (هلوی) نواحی ری [۲] و قم و همدان [۳] و سمنجان (سمنگان) در خراسان[۴] مشهور بوده. بنا بشرحی که در «کتاب علم فلاحت و زراعت» آمده شفتالو (هلو) در همه نقاط ایران بعمل می‌آمده و کشت می‌شده است. انواع شفتالو به دو گروه عمده تقسیم می‌شده: «کاغذی» که هسته آن از گوشت جدا نمی شده و «کاردی» که هسته به آسانی جدا می شده. در هر گروه انواع متعدد وجود داشته است[۵].

منابع ما از میان نواحئی که بهترین انواع زردآلو را بعمل می‌آورده‌اند نخست اصفهان را یاد می کنند (نوع سرمش و مرغش) [۶] و سپس اقلید و سرمق را در فارس[۷] و کاشان (نوع شکسته) و همدان و بسطام (نوع شاهرودی و ملبلی) و یزد (نوع پهلوانی)[۸] را نام می‌برند. حمدالله مستوفی بویژه زردآلوی باغهای ناحیهٔ تبریز (نوع حلوانی و تخم احمد) [۹] را بسیار می‌ستاید. ظاهراً در آنزمان نیز مانند این ایام کشت درخت زردآلو در درختکاری و باغداری ایران مقام مهمی را دارا بوده.

حمدالله مستوفی فقط دوناحیه را بمناسبت کشت درخت آلو یاد می کند: یکی

---

(۱) با برنامه ص ۱۶۲.

(۲) همانجا ص ٥٤. مکاتبات رشیدی، ص ۲۰۳.

(۳) همانجا.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱۵٦.

(٥) فلاحت ص ۱۳.

(٦) نزهت‌القلوب ص ٤۹، مکاتبات رشیدی، ص ۲۰۲، (همان انواع ذکرشده).

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۲۲: «زرد آلوی سرمق بغایت نیکو و شیرین باشد و از آن خشک کرده به بسیار ولایات برند».

(۸) چهار ناحیهٔ اخیرالذکر در مکاتبات رشیدی ص ۲۰۲ مذکور است.

(۹) نزهت‌القلوب ص ۷۷. یاقوت، مجلد اولا ص ۸۲۲.

قزوین[۱] و دیگر ابهر (آلوی بوعلی)[۲]. برای رشیدالدین از اصفهان «آلوچه» [۳] و از همدان[٤] آلو ارسال میداشته‌اند. در «کتاب علم فلاحت و زراعت» آمده که درخت آلو در همه‌جای ایران کشت می‌شده و انواع آن مختلف و از دیگر میوه ها فزونتر بوده : درشت و ریز و سیاه و زرد وسبز وسفید و سرخ و آبی. به درخت آلو دیگر انواع آلو و زردآلو و گیلاس و ذغال اخته را پیوند می‌زدند. آلوی سمنان ازحیث شیرینی ممتاز بوده است[٥]. حمدالله قزوینی گیلاس ابهر را می‌ستاید.

آملهٔ (Terminalia chebula) که نزدیک به آلوچه است از قدیم در ایران شناخته شده بوده [۷]. ابومنصور موفق از سه قسم آمله یاد می کند : زرد و تلخ ، کابلی و سیاه. میوهٔ آنرا همچون دارو بکار می‌بردند[۸]. طبق نوشتهٔ «تاریخ »مجهول-المؤلف «سیستان» هنگام بروز مرض ساریه‌ای در سیستان در سال ٦۳۲ ه. آمله را که خاصیت داروئی داشته - به بهای گزاف و باور نکردنی - سیری هفت دینارسی فروخته‌اند[۹]. بعقیدهٔ پ. م. ژوکوسکی آمله ازگروه آلوچه وحشی آناطولی ریشه‌می گیرد[۱۰]. آلوچه و آمله درایران بصورت اهلی ووحشی معروف بوده‌اند.

شمس فخری‌از آلوی سرخ وسفیدنوع شفترانگ که به‌لهجهٔ اصفهانی«تالانگ»

---

(۱) رجوح شود به یاقوت ص ۵۸ (باید نزهت‌القلوب باشد اشتباه است - مترجم).

(۲) همانجا ص ۵۹.

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۱.

(٤) همانجا.

(٥) فلاحت ص ۱۵ - ۱٤.

(٦) نزهت‌القلوب ص ۵۹.

(۷) ب. لائوفر. « سینو - ایرانیکا » ص ۳۷۸.

(۸) ابومنصور موفق ص ۵٤. دربارهٔ سه نوع آمله رجوع شود به تفسیر آخوندوف ص ٤۵ - ٤٤.

(۹) تاریخ سیستان ص ۳۹٦. سیر = یک چهلم من.

(۱۰) پ. م. ژوکوسکی «کشاورزی ترکیه » ص ٦٦٤.

نامیده شده و درآن ناحیه کشت میشده صحبت میدارد[1] . بابر نیزنوعی از آلوی ناحیهٔ کابل را میستاید[2] . در « نزهت نامهٔ علائی » از « سیاه آلو » سخن رفته[3] .

حمدالله مستوفی از آلبالو سخن نمی گوید . در « کتاب علم فلاحت وزراعت » آمده که در ایران « دهقانان بدان التفات نکنند » [4] . ضمناً از بسیاری « گیراس » (گیلاس) در آسیای صغیر (روم) وبین النهرین علیا (جزیرة) و گرجستان سخن گفته ـ ازایران نامی نمی برد[5] . ظاهراً در باغداری ایران کشت آلبالو و گیلاس در آنزمان مقام مهمی نداشته است .

دربارهٔ نواحی کشت بهترین انواع انار اطلاعات بیشتری در دست است : ری وساوه (نوع انارخرم آبادی) [7] وقم[8] ویزد[9] وابرقو وسروستان درفارس[10] و طهران (نزدیک ری)[11] وکوار و خمایجان و ارّجان درفارس[12] و ترشیز (درقهستان) [13] واسفزار (درخراسان)[14] وسمنان (درقومس)[15] . انارسمنان شهرت عظیمی داشته .

---

(۱) شمس فخری ص ۹۳ .

(۲) با برنامه ص ۱۶۲ .

(۳) نزهت نامهٔ علائی ورق a ۶٤ .

(٤) فلاحت ص ۱۵ .

(۵) همانجا .

(۶) نزهت القلوب ص ٥٤ .

(۷) همانجا ص ۶۲ .

(۸) همانجا ص ۶۷ .

(۹) همانجا ص ۷٤ . مکاتبات رشیدی ص ۱۹۸ . شاردن (مجلد سوم ص ۳٤۲) می گوید که از یزد انارهائی که هریک یک لیور (قریب نیم کیلوگرم م.) وزن داشته صادر میکردند . وی انار شیراز راهم میستاید .

(۱۰) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۸ .

(۱۱) همانجا .

(۱۲) نزهت القلوب ص ۱۱۹ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ .

(۱۳) همانجا ص ۱٤۳ . (۱٤) همانجا ص ۱۵۲ .

(۱۵) همانجا ص ۱۶۱ . بگفتهٔ مؤلف انارها « بغایت نیکو » باشند .

دولتشاه میگوید :

« شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی رحمةالله میگفته است، همچو انار سمنان و شعر سلمان (ساوجی) درهیچ جا نیست »[۱].

ظهیرالدین بابر چون خواهد از طعم خوش انارهای شیرین سرغیان (در فرغانه) ستایش کند میگوید که میتوان از انار سمنان بهترشان شمرد[۲]. وی انار آلاسائی خطهٔ کابل را (درافغانستان کنونی) ستوده میگوید که به همهٔ ناحیهٔ هندو-کش[۳] - یعنی خراسان شرقی - می برند.

درخت انار یکی از باستانی‌ترین درختان مزروع در ایران بوده. بعقیدهٔ دکاندول[٤] و لائوفر[٥] ایران زادگاه (کانون بدوی) انار است. جمعی معتقد بودند که کلمهٔ هدپانتا Hadanaepata که در اوستاآمده همان انار است. ولی لائوفرعقیده دارد که این تعبیر که دراین ایام از پارسیان زرتشتی یزد و هندوستان سرچشمه‌می گیرد خطاست[٦]. بهر تقدیر کشت انار در زمان ساسانیان در ایران رواج داشته[۷] و دربارهٔ انتشار درخت انار و وفور آن از اینکه بیشه های فراوان از انار جنگلی در کردستان ایران و لرستان و افغانستان وجود دارد - می‌توان‌داوری کرد.

نوشتهٔ حمدالله مستوفی دربارهٔ درختان انار کوار و ارّجان فارس اصیل نیست و از فارسنامهٔ ابن‌البلخی مأخوذ میباشد. منبع مذکور وضع فارس را در آغاز قرن دوازدهم میلادی شرح می‌دهد و دربارهٔ کوار میگوید که،

« میوه ها آنجا بغایت نیکو است خاصه انار کی مانند انار طهرانی‌است».

---

(۱) دولتشاه ص ۲۵۷.

(۲) با برنامه ص ۱۱.

(۳) همانجا ص ۱۷۵

(٤) ص ۱۹۱ - ۱۸۹ A. de Candolle, l,origine des plantes

(٥) ب. لائوفر. « سینو - ایرانیکا » ص ۲۷٦.

(٦) همانجا ص ۳۷۷.

(۷) بماقبل رجوع شود.

ولی چون

« درختستانی عظیم است . . . میوه‌هارا قیمتی نباشد » ؛

بدیگر سخن میوه‌ها در محل بفروش نمی‌رسیده و صادرهم نمیشده است[1] واین خود از حکمفرمائی اقتصاد طبیعی در ناحیهٔ مزبور (اردشیر خوره) حکایت‌میکند. منبع مزبور (نزهت‌القلوب) دربارهٔ ارّجان مینویسد که :

« آنجا انار ملیسی سخت نیکو باشد »[2].

ظاهراً این نوع انار (ملیسی ـ ملس) در همه جای ایران فراوان بوده ـ زیرا که از ماروین ـ بین‌النهرین علیا ـ نیز برای رشیدالدین انار ملیسی میفرستاده‌اند[3].

در « نزهت‌نامهٔ علائی» توصیه‌هائی برای کشت درخت انار شده ومعتقدات و اوهام خلق نیز نقل گشته است و میگوید انار را نزدیک مورد بکارند تا هردو درخت نیک نمو کنند و بر بسیار دهند . . . بن درخت انار شیرین را اندکی باید کند و سرکه درآن ریخت تا میوهٔ آن ترش شود و اگر در بن انار ترش عسل ریزند میوهٔ آن شیرین شود . «سرگین خوك» با « کامیز مردم » در بن درخت انار ترش ریزند میوهٔ شیرین دهد[4].

مؤلف « کتاب علم فلاحت و زراعت » تجربهٔ زیر را بعمل آورد ، شاخهای درخت اناری راکه بهنگام خزان از نقطه‌ای دوردست آورده بود ٤ ـ ۳ ماه در « ریگ نمناك » نگاهداشت و درفصل بهار در زمین کاشت و قلمه خوب گرفت. ساکنان آسیای میانه (ماوراءالنهر) نیز این شیوه را بکار می‌بسته‌اند . به درخت انار مورد و توت و نارنج و یاترنج (؟) راپیوند میزدند و بعد از آن سیب یا گلابی

---

(۱) ابن‌البلخی ص ۱۳٤ .

(۲) همانجا ص ۱٤۸ .

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۸ .

(٤) نزهت‌نامهٔ علائی ورقهای a ٦۳ ـ b ٦۲ .

(٥) همانجا ورق a ٦۳ .

را[1]. رشیدالدین در عداد خواربار و محصولاتی که برای ذخیرهٔ زمستان تهیه دیده بوده از ۵۰۰۰۰ من (۱٤۷۰۰ کیلوگرم) ناردان (حب‌الرمان)[2] نام می‌برد. ناردان‌را چاشنی غذا میکردند[3]. یک بار ۳۵۰۰۰ من (۱۰۳۲۵۰ کیلوگرم) انار از عراق برای آذوقهٔ زمستان رشیدالدین و همچنین ۱۵۰۰۰ من (٤٤۲۵۰ کیلوگرم) از بلوکهای دزمار و ارسبار - در آذربایجان - انار برای وی ارسال شده بود[4].

عناب در قلعه دره قهستان[5] وهمچنین در گرگان[6] کشت میشده.

ازکشت سنجد در گرگان نیز ذکری در منابع شده است[7]. بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» سنجد در بسیاری از ولایات بخوبی‌عمل میآمده[8].

در شرح اوضاع تستر (شوشتر) در خوزستان[9] وکامفیروز پارس[10] از میوهٔ کنار یاد شده است.

زرشک درکردستان ایران وآذربایجان و ارمنستان بعمل میآمده و نام آن‌در منابع آمده[11]. «درکتاب علم فلاحت و زراعت» مذکور است که در ایران کشت

(۱) فلاحت ص ۹-۸.

(۲) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۵.

(۳) اولئاریوس ص ۷۵۷.

(٤) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۸.

(۵) نزهت‌القلوب ص ۱٤٦.

(٦) همانجا ص ۱۵۹ ؛ مکاتبات رشیدی. ص ۲۰۳ ؛ فلاحت ص ۲۸.

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۵۹. مکاتبات رشیدی ص ۲۰٤. (دربارهٔ سنجد مهران رود نزدیک تبریز).

(۸) ابن‌البلخی ص ۱۲٤.

(۹) مکاتبات رشیدی ص ۲۰٦.

(۱۰) فلاحت ص ۳۱.

(۱۱) نزهت‌القلوب ص ۱۲۷. نوشتهٔ وی به فارسنامهٔ ابن‌البلخی (ص ۱٤٤) مبتنی میباشد. درآنجا گفته شده که از بلوکات مزبورگردو به شیراز و دیگر محال صادر میشده. ظاهراً این صادرات در قرن چهاردهم موقوف گشته بوده زیرا حمدالله قزوینی از آن سخنی نمی گوید.

زرشک در باغها مرسوم نبوده ولی اگر میکاشتند بعمل میآمده. در باغهای ولایت کاشان زرشک میکاشتند و میوه آن نیکو بود.

جوز (گردوی) ولایات تیرمردان و جویگان در فارس و همچنین طالقان در عراق عجم و پشکل دره و یزدخواست و آمل معروف بوده[۱].

بنا بمندرجات «کتاب علم فلاحت وزراعت» درهمه جای ایران درخت گردو کشت میشده و در هر ولایت وحتی هردهکده وجودداشته[۲] و درخت بادام تلخ و شیرین فراوان بوده و انواع بادام شیرین بسیار[۳].

در نواحی قزوین وکوار (فارس) و آمل از وجود باغستانهای بادام یاد شده است[۴]. مؤلف «نزهت‌نامهٔ علائی» دربارهٔ غرس درخت بادام توصیه میکند که قلمهٔ بادام را به سرگین تر بیالایند و سپس چهل روز پیش از نوروز در آب عسل گذارند چنانکه در نوروز غرس کنند[۵] - تا درخت نیک بروید[۶].

استرابون از بیشه‌های مرکب از درختچه‌های پستهٔ وحشی که بشهادت لشکریان اسکندر مقدونی که در باکتریا (ناحیهٔ بلخ) وجودداشته سخن میگوید[۷]. منابع موجود گواهی می‌دهند که در دوران مورد مطالعهٔ ما پسته فراوان در نواحی زیر وجودداشته:

قزوین، قم، بادغیس، سمنجان (سمنگان)، سمنان[۸] و کرمان[۹]. حمدالله قزوینی

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۶۵، ۶۷، ۱۲۴، ۱۶۰.

(۲) فلاحت ص ۱۸ : « درخت جوز انواع است در هرولایتی بلکه درهردهی».

(۳) همانجا ص ۱۷ - ۱۶.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۵۸، ۱۱۸، ۱۶۰.

(۵) ۲۱ مارس.

(٦) نزهت نامهٔ علائی ورق b ٦٤.

(۷) استرابون، کتاب XV. فصل ۲ § ۱۰.

(۸) نزهت‌القلوب ص ۵۸، ۶۷، ۱۵۳، ۱۵٦، ۱٦۱.

(۹) مارکوپولو، ص ٤۹.

جزئیاتی راجع به جمع‌آوری پسته که در بلوك بادغیس خراسان بصورت وحشی‌می روئیده بشرح زیر نقل می کند:

« و در آن ولایت بیشه بیست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ[۱] تخمیناً که مجموع درخت فستق است و از هرات ودیگر ولایات بموسم محصول فستق در آنجا روند و هرکس از برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگر کسی قصد کند و از فستق کس دیگری که حاصل کرده باشد بردارد خر اورا همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند[۲] ».

بنابقول مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت» پسته در ولایات گرمسیری و سردسیری - هردو - بعمل میآمده و آبیاری و کوددادن لازم نداشته ولی نه در هر خاکی. همه‌جا بهای پسته از دیگر میوه‌ها گرانتر بوده است[۳].

حمدالله مستوفی فقط درشرح اوضاع ارّان دربارهٔ فندق جنگلی و شاه بلوط سخن میگوید[٤] و در بیان جغرافیائی فلات‌ایران از شاه بلوط صحبتی نمی‌دارد. مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت» میگوید که‌فندق بیشتر در دیاربکر و گرجستان بعمل میآمده‌وگرچه درختی است که هم در گرمسیر وهم در سردسیرمیروید ولی بیشتردرجنگلها دیده میشود - یعنی بصورت وحشی میروئیده ، و بااینکه این درخت حاصل‌فراوان میدهد - در همه جا غرسش نمی کرده‌اند و بدان التفات نمی‌نموده‌اند[٥]. مؤلف‌مزبور مینویسد که درخت شاه بلوط رابیشتر درگرجستان کاشته و عمل میآورده‌اند وغرس

---

(۱) بیش از ۹۰۰ کیلومتر مربع.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۵۳.

(۳) فلاحت ص ۲۰.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۹۱.

(٥) فلاحت ص ۲۱.

یا کاشتن تخم‌شاه بلوط درایران مرسوم نبوده - گرچه در کوهها و جنگلها فراوان بوده[1].

ایران یکی از باستانی‌ترین کانونهای کشت درخت انجیر بوده . د کاندول معتقد است که انجیر از زمان قدیم در اراضی واقع بین مصر (در مغرب) و ایران (در مشرق) انتشار داشته[2]. استرابون از وجود درخت انجیر در ایران (در هیرکانیه- گرگان) یاد میکند[3] . انجیر بعد از قرن هفتم میلادی از ایران به هندوستان و زان پس به چین رخنه کرد[4].

در قرن چهاردهم در نواحی زیر انجیر کشت میشده :

در عراق عجم - ساوه[5] و قم [6] و یزد [7]. در قهستان - ترشیز [8]. در خراسان- طوس[9] و سمنجان[10]. در قومس - سمنان[11]. و همچنین در کهگیلویه (فارس) و گیلان و کرمان[12].

مؤلف «نزهت نامهٔ علائی» اندرزی چند دربارهٔ کشت درخت انجیر می‌دهد- که در واقع تلفیقی است از مشاهدات و رسوم کشاورزان با معتقدات و اوهام عامه.

---

(۱) همانجا ص ۲۹.

(۲) ص ۲۳۰ « A. de Candolle. «l'origine des plantes

(۳) استرابون. کتاب II ، فصل I ، ۱۴.

(۴) ب. لائوفر « سینو - ایرانیکا » ص ۴۱۰.

(۵) نزهت‌القلوب ص ۶۲.

(۶) همانجا ص ۶۷.

(۷) ادریک پوردنونی ص ۴۵. شاردن نیز از انجیر یزدی یاد میکند (مجلد ۳ ص ۳۴۵).

(۸) نرهت‌القلوب ص ۱۴۳.

(۹) همانجا ص ۱۵۱.

(۱۰) همانجا ص ۱۵۶.

(۱۱) همانجا ص ۱۶۱.

(۱۲) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۳.

وی میگوید که اگر خواهی درخت انجیر بنشانی باید نخست مدتی نهال رادرآب و نمک بگذاری و زان پس شبی درسرگین گاو بخوابانی و روز بعد غرس کنی - تا میوهٔ خوش‌طعم بدهد. وچنانکه گفتیم (مؤلف) اگر در پای ریشه‌اش سروی گوسفند خاک کنی[۱] دانهٔآن درشت شود و در بن درخت اندکی‌آب زیتون بریزیا خرچنگ خاک کن واندکی...[۲] وسوسن آسمان گون بگذار - و چون چنین کنی میوهٔ آن بماند. عنصل (پیاز وحشی) خاصیتی دارد که اگر در پای درختش نشانند میوه را حفاظت کند... دانه‌های انجیر سیاه و دانه‌های‌انجیر زرد را درآب بگذارتااینکه بهم پیوندند و آنگاه همه را درجایی بکار تا همه برویند. وچون درخت بر دهد برآن سیاه و زرد خواهد بود[۳].

مؤلف « کتاب علم فلاحت و زراعت » میگوید که مصنف « کتاب آثار و اخبار »[٤] نخستین کسی بوده که در تبریز (یعنی‌درسردسیری که پیشتر انجیرکشت نمیشده) درخت انجیر کاشت و اکنون (در فاصلهٔ قرنهای چهاردهم و پانزدهم م.) انجیر در آنجا فراوان‌است. مؤلف «کتاب علم فلاحت‌وزراعت» خاطر نشان‌میسازد که انواع انجیر در ایران بسیاراست : و انواعی که میوه سیاه و سرخ و زردوسفید و سمین رنگ و آلبالویی می‌دهند و انواع دیگری که میوهٔ آنها در پائیز می‌رسد و یا اینکه درسراسر زمستان‌نارس مانده درآغاز بهار دیگر ویا تابستان میرسدوانجیر زودرس و دیررس و انواعی که تاب مقاومت در برابر یخ بندان را نداشته و یا انواعی که سرما ویخ بندان‌بدان زیان نرساند[٥] وجود داشته. بنابر این انواع انجیر

---

(۱) سرُوُی گوسفند (شاخ گوسفند) درست است‌و اگر سروگوسفند بخوانیم بی‌معنی می شود.

(۲) درمتن افتادگی دارد.

(۳) نزهت نامهٔ علائی ورق a ٦٤.

(٤) زکریای قزوینی؟

(٥) یعنی انواع گرمسیری و سردسیری.

سردسیری و گرمسیری بعمل میآمده و بنابمندرجات کتاب مزبور درخت انجیر در ایران بسیار انتشار داشته[۱].

حمدالله قزوینی از کشت وغرس درخت زیتون در نقاط مختلف ایران هیچ سخن نمیگوید. و در نزهت‌القلوب فقط یکبار از زیتون صحبت میدارد و انهم در شرح اوضاع سنجار - در بین النهرین علیا[۲]. وی ظاهراً به کشت زیتون در ایران وقعی نمی نهاده است. از فلات داخلی ایران - که ارتفاع آن بین ۱۰۰۰ و ۱۲۰۰ متر است در واقع کشت زیتون عملاً غیر مقدور است - زیرا درخت مزبور در نقاط مرتفع تر از ۶۰۰ متر بعمل نمیآید. چنانکه پیش گفتیم در زمان ساسانیان در ایالات جنوبی ایران زیتون کشت میشده است. قبل از آن تاریخ نیز در فارس از زیتون اطلاع داشتند و بعدها[۳] مردم خوزستان نیز با کشت درخت مزبور آشنا شدند. ابومنصور موفق (درقرن دهم م.) بارها در کتاب خویش از زیتون[۴] و روغن زیتون (دهن الزیت - روغن زیت) سخن میگوید[۵]. مقدسی نیز در قرن دهم از کشت زیتون در گرگان و رامهرمز (خوزستان) وفارس یاد میکند[۶]. یاقوت درآغاز قرن سیزدهم از زرع درخت زیتون در گرگان وسیمره وجبل وهمچنین درهٔ شعب بوان در فارس صحبت میدارد[۷]. در نزهت نامهٔ علائی هم از زیتون سخن رفته است[۸].

سکوت حمدالله قزوینی دربارهٔ زیتون نباید به نابودی کشت آن درخت در

---

(۱) فلاحت ص ۷.

(۲) همانجا ص ۱۰۵.

(۳) دربارهٔ درخت زیتون فارس به استخری ص ۱۰٤ (دارابجرد) رجوع شود ؛ ابن حوقل ص ۱۸٤ ؛ مقدسی ص ٤۲۵.

(٤) ابومنصور موفق ص ۱۳۷.

(۵) همانجا ص ۱۱۵-۱۱٤ و همچنین ص ۸۶ ، ۲۰۳ وغیره.

(۶) مقدسی ص ۳۵۷، ٤۰۷، ٤۲۵.

(۷) یاقوت ، مجلد ۲ ، ص ٤۹؛ مجلد ۳ ص ٤٤۳. مجلد ۱ ص ۷۵۱.

(۸) نزهت نامهٔ علائی ورق b ۶۳.

گرمسیرهای ایران حمل گردد، بلکه فقط دال بر آن است که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم سخت از اهمیت آن کاسته شده بوده. ظاهراً در آن زمان جای روغن زیتون را در ایران روغن کنجد و کتان و پنبه و دیگر روغنهای گیاهی که تولید آنها در سراسر ایران مقدور بوده ـ گرفته بوده و حال آنکه کشت درخت زیتون در همه جا ممکن نبوده و مواظبت فراوان لازم داشته و درختی آسیب پذیر بوده و بر اثر سرما خشک و معدوم میشده و پس از غرس سالها میگذشته تا میوه دهد و گذشته از اینها نه هرسال بلکه یکسال درمیان محصول میداده[۱]. بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» برای اینکه درخت زیتون بر دهد باید از آن مواظبت کرد و الاّ مانند درخت زیتون جنگلی و کوهی (یعنی وحشی) بی‌بر خواهد ماند و حاصل نخواهد داد. باید هرسال شخم زد و خاك اطراف درخت را کند و کود و آب بسیار داد. معهذا مؤلف مزبور میگوید که در بعضی نقاط گرمسیری ایران درخت زیتون کشت میشده و میوهٔ آن را میخوردند و یا از آن روغن میگرفتند[۲]. از گفتهٔ شاردن چنین برمیآید که کشت درخت زیتون بمقیاس محدود در خوزستان و نواحی کرانهٔ دریای خزر هرگز موقوف نگردیده بوده[۳]. ولی چنین بنظر میرسد که زیتون کاری حتی قبل از حملهٔ مغول در فارس متروك گشته بوده زیرا که در «فارسنامهٔ» ابن البلخی از آن یادی نشده است.

کشت نخل خرما (بزبان پهلوی: خرمان و بزبان فارسی جدید خرما و به عربی «تمر») یکی از قدیمترین کشتهای بین النهرین فرات و دجله است که ازآنجا به ایران رخنه کرده. معلوم شده‌است که نخل خرما، در عهد هخامنشیان بصورت وحشی و اهلی در کرانه‌های خلیج فارس و مکران و بلوچستان کنونی میروئیده‌است[۴].

---

(۱) رجوع شود به پ.م. ژوکوسکی. «کشاورزی ترکیه» ص ۶۴۶ - ۶۴۵.

(۲) فلاحت ص ۴۴ - ۴۳.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۳۴۵. بگفتهٔ شاردن ایرانیان روغن گرفتن از زیتون راخوب بلد نبودند. در ارشادالزراعه طرز گرفتن روغن زیتون شرح داده شده است.

(۴) ب. لائوفر. «سینو - ایرانیکا» ص ۳۸۵.

لشکریان اسکندر مقدونی در حین عبور از بیابان کدر و سیا (مکران) فقط با تغذیه از میوه خرمای وحشی ازقحطی نجات یافتند[۱]. در زمان ساسانیان نخل خرما درنواحی جنوبی ایران بسیار فراوان بوده است. و چنانکه پیش گفتیم در «بوندهشن» ازآن سخن رفته وموسی بن العیسی الکسروی نیز در شرح تشریفات جشن نوروز ازنخل خرما یاد کرده است[۲]. و ضمناً گفته شود که نخل خرمای پارسی (ایرانی) از لحاظ جنس بهتر و عالیتر از نخل آرامی یا بدیگر سخن عراقی، شمرده میشده و این خودازقانون مالیاتی خسرو اول انوشیروان پیداست: از هر چهار درخت خرمای پارسی یک درهم و از هر شش درخت خرمای عراقی همان مبلغ (یک درهم) خراج اخذ مـی شده است[۳]. منابع چینی ازکشور بو ـ سی Bo - si (پارس ـ ایران) همچون سرزمین نخل خرما که در نزد ایشان بنام «عناب پارسی» و «عناب هزارساله» مشهور بوده، یاد میکنند. در پایان قرن نهم میلادی نخل خرما را ازایران به چین بردند[۴].

جغرافیونی که تألیفات خویش را بزبان عربی نوشته‌اند اطلاعـات ارزنده‌ای دربارهٔ انتشار نخل خرما در نواحی جنوبی ایران ـ خوزستان و فارس وکرمان ـ بدست میدهند. بگفتهٔ استخری درخوزستان جائی که در آن نخل خرمانباشد دیده نمیشده[۵]. بخصوص جغرافیون قرن دهم میلادی ازوجود نخلستانهای عظیم خرما در اهـواز و رامهرمز ـ در خوزستان ـ خبر میدهند[۶]. درگرمسیر فارس نیز نخلستان خرمـا در

---

(۱) استرابون کتاب XV ، باب ۲ §§ ۵-۲.

(۲) بماقبل رجوع شود.

(۳) طبری مجلد دو از دورهٔ اول ص ۹۶۲. نولدکه ص ۲۴۵ - ۲۴۴. در تلمـوذ بابلی نیز از برتری نخل خرمای پارسی بر آرامی سخن رفته. رجوع شود به نولدکه ص ۲۴۴. حاشیه ۱.

(۴) ب. لائوفر ـ «سینو-ایرانیکا» ص ۳۸۷ - ۳۸۵. بعقیدهٔ دکاندول (ص ۲۴۲)ـ در قرن سوم میلادی.

(۵) استخری ص ۹۱.

(۶) همانجا ص ۹۰؛ مقدسی ص ۴۱۷ - ۴۱۶.

قرن دهم فراوان بوده[۱]. استخری دربارهٔ نخلهای خرمای کارزین در اردشیرخوزهٔ فارس چنین مینویسد:

«در کازرین نخل خرمائی میروید بنام جیلاندار. این نوع خرما فقط در این محل بعمل میآید ودر عراق و حجاز و کرمان ودیگرجاهائی که خرما کشت میشود- وجود ندارد. این خرما را ازاینجا (ازکارزین) بعراق میبرند و حال آنکه عراق خود خرما فراوان دارد»[۲].

بگفتهٔ مقدسی تعداد نخلستانها درکرمان بیش از فارس بوده و کرمان ازلحاظ وفور نخل حجاز کوچکی شمرده میشده[۳]. مؤلف مزبور خرمای کرمان را شیرین تر از دیگر خرما ها میداند[۴] ویکی از هشت نوع خرمای درجهٔ اول مشرق زمین می شمارد[۵]. بنابقول استخری در محلی میان مغون و لاسجرد و هرمز و درناحیهٔ جیرفت بقدری خرما فراوان بوده که صدمن را بهیک درهم میدادند[۶]. خرما بمقدار زیاداز کرمان صادر میشده و بازار خرما فروشان منوکان (منوگان درولایت جیرفت) بمنزلهٔ بصرهٔ کرمان بوده[۷]. منوکان بر سر راه کاروان بود و مصرف خرمای خراسان را با جنس اعلا و ارزان تأمین میکرد[۸]. ابومنصور موفق نیز ازخرما یاد میکند[۹].

در پایان قرن دهم مؤلف مجهول جغرافیای فارسی (حدودالعالم) از فراوانی

---

(۱) استخری ص ۱۲۷؛ ابن حوقل ص ۱۸٤. مقدسی ص ٤۲۵.

(۲) استخری ص ۱۵٤.

(۳) مقدسی ص ٤٦۸. همانجا ص٤۵۹ (بلوك خبیص).

(٤) همانجا ص ٤۷۰.

(۵) همانجا ص ٤۵۹.

(٦) استخری ص۱٦۷. دربارهٔ توسعهٔ صادرات خرما ازکرمان درقرن دهم رجوع شود به: ب.ن. زاخودر، «تاریخ مشرق زمین در قرون وسطی» ص۷۰.

(۷) بازار خرمای بصره در سراسر خاور نزدیک مشهور بوده.

(۸) مقدسی ص ٤٦۷.

(۹) ابومنصور موفق ص ٦٦.

خرما در طبس (قهستان) و سیستان و کرمان (بخصوص در بلوک بم) وخوزستان[۱] یعنی همهٔ نواحئی که در قرن چهاردهم نخلستان وجود داشته (باستثنای گرگان و مازندران) ـ یاد میکند.

ابن البلخی درقرن دوازدهم م. بلوکات زیر را در فارس و شبانگاره برمیشمرد و میگوید که در آنجا خرما بعمل میآمده : دارابجرد ، تارم (در شبانگاره)، جویم، کارزین ، صمکان و هیرک ، حتیزیر ، سیف ، لاغر و کهرجان ، کران و اعمال ایراهستان ، بشاپور ، جرّه (گرّه) ، خشت و کمارج ، ارّجان و سراسر کورهٔ قباد خوره (جنوب غربی فارس)[۲] . فهرست نامهای نواحی نخل خیز فارس که ابن البلخی نقل کرده طابق النعل بالنعل با اخبار جغرافیونی که بزبان عربی تألیف کرده‌اند مطابق نیست. مثلاً ابن البلخی از وجود نخلستان در پسا (فسا) صحبت نمیدارد[۳] و حال آنکه استخری ازآن یاد میکند[٤].

ابن البلخی از شرایط خاصی پرورش نخل خرما در برخی از نواحی فارس ، که آب کافی برای آبیاری مصنوعی در آنجا وجود نداشته (بلوکات کران واعمال ایراهستان نزدیک سیراف در کورهٔ اردشیر خوره) سخن گفته چنین مینویسد :

« بتابستان جز مردم آن ولایت آنجا مقام نتوانند کردن ازصعبی گرما وهیچ آب روان نباشد و نه کاریز و همه غله ایشان بخس (دیم) است و جز درخت خرما هیچ میوه ندارد ودرختستان خرمای ایشان بر روی زمین نباشد کی آب نیابد و خشک شود. پس باندازهٔ درختان خرما گوی عظیم هرجای بزمین فروبرده باشند و خرما در آن گوها نشانده چنانک جز سر

(۱) حدود العالم ورقهای ۱۹ a ، ۲۲ a ، ۲٦ b ، ۲۷ a ، ۲۸ b .

(۲) ابن البلخی ص ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱٤۲ ، ۱٤۳ ، ۱٤۸ ، ۱٤۹ .

(۳) همانجا (ص ۱۳۰) فقط ازگوز (جوز ـ گردو) و نارنج و ترنج و انگور و انجیر در بلوک فسا سخن رفته.

(٤) استخری ص ۱۲۷ .

درخت پدید نباشد تا بزمستان گوهاازآب باران پرشود وهمه ساله درختان خرما سیرآب باشند و این از نوادر است[1] کی گویند کجاست کی درختان خرما در چاه کارند و این ایراهستانست»[2].

درآغاز قرن سیزدهم یاقوت از کشت نخل خرما - نه تنها در جنوب ایران بلکه - درسیستان وطبس وگرگان نیزسخن میگوید[3].

حمدالله قزوینی مینویسد که در نواحی زیر نخل خرما کشت میشده : در لر کوچک (لرستان) - پروجرد و سیمره (در نزهت القلوب نام بروجرد همچون ناحیهٔ نخل خیز برده نشده- مترجم)[4]، درخوزستان- اهواز[5] ، در فارس - سیف، بوشکانات، سروستان، کارزین، ایراهستان وکران ، سمند ، جویم ابی احمد ، خشت وکمارج، کازرون ، ارّجان ، ریشهر ، جلاجان ، نیو و دیر ، سینیز[6]. در شبانگاره - ایگ و زرکان ، پرگ و تارم ، دارابگرد (دارابجرد)[7]. در کرمان - جیرفت ، خبیص ، ریگان (ریغان) ، سیرجان ، هرمز[8]. درسیستان - جرمک[9]. در خوزستان - طبس

---

(۱) « و این از نوادر است » را « لی استرانج » مترجم انگلیسی فارسنامه « خرما در آنجا نادر است » ترجمه کرده که خطاست و البته مقصود « ازشگفتی ها و عجایب است » می باشد.

(۲) ابن البلخی ص ١٤٠ (مترجم کتاب نمونه‌ای از این شیوه را در خارك دیده است - مترجم).

(۳) یاقوت مجلد ۲ ص ٤٩ ، مجلد ۳ ص ٤٢ و۵۱۳.

(٤) نزهت القلوب ص ۷۰، ۷۱. دربارهٔ سیمره (صیمره) گفته شده که « درو خرماست و در همه کوهستان غیر از آنجا خرما نمیباشد ». (کوهستان = لر کوچک).

(۵) همانجا ص ۱۱۰.

(٦) همانجا ص ۱۱۹ - ۱۱٦، ۱۲۵، ۱۲٦، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱. نامهائی که حمدالله قزوینی نقل میکند با اسامی منقول ابن البلخی اندك تفاوتی دارد واین خودمیرساند که حمدالله قزوینی در شرح اوضاع فارس تاحدی مستقل است.

(۷) نزهت القلوب ص ۱۳۸، ۱۳۹.

(۸) همانجا ص ١٤١، ١٤٠.

(۹) همانجا ص ١٤٢.

مسینان و طبس گیلکی[1]. گرگان[2]. در مازندران - آمل [3].

گفتهٔ یاقوت و حمدالله مستوفی دربارهٔ کشت نخل خرما - و آنهم نه نخل وحشی ویا تزئینی بلکه بارآور - در گرگان ومازندران درخور توجه است. ازنوشته های ایشان چنین برمیآید که در قرن سیزدهم میلادی مرز شمالی منطقهٔ کشت نخل خرما بطرف شمال پیش رفته تقریباً به مدار ۳۷ درجه عرض شمالی رسید (البته نه در سراسر خط بلکه فقط در نقاط گرمسیری که بیش از ۸۰۰-۰۰ ۵ متر ارتفاع از سطح اقیانوس نداشته). در فلات ایران نخل خرمای بارور در آن زمان بعمل نمی آمده و اکنون نیز وجود ندارد. و این پیشرفت نخل بطرف شمال نه در زمان ساسانیان دیده شده بوده ونه دراین ایام وجود دارد. در زمان ما نخل بارور در نقاط بسیار جنوبی‌تر ازشهر کرمان هم نمی‌روید و فقط بر سبیل استثناء نخل های کوتاه در نقاط اندکی شمالی‌تر از یزد مشاهده می گردد[4].

رشیدالدین فضل‌الله در مکاتبات خویش از نخلستان ملکی خود در نواحی زیر (درایران) سخن گفته مینویسد که از آن نقاط خرما برای او می‌آورده‌اند: دست آباد[5]، در خوزستان، «گرمسیرات» (یعنی منطقهٔ گرم و پست) شیراز[6] درفارس، برگ (پرگ) درشبانگاره[7]، بم[8] و خبیص[9] درکرمان و طبس[10] درقهستان.

---

(۱) همانجا ص ۱۴۵.

(۲) همانجا ص ۱۵۹: «واز میوه‌هایش خرما...»

(۳) همانجا ص ۱۶۰ درشرح آمل: «مجموع میوه‌های سردسیری وگرمسیری از لوز و جوز و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب وغیره فراوان باشد...» دربارهٔ «مرکب» و مرکبات به بعد رجوع شود.

(٤) آ. گ. تومانسکی «از دریای خزر تا تنگهٔ هرمز» ص ۱۲۹. بارتولد، «بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران» ص ۹٤.

(٥) مکاتبات رشیدی ص ۱۸۲.

(٦) همانجا ص ۲۰٤، ۲۳٤.

(۷) همانجا ص ۲۰٤.

(۸) همانجا ص ۲۱.

(۹) همانجا.

(۱۰) همانجا ص ۲۳٤.

افضل الدین کرمانی مؤلف «تاریخ کرمان» از زرع نخل خرما در قرن سیزدهم میلادی در کرمان و صدور خرما - و بخصوص از بلوك خبیص - سخن میگوید[۱]. مارکوپولو نیز - در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم - از خرمای کرمان وخراسان یادمیکند[۲]. مارکوپولو[۳] و ابن بطوطه[٤] - هردو- تایید میکنند که در قرنهای سیزدهم وچهاردهم خرما و ماهی خوراك اصلی مردم هرمز بوده. ولی بنابقول سیاح اخیرالذکر در شهر هرمز خرما را از بصره و عمان وارد میکردند - ظاهراً مقدار خرمائی که در کرانه های کرمان بعمل میآمده برای ساکنان شهر بزرگی چون هرمز (در آنزمان) بسنده نبوده است. ابن بطوطهٔ مثلی فارسی را از ساکنان هرمز (بی شک این مثل از بینوایان آن شهر بوده) نقل میکنند :

« خرما و ماهی - لوت پادشاهی » [٥].

بی شک در آنزمان در سیستان[٦] وزابلستان و گرمسیر- افغانستان جنوبی کنونی نیز خرما بعمل می آمده و کشت میشده است. و تایید این نظر را در تألیف زمان متأخرتری (آغاز قرن شانزدهم م.) - که بقلم ظهیرالدین بابر است می یابیم. بنابگفتهٔ او در تومان نارگیل نزدیک لمگان - ایالت کابل - نخل فراوان میروئیده[۷]

---

(۱) « تاریخ کرمان » (عقدالعلی) ص ۷٤ چاپ طهران - : « و از شهرها ، نواحی بردسیر خبیص است که ولایتی اندکست و از وی خرما باقصی بلاد عالم برند ».

(۲) مارکوپولو ص ٤۹: ۵۳ - ۵۲. بدیهی است که دراینجاهم (مثل گفتهٔ حمدالله قزوینی) صحبت بر سر ناحیه کرانه‌ای هرمز قدیم است نه هرمز جدید که در جزیرهٔ بی آب و علفی بوده.

(۳) همانجا ص ۵۳ - ۵۲.

(٤) ابن بطوطه مجلد ۲ ص ۲۳۱.

(۵) همانجا.

(٦) اینکه نزهت‌القلوب جز واحهٔ « جرمک » در سیستان نام محل خرماخیزدیگری را نقل نکرده - تصادف محض است.

(۷) با برنامه ص ۱٦۷.

و ندرتاً در درهٔ نور (همان ایالت) نیز درخت خرما دیده میشده است[1].

از انواع خرما - دونوع مختوسی وخستونی[2] - که هم درعراق عرب و هم خوزستان میروئیده - مشهور بوده است[3]. در بلوک کازرون « نوعی خرما » وجود داشته که «جیلان» مینامیدند و «مانند آن در جهان نبوده»[4].

جنس اعلای خرمای پارسی (ایرانی) درطی قرون وسطی و لا اقل تا قرن هفدهم. و (درآن قرن دهم) تغییر نکرده بود. شاردن که مرد بسیار مطلعی بوده دراین باره چنین مینویسد :

« اما راجع به خرما- که بنظر من یکی از بهترین میوه های جهان است - هیچ جا بخوبی خرمای ایران ندارند. درعربستان بیش از ایران نخل خرما میروید ولی گذشته از آنکه خرمای آنجا ریز تر است از لحاظ جنس نیز با خرمای ایران قابل مقایسه نمی‌باشد. خرمای ایران پس از چیده شدن هم مدتی مدید باشیرهٔ شیرین غلیظی پوشیده است که به انگشتان میچسبد و ازعسل خالص هم شیرین تر است[5].

وی جزئیاتی چند دربارهٔ نخل خرمای پارسی نیزنقل میکند، بدین شرح :

« آدمی بکومک طناب به بالای درخت می رود وطناب رابه گره های (Noeuds) درخت - بمیزانی که بالا میرود - محکم میکند. و درظرف یکساعت همه میوه‌های نخل چیده میشود زیرا خرما بخوشه است که از ۳۰ تا چهل لیور وزن دارد. نخل خرماهربار دویست من بر میدهد که برابر است با ۲٤ کنتال. این درخت فقط ۱۰ سال پس از غرس آغازمیوه

---

(۱) همانجا ص ۱٦٦.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۳٤.

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۱۸۲.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱۲٦.

(٥) شاردن. مجلد ۳ ص ۳۳۹ - ۳۳۸.

دادن میکند وپس ازآن ۲۰۰ سال برمیدهد»[1].

چندتن از مؤلفان دربارهٔ تهیهٔ دوشاب خرما در فارس سخن گفته‌اند[2]. و دربارهٔ نبیذ یا شراب خرما درایران هم ابومنصور موفق یادکرده است[3]. بنا بقول مارکوپولو درکرمان شراب خرمای چاشنی‌دار خوبی میانداخته‌اند[4].

طبق مندرجات مکاتبات رشیدی[5] وگفته های حمدالله مستوفی[6] چنین استنتاج توان کرد که در نیمهٔ اول قرن چهاردهم کشت نخل خرما در عراق عرب متداولتر و رایجتر از جنوب ایران بوده. حمدالله‌قزوینی در وصف عراق از بسیاری نخلستانها و باغستانهای آنجا و اراضی وسیعی که توسط نخلهای خرما و باغهای ترنج و لیمو اشغال شده بوده سخن میگوید. در ولایت بصره در امتداد شطالعرب نخلستانها و باغستانها مساحتی راکه سی فرسنگ (قریب ۲۰۰ کیلو متر) درازا و دوفرسنگ (۱۳ کیلومتر) پهنا داشته فروگرفته بود و:

«در اکثر مواضع از غلبه درختان کمابیش صدگز زیادت دیدار ندهد... و خرمای آنجا تا هند و چین وماچین می‌برند.»[7].

ابن بطوطه ازارزانی خرمای بصره شگفتی‌زده شده بوده میگوید: سبد بزرگی پر ازخرما که یک مرد بدشواری‌میتوانست بلندکند. فقط ۹ درهم قیمت داشته[8].

---

(۱) همانجا مجلد ۳ ص ۳٤٠.

(۲) مقدسی ص ٤٧٠ (درجیرفت)؛ ابن البلخی ص۱۲۸ (درفارس) وغیره.

(۳) ابومنصور موفق ص ۱۰۳.

(٤) مارکوپولو ص ٥۳.

(٥) مکاتبات رشیدی ص ۲۰٤. همانجا ص ۲۳۳-۲۳٤ (نخلستانهائی که متعلق به رشیدالدین بوده و در هشت ناحیهٔ عراق عرب و فقط سه ناحیهٔ ایران قرار داشته بر شمرده است).

(٦) نزهت‌القلوب ص ۲۹، ۳۸، ٤٠، ٤۲، ٤٦.

(۷) همانجا ص ۳۸.

(۸) ابن بطوطه مجلد دوم ص۹.

منابع ما از وجود چنین نخلستانهای وسیعی ـ که در عراق عرب بوده ـ در جنوب ایران ـ ذکری نمی کنند.

ب. ن. زاخودر در طی رساله‌ای کوتاه ـ ولی مبتنی به منابع اصلی ـ دربارهٔ کشاورزی سرزمینهای خلافت عربی که بخشی از دروس «تاریخ مشرق زمین در قرون وسطی» وی می‌باشد، خاطر نشان میکند که مردم سرزمینهای آسیای مقدم، در قرن دهم باکشت مرکبات آشنا نبودند و درخت نارنج و لیمو را از هند بآنجا آوردند. ب. ن. زاخودر باستناد گفتهٔ مسعودی چنین میگوید: «در نیمهٔ اول قرن دهم ترنج و نارنج میوه‌های تجملی بوده‌اندولی در پایان آن قرن درایالات مختلف خلافت باغستانهائی از درختان هندی مزبور وجودداشته»[1].

اما دکاندول معتقد است که مردم ایران ـ و همچنین هندوستان ـ قبل از میلاد مسیح هم باکشت لیمو آشنا بوده‌اند و برای اثبات این مدعی به اخبارمنابع یونانی باستانی (تئوفراست، دیوسکورید)[2] که سرزمین ماد را زادگاه لیمو می دانسته‌اند ـ استناد میکند. با اینحال این که مطالب منابع مزبور واقعاً مربوط به لیمو است ویایک میوهٔ دیگرـ جای شک است. ظاهراً در زمان ساسانیان لیمو در ایران[3] شناخته شده بوده ولی محتملاً جزو چیزهای نادرش می‌شمردند و انتشارو وفور آن مربوط بدوران بعد از غلبهٔ عرب می‌باشد. اما نارنج مسلماً مدتها بعد در ایران پدید آمد.

دکاندول[4] پیدایش نارنج را درکرانه های خلیج فارس در پایان قرن نهم میلادی میداند. جغرافیون عرب قرن دهم میلادی از نارنج کمتر از لیمو (ترنج)

---

(۱) ب. ن. زاخودر «تاریخ مشرق‌زمین در قرون وسطی» ص ۷۱.

(۲) آ. دکاندول، «منشاء نباتات» ص ۱۴۴-۱۴۳. ش. ژوره Joret «نباتات» بخش۱، مجلد ۱، ص ۷۹.

(۳) بماقبل رجوع شود.

(٤) آ. دکاندول «منشاء نباتات» ص ۱٤٦.

سخن می گویند. از گفتهٔ استخری[۱] که درحدود سال ۹۵۱ م. قلمی شده نیک مشهود است که در اواسط قرن دهم م. ترنج ونارنج در ایران کمیاب نبوده. در ربع آخر قرن دهم مقدسی از لیموهای تستر (شوشتر درخوزستان) و جیرفت (در کرمان)[۲] و نارنج مغن و رودکان کرمان یاد میکند[۳].

در اوایل قرون وسطی لیمو را بزبان عربی «اتُرج» و بفارسی «ترنج» می گفتند[٤]. ولی در دوران مورد مطالعه ما می بینیم که مؤلفان فارسی زبان اصطلاحات دیگری بکار می برند: و «لیمو» - که بهمراه آن از «ترنج» نیز سخن می رود - میوهٔ دیگری غیر از ترنج است[٥]. و از «آب لیمو» و «آب ترنج» نیز علیحده یاد میشود[٦]. ما عقیدهٔ استاد خان بهادر محمد شفیع[۷] را مبنی براینکه در آن دوره «ترنج» بمعنی نارنج (Bigardia) بوده - می پذیریم. ودرروزگار ما هم نارنج درنقاط گرمسیر ایران و افغانستان و آسیای صغیر مشهور است. محتملاً پرتقال ترش را نیز بهمین نام می خوانده‌اند. در مکاتبات رشیدی میوه‌ای بنام «نقاش» نیز در ردیف میوه های سابق الذکر نام برده شده است که درگیلان و عراق عرب بعمل میآمده[۸]. بعقیدهٔ استاد خان بهادر محمدشفیع این میوه نوع خاصی از لیموی درشت (Citrus Sponginus rugosus) بوده است[۹] در مکاتبات رشیدی و نزهت القلوب حمدالله مستوفی قزوینی

---

(۱) استخری ص ۹۳، ۱۲۷.

(۲) مقدسی ص ٤۰٥، ٤٦٦.

(۳) همانجا ص ٤٦٦.

(٤) ب. لائوفر. «سینو - ایرانیکا» ص ۳۰۱. حاشیه ٦؛ ص ٤۳۹
Vullers. Lexicon Fersico - latinum T.I

(٥) نزهت القلوب ص ۷۰... «نارنج وترنج و لیمو»؛ مکاتبات رشیدی ص ۲۰٥.

(٦) همانجا ص ۲۰٦.

(۷) همانجا. حاشیه ص ۲۰٥. در برهان قاطع: «ترنج میوه‌ایست معروف که پوست آنرا مربا سازند».

(۸) مکاتبات رشیدی ص ۲۰٥.

(۹) همانجا حاشیه ص ۲۰٥ بااشاره به «تاج العروس» III. ص ٤۰۹.

در ردیف مرکبات یاد شده از میوهٔ دیگری که « مرکب » (عربی) نامیده می شده سخن رفته است[۱]. در روزگار ما این کلمه به نوع اطلاق می‌شود ونارنج و نارنگی و لیمو وپرتقال ومانند آنرا مجموعاً «مرکبات» میخوانند. ولی در نوشته های مؤلفان پیش گفتهٔ قرن چهاردهم م. اصطلاح «مرکب» منحصراً در مورد یکی از«مرکبات» بکار میرفته ولی معلوم نیست کدام یک! (نارنج یا پرتقالی بسیار درشت ، یا «درخت خربزه» ؟).

مؤلف « نزهت‌نامهٔ علائی» از « درخت ترنج » یاد کرده میگوید ، درختچهٔ ترنج را به برگ کدو می‌پوشانند و در بیخ آن خاکستر ریزند. و ترنج بزرگ‌شود و میوهٔ بسیار دهد[۲].

حمدالله قزوینی از نقاط زیرکه در ایران مراکز عمدهٔ کشت مرکبات شمرده می‌شده یاد میکند: در لر بزرگ ـ عروج ـ جابلق (نارنج و ترنج[۳] و لیمو بسیار بود)[٤]. دیگر در خوزستان ـ ترب (نارنج و ترنج ولیمو)[٤]. دیگر درفارس ـ کازرون (نارنج رترنج و لیمو) و بشاور (ترنج ونارنج ولیمو)[٦]. دیگر در قهستان ـ طبس گیلکی (ترنج ونارنج)[۷]. دیگر در مازندران ـ آمل (ترنج ونارنج ولیمو و مرکب)[۸] دیگر در گیلان ـ تولم (نارنج وترنج ولیمو) و لاهیجان (نارنج و ترنج)[۹]. گذشته

---

(۱) همانجا ص ۲۰۶. نزهت‌القلوب ص ۱۶۰.

(۲) نزهت نامهٔ علائی ورق b ٦٤.

(۳) یا پرتقال ترش.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۷۰.

(٥) همانجا ص ۱۱۰.

(٦) همانجا ص ۱۲٦. مؤلف میگوید که میوه‌ها « آنجا قیمتی زیادت ندارد و آینده و رونده را از خوردن آن باز ندارند».

(۷) همانجا ص ۱٤٥.

(۸) همانجا ص ۱٦۰.

(۹) همانجا ص ۱٦۲، ۱٦۳.

از این مؤلف یاد آور میشود که در بسیاری از نواحی میوه‌های گرمسیری بعمل‌می آمده - مانند محال رسزوان و میمند و گنبد ملغان ونوبنجان (درفارس)[۱] وسیستان[۲] و زاول (زابلستان)[۳]. حق داریم بگوئیم که در شمار میوه های گرمسیری مزبور مرکبات هم بوده. و مضاف براین مؤلف مزبور چندین ناحیه گیلان را - مانندشفت وکوچصفهان وگرجیان و نیسار - بر میشمرد و میگوید آب و هوا و میوه های این نواحی مانند دیگر نقاط گیلان است[٤]. و بنابراین میتوان حدس زد که دراین‌نواحی نیز مرکبات بعمل می‌آمده.

مؤلف «کتاب علم‌فلاحت وزراعت» میگوید که نوعی از لیموی بغدادی، ریز و معطر که «یعقوبی» خوانده میشده در ولایت شوشتر و شبانگاره نیز بعمل می آمده ولی نوع دیگری که درشت‌تر ولی بسیار ترش بوده درآمل مازندران کشت می‌شده و دیگر انواع لیمو درایران اندك بوده[٥].

ابن‌البلخی گذشته از نواحی‌مرکبات خیزی که حمدالله قزوینی در فارس برشمرده ناحیه فسا (پسا) را نیز نام می‌برد و چنین میگوید.

«و میوها کی درگرمسیرها و سردسیرها باشد جمله‌آنجا موجودست چنانك درهر باغی درخت گوز (جوز- گردو) و ترنج ونارنج و انگور و انجیر و مانند این‌از میوهای سردسیری وگرمسیری بهم‌باشد بسیار ومثل آن جایی دیگر نیست.»[٦]

حمدالله مستوفی دراین‌باره چیزی نمیگوید.

---

(۱) همانجا ص ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹.

(۲) همانجا ص ۱٤۲.

(۳) همانجا ص ۱٤٦.

(٤) همانجا ص ۱٦۳.

(٥) فلاحت ص ۳٦.

(٦) ابن‌البلخی ص ۱٤۰.

رشیدالدین در مکاتبات خویش در عداد اجناسی که برای آذوقهٔ زمستان تهیه دیده به میوه‌های زیر اشاره میکند :

نارنج . . . . . ۲۰۰۰ عدد که . . . . . . ۱۰۰۰ عدد آن ازگیلان و . . . . . . ۱۰۰۰ دیگر از عراق عرب ارسال گردیده بوده. دیگر مرکبات که در فهرست مزبور قلمداد شده. لیمو . . . . . ۲۰۰۰ ، ترنج . . . ۶۰۰[2] ، مرکب . . . ۶۰۰[2] ، لیموی نقاش . . . ۶۰۰ عدد ، نارنج مختومی . . . ۳۰۰ دانه ، لیموی شیرین . . . . . ۱۰۰۰ ، و همچنین . . . ۱۰۰۰ من آب نارنج ، ۱۰۰۰ . . . من آب لیمو ، . . . ۵۰۰ من آب مرکب و . . . ۱۰۰ من آب ترنج از عراق عرب ارسال شده بوده[3]. در این فهرست به‌ارسال مرکبات از نواحی جنوبی ایران- یعنی خوزستان و فارس و کرمان- اشاره‌ای نشده است و حال آنکه رشیدالدین در آن نقاط املاك بسیار داشته[4]. از مراتب فوق چنین نتیجه میتوان گرفت که درآن زمان درکشور هلاکوئیان مراکز عمدهٔ کشت مرکبات عراق‌عرب‌و گیلان بوده و ازاین رهگذر نواحی جنوبی ایران - خوزستان و فارس و کرمان - در درجهٔ دوم اهمیت قرارداشته‌اند . حمدالله مستوفی نیز این نظر را تأیید می کند و دربارهٔ یکی‌ازبلوك عراق عرب بنام « طریق خراسان » میگوید که :

« باغستان و نخلستان بسیار دارد و نارنج و ترنج بشمار می باشد چنانکه سیصد و چهارصد نارنج بیک درهم می‌دهند»[5] .

و دربارهٔ یکی دیگر از بلوکات عراق عرب بنام نیل که برنهری بهمان نام قرارداشته میگوید : (شرح زیر را حمدالله مستوفی درباره «هیت» و «جبه» گفته نه «نیل » - مترجم) .

---

(۱) یا پرتقال ترش .

(۲) دربارهٔ مرکب بصفحات قبل رجوع شود .

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۶ - ۲۰۵ .

(۳) همانجا ص ۲۳۲ - ۲۳۰ .

(٤) نزهت‌القلوب ص ٤۲ .

« درخت جوز و بادام وخرما و نارنج در همه باغی باشد »[1].

محتملاً در آنزمان نیز لیمو و ترنج ونارنج ایران - و حتی ازآن گیلان هم - از لحاظ جنس پست‌تر از مرکبات عراقی بوده.

بدیهی‌است که در فلات‌ایران درآن زمان‌هم‌مانند این ایام درختان‌مرکبات بارور نمیروئیده و نمیتوانست بروید. ولی در بعضی جا ها نارنج و لیمو در انبار گونه‌ای زیرزمینی به ثمر می‌رسیده. شرح این انبارها در « کتاب علم فلاحت و زراعت » آمده است[2]. مؤلف آن کتاب میگوید که « چهار دیوار طولانی » بر پا می کردند ودرون‌آن «ستونهاازچوب» نصب‌می‌نمودندبدرازای ٦-٥ ذرع و «دربندی» مانند دربند انگور میساختند(گمان میرود مقصود «داربست انگور» باشد-مترجم)[3] تا در زمستان روی این بنا را بتوان با «نی» و «بوریا» پوشاند و با « سرگین گاو » اندود کرد. درون آن محوطه چند ردیف لیمو و نارنج می‌نشاندند وکاریز آب گرم از زیر آن انبار میگذرانند. درتابستان سقف نئی‌آنرابر میداشتند. بدین‌طریق‌درختان از سرما محفوظ میماندهاند. مؤلف مزبور میگوید که نارنج بیش از ترنج تحمل‌سرما میکند و ترنج بیش از لیمو[4]. نارنج در برخی ولایات سردسیری نیز (که درآنجا یخ بندانهای سخت وقوع نمی‌یافته) بعمل میآمده است[5]. در آغاز قرن شانزدهم ظهیرالدین بابر از فراوانی درختان مرکبات - نارنج و ترنج و لیمو - در بلوك کابل افغانستان کنونی - و بلوکات لمگان و نانگنهار و درهٔ نور وکُنار نارگیل سخن میگوید[6].

---

(۱) همانجا ص ٤٦.

(۲) محتملاً « نارنجستان » و یاچیزی شبیه بآن (مترجم).

(۳) روپوش مشبکی برای انگور ؟

(٤) فلاحت ص ۳٥.

(٥) همانجا ص ۳٤.

(٦) بابرنامه ص ١٦٢ ، ١٦٧ - ١٦٥.

نی شکر

جغرافیون ایرانی و عرب در قرون وسطی نی‌شکر (Saccharum officinarum) را جزو میوه های گرمسیری قلمداد کرده‌اند - بدین سبب ما نیز در اینجا آنرا جزو آن گروه شرح میدهیم وحال آنکه از لحاظ علم گیاه شناسی نی شکر در شمار غلات (Graminés) میباشد. منشاء نی‌شکر مسلماً ازهندوستان است و در زمان‌ساسانیان به جنوب ایران آورده شده. لیپمان که تألیف علیحده‌ای در تاریخ شکردارد معتقد است که‌نی‌شکر رامسیحیان‌نستوری گندشاپور (جندشاپور- درخوزستان) ازهندوستان بآنجا آورده کشت آنرا متداول ساختند - زیرا در جند شاپور یک مکتب مسیحی پزشکی که‌بمطالعهٔ طب هندی و گیاهان‌آن سامان می‌پرداخته - وجود داشته‌است[۱] این فرض براست مانندی بیش‌نیست. موسی‌بن‌العیسی‌الکسروی در وصف‌تشریفات نوروز ازشکری که در زمان ساسانیان در محل بعمل میآمده صحبت میدارد[۲]. منابع چینی نیزتایید میکنند که‌در قرن ششم‌میلادی کشت نی‌شکر درایران معمول‌بوده[۳]. در زمان فرمانفرمائی خلفا صادرات شکر نی از خوزستان اهمیت جهانی پیدا کرده بوده. درقرن هشتم خوزستان سالی . . . . ۳۰ رطل شکر[٤] برسم مالیات جنسی بدربار خلفا میفرستاده.

جغرافیون قرن دهم که تألیفات خودرا بزبان عربی نوشته‌اند ازوجود کشت نی‌شکر درسراسر خوزستان[٥] و فارس خبر میدهند[٦]. بدیهی است که کشت نی شکر

---

(۱) ص ۹۳، ۱۶۳ E Lippman Geschichte des Zuckers.

(۲) ك.آ. ایناسترانتسف، « مطالعات ساسانی » ص ۸۹، ۹۷.

(۳) ب.لائوفر، « سینو - ایرانیکا » ص ۳۷۷.

(٤) صفحه ٦٦٥ ببعد W Heyd, Geschichte des Levantehandels T II.

(٥) استخری ص ٥٧، ۹۱ ببعد. برای جزئیاتی دربارهٔ تولید شکر در نقاط خوزستان رجوع شود به: ص ۳۱۹، ۳۳۷، ۳۸۳، ۳۵۲، ۳٤۹ - ۳٤٦

P Schwarz Iran im mittelalter T IV

(٦) مقدسی ص ٤۲۰.

در فلات ایران در قرون وسطی نیز محال بوده . مگر در بعضی نقاط پست مانند گودی بلخ که فقط ۰۰ ۵ متر از سطح اقیانوس ارتفاع دارد . در جغرافیای مجهول المؤلف فارسی قرن دهم (حدود العالم) نقاط زیر را که در آنجا نی شکر کشت میشده نام می برد : بلخ ، سراسر کرمان (کشت نی شکر و تولید شکر یا قند معروف به «پانیذ» ، «فانیذ») و سراسر خوزستان[1] . مؤلف مجهول مزبور مینویسد که در خوزستان بلوک « عسکر مکرم » از لحاظ تولید شکر اهمیت جهانی دارد و درباره آن بلوک چنین میگوید :

« عسکر مکرم ، شهریست با سواد بسیار و خرم و آبادان و با نعمت
وهمه شکرهای جهان ، سرخ و سپید و قند از آنجا افتد .»[2]

ولی نه مؤلف یاد شده و نه ابن البلخی که در قرن دوازدهم میزیسته و نه حمدالله مستوفی که جغرافیای خویش را در قرن چهاردهم برشته تحریر در آورده از کشت نی شکر در فارس سخنی نمیگویند . ظاهراً کشت مزبور در فارس اهمیت اقتصادی شایان توجهی نداشته . در قرن دوازدهم شکر کرمان را از طریق دریا و هرمز قدیم[3] صادر میکرده اند .

در دوران مورد نظر ما از اهمیت بین المللی شکر ایران و بالملازمه وسعت کشت نی شکر در ایران کاسته شد . ومندرجات « کتاب علم وفلاحت وزراعت» شاهد این مدعی است . در کتاب مزبور گفته شده که نی شکر شوشتری بهتر از بغدادی است ولی شکری که در ایران تهیه میشود سرخ است و طعم خوبی ندارد . و استادان اینجا (ایران) با تولید شکر سفید آشنا نبودند . در آن زمان در مازندران نیز نی شکر کشت میشده ولی از آن قند نمی ساختند . در آن عهد بهترین شکر ، شکر مصری بود[4] .

---

(۱) حدودالعالم ص ۸ ، ۰ ، ۳ تا ۳۰ ، ۳ تا ۳۰ .

(۲) همانجا ورق ۳۵ .

(۳) رجوع شود به : اثر سابق الذکر و . هید . مجلد ۲ ، ص ۳۶۰ ، W. Heyd .

(۴) فلاحت ص ۲۰۱ .

در زمان حمدالله قزوینی ظاهراً کشت نی‌شکر فقط در خوزستان تاحدی واجد اهمیت اقتصادی بوده - زیرا که مؤلف از زرع آن - فقط در آن ایالت - سخن می گوید واز حاصل خوب و ارزانی نی‌شکر در آن خطه یاد میکند[1]. وی بویژه از کشت نی‌شکر در بلوکات ذیل واقع در خوزستان صحبت میدارد: جندشاپور (گند شاپور)[2]، حویزه[3]، رامز (رامهرمز)[4] و طرازك و درباره محل اخیر چنین مینویسد:

« در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم فراوان باشد»[5].

انواع انگور و انتشار آن

رزانگور Vitis vinifera (بعربی «کرم‌الشراب» و بفارسی «رز» و «تاك» نیز) یکی از قدیمترین مزروعات فلات ایران و فلات ارمنستان و آسیای صغیر و سرزمین های قفقاز است[6]. ایران یکی از باستانی‌ترین کانونها ومراکز کشاورزی جهان است و شاید رزانگور بومی ایران باشد. کشت رزانگور را درایران به جمشید پادشاه باستانی افسانه‌ای نسبت میدهند[7]. در مصر نیز انگور و شراب از روزگار قدیم و

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۱۰.

(۲) همانجا.

(۳) همانجا ص ۱۱۱.

(٤) همانجا. در قرن دهم، برعکس، رامهرمز تنها ناحیهٔ خوزستان فاقد کشت نیشکر بوده. (مقدسی ص ٤۰۷).

(٥) نزهت‌القلوب ص ۱۱۲.

(٦) رجوع شود به: آ.د کاندول، « منشاء نباتات » ص ۱۵۳-۱۵۱ ؛ ش. ژوره، « نباتات » بخش ۱، مجلد ۱، ص ۱۳۸. و مجلد ۲ ص ۹۳ ؛ ب. لائوفر، « سینو-ایرانیکا » ص ۲۲۰.

(۷) دربارهٔ این افسانه رجوع شود به: تقی بهرامی ص ۹۹ - در کتاب وی از تاریخ تاك کاری تقریباً سخنی نرفته.

هزارهٔ چهارم قبل از میلاد - در عهد سلاله های اول و دوم شناخته شده بوده[1] . سند مکتوبی که دربارهٔ تاك نشانی وشراب سازی درایران بدست است مربوط بهزارهٔ اول قبل از میلاد میباشد ولی بی‌شک کشت رزانگور درایران و بین‌النهرین - که مجاور آن کشور است[2] در ازمنهٔ بسیار قدیمتر معمول و متداول بوده . دریکی از کتیبه های استخر (تخت جمشید) نوشته شده که در دربار شاهان باستانی هخامنشی روزی ۵۰۰ کن گی[3] شراب شیرین و ۵۰۰۰ کن گی شراب طبیعی مرسوم مصرف می گردیده[4] . استرابون از بسط وترقی تاك کاری وانگور بسیار نیکوی هیرکانیه (گرگان) و آره‌یا (ایالت هرات) و مرغیان (واحهٔ مرو) و پارس و کارسانیا (کرمان) صحبت میدارد[5] .

در اوایل قرون وسطی تاك کاری در ایران انتشار و رواج فوق‌العاده وسیع داشت. جغرافیون قرن دهم و بویژه استخری و ابن حوقل و مقدسی درشرح همهٔ ایالات ایران که زراعتی درآنجا مقدور بوده ار تاك کاری نیز یاد می کنند[6] . از

---

(۱) رجوع شود به : ص ۱۴۵ ,E. Neyer. Geschichte des altertums Bd I, 2 ausgabe, Stuttgart - Berlin, 1909 وج. برستد، تاریخ مصر. مجلد اول ، مسکو، ۱۹۱۵ ص ۴۱، ۴۳ و ؛ آ. د کاندول « منشاء نباتات » ص ۱۵۴ .

(۲) رجوع شود به: Ch Joret «Les plantes» بخش اول ، مجلد اول ص ۳۸۱-۳۸۲ .

(۳) «کن گی» بیش از ۳ لیتر.

(٤) این کتیبه باقی و محفوظ نمانده ولی مضمون آنرا پولین (در کتاب ٤، باب ۳، ۳۲ Strategica) نقل کرده است. پولین بترتیب ۵۰۰ و ۵۰۰۰ « مریس » نوشته وبگفتهٔ وی این کلمه کیل پارسی بوده برابر با ۱۰ کون گی. (از کتاب ش. ژوره ، «نباتات» بخش ۱ ، مجلد ۲ ص ۹۵ نقل شد).

(۵) استرابون. کتاب ۱۱ . فصل ۸ § ۲ ؛ کتاب ۱۱ . فصل ۱۰ §§ ۱ ، ۲ . ؛ کتاب ۱۵ . فصل ۲ . § ۱٤ .

(٦) رجوع شود به : پ. شوارتز، «ایران درقرون وسطی» (مجموعهٔ اطلاعات مأخوذ از جغرافیون عرب از قرن نهم م. تا قرن سیزدهم) .

گفته‌های ایشان چنین مستفاد میگردد که در آن دوران نیز چون روزگار ما رزانگور در همه جای فلات ایران تا ارتفاع ۲۲۰۰ متر از سطح اقیانوس - و در نواحی جنوبی حتی بالاتر - کشت میشده است. البته شکست و ادباری که در پی غلبهٔ مغول پدید آمد در تاک کاری نیز انعکاس فلاکت باری داشته ولی کشت مزبور رانابود نساخت. اعتلای نسبی کشاورزی ایران پس از اصلاحات غازان خان مغول و اقداماتی که در عهد وی در زمینهٔ آبیاری وغیرهٔ ، بمنظور احیای زراعت در فاصله قرنهای سیزدهم و چهاردهم بعمل آمد در امر تاک کاری نیز تأثیر مطلوب داشته.

مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» میگوید که بهترین زمینها و شرایط برای کشت رزانگور در عراق عجم و آذربایجان وخراسان وجود داشته[1].

جدول شمارهٔ ۱ نقاطی را که در نیمهٔ اول قرن چهاردهم کشت رزانگو می شده معین میکند. جدول مزبور راما از روی مطالب مندرج در جغرافیای حمدالله قزوینی تنظیم کرده‌ایم.

برای مقایسه متذکر میگردیم که مؤلف مزبور در شرح اوضاع آسیای صغیر اساسی نواحئی را که درآن رزانگورکشت میشده بشرح زیر نقل میکنند:

ارزنجان ، آق سرای[2] ، قونیه (ایکونیای باستانی) ، ملاطیه ، (ملیتن باستانی)[6].

دیگر مؤلفان قرنهای سیزدهم و چهاردهم از نواحی زیر که بهترین انواع انگورایران در آنجا بعمل میآمده یاد میکنند: تون و قهستان[4]، طالقان وخراسان[5]،

---

(۱) فلاحت ، ص ۵.

(۲) یا آق سرا- شهری که در زمان سلجوقیان در اراضی لی کائونیای باستانی-نزدیک نیگده بنا شده.

(۳) نزهت‌القلوب ص ۹۵، ۹۸، ۹۹.

(٤) نزاری «دستورنامه» ص ٥٦، ٦٥.

(٥) مارکوپولو، ص ٦٢.

شیراز[۱] ، بوانات شیراز[۲] ، قزوین ، هرات ، ری ، قم ، ساوه ، همدان[۳] ، اصفهان[٤] ، یزد[٥] .

در آثار مؤلفان دوران پیش از حمله مغول و از آنجمله یاقوت (آغاز قرن سیزدهم) مطالب روشنی دربارهٔ انتشار تاك کاری در نواحی مختلف ایران وجود ندارد و بدین سبب ارزیابی تغییراتی که در انتشار تاك کاری بعد ازغلبهٔ مغولان صورت گرفته دشوار می باشد . فقط یادآور می‌شویم که دربارهٔ نواحی تاك کاری فارس، اظهارات استخری و مقدسی در قرن دهم م.[٦] و ابن البلخی در ربع اول قرن دوازدهم (جز درمورد نواحی شیراز و هیرك و صمکان و آباده) با مطالب مندرج در تألیف حمدالله مستوفی مطابقت ندارد . و این میرساند که اطلاعات حمدالله قزوینی در این مورد مستقلاً کسب شده بوده و با تألیفات استخری و ابن البلخی بستگی نداشته .
ابن البلخی از نواحی تاك کاری زیر در فارس و شبانگاره یاد میکنند :

آباده ، پسا(فسا) ، ایج(ایگ) و خستجان ، سروستان و کوبنجان[۷] وبخصوص صمکان وهیرك - که در آنجا رزانگور « بی‌اندازه » فراوان بوده و انگور قیمتی نداشته[۸] - بدیگر سخن بازار فروش محلی وجود نداشته وصادرهم نمیشده.

حدس زده میشود که تاك کاری نیز مانند دیگر رشته های کشاورزی، علی رغم

---

(۱) مکاتبات رشیدی، ص ۱۹۹ .

(۲) همانجاص ۲۰۲ . این محل ظاهراً همان شعب بوّان نزدیك شیراز که باغستان‌های آن معروف ویکی از « عجایب جهان » بوده.

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۳-۲۰۲ .

(٤) ابن بطوطه. مجلد ۲ ص ٤٤ .

(٥) ادریک پوردنونی ص ٦۲ .

(٦) پ . شوارتز ، « ایران درقرون وسطی » . مجلد ۳ ص ۱۱٥ (به مآخذ نیزدرآنجا اشاره شده) .

(۷) ابن البلخی ص ۱۳۱ - ۱۲۹، ۱٤۰ .

(۸) همانجا ص ۱۳۹ .

اعتلائی که براثر اصلاحات غازان خان در آغاز قرن چهاردهم نصیب آن گشته بود، معهذا بسطحی که قبل از غلبهٔ مغول داشته نایل نگردیده بوده است. مثلاً ابوالحسن علی بن فندق (قریب ۱۱۶۸ م. = ۵۶۴ هـ.) نویسندهٔ «تاریخ بیهق» از وفور انگور در بلوک بیهق و نیشابور سخن میگوید[۱]. ولی حمدالله مستوفی از انگور نیشابور بهیچوجه صحبت نمیدارد و دربارهٔ بیهق و بلوک جوین که مجاور آن بوده میگوید که «حاصلش اندکی میوه و انگور باشد»[۲].

(جدول شمارهٔ ۱۰)

ایالت (مملکت)	ولایت
عراق عجم [۳]	ری، قزوین، رودبار، ساوه، مزدقان، تیرک وسرجمنان، کاشان، فراهان، اسدآباد، درگزین، سامان، نهاوند.
لربزرگ (لرستان) [۴]	لردگان.
کردستان [۵]	دزبیل.
فارس [۶]	شیراز، هیرک وصمکان، میمند، همجان وکبرین، استخر، آباده، قومشه (قمشه).
شبانکاره [۷]	حیره، نیریز.
سیستان وزاول (زابلستان) [۸]	قلعهٔ طاق.
قهستان [۹]	همه جا بخصوص ولایت زیرکوه.
خراسان [۱۰]	اسفراین، خبوشان، طوس، هرات، اسفزار، فوشنج، باخرز، زاوه، بلخ، سمنگان، مرو، سرخس، مروالرود.
گرگان (جرجان) [۱۱]	همه جا بویژه ولایت استرآباد.
مازندران [۱۲]	آمل، کبود جامه.
آذربایجان [۱۳]	تبریز، اناد و ارجاق، کلنبر، سردان نقیم، نوذر، خوی، سلماس، اورمیه، اشنویه، سرآب، مراغه، دهخوارقان، مرند، کرکر.

(۱) تاریخ بیهق ص ۲۷۳. (۲) نزهت‌القلوب ص ۱۵۰.

(۳ تا ۱۳) نزهت‌القلوب از ص ۵۴ تا ص ۱۶۰.

در آن دوران مقدار زیادی انگور را خشک میکرده برای تهیهٔ سویز بکار میبرده‌اند ویا از آن دوشاب[۱] و سرکه[۲] می‌ساختند. ابن البلخی جزئیاتی چند ازطرز تهیهٔ دوشاب را در ولایت صمکان وهیرک فارس شرح میدهد و میگوید:

«سردسیر است و رزانگور باشد بی اندازه چنانک قیمتی نگیرد وآنرا بعضی عصیر سازند و بعلاقه کنند و بعضی بدوشاب پزند و دیگر بجوشند و بسنگی کنند و سنگی عظیم باشد چنانک یکی را دو یا سه چندان آب برباید نهادن تا توان خورد وسخت ارزان باشد.[۳]»

در مکاتبات رشیدی آمده‌است که رشیدالدین زمانی از «باغات خاصه» خویش که در نقاط مختلف ایران قرار داشته خواست تا اجناس زیر را برای آذوقه زمستان جهت او ارسال دارند: انگور تازه از ولایات تبریز و شیراز و غیره ۵۰۰۰۰ من (۱۴۷۰۰۰ کیلوگرم)؛ مویز از تبریز و هرات و شیراز و غیره ۶۰۰۰۰ من (۱۷۶۷۰۰ کیلوگرم)؛ کشمش ۴۵۰۰ من (۱۲۲۷۵ کیلوگرم) و اضافه بر آن ۱۰۰۰ من (۲۹۵۰ کیلوگرم) غورهٔ خشک؛ ۵۰۰ من (۱۴۷۵ کیلوگرم) آب غوره که چاشنی غذا کنند و بالاخره ۲۵۰۰۰ من (۷۳۷۵۰ کیلوگرم) «سرکه» عادی انگور[۴]. یک بار رشیدالدین درعداد دیگر هدایای سخاوتمندانه‌ای که برای شیخ صفی‌الدین اردبیلی ارسال داشته بود ۱۰۰۰ من (۲۹۵۰ کیلوگرم) هم دوشاب انگور از «شربتخانه خاصه» فرستاد[۵]. ارقام مذکور نشان میدهد که تاک کاری در املاک فئودالهای کلان تا چه حد توسعه داشته است. لااقل در چند تاکستان رشیدالدین بردگان وی کار میکردند. مثلاً دردوباغستان بزرگ‌اودرنزدیکی‌تبریز- فتح آباد ورشیدآباد-

---

(۱) در «ارشادالزراعه» (ص ۱۷۰-۱۶۸) شرح تهیهٔ سویز و پختن دوشاب داده شده است.

(۲) همانجا شرح تهیهٔ سرکهٔ انگور آمده - ص ۱۷۹-۱۷۷.

(۳) ابن البلخی ص ۱۳۹.

(۴) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۹، ۲۰۳ - ۲۰۲، ۲۰۷.

(۵) همانجا ص ۲۷۲.

که از آنجا انگورهم بدست می‌آمده - در اولی ۱۰۰ و در دومی ۲۰۰ بردهٔ مرد و زن که جمعاً ۱۲۰۰ برده (یا ۶۰۰ زوج - زن ومرد) کار میکردند[۱].

انواع انگور بسیار بود . حتی جغرافیون قرن دهم میلادی معتقد بودند که عمر آدمی برای شناخت همهٔ انواع انگور کفاف ندهد[۲]. مؤلف «تاریخ بیهق» ۱۸ نوع انگور را که در قرن دوازدهم م. در ولایت بیهق بعمل میآمده بر می‌شمرد واز آن جمله چند جنس که در کتب دیگر مؤلفان هم ذکر شده عبارتند از: سیدی ، رسمی، سروستانی، ملیحی ، بلخی سفید، سلیمانی و رازقی[۳]. حمدالله قزوینی مینویسد که ولایت فوشنج (بوشنج) خراسان «صدوچند نوع انگور دارد»[٤]. مؤلف«ارشاد الزراعه» میگوید که نامهای انواع انگور بی‌شمار است[٥] ولی در بلوکات واحهٔ هرات و بخصوص در «چارباغ»[٦] متعلق به «نقابت پناهی» - یعنی فئودال روحانی منش و ارشد سادات[۷] - و ملک مزبور در دهکدهٔ کرزن از بلوك لنجان واقع بوده -بی کم وکاست صد نوع انگور بعمل میآمده و اسامی آنها را مؤلف بر می‌شمرد[۸]. بسیاری

---

(۱) همانجا ص ۱۹٤ . چنانکه از یک نامهٔ دیگر رشیدالدین برمیآید (شمارهٔ ۱۷ ص ۵۳) - ۲۰۰ برده (صدغلام و صد کنیزك) که محتملا زن وشوهر بوده‌اند - به ٥ دهکده که وی بنا کرده بود گسیل گشتند (در هر قریه ٤۰ برده) « تا بغرس کروم واشجار و حفر قنوات و جرف سواقی و قطف ثمار قیام نمایند » (همانجا) برای اطلاعات مفصلتر رجوع شود به : « دستگاه اقتصادی فئودالی رشیدالدین » ص۹۹ . تألیف ای.پ. پطروشفسکی.

(۲) رجوع شود به : ب.ن.زاخودر ، «تاریخ مشرق زمین در قرون وسطی» ص ۷۱ .

(۳) تاریخ بیهق صفحه ۲۷۳ (؟).

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱۵۳ .

(٥) ارشادالزراعه ورق ۸۰ .

(٦) دربارهٔ معنی کلمهٔ «چارباغ» رجوع شود به : کتاب « املاك شیوخ جویباری » (تحقیق) ص ۳٦-۳٤ تألیف پ.پ. ایوانوف.

(۷) مؤلف « ارشادالزراعه » بارها از باغات بی نظیر این شخص صحبت میدارد ولی نامش را ذکر نمیکند.

(۸) ارشادالزراعه ورق ۸۳ .

از اسامی مزبور در این ایام مجهول است. و در میان آنها به نامهای «یاقوتی» و «فخری» و «صاحبی» سرخ و سفید وسیاه و «انگشت عروسک» و «جهای آرای» وغیره بر میخوریم. (انگور یاقوتی و فخری وصاحبی اکنون نیز معروف است. مترجم). نام بعضی از انواع انگور از نام محلی که رزانگور از آنجا آمده ـ مأخوذ میباشد: مثل قندوزی سفید، استرآبادی، سمرقندی، بخاری، ترشیزی، شبرغانی، قندهاری و غیره. حمدالله قزوینی در تألیف جغرافیائی خویش[1] بطور متفرق انواع انگور زیررا نام می‌برد: مورقی، رازقی، ملیحی، تبرزاد، مثقالی (در شیراز)، کشمش، فخری. در مکاتبات رشیدی از نوع مثقالی (درشیراز) و کشمش (در نواحی مختلف) یاد شده است[2].

در قرن هفدهم شاردن فقط از وجود ۱۴-۱۲ نوع انگور بنفش و سرخ وسیاه اطلاع حاصل کرده بوده. بنابگفتهٔ وی شراب اصفهان را از انگور نوع کشمش تهیه میکرده‌اند. او میگوید:

«این انگور ریز و سفید و از انگور مشک (موسکات) ما (مقصود فرانسویان است) بهتر است».

شاردن انگور اصفهانی را بهترین نوع انگور ایران می‌شمرده[3] بعدهادرایران تاک کاری بسبب انحطاط عموی اقتصاد فئودالی و فقر و خرابی روستاها و تنزل

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۳۴، ۶۲، ۷۷، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۵۲. بظن قوی نوع «رازقی» همان است که‌آکادمیسین پ.م. ژوکوسکی‌در کتاب «کشاورزی‌ترکیه» (ص ۶۸۴-۶۸۳) بنام «روزاکی» میخواند و در شمار چهار نوع از بهترین انواع انگور آسیای صغیر که از ایران و آسیای میانه بآنجا برده شده نقل میکند: انگوریست برای خشک کردن و سرسفره خوردن. دانه‌های درشت شلجمی و پوست کلفت و طلائی روشن و یاگلی روشن و یاسرخ دارد شیرین است.

(۲) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۳-۱۹۹.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۳۳۷ - ۳۳۵. دربارهٔ انواع انگور ایران به کمپفر ص ۳۷۴ ببعد هم رجوع شود.

کشاورزی در قرن هیجدهم دچار ناتوانی و فتور شد. وبااینکه در قرنهای چهاردهم و پانزدهم وشانزدهم در خراسان بیش از صد نوع انگور معروف بوده دراین ایام تعداد اقسام آن سخت کاهش یافته و ن.آ. زارودنی فقط از وجود ۱۳ نوع انگور در خراسان سخن میگوید[1] و بگفتهٔ بانو ا. گ.چرنیا کوسکایا تعداد انواع انگور مزروع درآن سامان به ۳۰ بالغ میگردد[2] و از نامهای انواعی که وی بر میشمرد فقط یک نام (یاقوتی) با اسامی منقول در منابع دوران مورد نظرما مطابقت‌دارد.

در ایران قرون وسطی - و قبل از آن - علی رغم منع شرعی - بخش‌مهمی از محصول انگور برای تهیه شراب مصرف میشده و شراب خوارگی میان مسلمانان رایج بوده[3].

گلها و گیاهان معطر

از زمان‌باستان یک رشتهٔ دیگر زراعت که با تولیدات کالائی مربوط بوده‌در ایران وجود داشته‌است که همانا گل کاری، و زرع گیاهان معطر (بعربی‌مشمومات) باشد، تا ازمحصول آن عطریات و یا بدیگر سخن گلابها و داروها - ازقبیل روغن گلها ومسحوق وگرد وتخم آنها و غیره را استخراج کنند. این رشتهٔ زراعت‌درزمان ساسانیان درایران وجودداشته و فهرست درازاسامی گلهای مزروع درایران که در «بوندهشن» آمده گواه برآن است[4].

اما راجع به ترقی تولید کالائی عطریات در فارس، دراوایل قرون وسطی، از روی فهرست مالیاتی خلافت مربوط به سالهای ۱۵۸-۱۷۰ه. (۷۷۵-۷۸۶ م.) میتوان قضاوت‌نمود. ارقام فهرست‌مزبور را ابن‌خلدون مورخ عرب (۱۳۳۲-۱۴۰۶

---

(۱) ن.آ. زارودین، «سومین سفر به مشرق ایران» ص ۳۹۵.

(۲) بانو ا. گ. چرنیا کوسکایا، «خراسان و سیستان» ص ۲۰۷.

(۳) دربارهٔ جزئیات مطلب رجوع شود به: ای.پ. پطروشفسکی، «تاک کاری و شراب سازی درایران».

(۴) رجوع شود به صفحات اول‌فصل چهارم.

میلادی = ۹۰۸-۸۰۹-۷۳۳ هجری) راجع به ایالت فارس آورده و معلوم میشود آن ایالت سالیانه ۳۰۰۰۰ قاروره گلاب برسم خراج بخزانهٔ خلیفه ارسال میداشته[۱] . وصاف مورخ ایرانی اوایل قرن چهاردهم م. نیز رقم مزبور را آورده است و صورت فهرست خراج سال ۳۰۶ هجری (۹۱۸/۱۹ م.) را نقل کرده است[۲]. گلاب (که بعربی «ماءالورد» گویند) و دیگر عطریات و داروهای فارس نه تنها در قرن دهم بلکه در قرنهای دوازدهم و سیزدهم نیز ازطریق بندر بصره وهمچنین بوسیلهٔ شتر به چین[۳] و هندوستان ویمن و مصر و افریقای شمالی صادر میشده است.

در قرن دهم ابومنصور موفق ضمن تعریف خواص داروئی و عطری گل (بعربی «ورد») خاطرنشان ساخته که بهترین گلها گل سرخ ایرانی شمرده میشده[۴] . وی از روغن گل («دهن الورد» بعربی) نیز یاد میکند[۵] و ۶۳ نوع روغن گیاهی را که در خوردنیها و یا عطریات و داروها بکار می رفته بر میشمرد[۶] . در فهرست مزبور از روغن نرگس ونیلوفرآبی (دهن النیلوفر) و ریحان و حنا و مورد و شبِد و سُداب وزعفران و نعنا و سنبل (دهن السنبل) وبید و یاسمن وسوسن و گردو و بادام و کنجدوزیتون و بیدنجیر- کرچک (دهن الخروع) و پسته و هستهٔ شفتالو ونخود و گندم (دهن الحنطه) و لیمو و پوست لیمو وحنظل وغیره یاد میکند.

در قرن دهم استخری میگوید که درسابور فارس (بشاپور، بشاور) ازمیخک

---

(۱) رجوع شود به: ص ۳۰۷ A. Von Kremer. Culturgeschichte des Orientt T.I

(۲) وصاف ص ۴۴۳.

(۳) رجوع شود به: چائو- ژو- گوآ ص ۱۳۴.

(۴) ابومنصور موفق ص ۲۶۴.

(۵) همانجا ص ۱۱۸.

(۶) همانجا ص ۱۲۴-۱۱۴. فهرست کامل روغنهای گیاهی را که در اثر ابومنصور موفق منقول است نیاوردهایم. زیرا ظاهراً بعضی از آنها در هندوستان تهیه میشده (مثلا روغن نارگیل) و تهیهٔ صورت دقیق روغنهای گیاهی که در ایران ساخته میشده غیر مقدور است.

و بنفشه روغن استخراج میکنند[۱]. مقدسی از تهیهٔ ده نوع روغن در سابور سخن میگوید که از بنفشه و نسترن و نرگس و پندنوس (Pandanus) و سوسن و یاسمن و مورد و مرزنگوش و ترنج و نارنج میگرفته‌اند[۲].

در «نزهت‌نامهٔ علائی» از « درختان مشمومی » زیر که در ساختن عطریات از آنها استفاده میشده سخن رفته است : ترنج (که بمعنی لیمو و یا نارنج استعمال میشده؟) ، مورد ، گل، سرو، نوج، نرگس، بیدمشک (بهرامج)، سوسن ، آذرگون (نوعی شقایق؟) و شقایق[۳].

خطهٔ فارس در اواخر قرون وسطی نیز تولید کنندهٔ عمدهٔ گیاهان خوشبو بوده است. در قرن دوازدهم م. ابن البلخی. دربارهٔ بشاوپور (شاپور - بشاور - سابور بعربی) گوید که :

« مشمومات چون نیلوفر و نرگس و بنفشه و یاسمن سخت بسیار بود »[٤].

و همچنین در دیگر ولایات فارس - چون خبر و جنبد ملغان (گنبد ملغان) و نوبنجان و ارّجان[٥]. در قرن سیزدهم زکریای قزوینی از تولید عطرهای گل سرخ و بنفشه و دیگر گلها - در شیراز - صحبت میدارد[٦].

یرلیغ غازان خان در ترتیب وصول خراج و مالیات[۷] از گلکاری نیز در ردیف زراعت و بازرگانی یاد کرده است. در مکاتبات رشیدی نامه‌ای وجود دارد خطاب به جلال‌الدین فرزند وی که حکومت روم داشته و در آن نامه راجع به ارسال سواد

---

(۱) استخری ص ۱۵۳.
(۲) مقدسی ص ٤٤۳.
(۳) نزهت‌نامهٔ علائی ورق b ٦٥ - b ٦٤.
(٤) ابن البلخی ص ۱٤۲.
(٥) ابن البلخی ص ۱۳٤، ۱٤۳، ۱٤۷، ۱٤۸.
(٦) زکریای قزوینی. مجلد ۲ ص ۱٤۰.
(۷) جامع التواریخ. نسخهٔ استانبول ورق ٥۲۹.

داروئی برای بیمارستانهائی که رشیدالدین تأسیس نموده بوده تاکید شده است[1]. رشیدالدین در نامه‌ای دیگر میگوید که سی قاروره گلاب از «انبار خاصه» - جزو دیگر هدایائی که برای شیخ صفی‌الدین اردبیلی ارسال داشته - تقدیم کرده بوده است[2].

در «کتاب علم فلاحت و زراعت» منقول است که در آغاز قرن چهاردهم م. اقسام گل سرخ وسفید و«گلگون»[3]، و«سرخ لاله گون»[4] و زرد (گل چائی) بسیار بوده است. در آنزمان در فارس انواع گلهای سرخ نیکو بعمل میآوردند وازآنجمله بود گل «صد برگ». گلاب فارسی به دیگر ولایات ومصر و سوریه صادر میشده‌واز این رهگذر هیچ سرزمینی با فارس برابری نمیکرد[5]. بگفتهٔ مؤلف این کتاب، در ولایت ری هرساله «گلستان» را بآتش میسوزاندند و بهارسال بعد شاخه‌های جوان بر میآمد بیش از آنچه‌سوخته شده بود[6]. باز بنا بقول وی، دونوع گل نسرین‌وجود داشته: یکی خرد پرکه در دیاربکر و سوریه بعمل میآمده و دیگر کلان پر که عطر بهتر وگل‌سفید داشته و در عراق عجم و فارس وخراسان پرورش میدادند. و از آن گلاب و روغن میگرفتند[7].

میدانیم که گلاب را ازگلهای سرخ‌وسفید معطر و یا نسترن (بفارسی‌نسترن، و نسترون وگل نسرین ونستر Rosa - moschata, var. nastarana) میگیرند. درقرن چهاردهم میلادی درفرهنگ شمس فخری از آن یاد شده است[8].

---

(۱) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۲۱ ص ۹۳.

(۲) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۴۰. ص۲۷۲.

(۳) «فلاحت» ص ۴۰. این‌نوع «گلگون» ویا «گل‌فارسی» نامیده میشده.

(۴) همانجا.

(۵) همانجا ص ۴۱-۴۰.

(۶) همانجا ص ۴۱.

(۷) همانجا ص ۴۳ - ۴۲.

(۸) شمس فخری ص ۱۰۵ : نسترون - گل نسرین وهمچنین رجوع شود به: کلمهٔ «نستر» در ص ۱۳۱۱, J. Vullers. Lexicon Persieo - Latinum T. II

در ایران باستان پره‌های گل را در روغن میخواباندند و فن تهیهٔ روغن گل از این حد تجاوز نمیکرد. ولی روغن کشی واقعی از گل در قرون وسطی معمول شد[۱].

پرورش گل نسترن و تولید روغن گل و گلاب در فارس در طی قرون وسطی بلاقطع در ترقی بود. و پس از غلبهٔ مغول نیز این پیشرفت متوقف نگشت زیرا که خطهٔ فارس کمتر از هجوم چنگیز زیان دید. جریان تولید روغن و گلاب از گل مختصراً در «کتاب علم فلاحت و زراعت» منقول است. بشهادت شاردن تولید این کالا در قرن هفدهم نیز رونقی بسزا داشته[۳]. ظاهراً بعد از آغاز قرن هفدهم م. شیوهٔ تولید روغن گل را هندیان اخذ کردند[٤].

در «ارشادالزراعه» از چهار طریق تهیهٔ گلاب سخن رفته است[٥]. در این ایام نیز بانو ا. گ. چرنیاکوسکایا محقق شوروی طرز تهیهٔ گلاب را مفصلاً شرح داده است[٦].

رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای خطاب به خواجه علاءالدین (هندو)[۷] از وی خواسته بود که برای بیمارستان (دارالشفا) رشیدی روغنهای گل زیر را از شیراز بخواهد: ۱۰۰ من روغن بنفشه، ۲۰۰ من روغن یاسمین، ۵۰ من روغن گل بادام، ۳۰۰ من روغن نسترن، ۲۰۰ من روغن نرگس[۸].

حمدالله قزوینی ضمن سخن از گلکاری، و یا کشت گیاههای معطر (مشمومات)

---

(۱) تفسیر آخوندوف به «الابنیه عن حقایق الادویه» ابومنصور موفق هروی.

(۲) «فلاحت» - ص ٤۳ - ٤۲.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۳٤۹ ؛ مجلد ٤ ص ٦٦ - ٦٥ ؛ مجلد ٥ ص ۱۰٥.

(٤) تفسیر آخوندوف ص ۷۲ - ۷۱.

(٥) ارشادالزراعه چاپ سنگی ص ۱٦٥ - ۱٦۳.

(٦) بانو ا. گ. چرنیاکوسکایا، «خراسان و سیستان» ص ۲۱۰.

(۷) همان کسی که بعدها وزیر خراسان شد و بدست سربداران در ۱۳۳۷ میلادی بقتل رسید.

(۸) مکاتبات رشیدی ص ٥٤.

در فارس، گفته های ابن البلخی را تکرار کرده ولایات بشاور (بشاپور، شاپور یا «سابور» مؤلفان عرب) وگنبد ملغان و نوبنجان و ارّجان را نام میبرد[1]. گذشته از این حمدالله قزوینی میگوید که بهترین و خوشبوترین گلاب در فیروزآباد فارس تهیه میشده[2]. ولی ابن البلخی دراین باره اشاره‌ای نمیکند[3]. حمدالله قزوینی - خارج از فارس - فقط در شرح ولایت آمل مازندران نیز از کشت گیاهان معطر سخن می گوید[4] که :

«مشمومات (آنجا) بغایت خوب» بوده است.

بدیهی است گل کاری وکشت «مشمومات» نیازمندیهای خوانین و بزرگان و اعیان شهری را رفع مینموده نه روستائیان را. میدانیم که در بسیاری از مواردد ر باغستانهای فئودالها نیز گیاهان خوشبو کشت میشده. رشیدالدین از «گلستان»[5] و گلهای[6] باغهای بزرگ «رشید آباد» و «فتح آباد» خویش - نزدیک تبریز - سخن میگوید.

در کتاب فلاحت که در قرن شانزدهم بزبان فارسی نوشته شده از «گلهای گوناگون» - که یک یک برشمرده - و در باغ لگد - کندی - یکی از باغهای سلطان، در زمان سلطان شاهرخ بهادرخان[7] (۱۴۴۷-۱۴۰۵م.=۸۰۸-۸۵۱هـ.) کشت میشده سخن رفته است. در قرن هفدهم نیز شاردن ضمن سخن از «باغهای ایرانیان» منظورش از باغها و املاك اعیان و ارکان است[8]. ولی از آنجائیکه شاردن خود

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰.

(۲) همانجا ص ۱۱۸.

(۳) ابن البلخی ص ۱۳۹-۱۳۷ (در وصف فیروزآباد).

(۴) نزهت‌القلوب ص ۱۶۰.

(۵) مکاتبات رشیدی (نامه‌ای به فرزند خود جلال‌الدین حاکم روم) ص ۵۲.

(۶) همانجا (نامه‌ای به شیروانشاه، ملك شبران و شماخی) ص ۱۷۵-۱۷۴.

(۷) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۲۶

(۸) شاردن. مجلد ۳ ص ۳۵۲ - ۳۵۱.

از فراوانی گلها در ایالات کرانهٔ دریای خزر و بویژه مازندران[1] و ماد «آذربایجان» و نواحی هم‌مرزشمالی عربستان (خوزستان) وناحیهٔ اصفهان[2] صحبت میدارد. میتوان حدس زد که روستائیان - بخصوص درمجاورت شهرها - به کشت گل برای فروش و یا تولید کالائی آن - می‌پرداخته‌اند.

در «ارشادالزراعه» توصیه‌شده که «چارباغ» بزرگان را باید به‌چهار«چمن» تقسیم کرد وبترتیب درآن‌چمنها درخت نار و به و شفتالو و گلابی(امرود) کاشت‌و ضمناً درهرچمن انواع گلهای خاص زرع ودرختهای تزئینی غرس کرد.

بنابمندرجات کتاب مزبور درباغ سلطانی لگد - کندی که به سلطان شاهرخ تعلق‌داشته درختان تزئینی زیر کاشته شده بوده : مشک بید (بیدمشک)، سفیدار، بید ، سرو ، نارنج(بی‌بر)، ارغوان[3] وغیره[4]. از گلهای برخی درختان تزئینی نیزدر تهیهٔ روغنهای گل وعطریات استفاده میشده است. در «مکاتبات رشیدی» ازروغن سورد وروغن‌بهار نارنج وغیره یاد شده[5].

دربارهٔ درخت توت(تود) پیشتر - درفصل قبل - بمناسبت نوغانداری و فن آن - سخن گفتیم.

نواحی انتشار مزروعات مختلف

اکنون جدولی دربارهٔ انتشار مزروعات گوناگون که از روی مطالب مندرج

---

(۱) همانجا ص ۳٤٧.

(۲) همانجا ص ۳٤٧ - ۳٤٦.

(۳) ارغوان (Cercis). درختی که‌شاخه های بی‌برگ‌آن دربهاران باگلهای زیبای سرخ رنگ پوشانده میشود و شاعران ایران آنرا بسیار وصف کرده‌اند.

(٤) «ارشادالزراعه» ورق ۱۲۷ ببعد. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به کتاب «باغداری و هنر پارک سازی درآسیای میانه درعهد تیمور و تیموریان» تألیف بانو گ.آ. پوگاچنکوا.

(٥) «مکاتبات رشیدی» ص ٥٦-٥٥.

در جغرافیای حمدالله مستوفی (نزهت‌القلوب) و دیگر منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم م.[١] (که دراین کتاب مورد استفاده قرار گرفته) تنظیم شده‌است(جدول شمارهٔ ١١) نقل میکنیم :

جدول شمارهٔ ١١

ایالت	رشته های کشاورزی معمول و مزروعات آن
عراق عجم	غله ـ گندم ، جو ، ارزن ؛ بعضی جاها برنج ، و بعضی جاها زعفران ، پنبهٔ بسیار ، یونجه . سبزیجات ، میوهٔ بسیار ، بیشتر سردسیری ، بخصوص زردآلو ، گلابی (امرود) ، انجیروانار و انگور فراوان و خربزه ، دارای مراتع و شکارگاهها . در بعضی جاها به شرابسازی می‌پرداخته‌اند ـ سبزیجات وخربزه و کدو. در بعضی نقاط آن هم(ری) پرورش گل هم‌میکردند .
لر بزرگ وکوچک (لرستان)	غلات . میوه های سردسیری وانگور فراوان . در نقاط پست زعفران ولیمو ونارنج وترنج ، درجنوب (سیمره) نخل خرما . مراتع . در بعضی نقاط شراب میاندازند .
یزد	غلات ، پنبه ، رنّاس ، میوه‌های سردسیری ، انار ، انگور ، انجیر. پرورش کرم ابریشم .
کردستان	بیشتر به کشت غلات می‌پرداخته‌اند . میوه های سردسیری . اندکی انگور. مراتع نیکو فراوان وشکارگاههای بسیارداشته .

(١) دربارهٔ منابع بماقبل وبخشهای مربوط رجوع شود.

ایالت	رشته های کشاورزی معمول ومزروعات آن
خوزستان	غلات ، پنبه ، نی‌شکر ، میوه های سردسیری و بخصوص گرمسیری (نارنج وترنج ولیمو وخرما) باغستانهای بسیار[1] و نخلستانهای فراوان[2]. قشلاق (مرتع زمستانی) صحرانشینان.
فارس کوره اردشیرخوره	غلات ، پنبهٔ فراوان ، دربعضی نقاط برنجکاری، انگور بسیار و میوهٔ فراوان که - برحسب وضع منطقه‌ای و ارتفاع مکان‌در بعضی‌جا ها گرمسیری و برخی نقاط سردسیری بوده. خیار و سبزیجات. دربعضی جا ها کشت گل و گیاهان معطر ، مراتع، شکارگاههای فراوان، شراب سازی.
فارس کورهٔ استخر	غلات ، در بعضی نقاط برنجکاری و پنبه و شبدر. میوه های سردسیری و گرمسیری بسیار ، انگور ، جنگلهای بزرگ ، مراتع عالی وفراوان
فارس شاپورخوره و ولایت کوهستانی کهگیلویه	غلات ، در بعضی جاها برنجکاری ، میوهٔ فراوان ، که بر- حسب وضع‌منطقه‌ای وارتفاع مکان در برخی‌جا ها گرمسیری- بخصوص خرما - و در دیگر محال سرد سیری - بویژه انار و گردو- بوده. باغستانهای بسیار . در بعضی جا های آن نوغانداری معمول بوده. در بسیاری از نواحی این خوره به گل کاری و کشت گیاهان معطر می‌پرداخته‌اند. مراتع‌فراوان وشکارگاههای بسیار.
فارس قباد خوره	غلات ، کتان فراوان، میوه‌ها بیشتر گرمسیری بوده (خرما) . در بعضی‌نقاط آن به گل کاری میپرداخته‌اند، جنگل ، مراتع بسیار ، تهیهٔ لبنیات، در کرانهٔ خلیج فارس و جزیره های آن به غوص مروارید نیز مشغول بوده‌اند.

(۱) باغهای متصل بیکدیگر. (۲) بیشه های نخل متصل بیکدیگر

ایالت	رشته های کشاورزی معمول و مزروعات آن
شبانگاره و لار (لارستان)	غلات ، پنبه ، میوه های گرمسیری ، در بعضی جا های آن انگور و خرمای بسیار، تولید دوشاب ، مراتع .
کرمان وهرمز	غلات ، پنبه ، خرمای بسیار ، نخلستانهای وسیع ، کشت نی‌شکر ، فلفل، حنا ، دربعضی نقاط آن پرورش کرم‌ابریشم، ماهیگیری .
سیستان و زاول (زابلستان)	غلات ، در بعضی نقاط زعفران ، میوه‌های گرمسیری (خرما) فراوان در بعضی جاها هم میوه‌های سردسیری بعمل میآمده، باغستانهای بسیار ، مراتع فراوان ، شکارگاهها،تاك کاری، شراب سازی ،کشت حنا .
قهستان (کوهستان)	غلات ، پنبه ، ابریشم بسیار ، میوهٔ سردسیری (انار وانجیر) فراوان و در بعضی‌جاها گرمسیری هم(خرما) . انگور فراوان، شراب سازی، خربزه، در بعضی نقاط زعفران.
خراسان نیشابور (ربع)	غلات ، پنبه ، سبزیجات ، باغستانای بسیار ، وفور میوه‌های سردسیری بخصوص گردو ، انگور و انجیر فراوان ، در بعضی نقاط آن به پرورش کرم ابریشم می‌پرداخته‌اند ، مراتع .
خراسان ایالات هرات	غلات ، سبزیجات ، در بعضی نقاط پنبه ، باغستانهای‌بسیار، وفور میوه‌های سردسیری بخصوص زردآلو وشفتالو و انار ودر بعضی‌جاها پسته‌وانجیر، فراوانی خربزه (درحدود پنجاه‌نوع) و انگور (بیش‌از صدنوع) ، نوغانداری ، در بعضی نقاط آن رناس بعمل میآمده، مراتع بسیار نیکو.

ایالت	رشته های کشاورزی معمول و مزروعات آن
خراسان ایالت بلخ	غلات ، میوهٔ بسیار بخصوص شفتالو و پسته و انجیر ، انگور وخربزه، در بعضی نقاط زعفران.
خراسان ایالت مرو	وفور غلات، باغستانهای بسیار و میوه‌های سردسیری فراوان، خربزه و انگور.
جرجان (گرگان)	غلات ، پنبه ، نوغانداری ، میوه های گرمسیری (خرما) و سردسیری ، انگور.
مازندوان	غلات ، پنبه ، ابریشم بسیار ، خیار بسیار ، بهترین پیاز ، بیشتر میوه ها گرمسیری بوده (مرکبات ودر بعضی جاها خرما) و همچنین سردسیری (گردو وبادام وعناب) . در بعضی نقاط آن گیاهان معطر کشت میشده، برنجکاری .
گیلان	برنجکاری وسیع ، ابریشم فراوان ، پنبه، میوه‌های گرمسیری .
قومس	محصول غلات فراوان ، وفور میوه‌های سردسیری، اناروآلوی سمنانی، تولید دوشاب ، گندم و دیگر غلات ، برنج بسیار . خیار ، پنبه ، ابریشم بسیار ، میوه های گرمسیری و بیشتر مرکبات وهمچنین انجیر.
آذربایجان (ایران)	غلات و بعضی جا ها برنجکاری ، پنبهٔ فراوان باغستانهای بسیار ، وفور میوه‌های سردسیری ، بخصوص سیب وگلابی و آلو وانار وانواع عالی زردآلو، خربزه وهندوانه ، انواع بسیار خوب انگور (بخصوص درنواحی تبریز وارومیه ودهخوارقان) . دربعضی نقاط عسل . تولید دوشاب ، مراتع بسیار نیکو ، دام شیرده، ییلاق (درکوهستان) وقشلاق مغولان و دیگرصحرا-نشینان، دربعضی نقاط به شراب سازی می پرداخته اند.

ایالت	رشته های کشاورزی معمول و مزروعات آن
مغان	فقط غلات، تقریباً میوه وجود نداشته : دامداری صحرانشینان، نوغانداری در محمود آباد.
ارّان	غلات ، برنج ، پنبه ، میوهٔ فراوان و بخصوص فندق و شاه ـ بلوط ، ییلاق وقشلاق صحرانشینان.
شیروان و گشتاسفی	غلات ، برنج ، اندکی پنبه ، میوه های سردسیری ، ابریشم فراوان.
گرجستان و شمال ارمنستان	غلات ، در بعضی جاها پنبه ، میوه‌های فراوان سردسیری ، انجیر و انگور ، ابریشم ، ماهیگیری ، شکارگاهها، دامداری اسکان یافتگان ، شراب سازی.
ارمنستان بزرگ (ارمنستان غربی)	غلات ، در بعضی نقاط پنبه ، باغستانهای بسیار ، میوه‌های سردسیری ، بخصوص سیب ، مراتع کوهستانی صحرانشینان، شراب سازی.
روم (آسیای صغیر)	غلات ، در بسیاری از نواحی آن پنبه کشت میشده . وفور میوه‌ها و انگور ، مراتع.
دیار بکر و دیار ربیع (بین النهرین علیا)	غلات ، محصول خوب پنبه ، باغستانهای بسیار، در ولایت ماردین باغستان بطول ده فرسنگ و عرض یک فرسنگ. وفور میوه‌ها و از آنجمله زیتون و انجیر ، انگور بسیار ، شراب ـ سازی ، هندوانه.
عراق عرب (بین النهرین سفلی)	غلات، در بعضی جاها پنبه ، نخلستانهای بسیار. نخلستان ها و باغستانهای ولایت بصره سی فرسنگ طول ودو فرسنگ عرض داشته ودر امتداد شط العرب گسترده بوده . وفور میوه‌ها و بیشترمیوه های گرمسیری و بخصوص خرما و ترنج و نارنج و لیمو وهمچنین میوه‌های سردسیری ـ انار و گردو وبادام.

پایان کتاب اول

فهرست نامهای کسان

جلد اول

الف - همزه

ب

پ

ت

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ك

ل

م

ی

فهرست نامهای جاها

جلد اول

ت

د

ش

ق

ك

گ

ل

م

غلطنامهٔ جلد اول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۲۰	Hiltoire	Histoire
۱۶	۴	منکوبرتی	منکوبرنی
۲۴	۸	اسفرازی	اسفزاری
۲۳	۲۱	لکهنو	لکنهو
۲۷	۶	مفتول	منقول
۲۹	۲۲	ابی	اوبن
۳۵	۷	سیمونوف	سمیونوف
۴۵	آخر	آرانها	آراتها
۶۳	۲۰	۲۹۰۰۰۰	۱۹۰۰۰۰
۶۹	۲۱	مغو.ن	مغولان
۷۸	۱۳	ممتغ	ممتنع
۹۴	۱۶	و هنری	وهنی
۹۶	۲۰	منجع	منجح
۱۱۰	۸	منتظفی	منطفی
۱۲۷	قبل آخر	منبی	منبعی
۱۳۳	۸	زلنفاس	زانفاس
۱۳۷	۵	اردبیل	اربیل
۱۴۸	۱۱	ووم	و روم
۱۴۸	۱۸	بذور آلات	بذور و آلات
۱۶۴	۲۳	نفر سوم	نفوس
۱۸۲	۱	بدوات	بدولت
۱۸۳	۸	از ۳۰۰	از ۳۰۰ هزار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۶	٦	دولباب	دولاب
۲۱۶	۱۸	Seut...	Sout...
۲۱۷	۳	کارشی	قارشی
۲۲٦	۱٦	براز البرز	براز الروز
۲۳۰	۸	همه دهکده ها الخ	(مربوط بناحیهٔ شاخن است)
۲۳۱	٥ حاشیه	حدس نو	حدس زد
۲۳۹	۱٤	شمس	شمسی
۲٤٤	۱٤	کوتهائی	کرتهائی
۲٤٤	۲۱	درسال	دوسال
۲٥۰	۲	شپار	سپار
۲۷٤	٦	سبکی	سیکی
۳۱۲	۷	بایلوك	یا بلوك
۳۳۲	۹	tnic...	tinc...
۳۳۲	۱۷	آسیای میانه	آسیای صغیر
۳٤۰	۱	Coeu...	Cocu...
۳٦۲	۱۰	هدپانتا	هدنپاتا
۳٦۳	۸	ماروین	ماردین
۳٦۹	٦	از فلات	در فلات
۳۷۲	۳	کازرین	کارزین
۳۷۸	۳	رایجز	رایجتر

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۱ - کشورهای توسعه‌نیافته
Y . Lacoste . ترجمهٔ دکتر هوشنگ نهاوندی — ۱۳۴۰ — ۸۰ ریال

۲ -روش مردم شناسی
P . Bessaignet . ترجمهٔ دکتر علیمحمد کاردان — ۱۳۴۰ — ۴۰ ریال

۳ - مقدمه بر علم جمعیت
A . Sauvy . ترجمهٔ دکتر جمشید بهنام — ۱۳۴۰ — ۹۰ ریال

۴ - طرح روان‌شناسی طبقات اجتماعی
M . Halbwachs . ترجمهٔ دکتر علیمحمد کاردان — ۱۳۴۰ — ۱۱۰ ریال

۵ - روش مردم شناسی (بزبان فرانسوی)
Méthode de l’anthropologie
P . Bessaignet — ۱۳۴۰ — ۴۵ ریال

۶ - فشندك به ضمیمه جغرافیای طالقان (دفترهای مونوگرافی ۱)
هوشنگ پورکریم - محمدحسن صنیع‌الدوله — مهر ماه ۱۳۴۱ — ۷۵ ریال

۷ - جمعیت شناسی . جلد اول، دموگرافی عمومی
دکتر جمشید بهنام — مهرماه ۱۳۴۱ — ۱۰۰ ریال

۸ - انسان گرسنه (ژئو پلیتیک گرسنگی)
J . DE Castro .ترجمهٔ منیره جزنی (مهران) — مهر ماه ۱۳۴۱ — ۲۳۵ ریال

۹ - یوش (دفترهای مونوگرافی ۲)
سیروس طاهباز — خرداد ماه ۱۳۴۲ — ۷۵ ریال

۱۰ - جغرافیای اصفهان (دفترهای مونوگرافی ۳)
میرزا حیسن خان . بکوشش دکتر منوچهر ستوده — مرداد ماه ۱۳۴۲ — ۷۰ ریال

۱۱ - جزیزه خارك دردورهٔ استیلای نفت (دفترهای مونوگرافی ٤)
خسرو خسروی — شهریور ماه ۱۳۴۲ — ۸۰ ریال

۱۲ - روشهای مقدماتی آماری
دکتر عباسقلی خواجه نوری ، مهندس عزت‌الله راستکار،
نصرت‌الله سرداری ، مهندس ابوالقاسم قندهاریان ،
مهندس علی مدنی — آبان ماه ۱۳۴۲ — ۲۰۰ ریال

۱۳ - تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ
سعید نفیسی — دی ماه ۱۳۴۲ — ۱۴۰ ریال

۱۴ - اصول حکومت آتن
ارسطو. ترجمهٔ باستانی پاریزی — اسفند ماه ۱۳۴۲ — ۱۵۰ ریال

۱۵ - ایلخچی (دفترهای مونوگرافی ۵)
غلامحسین ساعدی　　اسفند ماه ۱۳۴۲　　۱۰۰ ریال

۱۶ - تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان
سعید نفیسی　　اسفندماه ۱۳۴۲　　۱۴۰ ریال

۱۷ - قواعد روش جامعه‌شناسی
E . Durkheim . ترجمهٔ دکتر علیمحمد کاردان　　خرداد ماه ۱۳۴۳　　۱۲۰ ریال

۱۸ - ایل باصری (دفترهای مونوگرافی ٦)
F.Barth. ترجمهٔ دکتر کاظم ودیعی　　شهریور ماه ۱۳۴۳　　۱۰۰ ریال

۱۹ - روشهای تحلیلی جمعیت شناسی
دکتر امانی　　شهریورماه ۱۳۴۳　　۷۰ ریال

۲۰ - اقتصاد جهان فردا
دکتر هوشنگ نهاوندی　　شهریور ماه ۱۳۴۳　　۹۰ ریال

۲۱ - بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران
شهریور ماه ۱۳۴۳　　۲۵۰ ریال

۲۲ - اصول برنامه ریزی رشد اقتصادی
ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو　　آذرماه ۱۳۴۳　　۶۰ ریال

۲۳ - روش مردم شناسی بسنیه
P. Bessaignet ترجمه دکتر علیمحمد کاردان　　چاپ دوم　　دیماه ۱۳۴۳　　۴۰ ریال

۲۴ - کشورهای توسعه نیافته
ایولوکوت دکتر هوشنگ نهاوندی　　فروردین ۱۳۴۳　　۴۰ ریال

۲۵ - نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یك دوره قانونگذاری
«مطالعهٔ از نظر جامعه‌شناسی سیاسی»
خانم شجیعی تحقیقی شماره ۲　　خردادماه ۱۳۴۴　　۲۷۰ ریال

۲۶ - روشهای تحقیق در علوم اجتماعی (جلد اول)
ترجمهٔ دکتر خسرو مهندسی　　خرداد ماه ۱۳۴۴　　۲۱۰ ریال

۲۷ - اصول علوم سیاسی (جلد اول)
دکتر رضا علومی　　امرداد ماه ۱۳۴۴　　۱۵۰ ریال

۲۸ - واقعیات حاصل از،ارقام
ترجمه مهندس قندهاریان　　تیر ماه ۱۳۴۴　　۳۲۰ ریال

۲۹ - روش بررسی وشناخت کلی ایلات عشایر
نوشته : دکتر پرویز ورجاوند　　شهریورماه ۱۳۴۴　　۱۰۱ ریال

۳۰ - خیاو یامشکین‌شهر
نوشته : غلامحسین ساعدی　　آبانماه ۱۳۴۴　　۱۰۰ ریال

۳۱ - بیرق ایران (تألیف ۱۷)
تألیف حمید نیرنوری　　آبانماه ۱۳۴۴　　۵۸ ریال

۳۲ - نشر اندیشه‌ها وروش‌های نو در روستا
نوشته : مهندس عطاءالله معتلی　　دیماه ۱۳۴۴　　۷۵ ریال

کارهای دیگر مترجم این کتاب (کریم کشاورز): ترجمه: نمایشنامه‌های «هوراس» و «سینا» از پیه‌رکورنی و قطعاتی از «مکبث» و «ژول‌سزار» شکسپیر و آثاری از هانری‌هن آلمانی (آتاترول، ژرمانیا، تراژدی المنصور، بخشی از «باغ ابیقور» آناطول فرانس و «روی سنگ سفید» هم او، و «دوبروسکی» پوشکین و «هوژیکها» و «روشنائیها»ی چخوف و داستانهای دیگری هم ازو. و «قهرمان‌دوران» لرمونتوف و داستانهائی از لئون‌تالستوی و قطعاتی از اشعار نکراسوف و «مالک وحشی» و «وجدان گم شده» از سالیتکوف شچدرین و «دوران کودکی» و «خاطرات» و «دشمنان» و «مولود انسان» و آثار بسیاردیگر ازگورکی و «زارع شیکاگو» از مارك‌توین و «عشق بی‌پیرایه» از بانو واندا‌واسیلوسکای لهستانی و «ای‌پدرومادرکه درآسمانی» ازکاتایف و داستانی از پانائیتی استراتی و قطعه‌ای از «کلاك آباد شده» شولوخوف و مقالات بسیار از ایلیا ارنبورگ و «تاریخ نهضت سربداران در خراسان» تألیف پطروشفسکی و «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان‌قرن هیجدهم» اثر جمعی از ایرانشناسان بنام و مجموعهٔ داستانهای جلیل محمد قلیزاده (ملانصرالدین) و آثاری از وازوف‌داستان نویس بلغاری و «آشغالدونی» از بانو کارولینا ـ ماریا ـ دژزوس برزیلی و «سونت اوربول» (لبخند بخت) گی‌دموپاسان و «خاطره‌های جنگ جهانی دوم» شارل دوگل و «تاریخ ماد» از ای.م. دیاکونوف و «تاریخ اشکانیان» از م.م. دیاکونوف و مقالات‌و تحقیقات در «پیدایش انسان»، «تکامل»، «معارف گیلان»، «علیه آنتی‌سمی‌تیزم»، «ذیمقراطیس و فرضیهٔ اتمی» و زندگی و آثار «ویکتور هوگو»، «نکراسوف»، «گریبایدوف»، «بلینسکی» «گورکی» و عده‌ای دیگر از نویسندگان غربی و تألیف کتاب «حسن‌صباح» و «هزارسال نثرپارسی» (مقدمه و منتخب که در سه جلد تحت طبع است) و چند داستان تحت‌عنوان «فی مدة‌المعلومة» و «بیچاره کشیش» و «امر فرمودند سهراب را نکشند» و غیره و ترجمه‌ها و مقالات که درجراید و مجلات منتشر شده و یا هنوز بطبع نرسیده.